# حزب الله لبنان

## خط مشی، گذشته و آیندهٔ آن

نوشتهٔ
شیخ نعیم قاسم




ترجمهٔ
محمد مهدی شریعتمدار

# حزب الله لبنان

## خط مشی، گذشته و آیندهٔ آن

# حزب الله لبنان

## خط مشی، گذشته و آیندهٔ آن


نوشتهٔ

شیخ نعیم قاسم

ترجمهٔ

محمدمهدی شریعتمدار





انتشارات اطلاعات

تهران - ۱۳۸۷

سرشناسه : قاسم، نعیم Qasim,Naim
عنوان و نام پدیدآور: حزب‌الله لبنان: خط مشی، گذشته و آینده آن / نوشته نعیم قاسم؛ ترجمه محمدمهدی شریعتمدار
وضعیت ویراست : ویراست ۲
مشخصات نشر : تهران: اطلاعات، ۱۳۸۷
مشخصات ظاهری : پنجاه و دو، ۴۰۸ ص.: نقشه
شابک : 978-964-423-722-5
یادداشت : چاپ سوم: ۱۳۸۷
عنوان قراردادی : حزب‌الله. المنهج. التجربه. المستقبل. فارسی
موضوع : حزب‌الله (لبنان)
موضوع : شیعه ـ لبنان
موضوع : اسلام و دولت ـ لبنان
موضوع : لبنان ـ سیاست و حکومت ـ ۱۹۷۵ ـ ۱۹۹۰م
موضوع : لبنان ـ سیاست و حکومت ـ ۱۹۹۰م
شناسه افزوده : شریعتمدار، محمدمهدی، ۱۳۳۹ ـ ، مترجم
شناسه افزوده : مؤسسهٔ اطلاعات
رده‌بندی کنگره : ۱۳۸۷ ۴ح ۲۸آ / JQ ۱۸۲۸
رده‌بندی دیویی : ۳۲۴/۲۵۶۹۲
شماره کتابشناسی ملی: ۱۵۳۵۰۰۲



انتشارات اطلاعات
تهران: خیابان میرداماد، خیابان نفت‌جنوبی، روزنامه اطلاعات، شماره پستی ۱۵۴۹۹۵۳۱۱۱
تلفن: ۶ـ ۲۹۹۹۳۴۵۵ تلفن دفتر توزیع و فروش: ۲۹۹۹۳۲۴۲
فروشگاه مرکزی: خیابان انقلاب اسلامی، روبروی دانشگاه تهران، تلفن : ۶۶۴۶۰۷۳۴

---

**حزب‌الله لبنان** (خط مشی، گذشته و آیندهٔ آن)
**نوشتهٔ شیخ نعیم قاسم** **ترجمهٔ محمدمهدی شریعتمدار**

---

حروف‌نگاری، چاپ و صحافی: مؤسسه اطلاعات

---

چاپ اول: ۱۳۸۳ چاپ سوم: ۱۳۸۷ شمارگان: ۲۱۰۰نسخه
**قیمت: ۳۰۰۰ تومان**

---

شابک: ۵ـ۷۲۲ـ۴۲۳ـ۹۶۴ـ۹۷۸ ISBN: 978-964-423-722-5

---

## تقدیم

پیروزی مقاومت،
پیروزی ایمان و حق و عدالت و انسانیت است.
و آزادسازی سرزمین،
نشان کرامت و آزادی و استقلال.
ایثارگری های مجاهدان و شهیدان،
مکتبی است که راه زندگی را ترسیم می کند.
و من از این مفاهیم بلند، در نگارش این کتاب الهام گرفته‌ام.

***

این کتاب را به صاحبانش،
نیروهای مقاومت که راه جهاد و شهادت را پیمودند؛
و در پیشاپیش آنها، آن عزیزی که شناختمش،
که الگو و اسوهٔ مقاومت کنندگان،
مربی و انیس مجاهدان
و نگاهبان خون شهیدان بود،
به شهید سیدعباس موسوی
و به همهٔ مستضعفانی که در آرزوی زندگی برترند
تقدیم می کنم.

مؤلف

# فهرست مطالب

# مقدمه مترجم

دربارهٔ حزب‌الله لبنان، تاکنون مقالات و کتاب‌هایی چند منتشر شده است، هر چند که خوانندهٔ فارسی زبان بهرهٔ کمتری از این نوشته‌ها داشته است. کتاب حاضر به‌قلم حجت‌الاسلام والمسلمین شیخ نعیم قاسم نگاشته شده است که خود دانش آموختهٔ حوزه و دانشگاه است و حضور ۱۸ ساله‌اش در سمت قائم‌مقام دبیر کل حزب‌الله، از وی شخصیتی ممتاز برای بیان عملکرد حزب ساخته است. از این رو و از آنجا که کتاب حاضر، نخستین کتابی است که به زبان فارسی دربارهٔ این حزب منتشر شد و همچنان تنها کتاب در دسترس است، بی گمان مأخذی است که پژوهشگر ایرانی را در شناخت پدیدهٔ حزب‌الله که در شرایط سیاسی منطقه دارای اثرگذاری غیر قابل انکاری است، یاری خواهد رساند.

این کتاب تاکنون به زبان‌های عربی، فارسی، انگلیسی، فرانسه، اردو و اندونزیایی منتشر شده است. نسخ چاپ نخست ویرایش عربی کتاب تنها در ۲۰ روز و چاپ دوم آن در مدت ۱۶ ماه نایاب شد. برگردان فارسی کتاب، براساس چاپ سوم ویرایش عربی که مؤلف در آن تجدیدنظر کرده، مسألهٔ دور اول آزادسازی اسرا و بازداشت‌شدگان و نتایج مبادلهٔ آنان را بدان افزوده بود، هم‌زمان با انتشار برگردان انگلیسی آن، در اختیار خوانندگان

فارسی زبان قرار گرفت.[۱] در چاپ دوم کتاب، مؤلف مقدمه‌ای افزود که در آن دلایل ورود حزب‌الله به کابینه توضیح داده شد. با نایاب شدن چاپ دوم فارسی، مؤلف محترم کتاب مقدمه‌ای مفصل در تجزیه و تحلیل وقایع لبنان در چهار سال (از ۲۰۰۴ تا ۲۰۰۸) نگاشت که در این چاپ، جایگزین دو مقدمهٔ پیشین شد.

در ویرایش فارسی، اصلاحاتی ـ هر چند مختصر ـ با صلاحدید مؤلف محترم صورت گرفته و مواردی بسیار اندك را مترجم افزوده است که با نشانه‌های [ ] یا (م) از متن اصلی مشخص شده است.

متن عربی آیات قرآن، تنها در مقدمه، در پانوشت صفحات آمده و در فصول مختلف، عیناً همراه با ترجمهٔ فارسی در متن کتاب آورده شده است. متن فارسی آیات، براساس ترجمهٔ استاد محمدمهدی فولادوند، با تغییرهایی ضروری تنظیم شده است.

در نقل‌قول‌هایی که اصل آنها به زبان فارسی است و مؤلف محترم، متن آنها را از ویرایش‌های عربی نقل کرده است ـ مانند سخنان امام راحل (ره) و رهبر معظم انقلاب ـ با مراجعه به منابع اصلی فارسی، از آنها نقل‌قول شده است. در مواردی که دو متن فارسی و عربی، هر دو از شهرت یکسان برخوردار است ـ مانند تحریر الوسیله و تفسیر المیزان ـ نیز به متن فارسی مراجعه شده است. در سایر موارد ـ مانند نوشته‌های آیت‌الله شهید سیدمحمدباقر صدر ـ به رغم وجود ترجمهٔ فارسی، اما به دلیل ضعف در ترجمه‌های موجود، در ویرایش فارسی کتاب به متن عربی آنها استناد و نقل قول‌ها توسط مترجم کتاب حاضر به فارسی برگردانده شده است.

امیدوارم که انتشار ویرایش سوم فارسی این کتاب، برای کسانی که مسائل خاورمیانه را پیگیری می کنند، مفید باشد.

مترجم
آبان ۱۳۸۷

---

۱. ترجمهٔ این کتاب، براساس چاپ دوم عربی آن، نخست به صورت پاورقی در ضمیمهٔ اطلاعات منتشر شد که آخرین قسمت آن در تاریخ ۱۳۸۳/۵/۳۱ به چاپ رسید.

# مقدمهٔ ویرایش سوم

## تحولات لبنان و خاورمیانه در سالهای اخیر

با حمد و سپاس خدای هدایت گر و یاری دهنده و نعمت بخش؛ و سلام و درود بر پیامبر اعظم و پیشوا و اسوهٔ ما محمد مصطفی(ص) و بر ائمهٔ اطهار(ع) که پاسداران عقیده و حافظان رسالتند و بر شهیدان که چراغ راه بشریتند؛ و سلام و رحمت و برکات خدا بر شما!

## لبنان و مقاومت، در صف مقدم

منطقهٔ خاورمیانه که برخوردار از موقعیت جغرافیایی، پیشینهٔ تمدنی و ثروت‌های طبیعی است، همواره مورد توجه استعمارگران بین‌المللی بوده است که از پی همدیگر در این منطقه حضور داشته‌اند و خود اوضاع کنونی آن را رقم زده‌اند. کشورهای آن را برپایهٔ قرارداد سایکس پیکو در سال ۱۹۱۶ تقسیم کرده، با بیانیهٔ بالفور سنگ بنای ایجاد رژیم اسرائیل را نهاده‌اند و به طور مستمر چالش‌های جدیدی به وجود آورده‌اند: از اشغالگری اسرائیل که تاکنون پیامدهایش بر همهٔ اوضاع منطقه سایه افکنده است، تا طرح‌های تکمیلی برای سلطهٔ استکباری آمریکا بر منطقه مانند اشغال افغانستان و عراق، یا

تهدیدات پیاپی علیه سوریه یا فشار بر ایران به منظور بازداشتن آن از دستیابی به انرژی صلح آمیز هسته‌ای، یا به کار گیری همهٔ امکانات و شرایط به منظور رویارویی و سرکوب جنبش‌های مقاومت در منطقه، مانند حزب‌الله، حماس، جهاد اسلامی و دیگر جنبش‌ها. همهٔ این اقدامات با هدف تحکیم موجودیت اسرائیل به عنوان کشوری مسلط و برخوردار از امنیت و قدرت صورت می گیرد.

پرسش اینجاست که این منطقه با وجود همهٔ تهدیداتی که بر آن تحمیل شده است، چگونه می تواند روی آرامش به خود ببیند و صلح در آن گسترش یابد؟

اصولاً با وجود دو عامل اثر گذار که در جهت مخالف منافع ملت‌های منطقه عمل می کند، یعنی طرح آمریکایی خاورمیانهٔ جدید برای سلطه و تحمیل هژمونی آمریکا بر منطقه و کنترل و باز تقسیم ژئوپلتیك مناسب با آن از یك سو و وجود رژیم صهیونیستی و تلاش برای تحقق اهداف آن در اشغال، توسعه‌طلبی و اسکان یهودیان به زیان فلسطینیان و تحمیل آن به عنوان محوری که همهٔ کشورهای منطقه باید با پذیرش وابستگی سیاسی و اقتصادی، بر مدار آن بچرخند، آیا می توان چشم امید به راهکارهای اصولی و خردمندانه‌ای برای مشکلات منطقه داشت؟

اگرچه اندیشه‌های مبهم و مه‌آلود دربارهٔ حاکمیت و استقلال کشورهای منطقه و حق آنها در انتخاب گزینهٔ سیاسی مطلوب خود مطرح می‌شود، اما سطح دخالت‌های گستاخانهٔ آمریکایی و بین‌المللی برای تحمیل شرایط و راهکارهای مورد نظر کاملاً ملموس است و هرجا پایداری و مقاومتی صورت پذیرد، استفاده از زور توجیه می‌شود، همان گونه که در تجاوز به عراق و اشغال آن از سوی آمریکا و حمله گستردهٔ اسرائیل به لبنان در ژوئن ۲۰۰۶ رخ داد.

همواره شعارهای دمکراتیك و تأکید بر انتخاب ملت‌ها را می‌شنویم، اما می‌بینیم که همهٔ این شعارها در حمایت ابرقدرت‌ها از رژیم‌های استبدادی سرکوب‌گر آزادی‌ها رنگ می‌بازد و انتخابات مردمی که «حماس» را به قدرت می‌رساند، مردود شناخته می‌شود... پس، آن دمکراسی مورد ادعا کجاست؟

شعارهای حقوق بشر را سر می‌دهند، اما آنجا که مسألهٔ کشته و مجروح شدن فرزندان ملت فلسطین مطرح شود، آن را دفاع مشروع اسرائیلی‌ها قلمداد می کنند!

در مقابل، آسیب یا زخمی شدن یك اسرائیلی تجاوزی است که باید محکوم شود! در تجاوز ژوئن ۲۰۰۶ به خاك لبنان، قتل عام قانا و فجایع دیگری رخ می‌دهد، اما اسرائیل هرگز محاکمه نمی‌شود!

## عراق اشغال شده از سوی آمریکا

جرج بوش پس از تصدی ریاست جمهوری در ایالات متحد آمریکا در سال ۲۰۰۱، گروهی از مشاوران خود را به ریاست ریچارد هس مأموریت داد تا برنامه‌ای عملی برای ایفای نقش سیاسی آمریکا در منطقهٔ خاورمیانه و جهان تدوین کنند. از جمله پیشنهادهای این گروه، سرگرم کردن منطقه با مسألهٔ عراق - که پس از حملهٔ صدام حسین به کویت، به یکی از نقاط اختلاف اعراب و تقسیم آنان به دو گروه موافق و مخالف صدام تبدیل شده بود - و عدم ورود به مسایل راه‌حل نهایی میان فلسطینیان و اسرائیل بود، با این استدلال که نمی‌توان در مسأله‌ای که از دید طرفین مقدس است، به نتیجه‌ای دست یافت و «بهترین راه برخورد با مخاصماتی که به یك راه‌حل نزدیك نشده است، کاهش دخالت است.» عراق از وضعیت خاصی در مقایسه با اسرائیل برخوردار و به مثابهٔ تهدیدی برای کشورهای همسایه است، درحالی که اسرائیل از ناحیهٔ تروریسم داخلی تهدید می‌شود»[1]. علاوه بر این، آرمان فلسطین، همهٔ اعراب را در برابر اسرائیل متحد می‌کند، در حالی که مسألهٔ عراق، مایهٔ اختلاف و تفرقهٔ آنان است که در نتیجه کنترل منطقه و ادارهٔ آن تسهیل می‌شود.

حادثهٔ انفجار برج دوقلو در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، نگاه را به سوی افغانستان، کانون اصلی حضور «القاعده» که مسئول انفجار شناخته شد، هدایت کرد و آمریکا را بر آن داشت تا حمله به افغانستان و اشغال آن را به عنوان اولویت خود انتخاب کند و عراق را برخلاف آنچه در پیشنهادهای گروه ریچارد هس آمده بود، به مرحلهٔ دیگری واگذار کند.

هیأت حاکم آمریکا بهانهٔ «سلاح‌های کشتار جمعی» را برای توجیه حمله

---

۱. مقاله هس در روزنامهٔ الشرق الاوسط، ۲۰۰۹/۹/۴ و مقالهٔ دیگرش در روزنامهٔ الحیاة، ۲۰۰۲/۹/۳۰.

به عراق و اشغال آن برگزید. به رغم گزارش‌های بازرسان بین‌المللی مبنی بر عدم اثبات وجود چنین سلاح‌هایی، مسئولان سیاسی، امنیتی و نظامی آمریکا، گوش همهٔ جهان و مردم کشور خود را از تبلیغات مربوط به دلایل موهوم و دروغین این ادعا پر کردند، اما خیلی زود پوچی آن با همهٔ جزئیات و دلایل روشن شد، به گونه‌ای که دروغ‌پردازی آمریکا در مسألهٔ «سلاح‌های کشتار جمعی» عراق، امروزه از امور مسلم در دنیای اطلاعات به شمار می‌رود. دلایل ناکافی و توجیهات آمریکا برای تصمیم به اشغال عراق که قانع کننده نبود، باعث عدم پذیرش اشغال از سوی شورای امنیت و بسیاری از کشورها و در رأس آنها فرانسه، روسیه، آلمان و دیگران شد، اما آمریکا به خاطر اهدافی که ترسیم کرده بود، بر انجام حمله مصمم بود، حمله‌ای که در مارس ۲۰۰۳ انجام شد.

آمریکا از حمله به عراق سه هدف را تعقیب می‌کرد:

۱ـ سلطه بر نفت عراق که ثروت انبوهی است، زیرا دومین ذخیرهٔ نفتی جهان است؛ تا بتواند پروژه‌های بزرگی را به دست آورد، بازار نفت را کنترل و نیاز خود را با تضمین‌های مستقیم تأمین کند.

۲ـ آسوده کردن اسرائیل از نگرانی از توان نظامی خوبی که عراق از آن برخوردار شده بود، زیرا به دلیل جنگ صدام علیه ایران اسلامی (۸۸ـ ۱۹۸۰) این کشور سلاح‌های بسیار پیشرفته را به طور انبوه و با حمایت چندجانبهٔ بین‌المللی و کمك مالی بی حد و مرز کشورهای حوزهٔ خلیج [فارس] به دست آورده بود. در نتیجه، عراق نیرومندترین ارتش منطقه را پس از اسرائیل داشت. بدیهی است که اسرائیل همهٔ کشورهای منطقه را ضعیف می‌خواهد تا از راه برتری نظامی خود، سلطهٔ خویش را تضمین کند و این نکته مورد حمایت آمریکاست که همواره از برتری نظامی اسرائیل دفاع می‌کند.

۳ـ تسلط سیاسی گسترده‌تر بر منطقهٔ عربی از راه عراق که برخوردار از موقعیت ژئوپلتیك حساس و کارآمدی است، زیرا کشورهای خلیج [فارس] این کشور را احاطه کرده‌اند و از آن مهم‌تر، با ایران دارای بیشترین مرزهای زمینی در کل منطقه است و مجاور سوریه و دارای مرز مشترك با آن است. همهٔ این عوامل باعث می‌شود که تسلط بر عراق بر نقشه و سیاست‌های منطقه اثر گذار باشد.

اشغال عراق از سوی آمریکا، تحولاتی در این کشور ایجاد کرد. آمریکا به رغم گذشت پنج سال از این اشغال، بنای خروج از این کشور را ندارد، مگر آن که توافق‌نامه‌ای امنیتی ـ سیاسی[1] به امضا برساند که این کشور را تحت الحمایهٔ آمریکا قرار داده، ارادهٔ آن‌را در جایگاه منطقه‌ای و بین‌المللی‌اش سلب کند، به گونه‌ای که آمریکا حاکم بر تصمیمات سیاسی، امنیتی، نفتی و نیز فرهنگی آن باشد. اگر به فتنهٔ فرقه‌ای و مذهبی عراق نگاهی بیفکنیم که هر روز از جایی به جای دیگر می‌رود، درمی‌یابیم که اشغالگران آمریکایی نخستین حامیان آنند تا نیاز به ادامهٔ حضور آنان برای برقراری امنیت همواره احساس شود. با این همه، بخشی از این فتنهٔ فرقه‌ای از کنترل آمریکا نیز خارج شده است.

انتخابات مجلس و ریاست جمهوری به تنهایی برای تأکید بر شرایط انتخاب مردمی و تأمین استقلال عراق کافی نیست، زیرا آنچه زیر نظر اشغالگران انجام می‌شود، همچنان تحت تأثیر معادلات اشغال باقی خواهد ماند. هم اکنون وزارتخانه‌های مختلف

---

۱. در نخستین پیش‌نویس توافق‌نامهٔ امنیتی عراق و آمریکا که به رسانه‌ها درز کرد، بندهایی آمده بود که عراق را به طور کامل، به پایگاه نظامی آمریکا تبدیل و موجب نقض حاکمیت و سلب قدرت تصمیم‌سازی آن می‌شد.

در آن پیش‌نویس چنین آمده بود: «نیروهای آمریکایی می‌توانند پادگان‌ها و پایگاههای نظامی ایجاد کنند و مصونیت نیروها و افراد شرکت‌های غیرنظامی و امنیتی وابسته به خود را توسعه دهند و دولت و دستگاه قضایی عراق نمی‌تواند این نیروها و شرکت‌های وابسته را مورد تعقیب و بازجویی قرار دهد. همچنین نیروهای آمریکایی دارای زندان‌های ویژه خود، عبور و مرور، راههای ویژه و مناطق در اختیار هستند که ورود دیگران در آنها ممنوع خواهد بود. این نیروها می‌توانند، بدون مجوز دولت عراق، دست به بازداشت هر کس که امنیت و صلح را مورد تهدید قرار دهد، بزنند و از زمین، آبها، فضای عراق برای حمله به هر کشوری که امنیت و صلح جهانی را تهدید کند، استفاده کنند.»

در این زمینه، به روزنامهٔ الحیاة، ۲۰۰۸/۶/۱۵ و پایگاه روزنامهٔ بابل www.babil.info مراجعه شود.

گفتنی است که پس از مخالفت‌های گسترده با این توافق‌نامه، از سوی دولت و رهبران دینی و سیاسی در عراق، دیدارهای فشرده‌ای میان دولت عراق و آمریکایی‌ها برای تعدیل آن صورت گرفت، اما اختلاف دربارهٔ بعضی از بندهای آن همچنان ادامه دارد و تا زمان نگارش این متن در ۲۰۰۸/۱۰/۱۲ به نتیجهٔ نهایی خود نرسیده است.

عراق هیچ معامله‌ای را سامان نمی‌دهند و گامی بر نمی‌دارند، مگر آن که موافقت نمایندهٔ آمریکایی مأمور در هر یك از آنها را جلب کنند.

حزب‌الله بر این باور است که استمرار اشغال عراق از سوی آمریکا ـ به هر بهانه‌ای که باشد ـ مردود است و شورای امنیت می‌تواند به جای تسلط کامل آمریکا با پوشش بین‌المللی، عراق را از راه اعزام نیروهای بین‌المللی با هدف‌های مشخص یاری کند. حزب‌الله، تلاش برای بیرون راندن اشغالگران را حقی برای مقاومت عراق تلقی می‌کند و هر انفجار یا تجاوزی به غیر نظامیان یا به طور کلی شهروندان عراقی را محکوم می‌کند و هیچ توجیهی برای آن نمی‌یابد. حزب‌الله هر فتنهٔ فرقه‌ای را در میان طیف‌های گوناگون مردم عراق رد می‌کند و بر این باور است که مردم عراق توان و اهلیت لازم را برای صیانت از تمامیت ارضی خود در رویارویی با اشغالگران آمریکایی و اتخاذ تصمیمات سیاسی، امنیتی، اقتصادی و حقوقی و نیز آنچه مربوط به آینده و به سود کشورشان است، دارا هستند.

آمریکا در تحکیم سلطهٔ خود بر عراق و نیز کشیدن همسایگان آن کشور به‌سوی اهداف مورد نظرش به عنوان یك نیروی اشغالگر ناکام ماند. به رغم اظهارات مسئولان آمریکایی مبنی بر این که فرآیند سیاسی در عراق به پیش می‌رود و آن کشور به‌سوی وضعیت بهتر حرکت می‌کند، اما ریچارد هس، در مقاله‌ای پیرامون خاورمیانهٔ جدید، اوضاع عراق را پس از سه سال از اشغال چنین وصف می‌کند: «عراق که نگین قدرت اعراب است، در سالهای آینده، در حالتی از هرج و مرج باقی خواهد ماند و در سایهٔ ضعف حکومت مرکزی، جامعهٔ فروپاشیده و رشد اقدامات خشونت‌آمیز فرقه‌ای زندگی خواهد کرد و در بدترین حالت، کشوری شکست خورده و درگیر در جنگ فراگیر داخلی خواهد بود که دامنهٔ آن چه بسا به کشورهای مجاور هم کشیده شود.»[۱]

ملت‌های منطقه دیگر بازگشت به استعمار و قیمومت و حضور کمیسرهای عالی را برنمی‌تابند. سایر کشورهای منطقه نیز میزان زیان ناشی از اشغالگری را درك

---

۱. روزنامهٔ السفیر، ۲۰۰۶/۱۱/۱۱، ترجمه شده از مجلهٔ «فارین افیرز».

کرده‌اند، به ویژه ایران و سوریه که برای حمایت از موجودیت، منافع و امنیت خود، برای تضعیف جایگاه آمریکا در عراق تلاش می کنند. در نتیجه، راهی جز عقب‌نشینی از عراق و خودداری از تجزیهٔ آن کشور که مقدمه‌ای برای از هم پاشیدن منطقه است، برای آمریکا باقی نمی‌ماند. چه بسا آمریکاییان و کشورهای جهان از آنچه بر این کشور گذشت، دریافته باشند که ثبات و آرامش نیازمند فرایند سیاسی اندیشیده‌ای در درون عراق و میان کشورهای منطقه است که در آن، منافع عراق تأمین شود و منافع سایر کشورهای منطقه نیز در نظر گرفته شود. در نتیجه، سلطهٔ سیاسی یا نظامی بین‌المللی، دیگر نمی‌تواند هیچ راهکاری را با استفاده از قدرت تحمیل کند؛ راهکاری برخلاف ارادهٔ ملت‌ها که امروزه آگاهی و درک بیشتری نسبت به منافع خود در جهان پیچیده و دگرگون شوندهٔ کنونی یافته‌اند.

## محور ایران و سوریه

پس از فروپاشی اتحاد شوروی، نظم نوین جهان بر پایهٔ نظام تک قطبی و یکجانبه گرایی آمریکا که در تلاش برای سلطه بر جهان، به منظور اجرای سیاست‌ها و تأمین منافع خود بود، قرار گرفت. نظر به مهم و حیاتی بودن منطقهٔ خاورمیانه، آمریکا آن‌را در صدر اولویت‌های خود قرار داد. مناسبات آمریکا در این منطقه مسألهٔ تازه‌ای نبود، زیرا این کشور با رژیم اسرائیل و بسیاری از کشورهای عربی که آنها را به دلیل هماهنگی سیاسی‌شان با منافع آمریکا در جبههٔ «اعتدال» قرار داد، رابطهٔ گسترده‌ای داشته و دارد.

در این میان، جمهوری اسلامی ایران که نظام نوپای آن با تأسیس دولت اسلامی به‌دست امام خمینی ـ قدس سره ـ در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ تشکیل یافت، به شرایط و خواست‌های آمریکا گردن ننهاد، بنیان نظام خود را بر پایهٔ اصل «نه شرقی، نه غربی» گذارد، منافع خود را در استقلال درونی و سیاسی خود تعریف کرد، ادامهٔ وضعیت دوران شاه را که ایران پایگاهی آمریکایی بود مردود شمرد، نخستین سفارت فلسطین را در تهران گشود و حمایت از آرمان فلسطین را بر پایهٔ رویکردهای گروههای مقاومت فلسطین در دستور کار خود قرار داد و اهداف خود را در ایجاد دولتی با جایگاهی ویژه

ترسیم کرد که تصمیمات خود را با آزادی کامل اتخاذ و از خود دفاع کند. در نتیجهٔ این عوامل، خشم آمریکا که خروج ایران از دایرهٔ نفوذ خود را لمس می کرد، برانگیخته شد و لذا از هنگام پیروزی انقلاب تاکنون، محاصره و اعمال فشار بر ایران را در دستور کار خود قرار داد، عراق را برای شروع جنگ هشت ساله‌اش تحریك کرد، برای ایجاد دگرگونی از راه کودتای درونی تلاش کرد و اخیراً با گشودن پروندهٔ انرژی هسته‌ای، شورای امنیت و جهان را به بهانهٔ امکان دستیابی ایران به توان هسته‌ای نظامی وامی‌دارد که آن کشور را از مسلح شدن به انرژی هسته‌ای صلح آمیز محروم سازند. بنابراین، باوجود همهٔ این عوامل، بدیهی است که ایران در اردوگاه مخالفان ایالات متحد آمریکا قرار گیرد.

نقش سوریه نیز پس از قرارداد کمپ دیوید میان اسرائیل و مصر و قرارداد وادی عربه میان اسرائیل و اردن، به‌عنوان نقشی متمایز در منطقه ظهور یافت. سوریه تنها کشور مقاوم در منطقهٔ عربی است که راه حل ذلت بار با اسرائیل را نمی‌پذیرد، در پی بازپس گیری همهٔ اراضی خود در جولان است، هرگز نمی تواند که چشم از بر هم خوردن موازنهٔ قدرت نظامی به سود اسرائیل فرو بندد و همواره در بیم آن است که با تحریم‌هایی روبرو شود که توان آن را خواهد فرسود و به نقش آن پایان خواهد داد و توان نظامیش را درهم خواهد پیچید.

از دید سوریه، حمایت از مقاومت فلسطین، فلسطینیان را برای آزادسازی سرزمین خود و ایجاد معادله‌ای جدید توانمند می‌سازد که این وضعیت با ثبات سوریه هماهنگی بیشتری دارد و فشارهای توسعه طلبانهٔ اسرائیل را بر این کشور کاهش می‌دهد. همچنین سوریه از مقاومت لبنان و در پیشاپیش آن حزب‌الله حمایت کرد، زیرا کشور لبنان در پهلوی سوریه قرار دارد و ضعف و ناتوانیش، از آن دریچهٔ نفوذی برای ضربه‌زدن به سوریه خواهد ساخت، در حالی که اگر مقاومت لبنان نیرومند باشد و به رویارویی با طرح‌های اسرائیل بپردازد، جایگاه نیرومند سوریه تقویت می‌شود.

در نتیجه، آرایش نیروهای سیاسی براساس میزان پیروی از طرح‌های آمریکا یا مقاومت در برابر آن شکل گرفت. آمریکا نیز عملاً دو محور در منطقه به‌وجود آورد:

محور وابسته به خود که حمایت مطلق از اسرائیل جزء اولویت‌های آن است و محور مخالف که دربرگیرندهٔ همهٔ معترضان به سیاست‌های آمریکایی یعنی ایران، سوریه، مقاومت فلسطین و در رأس آن حماس و جهاد اسلامی، و مقاومت لبنان و در رأس آن حزب الله است.

از هنگام برپایی جمهوری اسلامی ایران، اصولاً این کشور براساس اصل و بینش حمایت از مقاومت لبنان و فلسطین علیه اسرائیل گام برداشته است، اشغال عراق را به‌دلیل آثار منفی آن بر منافع عراق و خود مردود شمرده، حضور آمریکا را به دلیل همجواری از یك سو و طرح خاورمیانهٔ بزرگ از سوی دیگر، خطری برای خود دانسته و وارد پیمان مهم و مستحکمی با سوریه شده است که علت آن، نیاز مشترك این دو کشور به‌همراهی و وحدت علیه حملات آمریکایی و نیز ضرورت همبستگی عربی اسلامی به‌سود دوکشور است که جایگاه، نقش و موجودیت آنها را تقویت می کند.

سوریه نیز از هنگام ایجاد رژیم اسرائیل، با آن در نبرد بوده، در کنار مقاومت لبنان و فلسطین اشغال شده ایستاده است، زیرا ویژگی همجواری و تماس جغرافیایی با این دو کشور چنین ایجاب می کند. از سوی دیگر، تداوم مقاومت، سوریه را نیرومندتر می کند، همچنان که مقاومت نیز با حمایت سوریه قدرت می گیرد. در ایجاد روابط مستحکم با ایران نیز، سوریه یك هم‌پیمان قدرتمند و فعال منطقه‌ای به دست می آورد، همچنان که ایران ارتباط کارآمدی با کشورهای عرب می‌یابد که دارای منافع و چالش‌های مشترك با آنهاست.

نیروهای مقاومت در فلسطین و لبنان نیز از یك سنخند. هر یك از آنها از سرزمین خود در رویارویی با اشغال و خطرهای تداوم آن و طرح‌های توسعه‌طلبانه‌اش دفاع می کند. همکاری مقاومت در این دو کشور، به هر اندازه که ممکن شود، تداوم مقابله با اسرائیل و جلوگیری از سلطه‌جویی و تحقق اهدافش علیه دو ملت فلسطین و لبنان و سایر ملت‌های منطقه امکان‌پذیرتر خواهد بود. بدیهی است که مقاومت نیازمند حمایت است و اگر حمایتی عملی و بدون قید و شرط فراهم شود که منافع مقاومت و حامیان را در کنار یکدیگر تأمین کند، چرا علنی و آشکار نباشد؟ حمایت ایران و

سوریه از مقاومت لبنان و فلسطین در چنین فضایی صورت می گیرد و مقاومت به این پشتیبانی افتخار می کند، زیرا هم راستا با اهداف و آرمان‌های آن است و هیچ هزینه یا بار سیاسی را بر دوش آن تحمیل نمی کند. چرا اسرائیل حق داشته باشد که علاوه بر تسلیحات و پشتیبانی همه جانبه، سالانه سه میلیارد دلار کمك دریافت کند و مقاومت حق آن را نداشته باشد که در جستجوی حامیانی برای خود باشد؟ اگر کشورهای عربی و اسلامی دیگر نیز، بدون قید و شرط از مقاومت حمایت کنند، همچون ایران و سوریه، پذیرفته خواهد شد.

چنین بود که محور مخالف آمریکا که اصطلاحاً محور ایران و سوریه نامیده می‌شود، شکل گرفت و دفاع و مقاومت را در برابر وابستگی، اشغال، تحمیل هژمونی و سلطهٔ آمریکا و مشروعیت بخشیدن به رژیم اسرائیل که به زیان مردم فلسطین اشغالی و منطقه است، در دستور کار خود قرار داد و به مقابله با محور آمریکا و اسرائیل برخاست. نبرد این دو محور آثار خود را بر همهٔ منطقه به جای نهاد، زیرا کشورهای منطقه متأثر از اشغالگری آمریکا و اسرائیل و طمع‌های توسعه‌طلبانهٔ آنها بودند.

## فلسطین، آرمان اصلی امت

همهٔ راه‌های مطرح شده برای حل مسألهٔ فلسطین بر این استوار است که اسرائیل برخوردار از سرزمین و ثبات موردنظر باشد و فلسطینیان از ساده‌ترین امکانات زندگی، بازگشت پناهندگان به سرزمین خود، شناسایی رسمی قدس و احترام به مقدسات محروم باشند. چنین روندی راهکاری برای حل مسأله مطرح نمی کند، بلکه بحران‌های بیشتری می آفریند.

گزینهٔ به کارگیری مفرط زور علیه فلسطینیان بحران را عمیق‌تر و فرایند یافتن راه‌حل مسألهٔ را پیچیده‌تر می کند و فلسطینیان را به پایبندی بیشتر به مقاومت وامی‌دارد. سیاست‌های کنونی آمریکا و اسرائیل برای ایجاد فتنه و آشوب میان فلسطینیان، تبعیض میان دولت عباس و دولت حماس و محاصرهٔ حماس در غزه با هدف سرنگونی آن نیز راه به جایی نخواهد برد، چرا که هدف از این سیاست‌ها که درهم شکستن توان ملت فلسطین و نمایندگان آن در انتخاب آزاد و واداشتن آنان به حضور بر سر میز مذاکرات

به عنوان دریافت کنندهٔ پیام و نه طرف گفتگو و در نتیجه دیکته کردن و تحمیل راه‌حل‌های اسرائیلی بر آنان است، رسوا و آشکار است. اسرائیل و حامیان آن، در دوران گذشته، از مادرید تا اسلو و تا نقشهٔ راه و در پایان اجلاس آناپولیس، همواره همین سیاست‌ها را در پیش گرفته‌اند که جز پیچیدگی بیشتر اوضاع نتیجه‌ای نداشته است.

پیشنهاد بوش برای ایجاد دو دولت فلسطین و اسرائیل، شعاری مصرفی است که تجارب عملی ثابت کرده است که تنها یك کارکرد دارد: نشان دادن توجه حاکمان آمریکا به مسألهٔ فلسطین، از راه بسنده کردن به ترسیم چارچوبی مبهم و مه‌آلود به عنوان یك راه‌حل، بدون هیچ اقدام جدی برای فشار بر اسرائیل یا رعایت انصاف در مورد فلسطینیان یا اتخاذ گام‌های عملی و زمان‌بندی شده برای تدوین اصول فرایند حل مسأله.

با افزایش توجه و اقدام آمریکا به باز تنظیم خاورمیانهٔ جدید بر پایهٔ منافع خود، این کشور دریافته است که تحکیم طرح‌هایش از طریق کشورهای عربی اثرگذار و اصلی منطقه، نیازمند نشان دادن توجه آمریکا به اولویت راه‌حل مسألهٔ فلسطین است تا عامل مؤثری برای توجیه وابستگی این رژیم‌ها به سیاست‌های آمریکایی به بهانهٔ اعمال فشار به سود فلسطینیان باشد.

ما بر این باوریم که چشم‌اندازی برای یافتن یك راه‌حل وجود ندارد. اسرائیل خواستار مذاکراتی صوری است که به راه‌حل نهایی نزدیك نشود و پاسخی به پرسش‌های دشوار در مورد آیندهٔ قدس، مسألهٔ پناهندگان و ماهیت دولت فلسطین ارائه نکند. اسرائیل خواستار دخالت در شکل و ساختار دستگاه خودگردان فلسطینی است که با آن به گفتگو می‌نشیند و حق ملت فلسطین را در انتخابات مجلس قانون‌گذاری که حماس با رأی اکثریت مردم، در آن اکثریت دارد، به رسمیت نمی‌شناسد.

آقای محمود عباس نیز نمی‌تواند تضمین‌های امنیتی مورد نظر اسرائیل را بدهد و فاقد قدرت قانونی برای نمایندگی همهٔ مردم فلسطین است. علاوه بر این، حضور و اقدامات او در کرانهٔ غربی، محکوم به محدودیت‌های وضع شده از سوی اسرائیل و فشارهای عربی و بین‌المللی است که او را فاقد جایگاه کنشگری که بتواند اقدامی را سامان دهد، می‌سازد. مقامات اسرائیلی نیز همواره از ناتوانی عباس و عدم اطمینان به توان

او برای پیشبرد یك اقدام مشترك سخن می گویند.

حماس، نیروهای مقاومت و عموم مردم فلسطین، مخصوصاً در غزه، به مقاومت به عنوان تضمینی برای حمایت از طرح فلسطینیان و جلو گیری از راهکارهای تحمیل شده به آنان- که نسل‌های آینده بهای آن را خواهند پرداخت-می نگرند. این باور عقیدتی ایجادگر آمادگی کامل برای ایثار، شهادت و صبری هرچند طولانی است، زیرا طرح‌های موجود خفت‌بار است و کسی آنها را نمی‌پذیرد. تجاوزات وحشیانه به غزه و کشتار زنان و کودکان و سالخوردگان، برای سرنگونی حماس مفید نخواهد بود، بلکه مایهٔ ارتباط بیشتر فلسطینیان با این جنبش خواهد شد. از این رو، مقاومت دریچه‌های امید و عزت را خواهد گشود و تسلیم و سازش منجر به زیان و خسارت مسلم در همه چیز خواهد شد. بنابر آنچه گذشت، وعدهٔ بوش برای اجرای یك راه‌حل، پیش از پایان ریاست جمهوریش در سال ۲۰۰۸، غیرقابل تحقق است و تلاش آمریکا در دوران این دولت، همچون روش اسرائیل در پیگیری مسأله، تنها در جهت کسب عامل زمان، به امید رخ دادن دگرگونی‌هایی اساسی در منطقه عمل می کند.

## لبنان، در قلب تندباد

از سوی دیگر، بوش و کارگزارانش تلاش‌های گسترده و متعددی برای نابودی مقاومت حزب‌الله در لبنان کردند، چرا که بر این باورند که مقاومت سد راه طرح خاورمیانهٔ جدید و مانع اعمال قدرت اسرائیل در استفاده از لبنان، به عنوان عرصه‌ای برای توسعه‌طلبی خود و مکانی برای اسکان فلسطینیان و تأمین امنیت جبههٔ شمالی خود مانند سایر جبهه‌های عربی پیرامون است تا در نتیجهٔ آن، یکه‌تاز میدان حمله به فلسطینیان داخل و محاصره و اعمال فشار بر آنان باشد.

موضع اسرائیل چندان تفاوتی با موضع آمریکا در جهت تلاش پیگیر برای نابودی حزب‌الله ندارد. اسرائیل برای تحقق این هدف، تجاوز گستردهٔ ژوئیهٔ ۱۹۹۳ و پس از آن تجاوز وسیع‌تر آوریل ۱۹۹۶ را سامان داد، اما نتوانست که حزب‌الله را نابود کند. پس از آن، در ۲۵ مه ۲۰۰۰ برای فرار از عملیات نظامی توان فرسای مقاومت، از لبنان خارج شد، اما همچنان بخشی از اراضی مرزی لبنان را، مانند مزارع شبعا و تپه‌های کفرشوبا

در اشغال نگه داشت و این باعث تداوم توجیه مقاومت علیه اسرائیل شد. خروج اسرائیل از لبنان، با برخورد بسیار محتاطانهٔ حزب‌الله روبرو شد، چرا که به ضرورت آمادگی برای دور جدیدی از نبرد با اسرائیل ایمان داشت.

در تاریخ ۲۰۰۴/۹/۲، شورای امنیت به درخواست آمریکا و فرانسه، قطعنامهٔ بین‌المللی ۱۵۵۹ را صادر کرد که می‌توان آن را آغاز بحران سیاسی خطرناکی دانست که برای سالهای طولانی تداوم خواهد یافت و نخستین اعلام عملی و جدی آمریکا و تلاش آن برای به دست گرفتن مدیریت مستقیم پروندهٔ لبنان در برابر مدیریت سوریه و نیز آغاز رویارویی بین‌المللی و منطقه‌ای برای دخالت در امور لبنان تلقی می‌شود. بخشی از قطعنامهٔ ۱۵۵۹ چنین است:

۱ـ(شورای امنیت) بار دیگر تأکید می کند که خواستار احترام کامل به حاکمیت و تمامیت و روابط سالم منطقه‌ای و استقلال سیاسی و بسط انحصاری و بلامنازع اختیارات دولت لبنان در همهٔ مناطق کشور است.

۲ـ از همهٔ نیروهای بیگانهٔ باقی مانده می‌خواهد که از لبنان عقب‌نشینی کند.

۳ـ خواستار انحلال و خلع سلاح همهٔ شبه‌نظامیان لبنانی و غیر لبنانی است.

۴ـ بسط حاکمیت دولت لبنان را بر همهٔ اراضی این کشور تأیید می کند.

۵ـ برگزاری انتخابات آزاد و سالم را برای انتخاب رئیس جمهوری آینده براساس مقررات کنونی قانون اساسی لبنان و بدور از دخالت یا نفوذ بیگانه مورد تأیید قرار می‌دهد.[۱]

بررسی قطعنامهٔ بین‌المللی ۱۵۵۹ روشن می کند که این سند پایه‌گذار رویارویی در چهار محور است:

۱ـ بیرون راندن ارتش سوریه از لبنان، بر پایهٔ بندهای اول و دوم قطعنامه.

۲ـ خلع سلاح حزب‌الله و پایان دادن به مقاومت آن که از عبارت «همه نیروهای شبه نظامی لبنان» در بند سوم برمی‌آید.

۳ـ خلع سلاح اردوگاههای فلسطینی، به طور جدا از حل مسألهٔ فلسطین در

---

۱. روزنامهٔ النهار، ۲۰۰۴/۹/۴

منطقه که از عبارت «... غیر لبنانی» در همان بند سوم بر می آید.

۴ـ دخالت در انتخاب رئیس جمهوری جدید و جلوگیری از تجدید ریاست جمهوری امیل لحود ـ که در ۲۴ نوامبر ۲۰۰۴ به پایان می‌رسید ـ برای یك دورهٔ سه ساله که مفاد بند پنجم قطعنامه است.

شورای امنیت در صدور قطعنامهٔ بین‌المللی ۱۵۵۹ پیشدستی کرد و آن را یك روز پیش از جلسهٔ پارلمان لبنان که قرار بود، در ۲۰۰۴/۹/۳ برای تجدید ریاست جمهوری لحود برگزار شود، صادر کرد تا برای جلوگیری از انتخاب وی به استناد بند ۵ قطعنامه فشار آورد، اما مجلس نمایندگان، براساس سازوکارهای مصوب قانون اساسی لبنان و با انجام اصلاحی در قانون اساسی که تجدید ریاست جمهوری لحود را برای یك بار و یك دورهٔ سه ساله مجاز می‌شمرد، با اکثریت ۹۶ رأی از ۱۲۸ رأی نمایندگان، یعنی به نسبت ۷۵ درصد از تعداد نمایندگان، امیل لحود را به ریاست جمهوری انتخاب کرد.[1] از اینجا بود که فشارهای بین‌المللی بر پایهٔ عدم شناسایی رسمی نتایج انتخابات ریاست جمهوری آغاز شد و به مدت سه سال که آکنده از تحولات و تنش‌های امنیتی و ناآرامی‌های سیاسی بود، به طول انجامید.

با ترور رفیق حریری نخست‌وزیر لبنان در ۱۴ فوریه ۲۰۰۵ تحول آشکار و خطرناکی رخ داد که باعث بر هم زدن اوضاع شد. ترور حریری بهانهٔ لازم را برای افزایش دخالت در امور لبنان به جامعهٔ بین‌المللی داد. پس از آن، عقب‌نشینی نیروهای سوریه از لبنان در ۲۰۰۵/۴/۳۰ رخ داد که براساس برآوردهای آمریکا حتماً به تضعیف حزب‌الله و قرار گرفتن موضوع خلع سلاح آن در دستور کار لبنانی‌ها براساس قطعنامهٔ ۱۵۵۹ می‌انجامید. اما توافق سیاسی حزب الله، جنبش امل و جریان المستقبل به رهبری سعد حریری و حزب سوسیالیست ترقیخواه به رهبری ولید جنبلاط ـ که به ائتلاف چهارجانبه معروف شد ـ باعث تعویق فشارها بر حزب الله شد. این توافق چهارجانبه که در آستانهٔ انتخابات پارلمانی ۲۹ مه ۲۰۰۵ صورت گرفت، شامل مواردی همچون ائتلاف در انتخابات پارلمانی در مناطق مختلف لبنان، فراهم آوردن همهٔ ابزارها برای افشای عاملان

---

۱. روزنامهٔ الدیار، ۲۰۰۴/۹/۴

شهادت رفیق حریری، پایبندی به دیدگاه شهید حریری در مورد حفظ سلاح مقاومت برای آزادسازی بقیهٔ سرزمین‌های اشغال شدهٔ لبنان و اتخاذ تدابیر لازم پس از تحولات ناشی از روند سازش در منطقه بوده است. دستاورد این توافق، دستیابی جریان المستقبل و حزب سوسیالیست ترقیخواه به اکثریت در پارلمان لبنان، در مقابل تضمین تداوم حضور مقاومت و سلاح حزب‌الله بود.

## مشارکت حزب‌الله در کابینهٔ لبنان

حزب‌الله، برای نخستین بار در کابینهٔ آقای نجیب میقاتی که در ۱۹ آوریل ۲۰۰۵ و پس از حوادث مهمی همچون صدور قطعنامهٔ ۱۵۵۹، ترور رفیق حریری نخست وزیر لبنان در ۱۴ فوریه ۲۰۰۵ و تصمیم ارتش سوریه به خروج از لبنان در ۲۰۰۵/۴/۳۰ تشکیل شد، با معرفی یك وزیر طرفدار که از اعضای وابسته به حزب نباشد، با دلایل و توجیهات زیر مشارکت کرد:

۱ـ دولت جدید مسئولیت پیامدهای دوران گذار را تا انجام انتخابات پارلمانی در ۲۹ مه ۲۰۰۵ بر عهده داشت و نقشی متفاوت را نسبت به کابینه‌های گذشته ـ که در سایهٔ حضور سوریه در لبنان تشکیل می‌شد ـ رقم می‌زد. زیرا این دولت می‌توانست موضع سیاسی ویژهٔ خود را اتخاذ کند و برخلاف دولت‌های گذشته، خود را از ایفای چنین نقشی بر کنار نداند. چنین عاملی باعث می‌شد که کارکرد کابینه در تصمیم‌سازی‌های سیاسی کشور، کارکردی اساسی باشد.

۲ـ حزب‌الله پیش‌بینی می‌کرد که در اثر دخالت‌های آمریکایی و بین‌المللی، لبنان ملزم به اجرای سیاست‌هایی شود که در خدمت به اسرائیل، بر ضد منافع لبنان و در جهت مطالبهٔ حذف مقاومت بود، در حالی که خطر اسرائیل، اشغال مزارع شبعا، بازداشت اسیران و بازداشت‌شدگان در زندان‌های اسرائیلی و تجاوزات هواپیماهای اسرائیل به حریم هوایی لبنان همچنان تداوم داشته است. بنابراین، در صورت حضور کسی که نمایندهٔ حزب‌الله در دولت باشد و همراه با سایر هم‌پیمانان، در اعلام موضع خود در حمایت از لبنان و مقاومت آن همت کند و این مواضع را با نمایندگان نیروهای دیگر در دولت به بحث و بررسی بگذارد، نتیجه آن خواهد بود که موازنهٔ قدرت در کابینه،

به اتخاذ مواضع سیاسی مناسب کمک کرده، فرصت شایسته‌ای برای دفاع از مقاومت، به‌عنوان مقدمه‌ای برای شناسایی رسمی آن فراهم می آورد.

۳ـ تعداد وزیران حزب‌الله، تنها عامل اثرگذار بر تصمیمات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و توسعه‌ای درون کابینه نمی توانست باشد؛ بلکه حضور مردمی آن و جایگاه مردمی نیروهای سیاسی هم‌پیمان، ماهیت ائتلافات و شرایط میدانی نیز می توانست در شکل‌دهی نتایج این روند اثرگذار باشد. برنامهٔ دولت نیز دارای اهمیتی اساسی در ترسیم راه آیندهٔ آن است، علاوه بر این که کشورهای اثرگذار، برای هر تصمیمی نیازمند عبور از کانال کابینه بودند. از این رو، دولت در لبنان، دیگر منحصر به فعالیت اجرایی محدود نبوده بلکه در همهٔ مسائل مربوط به آیندهٔ کشور نقشی کارآمدتر یافته است.

بنابر آنچه گذشت، در کابینهٔ بعدی نیز که پس از انتخابات پارلمانی، در ۱۹ژوئیه۲۰۰۵ به‌ریاست آقای فؤاد سنیوره تشکیل شد، به صورت فعال‌تر شرکت کردیم و یك وزیر از حزب، یك نفر غیروابسته و نفر سوم را با توافق با جنبش امل انتخاب کردیم و در زمان تهیهٔ برنامهٔ دولت، بحثی طولانی دربارهٔ مقاومت صورت گرفت که نتیجهٔ آن به سود حمایت از مقاومت و تداوم آن بود.

بیانیهٔ برنامهٔ دولت در دو پاراگراف از مقاومت سخن گفته بود. در پاراگراف نخست آمده بود که «این بیانیه، بیانیهٔ حفاظت از مقاومت قهرمانانهٔ ما، گفتگوی آرام دربارهٔ گزینه‌های فراروی همهٔ ما، در چارچوب مناسبات مبارزهٔ اعراب در برابر اسرائیل و اشغالگری و طمع‌ورزی‌های آن است و در عین حال بیانیهٔ حمایت و صیانت از لبنان است.»

در پاراگراف دوم، حمایت از مقاومت صریح‌تر بود: «دولت، مقاومت لبنان را تعبیری صادقانه و طبیعی از حق ملی مردم لبنان در آزادسازی سرزمین‌ها و دفاع از کرامت خود در رویارویی با تجاوزات، تهدیدها و مطامع اسرائیل و تلاش برای به پایان بردن روند آزادسازی سرزمین لبنان می داند.»[۱]

ولید جنبلاط رئیس حزب سوسیالیست ترقیخواه، فاتحهٔ ائتلاف چهارجانبه را

۱. روزنامهٔ السفیر، ۲۰۰۵/۷/۲۶

چهار ماه پس از شکل گیری آن خواند و در نیمهٔ دوم دسامبر ۲۰۰۵ چنین گفت: «توافق چهارجانبه دیگر وجود ندارد و نخواهد داشت.»[۱] دلایل او در موضع حزب‌الله نسبت به سوریه و باقی ماندن سلاح در دست آن، بی آن که از دید وی نیازی بدان باشد، خلاصه می‌شد. این موضع گیری جنبلاط با خودداری وزرای جنبش امل و حزب‌الله از مشارکت در کابینه در تاریخ ۲۰۰۵/۱۲/۱۲ و در پی ترور روزنامه‌نگار لبنانی جبران توینی هم‌زمان شد. کابینهٔ لبنان در همان روز، نشست شتاب‌زده‌ای برگزار کرد که در آن ایجاد دادگاه بین‌المللی را برای عاملان ترور رفیق حریری به تصویب رساند، بی آن که دربارهٔ ماهیت و حدود اختیارات این دادگاه بحث و زمینه‌سازی لازم صورت پذیرد. وزرای مستعفی این تصمیم را به مفهوم خروج از ائتلاف چهارگانه و الزامات آن دانستند. دبیر کل حزب‌الله آقای سیدحسن نصرالله، پس از بازگشت وزیران جنبش امل و حزب‌الله به دولت که به دنبال هفت هفته اعتصاب آنان صورت گرفت، انحلال کامل ائتلاف چهارگانه را اعلام کرد و گفت: «امروز دوباره به کابینه برمی گردیم و نخستین نتیجهٔ سیاسی این بازگشت آن است که دیگر ائتلاف چهارگانه‌ای وجود ندارد، زیرا یکی از طرف‌های این ائتلاف، آن را زیر پا گذاشته و اصل وجود آن را منکر شده است.»[۲]

### تفاهم حزب‌الله و جریان ملی آزاد

در این برهه، تحول مهمی در سطح روابط سیاسی در عرصه لبنان رخ داد. حزب‌الله و جریان ملی آزاد به رهبری ژنرال میشل عون، یك تفاهم سیاسی را اعلام کردند که پس از مذاکراتی چند ماهه، اصول آن تنظیم شده بود و در جلسهٔ مشترك آقای سیدحسن نصرالله دبیر کل حزب‌الله و ژنرال میشل عون رئیس جریان ملی آزاد در کلیسای مارمخایل در ۶ فوریهٔ ۲۰۰۶، با عنوان «یادداشت تفاهم مشترك حزب‌الله و جریان ملی آزاد» اعلام شد. بازتاب‌های این تفاهم بر اوضاع سیاسی لبنان پوشیده نیست، زیرا پلهای ارتباط فعال میان دو فرقهٔ بزرگ شیعیان و مسیحیان را به دلیل جایگاه مردمی

۱. روزنامهٔ المستقبل، ۲۰۰۵/۱۲/۳
۲. همان مأخذ، ۲۰۰۵/۲/۴

وسیع حزب‌الله و جریان ملی آزاد در میان آنها، ایجاد کرد. در نتیجه، جایگاه هر یك از طرفین تفاهم در معادلات داخلی تحکیم یافت و سنگ بنای اصلی جریانی گذاشته شد که بعداً به اپوزیسیون یا گروه مخالفان لبنان شناخته شد. این تفاهم سازو کار تعامل با سلاح مقاومت را به عنوان بخشی از استراتژی همه جانبهٔ دفاع ملی مشخص کرد و پایه گذار اصول گفتگو دربارهٔ مقاومت و سلاح آن، به جای منطق حاکم بر قطعنامهٔ بین‌المللی ۱۵۵۹ شد که خواستار خلع سلاح مقاومت بود. این نکته از بند دهم سند تفاهم[1] که متن آن در زیر آمده است، روشن می‌شود:

«پاسداری از لبنان و حفاظت از استقلال و حاکمیت آن:

پاسداری از لبنان و حفاظت از استقلال و حاکمیت آن یك مسئولیت و وظیفهٔ ملی و عمومی است که معاهدات بین‌المللی و اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر، به‌ویژه در رویارویی با تهدیدات یا خطرهایی که از هر سو می‌تواند این استقلال و حاکمیت را هدف خود قرار دهد، آن را مقرر می‌دارد. اصولاً حمل سلاح یك هدف ذاتی نیست بلکه ابزار شرافتمندانهٔ مقدسی است که هر گروهی، در برابر اشغال سرزمین خود، مانند سایر ساز و کارهای مقاومت سیاسی، آن را به کار می‌گیرد.

از این‌رو سلاح حزب‌الله باید در چارچوب رویکرد فراگیری لحاظ شود که درمیان دو حد قرار می‌گیرد: حد نخست، تکیه بر توجیهات که برخوردار از اجماع ملی و دربرگیرندهٔ نقاط قوت و قدرت لبنان و لبنانی‌ها در حفظ سلاح مقاومت باشد و حد دیگر، تشخیص شرایط منطقی خاصی که به منتفی شدن دلایل و توجیهات حفظ و بقای این سلاح می‌انجامد.

از آنجا که اسرائیل مزارع شبعا را اشغال کرده، نیروهای مقاومت لبنان را به اسارت می‌برد و لبنان را مورد تهدید قرار می‌دهد، لبنانی‌ها باید مسئولیت خود را بر دوش بکشند و بار سنگین پاسداری از لبنان و حفاظت از استقلال و حاکمیت آن را از راههای زیر میان خود تقسیم کنند:

۱ـ آزادسازی مزارع شبعا از اشغال اسرائیل

---

۱. این سند در همهٔ روزنامه‌های لبنان در تاریخ ۲۰۰۵/۲/۷ منتشر شده است.

۲ـ آزادسازی اسیران لبنانی از زندان‌های اسرائیل
۳ـ صیانت از لبنان در برابر خطرهای اسرائیل، از راه گفتگوی ملی که به تدوین استراتژی دفاع ملی بینجامد و همهٔ لبنانی‌ها بر سر آن توافق کنند و با به دوش کشیدن بار مسئولیت و بهره‌مندی از نتایج آن، رسماً عهده‌دار اجرای آن شوند.

دستاورد این توافق، افزایش مقبولیت و نفوذ هر یك از طرفین در میان هواداران طرف دیگر بود. این نخستین توافقی بود که در حد تفاهم رهبران باقی نماند و به لایه‌های زیرین نفوذ کرد، به‌طوری که وقتی اجتماعات هواداران و نخبگان هریك از طرفین برگزار می‌شد، یکی از رهبران طرف دیگر در آن سخنرانی کرده، به پرسش‌های حضار پاسخ می‌داد. در طول چند ماه از دستیابی به این توافق، گسترده‌ترین فعالیت فرهنگ‌سازی و آگاهی بخشی در میان طرفین صورت گرفت، تا جایی که به ریشه‌دار کردن تفاهم در سطح رهبران و توده‌ها کمك کرد، به گونه‌ای که گفتمان و مواضع طرفین، مشابه و بسیار نزدیك به هم شد.

این توافق، نفوذ ملی گسترده‌ای به حزب‌الله از طریق مسیحیان داد که غرب همواره در تلاش همسویی آنان با خود بود و برخی هم می‌کوشیدند تا آنان را در کنار اسرائیل و رودرروی مقاومت قرار دهند. با این تفاهم، جریان ملی آزاد به حامی اصلی مقاومت و استقلال لبنان تبدیل شد و تلاش‌های ترساندن مسیحیان از حزب‌الله و محاصرهٔ حزب در میان مسیحیان با شکست مواجه شد.

از سوی دیگر، این توافق، نیازهای اصولی جریان ملی آزاد را نیز برآورده ساخت. کشورهای بزرگ کوشیده بودند که این گروه را نادیده بگیرند و نیروهای ۱۴ مارس ـ که در آغاز، این جریان هم‌پیمان آنها بود ـ سهم آن را براساس میزان آرای مردمی و تعداد نمایندگانش در مجلس به رسمیت نشناخته، به محاصرهٔ داخلی و به حاشیه راندن این جریان و جایگزینی نیروهایی که نمایندهٔ مسیحیان لبنان نبودند، پرداختند. از طریق این توافق، جریان ملی آزاد به تعامل با یك نیروی سیاسی کنشگر و اثرگذار پرداخت و در کنار آن، جریان نیرومندی از مخالفان را به‌وجود آورد که حامی اعادهٔ نقش و کارکرد از دست رفتهٔ مسیحیان بود و بازوی توانمندی برای تأکید بر سهم و حضور این جریان در ساختار قدرت شد که با حجم و میزان نفوذ گستردهٔ مردمی آن در میان مسیحیان هماهنگ باشد.

این توافق موجب ناراحتی بعضی از نیروهای داخلی و منطقه‌ای شد که منافع خود را در ایجاد تفرقه و محاصرهٔ نیروهای کنشگر و مخالف طرح‌های خود جستجو می‌کنند. از این‌رو، این نیروها حملهٔ تبلیغاتی و سیاسی وسیعی را علیه این توافق آغاز کردند، اما با گذشت زمان، این توافق در حد زیادی مستحکم‌تر شد و از آزمون‌هایی متعدد در حوادث گوناگون ـ که آنها را به وضوح بیان خواهیم کرد ـ گذشت و با مقاومت و ایستادگی خود، به موفقیت و پیروزی دست یافت. حزب‌الله و جریان ملی آزاد اهداف خود را از این توافق، در سطح ملی و عمومی، با موفقیت تحقق بخشیدند و جایگاه رهبری فعالانهٔ خود را در میان طرفداران خود حفظ کردند و در چارچوب بندهای تفاهم‌نامه که پایه‌گذار اصول مشترك عملی آنها بود، دستاوردهای بسیاری حاصل آمد که به سود طرفین و در نتیجه به سود لبنان بود.

## جریان گفتگوی ملی

در این دوره، صف‌بندی‌های سیاسی میان طرف‌های گوناگون لبنان دگرگون شد. چنان‌که گفتیم، با گسیخته شدن رشتهٔ ائتلاف چهارجانبه، جریان المستقبل و حزب سوسیالیست ترقیخواه در سنگر مقابل حزب‌الله و جنبش امل قرار گرفتند و تفاهمی میان جریان آزاد ملی و حزب‌الله صورت گرفت، درحالی که این جریان در زمان ترور رفیق حریری در ۱۴ مارس ۲۰۰۵، هم‌پیمان نیروهایی بود که بعداً و به دلیل تجمع مردمی آنها در یادبود گذشت یك ماه از ترور حریری، به نام نیروهای ۱۴ مارس معروف شدند. نظر به این که اختلافات سیاسی، پیچیدگی‌های بیشتری در عرصهٔ پرآشوب لبنان ایجاد کرد، آقای نبیه‌بری رئیس مجلس نمایندگان، فراخوانی برای برگزاری نشست گفتگو داد تا در آن، نمایندگان همهٔ طرف‌هایی که دارای اعضایی در مجلس نمایندگان بودند، حضور یابند. این فراخوان با موافقت همگانی روبرو شد و نشست گفتگوی ملی با حضور ۱۴ تن از رهبران و معاونان نیروهای سیاسی گوناگون در دوم مارس ۲۰۰۶ برگزار شد که دستور کار آن عبارت بود از:[1]

---

۱. روزنامهٔ السفیر، ۲۰۰۶/۱۲/۳۰

۱ـ حقیقت یابی ترور رفیق حریری
۲ـ اوضاع اردوگاههای فلسطینی و به ویژه سلاح های موجود در آن
۳ـ روابط سوریه و لبنان
۴ـ لبنانی بودن مزارع شبعا و درخواست آزادی آن
۵ـ مسألهٔ ریاست جمهوری
۶ـ مقاومت و سلاح آن

چند نشست برای گفتگو برگزار و منجر به توافق بر چهار بند اول شد. جریان المستقبل، حزب سوسیالیست ترقیخواه و مسیحیان «قرنه شهوان» ـ گروه‌هایی که بعداً گروه ۱۴ مارس یا گروه حاکم نام گرفتند ـ خواستار برکناری ژنرال امیل لحود از ریاست جمهوری، پیش از پایان دورهٔ ریاست قانونیش در ۲۴ نوامبر ۲۰۰۷ شدند. بهانهٔ آنان، اجرای قطعنامهٔ بین‌المللی ۱۵۵۹ بود که تأییدگر «برگزاری انتخابات آزاد و سالم برای انتخاب رئیس جمهوری آینده» بود، و این که دوران ریاست جمهوری امیل لحود با فشار سوریه به مدت سه سال تمدید یافته و باید با انتخابات جدیدی به دورهٔ مسئولیت وی پایان داد. این خواستهٔ گروه ۱۴ مارس مورد قبول مخالفان، متشکل از حزب‌الله، امل، جریان ملی آزاد و شخصیت‌های سرشناس سنی ـ مانند نخست‌وزیر عمر کرامی و دکتر فتحی یکن ـ و درزی ـ مانند وزیران سابق طلال ارسلان و وئام وهاب و نمایندهٔ سابق فیصل داوود ـ و سایر گروههای لائیك، قومی و ملی قرار نگرفت.

با عدم توافق بر موضعی واحد نسبت به ریاست جمهوری، عبور از این مسأله، مورد وفاق قرار گرفت و در نشست ۱۶ مه ۲۰۰۶، مذاکرات به موضوع سلاح مقاومت رسید. همهٔ شرکت کنندگان در گفتگو اجماع داشتند که حل این مسأله از راه گفتگو و توافق و نه کاربرد زور و دخالت بیگانگان و نیز در چارچوب یك استراتژی دفاعی که کشور لبنان برای خود تنظیم می کند، امکان‌پذیر است، اما بحث در این موضوع به پایان خود نرسید.

### جنگ اسرائیل علیه لبنان

در تاریخ ۱۲ ژوئیهٔ ۲۰۰۶، حزب‌الله دو سرباز اسرائیلی را در مرزهای لبنان و

فلسطین به اسارت در آورد تا آنها را با اسیران و بازداشت شدگان لبنانی در زندان‌های اسرائیل ـ که همهٔ تلاش‌های سیاسی برای آزادی آنان سودی نبخشید ـ مبادله کند. اسرائیل به بهانهٔ رهایی دو سرباز، تصمیم به جنگ علیه حزب‌الله گرفت، جنگی که ۳۳روز طول کشید و اسرائیلی‌ها آن را «جنگ دوم لبنان» و حزب‌الله آن را «وعدهٔ صادق» نام نهادند.

حزب‌الله پیش‌بینی نمی‌کرد که اسارت دو سرباز اسرائیلی به جنگی فراگیر بینجامد. با این همه، پیش و پس از عملیات اسارت، برای هر احتمالی در مورد تجاوز اسرائیل به لبنان آمادگی داشت. حزب‌الله با این باور که اسرائیل روزی به لبنان مجدداً تجاوز خواهد کرد، آمادگی‌های رزمی خود را از زمان آزادی لبنان در ۲۵ مه ۲۰۰۰ آغاز کرده بود، زیرا اسرائیل لبنان را فاقد عوامل قدرت می‌خواهد تا مانعی بر سر راه طرح‌های توسعه‌طلبانه‌اش در منطقه نباشد.

تصمیم جنگ را آمریکا اتخاذ و اسرائیل اجرا کرد. گزارش‌های آمریکایی و اسرائیلی، اطلاعات دقیق مطبوعاتی و گزارش وینوگراد بعداً نشان داد که اسرائیل با فشار آمریکا وادار به جنگ شد، درحالی که به زمانی بیش از دو یا سه ماه برای افزایش توان آمادگی خود، جهت انجام حملهٔ موردنظرش نیاز داشت. گزارش وینوگراد حاکی از تصمیم اسرائیل برای شروع جنگ علیه حزب‌الله در فاصلهٔ سپتامبر و اکتبر همان سال بود. لذا و به دلیل تصمیم ناگهانی برای شروع حمله، اسرائیل به روشی تدریجی و غیرمتوازن وارد این جنگ شد و ترسیم دقیقی از آنچه یك نبرد سرنوشت‌ساز برای تحقق اهداف موردنظر نیازمند آن بود، نداشت.

## دلایل تصمیم آمریکا برای جنگ

از آنجا که آمریکا در بهره‌برداری سیاسی از قطعنامهٔ ۱۵۵۹ برای خلع سلاح حزب‌الله ناکام ماند و خروج سوریه از لبنان نیز به تضعیف حزب نینجامید و مشارکت حزب در دولت و بیانیهٔ کاری آن در پشتیبانی از مقاومت، به مثابهٔ حمایت سیاسی از حزب‌الله بود و پایگاه حزب با حمایت‌های مردمی از آن، به ویژه پس از توافق با جریان ملی آزاد گسترش یافت، و از آنجا که به دلیل فضای حاکم بر ارتش و باور آن به مبارزه با

اسرائیل در چارچوب واقعیت‌های سیاسی موجود در لبنان و نیز وضع ارتش و ساختار و ترکیب آن در سایهٔ صف‌بندی‌های فرقه‌ای شدید در لبنان، امکان درگیر ساختن ارتش لبنان در نزاع و خصومتی با جریان مقاومت وجود نداشت، و نیز پس از آن که گروه ۱۴ مارس به رغم همهٔ فشارهای بین‌المللی و به ویژه آمریکایی نتوانست تعهد خود را به‌یك جدول زمانی برای برخورد با مسألهٔ سلاح حزب‌الله نشان دهد، بلکه حتی بعداً روشن شد که بعضی از شخصیت‌های کلیدی این گروه، ناتوانی خود را از انجام کاری در این زمینه، به دیك‌چینی معاون رئیس جمهور آمریکا و رایس وزیر خارجهٔ آن کشور و دیگر مسئولان آمریکایی اعلام داشته، تأکید کرده بودند، از آنجا که گذشت زمان به سود آنان نیست و تنها گزینهٔ باقی مانده، آغاز جنگ از سوی اسرائیل علیه حزب‌الله برای خلع سلاح و ضربه زدن به قدرت آن است، لذا خواستار انجام حمله شده بودند.

تجاوز ژوئیهٔ ۲۰۰۶، جنگی جهانی بود که به دست اسرائیل علیه حزب‌الله و حامیان آن صورت گرفت. دولت‌های بزرگ، شورای امنیت، برخی کشورهای عربی و گروه ۱۴ مارس در لبنان، همه برای ایجاد پوشش و توجیه تجاوز اسرائیل، تحمیل مسئولیت و نتایج جنگ به حزب‌الله و درخواست پایان دادن به حضور مسلحانهٔ آن بسیج شده بودند. حدود یك هزار شهید، سه هزار زخمی، ویرانی خانه‌ها و ساختمان‌ها در روستاها و مناطق وسیع، به ویژه در جنوب لبنان، حومهٔ جنوبی بیروت و منطقهٔ بقاع از نتایج این جنگ بود. اسرائیلی‌ها بیش از چهار میلیون بمب خوشه‌ای بر سر لبنان فروریختند[1] اما مقاومت و حزب‌الله پایداری و ایستادگی خود را نشان داد، مانع از پیشروی زمینی اسرائیل شد و زیان‌های بسیاری بر افراد و ماشین نظامی ارتش اسرائیل وارد کرد که شاید بارزترین آنها، همان است که به نام «جهنم تانك‌ها»[2] در منطقهٔ جنوبی وادی حجیر در ۲۰۰۶/۸/۱۲ معروف شد. در این نبرد، بیش از ۳۹ تانك و بولدوزر

---

۱. سخنگوی مطبوعاتی دفتر هماهنگی خنثی‌سازی مین‌ها و بمب‌های خوشه‌ای در جنوب لبنان اعلام کرد که ۳۹ میلیون مترمربع از اراضی جنوب لبنان در ۹۷۰ موقعیت، آلوده به بمب خوشه‌ای است و از اوت ۲۰۰۶ تاکنون ۲۵۶ غیرنظامی در برخورد با آنها کشته یا مجروح شده‌اند که ۵۱ مورد مربوط به کارکنان این عملیات بوده است (روزنامهٔ الشرق، ۲۰۰۸/۶/۵).

۲. روزنامهٔ السفیر، ۲۰۰۶/۸/۱۳

نابود شد و بیش از ۲۰ افسر و سرباز اسرائیلی به قتل رسیدند و بیش از ۱۲۰ سرباز زخمی شدند. لذا تلاش اسرائیل برای تحقق یک پیروزی نسبی عملی، پیش از توقف «عملیات خصمانه» در ساعت ۸ صبح ۲۰۰۸/۸/۱۴ ـ که بر مبنای قطعنامهٔ بین‌المللی ۱۷۰۱ صورت می‌گرفت ـ عملاً به شکست میدانی و معنوی فضاحت‌باری تبدیل شد و ناتوانی اسرائیل را در نفوذ به برخی روستاهای خطوط مقدم مرزی مانند بنت جبیل، عیتا الشعب، خیام و سایر روستاها بیشتر نشان داد.

ویژگی بارز جبههٔ لبنان در این نبرد، یکپارچگی در رویارویی با تجاوز اسرائیل بود. ارتش لبنان در کنار مقاومت ایستاد و افرادی از آن شهید یا زخمی شدند. مردم مناطق مورد حمله با فداکاری بی‌نظیری رنج مهاجرت و آوارگی را کشیدند و در سخت‌ترین شرایط، حمایت خود را از مقاومت اعلام کردند. مردم سایر مناطق نیز همبستگی خود را با آوارگان نشان دادند و به آنان پناه داده، بی‌هیچ تمایزی میان مناطق یا فرقه‌های گوناگون، دست یاری به سوی آنان دراز کردند. به رغم اظهارات برخی سیاستمداران، مبنی بر این که مقاومت مسئولیت وقوع تجاوز را به دوش می‌کشد، اما این اظهارات هرگز بر فضای ملی و همبستگی عمومی بر علیه تجاوز اسرائیل اثری نگذاشت.

حزب‌الله در ناکام گذاشتن اسرائیل برای تحقق اهداف خود در سومین جنگ علیه لبنان توفیق یافت. دو هدف اصلی اعلام شده از سوی اولمرت نخست‌وزیر اسرائیل در برابر پارلمان آن رژیم که در روز ششم تجاوز به عنوان شرایط آتش‌بس قلمداد شد، یعنی بازگشت دو سرباز اسرائیلی و اجرای قطعنامهٔ بین‌المللی ۱۵۵۹ و از جمله خلع سلاح[1] حزب‌الله، تحقق نیافت. آرزوی عمیر پرتز وزیر دفاع اسرائیل[2] که تهدید به تجاوز به لبنان کرده بود و نیز رویای دان حالوتس رئیس ستاد آن رژیم در نابودسازی موشک‌های حزب‌الله و جلوگیری از پرتاب آنها هرگز محقق نشد، زیرا این موشک‌ها با همان قدرت و شدت تا هنگام توقف «عملیات خصمانه» در آغاز اجرای قطعنامهٔ

---

۱. النصر المخضب، از انتشارات روزنامهٔ السفیر، چاپ اول، ۲۰۰۶، ص ۷۴
۲. همان مأخذ، ص ۸۴

بین‌المللی ۱۷۰۱ ادامه یافت. رایس نیز که در روز نهم تجاوز، تلاش‌های انجام شده برای برقراری آتش‌بس را مردود شمرده، تجاوزهای وحشیانهٔ اسرائیل را چنین توجیه کرد که «درد زایمان خاورمیانهٔ جدید در لبنان»[1] است، به آرزوی خود نرسید و خاورمیانهٔ جدید در لبنان پا به عرصهٔ وجود نگذارد. حزب‌الله هم پس از این پیروزی درخشان استراتژیک که نظیری در تاریخ مبارزات اعراب و اسرائیل نداشت، به نیرویی متمایز و الهام‌بخش ملت‌های منطقه بدل شد.

نتایج این شکست در درون رژیم اسرائیل، خود را به صورت استعفاهای متعدد که بارزترین آنها استعفای حالوتس رئیس ستاد و گروهی از فرماندهان ارتش و ناتوانی عمیر پرتز وزیر دفاع در کسب ریاست مجدد حزب کار بود، نشان داد. کمیسیون وینوگراد نتایج تحقیقات خود را منتشر ساخت که آکنده از بیان عوامل تقصیر و ناکامی سیاسی و نظامی و ناتوانی در مدیریت جبههٔ داخلی در طول جنگ بود.

اسرائیل در تجاوز ۳۳ روزهٔ خود، آسیب‌های فراوانی به لبنان وارد کرد که شامل ۱۲۰ هزار واحد مسکونی ویران شده یا آسیب دیده بود که ۱۶ هزار واحد از آنها کاملاً ویران شده بود. دولت لبنان[2] کل هزینهٔ بازسازی واحدهای مسکونی را یك تا سه میلیارد دلار برآورد کرد. علاوه بر آن، آسیب‌های وارد شده به بنگاه‌های اقتصادی، کشت و زرع، دام و طیور و ماشین‌آلات، از سوی «مرکز مشورتی مطالعات و اسناد»[3] به‌میزان ۵۸۰ هزار دلار برآورد شد که این ارقام، شامل بیکاری تعداد کثیری از کارگران و از دست رفتن شغل آنان نمی‌شود. دولت لبنان در گزارش خود به کنفرانس «پاریس ۳» میزان زیان‌های تجاوز سال ۲۰۰۶ را ۲/۸ میلیارد دلار برآورد کرد که شامل هزینهٔ سازندگی و بازسازی و ترمیم زیر ساخت‌های عمومی و خصوصی، جایگزینی تأسیسات ویران شده و جبران خسارت واحدهای مسکونی خصوصی است که بخش اعظم این خسارت را تشکیل می‌دهد.[4] اگرچه آمارها و برآوردهای انجام شده از سوی حزب‌الله حاکی از آن

---

۱. همان مأخذ، ص ۸۶

۲. مجلهٔ «الاعمار و الاقتصاد»، ۲۰۰۷/۸/۳۰

۳. روزنامهٔ الانوار، ۲۰۰۷/۲/۱۶. نیز نگاه کنید به سایت مرکز در اینترنت: www. dirasat. net

۴. مجلهٔ «الاعمار و الاقتصاد»، ۲۰۰۷/۸/۳

بود که این هزینه حدوداً دو میلیارد دلار است.

حزب الله به سرعت به جبران آثار اجتماعی تجاوز اسرائیل پرداخت. لذا تا هنگام ترمیم یا ساخت واحدهای ویران شده از سوی اسرائیل، تأمین کمک‌های مالی را برای همهٔ آسیب‌دیدگان، به منظور تأمین و تجهیز منازل موقت استیجاری برعهده گرفت که هزینهٔ آن ۱۶۸ میلیون دلار بود. همچنین مؤسسه جهاد سازندگی ـ وابسته به حزب‌الله ـ مکلف به ترمیم بخش‌های مشترك خانه‌ها در حومهٔ جنوبی بیروت و پرداخت هزینهٔ ترمیم خانه‌ها در بقاع، جنوب، حومه جنوبی بیروت و سایر مناطق لبنان شد که هزینهٔ آن جمعاً ۱۸۸ میلیون دلار بود. حزب‌الله يك شركت ساختمانی را به نام «وعد» برای بازسازی حومهٔ جنوبی بیروت، به‌منظور ایجاد ۲۷۴ ساختمان با شش هزار واحد مسکونی ـ که کاملاً ویران شده بود ـ ایجاد کرد و این پروژه به صورت پیمانکاری به شرکت‌های بزرگ تخصصی سپرده شد. بدین ترتیب، حزب‌الله راه را بر آنان که برای ایجاد بحران در میان مردم برنامه‌ریزی کرده بودند تا رابطهٔ آنان را با حزب تخریب کنند، بست و همهٔ ناظران و در کمین نشستگان از این امر یکه خوردند.

حزب‌الله پس از توقف «عملیات خصمانه» در تاریخ ۱۴ اوت ۲۰۰۶ آرام ننشست و به بررسی جنگ و نتایج آن دست زد و با تبیین عناصر مثبت و منفی، به استفاده از درس‌ها و عبرت‌های آن پرداخت و بازسازی اوضاع و تحکیم قدرت خود را در سایهٔ حمایت‌های عاطفی گستردهٔ مردمی و اقبال شدید جوانان برای پیوستن به صفوف حزب و به مدد همکاری گسترده و فعالانه با طیف مخالفان در لبنان آغاز کرد.

### افزایش تنش‌های سیاسی

پس از شکست تجاوز اسرائیل به لبنان، تجاوز سیاسی آمریکا بار دیگر آغاز شد و بحران لبنان افزایش یافت. پس از پایان جنگ، ارکان قدرت در لبنان، تن به تشکیل دولت وحدت ملی که شامل جریان ملی آزاد به ریاست ژنرال میشل عون باشد، ندادند. سپس بدون مراجعه به حزب‌الله و جنبش امل که در دولت حضور داشتند، دادگاه بین‌المللی را به تصویب رساندند. این بار وزیران حزب‌الله و امل در ۲۰۰۶/۱۱/۱۱ از دولت استعفا دادند و خواستار استعفای کابینه و تشکیل دولت جدیدی با حضور جریان ملی آزاد شدند

که به‌عنوان «دولت وحدت ملی» تلقی شود. در چنین دولتی، اگر تعداد وزرای مخالف، یك نفر بیش از یك سوم تعداد اعضای کابینه باشد، امکان اتخاذ تصمیمات سیاسی جدی ـ که علیه حاکمیت لبنان یا مقاومت باشد ـ وجود نخواهد داشت، زیرا براساس قانون اساسی لبنان «موضوعات اساسی نیازمند موافقت دوسوم تعداد اعضای کابینه است». مخالفان درخواست خود را منطقی و طبیعی تلقی کردند، زیرا ترکیب اعضای پارلمان نیز به نحوی بود که ۴۵٪ را مخالفان و ۵۵٪ را موافقان تشکیل می‌دادند. ماهیت ساختار فرقه‌ای لبنان نیز رسیدن به توافق را ایجاب می‌کرد و بی‌ثباتی سیاسی و امنیتی و ناتوانی دولت در پایان دادن به آن و نیز مشکلات پیچیدهٔ اقتصادی، هیچ راه حلی جز تشکیل حکومت وحدت ملی نداشت. گروه موافقان ـ با تشویق آمریکا ـ توافق بر سر اعطای یك سوم به علاوه یك پست وزارتی را به مخالفان نپذیرفت. در نتیجه، کشور وارد بحران کابینه شد، زیرا مخالفان، دولت را به رسمیت نمی‌شناختند و خواستار استعفای آن بودند و موافقان نیز بر تداوم کار دولت اصرار داشتند و استعفای شش وزیر ـ که پنج نفر از آنان نمایندگان شیعیان بودند ـ و نقص آشکار در عدم حضور اکثریت مسیحیان را ـ که جریان ملی آزاد نمایندهٔ آنان بود ـ نادیده انگاشتند.

مخالفان عظیم‌ترین تظاهرات را در تاریخ لبنان، در ۲۰۰۶/۱۲/۱۰ برپا کردند و خواستار سرنگونی دولت شدند. پس از ناکامی تظاهرکنندگان در تحقق مطالبات خود، در همان روز، تحصنی در منطقهٔ تجاری بیروت پایتخت لبنان صورت گرفت که ۵۳۸ روز به طول انجامید. بحران کابینه و فلج شدن کشور در همهٔ سطوح نیز در این مدت ادامه یافت و بحران ریاست جمهوری هم بدان افزوده شد، زیرا موافقان دولت همکاری با رئیس جمهوری را براساس اختیارات قانون اساسی مردود شمردند و به رغم آن که از دوران ریاست او حدوداً یك سال مانده بود، او را فاقد این سمت تلقی کردند و در نتیجه، اوضاع پیچیدگی بیشتری یافت.

دوران ریاست جمهوری ژنرال امیل لحود در ۲۰۰۷/۱۱/۲۴ به پایان رسید. مجلس نمایندگان، به دلیل خودداری مخالفان از حضور در جلسه و تأمین حدنصاب دوسوم اعضای پارلمان برای انتخاب ریاست جمهوری ـ که اقدامی متقابل در برابر خودداری موافقان از تشکیل دولت وحدت ملی با رعایت آرایش جناح‌ها و میزان حضور

آنها در پارلمان بود ـ نتوانست رئیس جمهوری مورد توافق را برگزینند. در واقع، این موضع اعلام شدهٔ آمریکا بود که خواستار ادامهٔ وضعیت کشور بدون حضور رئیس جمهوری و با مدیریت دولت از سوی نخست‌وزیر سنیوره بود تا مانع از انتخاب رئیس جمهوری جدیدی در چارچوب معادلات سیاسی مبتنی بر مشروعیت بخشیدن به مقاومت شود و مخالفان اثرگذار در لبنان نقش بیشتری پیدا نکنند.

آمریکا به رهبری بوش، لبنان را به حال خود نگذارد تا خود راه خویش را برگزینند، بلکه به دخالت برای ممانعت از این که حزب‌الله و مخالفان، بخشی از روند سیاسی طبیعی لبنان باشند، به بهانهٔ مخالفت با مقاومت حزب‌الله ادامه داد. در نتیجه، یك صف آرایی بین‌المللی به رهبری آمریکا علیه ایران و سوریه صورت گرفت که این دو کشور را مسئول پیامدهای اوضاع لبنان قلمداد می کرد. موافقان نیز چنین تبلیغ کردند که رویارویی آنها با محور ایران و سوریه است که از مخالفان حمایت می کنند. اما واقعیت کاملاً با این اتهام‌ها متفاوت بود. براساس منطقی که مقاومت به آن مسلح بود، اسرائیل همواره خطری جدی و مداوم را برای لبنان تشکیل می‌دهد، همچنان مزارع شبعا و ارتفاعات کفرشوبا در جنوب لبنان در اشغال آن است و نیروی هوایی اسرائیل روزانه پروازهای متعددی بر فراز مناطق مختلف لبنان، با اهداف اطلاعاتی و به منظور عکسبرداری و جمع آوری اطلاعات لازم برای بانك هدف‌های نظامی خود انجام می‌دهد. خانم آنجلا کاین معاون دبیر کل ملل متحد در امور سیاسی گزارشی ارائه داده است که در خلاصهٔ ارائه شده از آن به شورای امنیت در تاریخ ۲۰۰۸/۴/۲۳، در پاراگراف ۳۵، دربارهٔ اوضاع خاورمیانه چنین آمده است:

«یونیفل افزایش قابل ملاحظه‌ای را در تعداد تجاوزات هوایی اسرائیل که روزانه صورت می گیرد، ثبت کرده است که تعداد آن از ۲۸۲ پرواز در فوریهٔ ۲۰۰۸ به ۶۹۲ پرواز در مارس رسیده و در نیمهٔ اول آوریل به ۴۷۶ پرواز بالغ شده است. این پروازها موجب نقض حاکمیت لبنان و خط آبی است و حضور نیروهای یونیفل و نیروهای مسلح لبنان را زیر سؤال می‌برد».[1] این وضع تهدیدی واقعی برای امنیت مردم و نیروهای مقاومت

1. http:// domino. un. org/ unispal. nsf

به‌شمـار می آید و حـزب‌الله بر این باور است که اعـلام عـدم پذیرش قـیمـومت بیگانگان، بخشی از حـقوق مـردم لبنان است که باید به عنوان افراد یك ملت، به همکاری با یکدیگر برای تأسیس دولت مستقل خود بپردازند و ادامهٔ اشغال هر بخش از خـاك خود را مردود بشمارند و اسیران خود را از زندان‌های اسرائیل آزاد سازند.

در این میان، اسرائیل شهید عمـاد مغنیه (حـاج رضـوان) فرمانده بزرگ عـملیات جهادی حـزب‌الله را در ۱۲ فوریهٔ ۲۰۰۸، در زمانی که او در سوریه به سمت خـودروی خود می‌رفت، با یك خـودروی بمب گذاری شده ترور کـرد. اسرائیل که نقش این فرمانده بزرگ را در پیـروزی ژوئیـهٔ ۲۰۰۶ و در سـازمـان‌دهی و مـدیریت توان نظامی حـزب‌الله می‌دانست، تضعیف حـزب‌الله را در زمینهٔ عوامل موفقیتش در عملیات مقاومت مدنظر داشت، اما حزب‌الله به سرعت پیامدهای این اقدام را مهار کرد و شهادت این فرمانده شهید را با انتـصـاب‌هایی جـبـران کـرد که تداوم قدرت و کـارایی حـزب‌الله را تأمین کند، زیرا حـزب‌الله به نیـرویی یکپـارچه تبـدیل شـده است کـه در مـسـیـر خـود، تخـصص‌ها و توانمندی‌های لازم را به گونه‌ای متقن، سریع و ماهرانه به منصهٔ ظهور می‌رساند.

از راه بررسی دلایل مادی صحنهٔ جنایت که به طور مسلم به نقش اسرائیل اشاره داشت و هم‌چنین از برخی داده‌های فراهم آمده از تحـقیـقاتی که سوری‌ها انجام دادند، برای حزب‌الله ثابت شد که عملیات ترور از سوی اسرائیل انجام شده است، اگرچه هنوز این پرونده نیـازمند زمـانی دیگر بـرای تکـمـیل اطلاعـات دربارهٔ همـهٔ سرنخ‌های جنایت است. از آنجـا که حـزب‌الله نـسبت به مسئولیت اسرائیل در این ترور مطمئن بود، سید حسن نصرالله دبیر کل این حزب در مراسم تشییع فرمانده شهید مغنیه پایبندی حزب را به پاسخی قاطع به این جنایت اعلام کرد: «در برابر این قتل، با زمان، مکان و روش ویژه‌اش، صهیونیست‌ها اگر علاقه‌مند به این نوع از جنگ گسترده و باز هستند، همهٔ جهان بشنود که جنگ ما باز خواهد بود. ما همـچون همـهٔ افراد بشـر دارای حق مـقـدسی در دفاع از کشـور، برادران، فرمـاندهان و ملت خـود هـستیم و هـر چه مایهٔ استـیـفـای این حق است، ان‌شاءالله، انجام خواهیم داد.»[۱]

---

۱. روزنامهٔ السفیر، ۲۰۰۸/۲/۱۵

## بحران شبکهٔ ارتباطات مقاومت

بحران سیاسی لبنان، بی هیچ راه حلی ادامه یافت و پیچیدگی‌های سیاسی ناشی از قطعنامهٔ ۱۵۵۹ یعنی از سه سال پیش، بر هم انباشته شد. هیچ یك از مرتکبان جنایت‌های ترور در لبنان شناخته نشد و از خالی ماندن پست ریاست جمهوری حدود شش ماه گذشت، بی آن که افق روشنی دیده شود. همهٔ ابتکارها برای یافتن یك راه‌حل، از جمله طرح‌های عربی، سعودی-ایرانی و فرانسوی به شکست انجامید و دولت «غیر قانونی» سنیوره اختیارات رئیس‌جمهوری را نیز برعهده گرفت و بدون حضور هیچ ناظر یا محاسبه‌گری تصمیمات خود را اتخاذ می‌کرد. تحولی که حزب‌الله را دچار شوك کرد، زیرا هرگز توقع آن را از دولت غیرقانونی لبنان، آن هم در شرایط بحرانی نداشت، تشکیل جلسهٔ کابینه در شامگاه ۵ مه ۲۰۰۸ بود که به مدت بیش از ده ساعت، تا ۴/۳۰ بامداد روز بعد ادامه داشت و نتیجهٔ آن، اتخاذ تصمیمی خطرناك و جنگی-از دید حزب‌الله-در مورد تعقیب شبکهٔ ارتباطات مقاومت و برقراری مجازات برای آن بود. در این تصمیم چنین آمده بود:

« * غیر مشروع و غیرقانونی شمردن شبکهٔ ارتباطی که حزب‌الله در سراسر اراضی لبنان ایجاد کرده است و تلقی آن به عنوان تجاوز به حاکمیت دولت و اموال عمومی
* آغاز تعقیب کیفری همهٔ کسانی که دخالت آنها در این مسأله ثابت شود، اعم از افراد، احزاب، گروهها یا شرکت‌ها
* عدم پذیرش این ادعا که حمایت از حزب‌الله مستلزم ایجاد چنین شبکه‌ای است یا تلقی آن به عنوان سلاح تکمیلی این حزب و نیز عدم پذیرش منطقی که این شبکه را با تهدیدات اسرائیلی، سوری یا بین‌المللی - که دولت همواره آن را محکوم کرده و می کند و برای از بین بردن آن می کوشد-ربط می‌دهد.
* قرار دادن اطلاعات مربوط به جزئیات این تجاوز جدید به حاکمیت قانون در لبنان، در اختیار اتحادیهٔ عرب و افشای نقشی که طرف‌های ایرانی در این زمینه انجام داده یا می‌دهند.
* واگذاری مأموریت پیگیری و مبارزه با وضعیت غیر مطلوب کنونی به دوایر ذیربط و نیروهای امنیتی، به دلیل تعلق مالکیت قانونی این شبکه‌ها به دولت لبنان که حق

برچیدن آنها را نیز دارد».[1]

حزب‌الله این تصمیم را مردود شمرد و از دولت خواست که آن را پس بگیرد. موضع صریح حزب‌الله از سوی سید حسن نصرالله دبیر کل حزب در کنفرانس مطبوعاتی[2] برگزار شده در تاریخ ۲۰۰۸/۷/۸ چنین اعلام شد:

«سوم ـ هدف از این تصمیم، از بین بردن مهم‌ترین ابزار حمایت از رهبری، کادرها و زیرساخت‌های مقاومت و افشای اطلاعات مربوط به آنها به عنوان مقدمه‌ای برای ترور و کشتار افراد و نابودی زیر ساخت‌های آن است. در نتیجه، آنها شریك قتل و ترور هستند، هرچند که از باب تأمین مقدمات و باز کردن راه باشد.

چهارم ـ هدف از این تصمیم، ایجاد فتنه میان ارتش ملی و نیروهای امنیتی لبنان و مقاومت است».

هم چنین در این کنفرانس مطبوعاتی گفته شد:

«اما پس از تصمیمات تاریك دولت سیاه، تلقی ما آن است که جنگی آغاز شده است و وظیفهٔ ماست که از سلاح و مقاومت خود دفاع کنیم. و هشدار دهنده معذور است... مسأله از نظر ما از همهٔ خط‌های قرمز گذشته است و بنا ندارند که با کسی کنار بیایند، هر که می‌خواهد باشد. ما همچنین می‌دانیم و اطلاعات، این نکته را تأکید می‌کند که مسألهٔ شبکهٔ ارتباطات گام نخست است که اقداماتی بعدی در پی خواهد داشت».

حوادث پر تنش، به طور خیلی شتابان پی‌درپی هم رخ داد. گروه‌هایی مسلح از میلیشیاهای جریان المستقبل و حزب سوسیالیست ترقیخواه در ۲۰۰۸/۵/۷ به راه افتادند تا از برگزاری تظاهرات اتحادیهٔ عمومی کارگران برای بیان مطالبات خود، به زور اسلحه جلوگیری کنند. در روز بعد، همین گروهها برای کنترل بعضی از خیابان‌های بیروت اقدام کردند و به سوی دفاتر و جوانان گروه مخالفان آتش گشودند. چنانچه این تحرکات را با تصمیم دولت در مورد تعقیب شبکهٔ ارتباطات ربط دهیم، می‌توان نتیجه گرفت که اهداف زیر مد نظر بوده است:

---

۱. روزنامهٔ الانوار، ۲۰۰۸/۵/۸

۲. هفته‌نامهٔ الانتقاد (ارگان حزب‌الله)، ۲۰۰۸/۵/۹

۱ـ واداشتن ارتش و نیروهای امنیتی به دخالت در امور، به سود گروه موافقان که نتیجهٔ آن وقوع درگیری میان مقاومت و هوادارانش با ارتش و نیروهای امنیتی است.

۲ـ گیر انداختن مقاومت در یك فتنهٔ مسلحانهٔ داخلی و مطرح ساختن مسألهٔ سلاح حزب‌الله به عنوان یك مشکل در برابر سلاح سایر میلیشیاها، به جای آن که سلاح مقاومت علیه اسرائیل باشد.

ارزیابی حزب‌الله این بود که گام بعدی ناشی از تصمیم دولت، سوق دادن جامعه به‌سوی دو نتیجهٔ یاد شده است که خود به اقدامات دیگری علیه مقاومت می‌انجامد. لذا با سایر گروه‌های مخالف، تصمیمی ضروری برای انجام عملیات دفاعی محدود و سریعی که به درگیری‌ها پایان دهد، اتخاذ شد. برخورد با افراد مسلح که اکثریت قاطع آنها از دو منطقهٔ شمال و بقاع آورده شده و در خیابان‌ها و دفاتر مختلف، در محلات پایتخت استقرار یافته بودند، آغاز شد که برخی از آنها تسلیم و گروهی دیگر گریختند. این اقدام، تنها در یك شب، در ۲۰۰۸/۵/۸ صورت گرفت و حزب‌الله فوراً اماکن استقرار میلیشاهای مسلح را به ارتش لبنان تحویل داد، از خیابان‌ها عقب‌نشینی کرد و همهٔ نمادهای حرکت مسلحانه برچیده شد. ارتش لبنان امنیت پایتخت را به طور کامل برعهده گرفت و آرامش به شهر بازگشت. در ۲۰۰۸/۵/۱۱ حوادث دیگری در جبل لبنان رخ داد و پس از قتل دو تن از عناصر حزب‌الله از سوی افراد حزب سوسیالیست ترقیخواه، درگیری‌ها آغاز شد، اما چند ساعت پس از آن، این حوادث نیز با حصول توافقی پایان یافت. در منطقهٔ جبل نیز ارتش لبنان امنیت و کنترل بعضی از دفاتر و انبارهای اسلحهٔ حزب سوسیالیست ترقیخواه را برعهده گرفت. هم‌زمان با حوادث بیروت و جبل، حوادث گوناگون و پراکنده‌ای رخ داد که هواداران جریان المستقبل در آنها، به صورت یك طرفه اقداماتی را در شمال، بقاع و جادهٔ بین‌المللی منتهی به جنوب لبنان انجام دادند و بعضی از راههای بین‌المللی را بستند و قتل عامی در شهرك حلبا واقع در منطقهٔ عکار در شمال لبنان علیه اعضای حزب سوری ملی اجتماعی ـ از مخالفان ـ رخ داد.

حزب‌الله اقدام خود را در بیروت و جبل، به عنوان دفاع از مقاومت تلقی کرد، مقاومتی که با تصمیم دولت و در حرکت عملی مسلحانهٔ میلیشیاهای وابسته به گروه حاکم مورد هدف قرار گرفته بود. اقدام حزب‌الله با آنچه دفاع از خود اقتضا می‌کرد،

همسنگ بود: از مناطقی که تجاوز علیه حزب‌الله در آن صورت گرفته بود فراتر نرفت، پس از پایان بحران سلاح خود را از خیابان‌ها بیرون کشید و هرگز به کنترل میدانی محلات یا مناطق شهر نیندیشید، بلکه رشتهٔ امور را مستقیماً به ارتش لبنان واگذار کرد. این هدف دفاعی محدود، بعداً در راهکاری که به دنبال توافق دوحه ارائه شد، به روشنی تجلی یافت. آنچه مخالفان در دوحه خواستار آن بودند، دقیقاً و بی کم و کاست، همان چیزی بود که از یك سال و نیم پیش مطالبه می کردند، بی آن که نتایج حوادث ناشی از تصمیم دولت در مورد شبکهٔ ارتباطات کوچك‌ترین اثری در این مورد داشته باشد.

تمایلی که در همهٔ طرف‌ها فراهم شد تا در ورطهٔ یك فتنهٔ داخلی نیفتند، تشدید بحران تا سر حد یك بن‌بست امنیتی و سیاسی واقعی و خطرناك و اصرار مخالفان بر تداوم عصیان مدنی که از ۲۰۰۸/۵/۸ به منظور اعمال فشار برای لغو تصمیم دولت آغاز کرده بودند، شرایط تسریع در پاسخ مثبت به هیأت اتحادیهٔ عرب را به ریاست شیخ حمد بن جاسم بن جبر آل ثانی نخست‌وزیر قطر و توافق مبنی بر بازگشت امور به وضعیت پیش از حوادث ناشی از تصمیم هیأت وزیران در ۲۰۰۸/۵/۵، فراهم آورد. این اقدام پس از لغو دو تصمیم دولت در مورد شبکهٔ ارتباطات مقاومت و برکناری سرتیپ رفیق شقیر رئیس دستگاه امنیت فرودگاه بیروت صورت گرفت و تصمیم گرفته شد تا کنفرانسی برای گفتگو، با شرکت اعضای کنفرانس گفتگوی لبنان در دوحه برگزار شود. رئیس هیأت نمایندگی اتحادیهٔ عرب[1]، این توافق را با حضور نمایندگانی از مخالفان و موافقان در هتل وینیسیا در بیروت اعلام کرد.

## توافق دوحه

کنفرانس گفتگوی ملی لبنان در تاریخ ۲۰۰۸/۷/۱۶ در دوحه برگزار شد[2] و در مورد سه نکتهٔ اصلی که از هنگام استعفای وزیران از دولت، به مدت یك سال‌ونیم مورد اختلاف بود، به نحو زیر توافق شد:

---

۱. روزنامهٔ المستقبل، ۲۰۰۸/۵/۱۶

۲. روزنامهٔ السفیر، ۲۰۰۸/۵/۲۲

«۱ـ طرف‌ها توافق کردند که رئیس مجلس نمایندگان، براساس مقررات موجود، ظرف ۲۴ ساعت دعوت به برگزاری نشست پارلمان کند تا نامزد مورد توافق یعنی میشل سلیمان را به عنوان رئیس جمهوری انتخاب کند.

۲ـ تشکیل دولت وحدت ملی، مرکب از ۳۰ وزیر که براساس ۱۶ وزیر برای اکثریت، ۱۱ وزیر (یعنی یك سوم به علاوه یك) برای مخالفان و ۳ وزیر برای رئیس جمهوری تقسیم می‌شوند و همهٔ طرف‌ها براساس این توافق تعهد می‌کنند که به استعفا یا کارشکنی در فعالیت دولت اقدام نکنند.

۳ـ براساس قانون ۱۹۶۰، هر شهرستان یك حوزهٔ انتخابیه (بر مبنای نظام اکثریت آرا) تلقی می‌شود.»

توافق دوحه در چارچوب شرایط بین‌المللی و منطقه‌ای ویژه‌ای منعقد شد که همه نگران تشدید اوضاع در لبنان و رسیدن آن به حدی خارج از کنترل بودند که احتمالاً به بازتاب‌هایی نامتناسب با تلاش برای آرام‌سازی اوضاع ـ که همهٔ طرف‌ها نیازمند آن بودند ـ منجر می‌شد. شرایط افول قدرت بوش با توجه به نزدیك شدن به پایان دورهٔ ریاست جمهوریش و نیز شکست‌های پیاپی آمریکا در منطقه و نگرانی طرف‌های عربی اثرگذار از بروز تحولاتی که موازنهٔ قدرت را در لبنان برهم زند و بالاخره حوادث خطرناك ناشی از تصمیم دولت در ۲۰۰۸/۵/۵ که هشداری برای بروز عواقب و پیامدهای غیرقابل ارزیابی بود و در نهایت، نتایج شکست همهٔ محاسبات موافقان در اعمال فشار از راه تصمیمات دولت، بسیج میلیشیاهای مسلح یا استفاده از نیروهای امنیتی دولتی، همه از عواملی بود که حصول این توافق را هموار کرد.

توافق دوحه به روند نوینی انجامید. نبض زندگی به نهادهای قانون اساسی بازگشت که در رأس آن، انتخاب ژنرال میشل سلیمان به عنوان رئیس جمهوری در ۲۵ مه ۲۰۰۸ بود، زمینه‌ها برای تدارك برگزاری انتخابات جدید پارلمانی در مه سال ۲۰۰۹ فراهم شد که به بازتولید قدرت در لبنان می‌انجامد و مسألهٔ سلاح حزب‌الله هم از دایرهٔ فشارهای سیاسی بیرون رفت و در چارچوب گفتگو و مذاکرات زیرنظر رئیس جمهوری، در قالب یك استراتژی دفاعی که مواضع لبنان را در برابر تهدیدات ارضی، آبی و هوایی اسرائیل مشخص می‌کند، قرار گرفت.

## مقاومت و دولت وحدت ملی

در ۲۰۰۸/۵/۲۸ آقای فواد سنیوره به عنوان رئیس دولت تعیین شد و مأموریت یافت تا کابینهٔ وحدت ملی را تشکیل دهد که بر اساس توافق دوحه، مخالفان یك سوم اعضای آن را ـ به عنوان یك ضمانت ـ داشته باشند. اما به دلیل اختلاف نظر در تقسیم پست‌های وزارتی از یك‌سو و بررسی بیانیهٔ کاری دولت از سوی دیگر، تشکیل کابینه طول کشید. بیانیهٔ کاری دولت پس از ۱۴ نشست کمیتهٔ تدوین، نهایی شد و مهم‌ترین اشکال آن نحوهٔ موضع گیری دربارهٔ مقاومت بود. مخالفان خواستار تأکید بر حق مقاومت در دفاع از سرزمین ـ همان گونه که در بیانیهٔ دولت پیشین آمده بود ـ بودند ولی موافقان مایل به احالهٔ این بند به هیأت گفتگوی ملی و عدم ذکر این حق در بیانیهٔ کاری کابینه بودند. نتیجه بر وفق مراد مخالفان بود، زیرا امکان تدوین بیانیه بدون موافقت یك سوم تضمین کنندهٔ اعضای کابینه وجود نداشت و مخالفان دلیل و توجیهی برای حذف بند مربوط به مقاومت نمی‌دیدند، زیرا توافقی بر سر مسألهٔ جدیدی صورت نگرفته و معادلات پس از دوحه اقتضای تشکیل دولت وحدت ملی را در هر شرایطی داشته است، زیرا همهٔ طرف‌های داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی نیازمند به حرکت درآمدن چرخ بازسازی نهادهای دولت بودند. دولت متن زیر را در مورد مقاومت تصویب کرد که مورد موافقت حزب‌الله و مخالفان قرار گرفت:

«دولت بر نکات زیر تأکید می‌کند:

یکم ـ حق ملت، ارتش و مقاومت لبنان در آزادسازی یا بازپس گیری مزارع شبعا و تپه‌های کفرشوبا و بخش لبنانی اشغال شدهٔ روستای الغجر و دفاع از لبنان در رویارویی با هر تجاوز و پایبندی به حق این کشور در آبهای خود با استفاده از هر ابزار مشروع و ممکن

دوم ـ پایبندی دولت به همهٔ مفاد قطعنامهٔ ۱۷۰۱ شورای امنیت

سوم ـ اقدام به تدوین استراتژی همه‌جانبه برای حمایت از لبنان که در چارچوب گفتگویی ـ که به دعوت رئیس جمهوری، با مشارکت اتحادیهٔ عرب و پس از اخذ رأی اعتماد دولت از مجلس نمایندگان انجام خواهد شد ـ مورد اجماع قرار می گیرد.»[1]

---

۱. روزنامهٔ النهار، ۲۰۰۸/۸/۴

مجلس نمایندگان بیانیهٔ دولت را در تاریخ ۲۰۰۸/۸/۱۲ مورد بررسی قرار داد و با اکثریت ۱۰۰ رأی از ۱۲۸ رأی نمایندگان به تصویب رساند. نهایی شدن بند مربوط به تشکیل دولت در توافق دوحه دو ماه و نیم طول کشید. مذاکرات گروه موافقان در مجلس نمایندگان، در مورد بیانیهٔ دولت بسیار تند و پر تشنج بود و برخی از آنان، به این بیانیه رأی مثبت ندادند که نشانگر عدم رضایت آنها از فرجام کارها بود، اما به دلیل شرایط و واقعیت‌های موجود موازنهٔ نیروهای سیاسی در لبنان، هیچ روش جایگزینی برای آنان فراهم نبود. اقدامات موافقان در متشنج ساختن فضای رسانه‌ای و سیاسی به همهٔ عرصه‌ها سرایت کرد. با ایجاد زمینهٔ تحریک نعره‌های فرقه‌ای و به دلیل نبود طرح جایگزین مورد توافق و با گمان رهبران آنان که این اقدامات به بسیج نیروها در انتخابات آیندهٔ پارلمان کمك خواهد کرد و از بیم آن که تفاهم با مخالفان به نوعی ضعف موافقان یا همگامی با مخالفان بینجامد، بی آن که در مقابل امتیازی به دست آید که قدرت و جایگاه نیروهای ۱۴ مارس را حفظ کند، آن هم در شرایطی که جایگاه حزب‌الله و مخالفان، به ویژه پس از تحقق دستاوردهای متعدد که آخرین آنها آزادسازی اسیران و بازداشت شدگان و جسد شهیدان بود که خود دال بر بهای سنگینی بود که اسرائیل در مقابل جسد دو سرباز کشته شدهٔ اسرائیلی ـ که نزد حزب‌الله بود ـ در عملیات مبادله پرداخت، لذا بیانات موافقان و به ویژه جریان المستقبل همواره در جهت تحریك حوادث بیروت در ۷ مه ۲۰۰۸ مطرح می‌شد.

حزب‌الله دست به اقدامی بی‌نظیر در تاریخ دولت‌های پیشین زد و سهم خود را در کابینه که متشکل از ۳ وزیر بود، تقسیم کرد: به هم‌پیمانان خود دو پست را واگذار کرد که یکی از آنها به مخالفان درزی به نمایندگی طلال ارسلان داده شد. حزب کوشید تا یك پست شیعیان از سهم حزب‌الله را با یك پست از مخالفان سنی مبادله کند، اما سعد حریری نمایندهٔ پارلمان با مبادله موافقت نکرد و در نتیجه، حزب‌الله یك پست وزارتی را به احزاب مخالف هم‌پیمان خود به نمایندگی حزب سوری قومی اجتماعی واگذار کرد و در نتیجه علی قانصوه به وزارت رسید و خود به یك وزیر که حاج محمد فنیش بود، اکتفا کرد تا بدین وسیله بر عدم تلاش خود برای کسب دستاوردهای خاص برای حزب و نیز تمرکز بر حمایت از خط سیاسی و مقاومت خود، از راه همکاری با هم‌پیمانان و مشارکت

آنان در دولت وحدت ملی تأکید کند.

حزب‌الله با تحریکات مذهبی و تشنج آفرینی سیاسی و رسانه‌ای، برخوردی آرام‌ساز و گفتمانی مصالحه‌جویانه داشت، زیرا بر این باور بود که توافق دوحه آغازگر دوران نوینی بود که زمینه‌ساز انتخابات پارلمانی در مه ۲۰۰۹ برای باز تولید قدرت خواهد بود و جز در صورتی که رویدادی استثنایی و خارق‌العاده رخ دهد، عاملی در سطوح داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی در افق دیده نمی‌شود که بتواند دگرگونی مهمی در اوضاع لبنان به‌وجود آورد. حزب‌الله و مخالفان، امروزه با اطمینان و پیشروی گام برمی‌دارند و اقدامات هماهنگ با شعارها و دکترین خود را سامان می‌دهند و به روند ایجاد و مقاوم‌سازی نیروی ملی و سیاسی خود ادامه می‌دهند. مقاومت می‌کوشد تا در رویارویی با طرح‌های اسرائیل، با آمادگی‌ها و توان لازم که چندین برابر وضعیت ژوئیهٔ ۲۰۰۶ است، همواره در صحنه حاضر و فعال باشد و این آمادگی به بازدارندگی اسرائیل و پاسداری از لبنان کمك می‌کند.

## عملیات رضوان

عملیات رضوان به افزایش حضور و ارتقای جایگاه لبنانی، عربی و اسلامی حزب‌الله انجامید و آن را از پیچ‌وخم مجادلات سیاسی جزئی داخلی بیرون آورد و چهرهٔ درخشان مقاومت را که برخی نیروهای داخلی در تلاش تخریب آن برآمده بودند، بازسازی کرد.

اسرائیل جنگ دوم خود را علیه لبنان به بهانهٔ آزادسازی دو سرباز خود که در ۱۲ ژوئیهٔ ۲۰۰۶ از سوی حزب‌الله به اسارت درآمده بودند، آغاز کرد و افکار عمومی اسرائیل را چنین فریب داد که پس از ۳۳ روز تجاوز به لبنان، به قطعنامهٔ ۱۷۰۱ دست یافت که شامل آزادسازی دو اسیر بود. لذا اسرائیل یك سال تمام را به مطالبهٔ آزادی دو اسیر خود از طریق میانجی بین‌المللی وابسته به سازمان ملل گذراند و در پی آن بود که هیچ تعهدی برای آزادی اسیران و بازداشت‌شدگان لبنانی در زندان‌های اسرائیل نسپارد. این بدان معناست که در طول یك سال کامل هیچ مذاکرهٔ جدی صورت نگرفت.

اسرائیل دریافت که باید در مورد عملیات مبادله به یك توافق دست یابد و لذا

مذاکرات غیر مستقیم را از طریق یك میانجی بین‌المللی با ملیت آلمانی، با تلاش برای اطلاع از بهای این مبادله آغاز کرد. اسرائیل کوشید تا از سرنوشت دو سرباز خود آگاهی یابد، زیرا بهای آنها در صورت زندگی با مرگشان متفاوت بود، اما حزب‌الله اطلاعات مربوط به سرنوشت آن دو را کاملاً محرمانه نگه داشت و پیشنهاد انجام مبادله را در دو مرحله ارائه کرد: در مرحلهٔ نخست، اطلاع از سرنوشت و در مرحلهٔ دوم تعیین بهای مبادله. در عین حال، بهایی که حزب‌الله برای مرحلهٔ اطلاع از سرنوشت سربازان تعیین کرد، تقریباً برابر با بهایی بود که در صورت انجام مبادله در یك مرحله پرداخت می‌شد و این باعث شد که طرف اسرائیلی به سوی تك مرحله‌ای شدن عملیات گرایش پیدا کند، اگر چه همچنان دچار تردید و نگرانی بود که آیا ناچار به انجام مبادله در مقابل جسد خواهد شد که در آن صورت، خسارت سنگینی برای او خواهد بود، یا این که مبادله با سربازان زنده انجام خواهد شد که در آن صورت بهای پرداخت شده قابل قبول است؟ لذا گاهی با آزادی سمیر قنطار که قدیمی‌ترین اسیر بود، موافقت می‌کرد و گاهی از موافقت خود عقب‌نشینی می‌کرد، تا این که نظر خود را در مورد آزادی او قطعی کرد ولی اختلاف‌نظر در مورد سایر جزئیات همچنان باقی ماند.

مذاکرات مبادلهٔ اسرا تقریباً یك ماه و نیم پیش از روز انجام آن به فرمول نهایی خود رسیده بود و حزب‌الله آن را دستاورد بزرگی تلقی کرد، زیرا مبادله با جسد دو اسیر صورت می‌گرفت. اسرائیل این اقدام را گامی ضروری برای بستن این پرونده و سلب بهانهٔ وجود اسیران لبنانی در زندان‌های اسرائیلی تلقی می‌کرد تا حزب‌الله به تلاشی تازه برای اسارت سربازان اسرائیلی دست نزند. لذا عملیات رضوان، برگرفته از نام فرمانده شهید حاج عماد مغنیه (حاج رضوان) ـ که عملیات اسارت دو سرباز و مقاومت در جنگی که اسرائیل پس از آن راه انداخت، به فرماندهی او صورت گرفت ـ انجام شد و نتیجهٔ آن، آزادسازی پنج لبنانی و از جمله سمیر قنطار بود که از سوی دستگاه قضایی اسرائیل به ۵۴۲ سال محکوم و ۳۰ سال در زندان بود. علاوه بر این، ۹۹ جسد متعلق به مردان و زنان شهید از ده کشور عربی و از جمله لبنان و فلسطین تحویل شد و بان کی مون دبیر کل ملل متحد نیز وعده داد که برای آزادسازی زنان، کودکان و بیماران اسیر فلسطینی تلاش کند.

حزب‌الله کوشید تا استقبال از اسیران و بازداشت شدگان و اجساد شهدا در

۱۶ ژوئیهٔ ۲۰۰۸ به صورت یك جشن ملی فراگیر برگزار شود و با ژنرال میشل سلیمان رئیس جمهوری توافق کرد که مراسم استقبال رسمی با حضور و حمایت وی در فرودگاه بیروت انجام شود و همهٔ نیروها و شخصیت‌های سیاسی موافق و مخالف لبنان برای حضور در آن دعوت شوند، به شرط آن که حزب‌الله نیز یك جشن مردمی در ورزشگاه الرایه در حومهٔ جنوبی بیروت برگزار کند.

حزب‌الله در ایجاد ابعاد فراگیر ملی برای عملیات رضوان با موفقیت عمل کرد و استقبال موافقان و مخالفان از آزادشدگان در فرودگاه بین‌المللی رفیق حریری، نشانگر اعتراف همگانی به درستی عملیات حزب‌الله در اسیرسازی دو سرباز اسرائیلی برای آزادسازی اسرا بود. از آنجا که عنوان و نماد اصلی این عملیات یعنی سمیر قنطار از نیروهای حزب‌الله نبود و او به دنبال یك عملیات چریکی در داخل فلسطین، در سال ۱۹۷۸ یعنی ۴ سال پیش از تأسیس حزب‌الله دستگیر شده بود، این مسأله نشان از توجهات ملی مقاومت دارد که از نگاه تنگ حزبی گذشته است. هم‌چنین از آنجا که این عملیات، برای مبادلهٔ جسد شهدای فلسطینی و عرب بود، لذا نمادی از نقش و جایگاه فلسطین در مبارزات و جهاد حزب‌الله تلقی شد. با این اقدام و دستاورد، شادی همه جای جهان عرب و اسلام را فرا گرفت و جایگاه حزب‌الله در همه جای منطقه دلیلی است، بر این که رهبری این حزب در عرصه‌های مقاومت علیه اشغال به صورت یك الگو و نماد درآمده است که مایهٔ امیدواری برای آزادی و رهایی از خواری و تسلیم و سستی حاکم بر منطقه در شش دههٔ اخیر و از هنگام ایجاد رژیم صهیونیستی در فلسطین اشغالی است.

**تفاهم با برخی از سلفیان**

مخالفان حزب‌الله برآنند که درگیر ساختن حزب ـ با عناوین مختلف ـ در مشکلات داخلی، جایگاه مقاومتش را علیه اسرائیل متزلزل و چهره‌اش را مخدوش می‌کند و عوامل قدرت را که در اثر پیروزی‌های به‌دست آمده در رویارویی با اسرائیل به‌دست آورده است، از آن می‌ستاند. بی‌گمان فتنهٔ سنی ـ شیعی از مهم‌ترین اموری است که حزب‌الله در مواقع متعدد آن را پشت سر گذارده، برای جلوگیری از شیوع آن

تلاش کرده و دست خود را به سوی مخالفانش برای برخوردی آرام با اختلافات سیاسی همواره پیش آورده است.

حزب‌الله در گفتمان و ادبیات خود همواره از وحدت اسلامی سخن گفته، مواضع خود را در این زمینه بر پایهٔ ایمان خود به این اصل - که برخاسته از اصول دینی و سیاسی است - اتخاذ کرده است. حزب‌الله در جهت تأکید بر همهٔ چارچوب‌های همکاری وحدت بخش گام برداشته، شبکهٔ وسیعی از روابط لبنانی و عربی را که بر این رویکرد تاکید دارد، به‌وجود آورده است و از هنگام تأسیس تاکنون، هیچ گاه گفتمانی مذهبی و فرقه‌ای از آن شنیده نشده است. حزب‌الله دارای روابط مهمی با گروهی از رهبران دینی و سیاسی برجستهٔ اهل سنت، در چارچوب اپوزیسیون است که آنها را در کنار حزب‌الله قرار می‌دهد.

حزب‌الله همواره برای جا انداختن رویکرد مخالف فتنه کوشیده و پس از توافق دوحه، آشکارا علاقه‌مندی خود را برای گشودن صفحهٔ نوینی با جریان المستقبل ابراز داشته، اما پاسخ مثبتی نشنیده است. در این میان، دیدارهای پیاپی چند ماههٔ رهبرانی از حزب‌الله با گروهی از سلفیان که دست‌اندرکار تبلیغ دین اسلام بودند، به ثمر نشست و سند تفاهمی به بار آورد که از دید حزب‌الله، گامی در راه خاموش ساختن فتنهٔ سنی - شیعی و دریچه‌ای برای افزایش استحکام مقاومت و راهی برای تضعیف گفتمان فرقه‌گرایانهٔ تحریك‌آمیز در جامعه بود. دکتر شیخ حسن شهال از سوی سلفیان و سید ابراهیم امین السید رئیس شورای سیاسی از سوی حزب‌الله، این سند را در ۱۸ اوت ۲۰۰۸ امضا کردند که دارای یك مقدمه و ۸ بند بود که از جملهٔ آنها موارد زیر است:

«* خودداری از تحریك و تهییج احساسات عوام که باعث شعله‌ورتر ساختن آتش فتنه است، زمام امور را از دست خردمندان خارج ساخته و عرصه را برای جولان سفیهان و دشمنان امت اسلامی باز می‌گذارد.

* ایستادگی در برابر طرح آمریکایی - صهیونیستی که از بارزترین ابزارهای آن، برانگیختن فتنه و تجزیه و ایجاد شکاف در بخش‌ها و اجزای امت است.

* تلاش مجدانه و پیگیر برای نابودی اندیشهٔ تکفیری موجود نزد سنیان و

شیعیان، زیرا تکفیر عموم شیعیان از دید سلفیان و تکفیر عموم اهل سنت از دید حزب‌الله مردود است.

*طرفین بر آنند که یکی از پایه‌های تفاهم، فتنه‌زدایی از میان مسلمانان، تحکیم صلح مردمی و زیست مشترك میان همهٔ مردم لبنان است».[1]

مخالفان از سند تفاهم به گرمی استقبال کردند و شخصیت‌های سنی برجسته‌ای همچون دکتر فتحی یکن رئیس جبههٔ عمل اسلامی، نخست‌وزیران و وزیران پیشین همچون سلیم الحص، عمر کرامی و نجیب میقاتی و نیز تجمع علمای مسلمین و شیخ ماهر حمود و افراد بسیار دیگری آن را ستودند. رهبران اسلامی و عربی نیز از این سند تمجید کردند که در رأس آنها محمد مهدی عاکف مرشد کل اخوان المسلمین مصر است که دربارهٔ آن گفت: «اگر توافقی میان حزب‌الله و سلفیان در لبنان صورت پذیرد، ما آن را تأیید و تبریك می گوییم».[2]

هنوز جوهر سند خشك نشده بود که شیخ داعی الاسلام شهال - پسر عموی شیخ حسن شهال - حملهٔ خشنی علیه این توافق را براساس موقعیت برجستهٔ خود در جریان سلفی‌ها آغاز کرد و چنین ارزیابی کرد که «این گفتگو ارزشی ندارد و باید در وقت مناسب و براساس اولویت‌های درخور صورت پذیرد، اگر چه همهٔ ما طرفدار خاموش کردن فتنه‌ایم».[3] مصطفی علوش نمایندهٔ پارلمان و عضو فراکسیون المستقبل نیز اظهار داشت: «این هم نوعی حملهٔ تبلیغاتی است که حزب‌الله انجام می‌دهد تا وانمود سازد که به درون جامعهٔ اهل سنت نفوذ کرده است.» سمیر الجسر نمایندهٔ دیگر جریان المستقبل گفت: «این سند از سوی برخی نیروهای سیاسی و رسانه‌ها مورد بهره‌برداری قرار می گیرد تا وجود دو دستگی در میان اهل سنت را در طرابلس یا در سطح کشور القا کند و جریان المستقبل این سند را به رسمیت نمی شناسد، زیرا انجام چنین توافقات دوجانبه را ترجیح نمی‌دهد».[4] جماعت اسلامی لبنان نیز از زبان رئیس خود شیخ فیصل مولوی این

---

۱. روزنامهٔ السفیر، ۲۰۰۸/۸/۱۹
۲. روزنامهٔ الشرق الاوسط، ۲۰۰۸/۸/۱۹
۳. روزنامهٔ النهار، ۲۰۰۸/۸/۱۸
۴. روزنامهٔ البیرق، ۲۰۰۸/۸/۲۰

سند را چنین مردود شمرد: «هیچ کس نمی‌تواند با تفاهمی مخالفت کند که هدف از آن جلوگیری از فتنه، در راستای رویارویی با طرح‌های صهیونیستی ـ آمریکایی است. . . مبارزه با این فتنه، تنها از راه خود امکان‌پذیر است و حزب‌الله باید گفتگوی جدی و اصولی را با گروههای مرجع و فعال آغاز کند». [1]

در برابر این حملات بر علیه تفاهم میان حزب‌الله و بعضی از نیروهای سلفی، دکتر حسن شهال سند تفاهم را با توجیه سنگینی حجم فشارها علیه خود و همراهانش، یکجانبه مسکوت اعلام کرد. حزب‌الله اعلام داشت که این موضع را درك می کند و بدین ترتیب، درها را برای پیگیری مفاد سند، در زمانی که شرایط محیط پیرامون نیروهای سلفی امضاکنندهٔ آن دگرگونی یابد، گشوده نگه داشت. مخالفت گسترده با این تفاهم، روش و تلاش ۱۴ مارس را در زنده نگه داشتن موانع روانی و سیاسی موجود و رویارویی با حزب‌الله و از سوی دیگر، میزان نرمش این حزب را در تفاهم با طرف مقابل به خوبی نشان داد. این دو چهرهٔ متقابل برای افکار عمومی روشن شد و هیچ شك و تردیدی در رویکرد مثبت حزب‌الله در چارچوب استحکام موضع مقاومت و صلح مردمی و رویکرد منفی طرف مقابل که در مواضعش تا متشنج ساختن فضای سیاسی و امنیتی جامعه پیش می‌رود، باقی نگذاشت. این روش در مناطق متعددی از لبنان، پیامدهای منفی برای آن گروه در پی داشت، زیرا این رفتارها تنها از یکی از طرفین و از درون مراکزش ظهور و بروز یافت و مخالفان به آن پاسخ ندادند، بلکه بر موضع خود دربارهٔ ضرورت محدود کردن اختلافات در چارچوب نهادهای قانون اساسی و دوری از فضای تشنج و فتنه، ثابت و استوار باقی ماند.

## مذاکرات سوریه و اسرائیل

آیا مذاکرات سوریه و اسرائیل بر مقاومت یا بر تغییر موازنه قدرت در لبنان اثری خواهد گذارد؟

روشن است که این مذاکرات برای برآورده ساختن نیاز طرفین انجام می‌شود:

---

۱. روزنامهٔ اللواء، ۲۰۰۸/۸/۲۰

نیاز سوریه به خروج از انزوای بین‌المللی از راه این مذاکرات که توجه کشورهای بزرگ را -به دلیل اهتمام آنها به مسایل اسرائیل- به سوی آن کشور جلب می کند و نیز نیاز اسرائیل به اعمال فشار بر فلسطینیان برای تنها شدن آنها و سلب عوامل قدرت بیشتر از دست آنان که در روند مذاکرات به سود آن رژیم خواهد بود.

سوریه خواستهٔ خود را خیلی زود به دست آورد و روابط خود را با فرانسه در بالاترین سطوح تجدید کرد و به تنش و قطع روابط سه سال گذشته پایان داد. سارکوزی رئیس جمهوری فرانسه در گفتگو با روزنامهٔ اسرائیلی «ادیعوت احرانوت» برقراری مجدد روابط با سوریه را به خاطر لبنان دانست، اما دلایل دیگر را که از جملهٔ آنها مذاکره با اسرائیل است، پنهان نساخت و گفت: «در دسامبر گذشته، به طور واضح اعلام کردم که تنها پس از حصول تحولات مثبت در لبنان، تماس‌های خود را با آنان از سر خواهم گرفت. این تحولات رخ داد و یکی از آنها انتخاب پرزیدنت سلیمان است. لذا با او (بشار اسد) تماس گرفتم تا رضایت خود را ابراز و از او بخواهم که این رویکرد را ادامه دهد. هم‌چنین به او گفتم که مذاکره با اسرائیل در جهت صحیح به پیش می‌رود و از حمایت کامل فرانسه برخوردار است. علاوه بر این، او را برای شرکت در اجلاس سران «اتحاد برای مدیترانه» دعوت کردم و برایش توضیح دادم که چنین دعوتی برای همهٔ کشورها و دولت‌های دریای مدیترانه و از جمله اسرائیل ارسال شده است».[۱] فضای باز در روابط اروپا با سوریه و کاهش فشارهای آمریکا به دنبال همین مذاکرات صورت گرفت.

سوریه اما به صراحت و از زبان پرزیدنت اسد اعلام کرد که تنها هدف مذاکرات، اراضی جولان است. در گفتگویی با مجلهٔ ایتالیایی اسپرسو، بشار اسد چنین گفت: «اما ما هرگز و در چارچوب هیچ توافقی، این خواستهٔ کور و ناممکن را مبنی بر قطع روابط با ایران، حماس و حزب‌الله نخواهیم پذیرفت».[۲] این بدان معناست که مسیر مذاکرات، با هیچ معادله‌ای در لبنان ارتباط ندارد. از آن مهم‌تر این که لبنان مقتدر در سایهٔ مقاومت خود،

---

۱. روزنامهٔ السفیر، ۲۰۰۸/۶/۲۱
۲. همان مأخذ، ۲۰۰۸/۵/۹

برای سوریه و نقش و جایگاه آن مفیدتر از لبنان ناتوان است که ناتوانیش را به سوریه نیز سرایت خواهد داد.

حزب‌الله خود را از این مذاکرات برکنار می‌داند و امیدی به دستیابی آن به نتیجه‌ای مشخص در افق مورد نظر ندارد و بر آن است که با تداوم مقاومتش، خود را به‌عنوان یك واقعیت تحمیل خواهد کرد که امکان نادیده انگاشتن آن وجود ندارد. این چیزی است که لبنان برای پایداری در مواجهه با پروژهٔ اسرائیل بدان نیاز دارد و به هیچ‌وجه، بازتاب منفی برای سوریه ندارد. زیرا سوریه هیچ مسئولیتی در قبال مقاومت لبنان علیه اسرائیل ندارد و تاکنون چنین عمل کرده است. از جمله در زمانی که آمریکا از سوریه خواست تا براساس قطعنامهٔ ۱۵۵۹ و پیش از خروج نیروهایش از لبنان، حزب‌الله را خلع سلاح و به مقاومتش پایان دهد، این درخواست را رد کرد و در برخوردهای آینده با این پرونده نیز چنین خواهد کرد، زیرا سوریه در جایگاهی نیست که ابزار اجرای طرح‌های آمریکا و اسرائیل باشد و مهم‌تر این که نقش و جایگاهش در منطقه، تنها با وجود مقاومت در لبنان و فلسطین سازگاری دارد.

بدیهی است که لبنان از آنچه در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی رخ می‌دهد، به دلیل موقعیت ژئوپلتیك از یك سو و تلاش طرف‌های سیاسی در این کشور برای پشتگرمی به طرف‌های منطقه‌ای و بین‌المللی به‌منظور تغییر موازنهٔ قدرت نیروهای داخلی و بهبود موقعیت‌های نفوذ خود از سوی دیگر، اثر می‌پذیرد. اما پیامدهای شکست جنگ اسرائیل برای سرکوب مقاومت در لبنان و ناکامی فشارهای گستردهٔ آمریکایی و بین‌المللی برای اجرای طرح‌های خاورمیانه‌ای خود از دریچهٔ لبنان و نیز ناتوانی گروه موافقان (۱۴ مارس) در جا انداختن روند همگامی با طرح غرب و محاصرهٔ مقاومت و بالاخره ایستادگی خارق‌العادهٔ حزب‌الله و مخالفان در رویارویی با چالش‌های مختلف و در عین حال تحقق دستاوردهای مهم و سرانجام وجود مسائل دیگری که در روند بین‌المللی به‌عنوان ترجیحات و اولویت‌های جدید بروز کرد، همه به لبنان فرصتی داد تا فعالیت نهادهای قانونی خود را از سر گیرد و این فرصت را به وجود آورد که در انتظار نتایج انتخابات پارلمانی آینده در مه ۲۰۰۹ باشد.

عقربهٔ ساعت نمی‌تواند به عقب برگردد. ادامهٔ روند چشم بستن از عزم مردم

لبنان برای تبدیل شدن به ملتی نیرومند، به راه‌حلی با ثبات نخواهد انجامید. اگر حاکمیت قوانین لازم‌الاجرا و ارادهٔ مردم را بپذیریم، فرجام کار در کل منطقه یکسان خواهد بود و سبک شمردن ارادهٔ ملی و مردمی و انتخاب آزاد مردود خواهد بود. آنچه آمریکا به مدیریت بوش در منطقه انجام می‌دهد، بحران‌ها را طولانی و پیچیده می‌کند و برای آنچه در منطقه جریان دارد، باید رویکرد دیگری اتخاذ کرد، رویکردی بر پایهٔ حقوق شهروندان در کشورهای خود، حق آنان در آزادسازی سرزمین، احترام به انتخاب‌های مردمی و قوانین کشورها، عدم دخالت سیاسی بیگانگان به سود گروهی و علیه گروهی دیگر، درك حجم بیداری اسلامی نوپا در همه جای جهان اسلام، نادیده نگرفتن سطح مقاومت و دشمن‌ستیزی از سوی همهٔ کسانی که دستی در بحران‌های منطقه دارند، پایان دادن به جانبداری بین‌المللی به سود اسرائیل، به کنترل در آوردن انرژی هسته‌ای نظامی اسرائیل، رعایت عدالت و انصاف در مورد ملت فلسطین از راه اعطای حقوق و اعادهٔ سرزمین‌ها و شکستن محاصره و پایان تجاوز علیه آن، اقدام مجدانه برای خروج اشغالگران آمریکایی از عراق، متوقف ساختن روند بازداشتن ایران از استیفای حق طبیعی خود در داشتن انرژی صلح آمیز هسته‌ای و بالاخره باز پس دادن اراضی اشغال شدهٔ سوریه و لبنان به صاحبان آن...

## دیدگاه حزب‌الله

حزب‌الله بر این باور است که پیروزی الهی بزرگی که در لبنان به دست آمد، نخست به توفیق خدای متعال و دوم به درستی روش‌ها و مدیریت سیاسی و مبارزاتی مسیر مقاومت اسلامی برمی‌گردد. از دید حزب‌الله، نمی‌توان این پیروزی را در دایرهٔ نظامی محصور کرد، زیرا بسیار فراگیرتر و گسترده‌تر از آن است و پیروزی واقعی خط‌مشی حزب و حمایت مردمی گسترده از مقاومت و پیروزی ارادهٔ آزادی و استقلال است. مقاومت حزب‌الله لبنان بخشی از یك نگرش فکری، سیاسی و مبارزاتی کمال یافتهٔ اسلامی، برای ساختن کشوری نیرومند، با ثبات و مستقل است. این مقاومت را حزب‌الله از راههای مشروع به اجرا می‌گذارد، برخوردار از همه‌گونه حمایت‌ها و تأییدات مردمی است، با تعالیم بلند آسمانی ما و حق بشر در زمینهٔ عدالت، آزادی و کرامت انسانی

سازگاری دارد و دارای دو هدف اصلی است: آزادسازی سرزمین از اشغال و دفاع از لبنان در رویارویی با چالش‌ها و خطراتی است که در اسرائیل متجلی است.

حزب‌الله نگرشی روشن دارد: مقاومت، گروهی مسلح نیست که تنها در پی آزادسازی تکه زمینی باشد یا عملکردی موقت که نقش آن پس از مرتفع شدن بهانه‌اش به پایان رسد، بلکه یك نگرش و روش است و تنها یك واکنش نظامی نیست. حزب‌الله به ضرورت ساختن جامعهٔ مقاومت در لبنان ایمان دارد تا این کشور نیرومند باشد و استقلال و حاکمیت خود را در گیرودار اوضاع خطرناك و نگرانی‌آور منطقه که اسرائیل به دلیل پروژهٔ توسعه‌طلبانه‌اش تهدیدی راستین برای آن به‌شمار می‌رود، تحکیم بخشد. در غیر این صورت، تحمیل شرایط دشمن و نابودی قدرت و توان لبنان در حفظ حاکمیت، آزادی و استقلال خود جایگزین خواهد شد. پروژهٔ مقاومت که حزب‌الله آن را مطرح می‌کند، توانایی تداوم و استمرار دارد و باید آن را در معرض تبادل‌نظر با همهٔ آحاد ملت لبنان گذاشت تا در مورد مراحل آن توافقی صورت پذیرد.

«مقاومت از دید حزب‌الله، یك نگرش جامعه‌گرا با همهٔ ابعاد آن است: مقاومتی نظامی، فرهنگی، سیاسی و تبلیغاتی است، مقاومت ملت و مجاهدان، مقاومت حاکم و مردم و مقاومت وجدان آزاد در هر جایگاه و مکانی است. لذا ما همواره دعوت به ساختن جامعهٔ مقاومت کرده‌ایم و هرگز به بسنده کردن به گروه یا مجموعهٔ مقاومت تن نداده‌ایم، زیرا جامعهٔ مقاومت تداوم‌پذیری را در خود دارد، اما یك گروه مقاومت دارای عملکرد معطوف به شرایط زمانی خاص است».[1]

«در اینجا پرسش دیگری مطرح می‌شود: آیا لبنان می‌تواند هزینهٔ مقاومت را بپردازد؟ در مقابل، من می‌پرسم: آیا لبنان می‌تواند هزینهٔ اشغال و پیامدهای عملی آن را بپردازد؟ جدال اصلی دربارهٔ مقاومت و سلاح آن نیست، بلکه در این باره است که کدام لبنان را می‌خواهیم؟ اگر خواهان لبنان آزاد مستقل و دارای حاکمیت هستیم، این کشور باید قادر به دفاع از خود باشد. ما امروز مقاومت را به عنوان یك توان دفاعی آماده در اختیار

---

۱. نگاه کنید به کتاب «مجتمع المقاومة» از مؤلف، دار المعارف الحکمیة، بیروت، چاپ دوم، مارس ۲۰۰۸، ص ۸

داریم و باید در راه تقویت ارتش لبنان بکوشیم و دست به تدوین یك استراتژی دفاعی بزنیم که از ابزار قدرت موجود بهره گیرد و آنها را به روشی که اهداف ما را تحقق می‌بخشد، سازمان‌دهی کند.

بیایید برای ساختن دولتی توانمند و عادل توافق کنیم و خطاست، اگر از ابزارهای قدرت خود دست بکشیم. از این رو تأکید می کنیم که تعارضی میان دولت و مقاومت وجود ندارد، زیرا هدف مقاومت، دفاع از سرزمین و رویارویی با اشغال است و این دو در مرکز مأموریت‌های دولت است. مقاومت پشتیبان دولت تلقی می‌شود و نه رقیب آن. مقاومت حامی دولت و نه جایگزین آن است».[1]

آوازهٔ حزب الله با ویژگی اسلامی و عملکردش در مقاومت و مبارزه، در زمانه‌ای بر سر زبان‌ها افتاد که از دید بسیاری کسان، عناوین اسلامی از ایجاد جذابیت و اثرگذاری بر مخاطبان و همگامی با مقتضیات زمان و مقاومت در برابر اشغالگری اسرائیل در شرایط فشارهای بین‌المللی و نبود موازنهٔ قدرت ناتوان بوده است. از این رو، عملیات کیفی و موفقیت آمیز مقاومت اسلامی، مایهٔ اعجاب دوستداران و طرفداران و نیز خواستاران آزادی و عزت و حق از یك سو و رعب و وحشت مستکبران و اشغالگران و تجاوزکاران از سوی دیگر شد، چرا که خط پایانی بر نقشه‌های آنان در تجاوزگری و تحمیل سلطهٔ متجاوزان کشید. آنچه بر اهمیت حزب‌الله افزود، تحقق آزادسازی و پیروزی بی‌نظیر است: آزادسازی ۲۵ مه ۲۰۰۰ و ناچاری ارتش اسرائیل برای بیرون رفتن از محدوده‌ای از خاك لبنان به مساحت حدود ۱۰۰۰ کیلومتر مربع که اشغال کرده بود؛ و پیروزی این حزب در تجاوز ژوئیهٔ ۲۰۰۶ که هدف اسرائیل را در سرکوب توان حزب‌الله و پایان دادن به حضور و مقاومت آن ناکام گذاشت. این آزادسازی و پیروزی از هنگام آغاز نبرد با دشمن صهیونیستی و در نزدیك به شصت سال گذشته، مانند نداشته است.

پرسش‌ها پیرامون حزب‌الله فراوان است: چگونه تأسیس شد؟ اهدافش چیست؟ زمینه‌های فکری و دیدگاه‌هایش کدام است؟ آیا برای دورهٔ زمانی محدودی، کارکرد و

---

۱. همان مأخذ، ص ۱۶ و ۱۷

نقش خود را ایفا خواهد کرد یا این که توانایی تداوم و بقا دارد؟

پاسخ‌ها، پیشداوری‌ها و تحلیل‌ها هم فراوان است. اغلب آنها بر پایهٔ قرائنی از دور و براساس داده‌های پراکنده‌ای است که غالباً در یك فرایند فرض و گمان کنار هم قرار داده شده است. اما با مرور زمان حقایق روشن شد، حزب‌الله فعالیت علنی و مقاومت میدانی خود را آغاز کرد، مسئولان حزب دیدگاه‌های آن را بیان کردند و اعضا و نهادهایش ترجمان عملی برنامه‌ها و نقشه‌های حزب را هر یك در جایگاه خود به نمایش گذاردند.

از آنجا که شرایط حاکم بر زمان پیدایش حزب‌الله در ۱۹۸۲ چنان بود که همهٔ توان و امکانات موجود مستقیماً در میدان عمل و در مقاومت علیه اشغالگری اسرائیل به‌کار گرفته شد، فرصتی کافی برای نظریه‌پردازی و تدوین انگیزه‌ها و اهداف آن فراهم نیامد. اگر چه رهبران حزب، خود دیدگاه روشنی داشتند که راهنمای حرکت آنان بود، اما این دیدگاه به‌صورتی تدوین یافته و تفصیلی ارائه نشد تا در اختیار افراد علاقه‌مند، فرهیختگان و پژوهشگران قرار گیرد.

با این همه تلاش‌هایی چند از سوی افراد نزدیك، بی‌طرف یا مخالف برای نگارش کتاب‌ها یا مقالاتی دربارهٔ حزب‌الله صورت گرفت و مجموعهٔ سخنرانی‌ها، مقاله‌ها، مصاحبه‌ها، اطلاعیه‌ها و گزارش فعالیت‌های حزب در کتاب‌هایی متعدد گردآوری و از سوی حزب منتشر شد و پشتوانهٔ مهمی در شناخت دیدگاه‌ها و رویکردهای حزب به‌شمار می‌آید. افزون بر این، پژوهشگرانی چند به انجام مصاحبه‌هایی ویژه با رهبران و فعالان حزب‌الله همت گماشتند تا آنچه را از بررسی زوایای پنهان نتیجه‌گیری کرده بودند، به‌گونه‌ای مستقیم ارائه کنند. با این همه، تلاش‌های مذکور نمی‌تواند، دربارهٔ حزبی با این آوازه و فعالیت و حضور و دستاوردها که در زمانی کوتاه و حساس و منطقه‌ای پر التهاب و در آستانهٔ تحولاتی سترگ تحقق یافته است، گویا و کافی باشد و همچنان نوشته‌ها و ادبیات فراوان دیگری برای مستندسازی و تحلیل این تجربهٔ زنده مورد نیاز خواهد بود.

از این رو خود را مسئول یافتم که سهم خویش را در وفای به عهد خود، در برابر این حرکت اسلامی و جهادی و خون‌های پاك و مطهر شهیدان و برای خدمت به علاقه‌مندان به آشنایی با این الگوی موفق در منطقهٔ خاورمیانه ادا کنم و به‌رغم مشاغل فراوان، این

تلاش را به سامان رساندم. این کتاب بازگو کنندهٔ برداشت من از خط مشی، عملکرد و آیندهٔ این حزب است که در روند همگامی من با این تجربه در موقعیت‌ها و مأموریت‌های مختلفش، از هنگام تأسیس تاکنون شکل گرفته است.

از اصول خط مشی حزب‌الله بر پایه ایمان به اسلام سخن خواهم گفت تا دیدگاه و اهداف این حزب را بیان کنم. حزب الله بر پایهٔ ایمان به اسلام فعالیت خود را آغاز کرد، زیرا باور دارد که «دین، نزد خدا همان اسلام است».[1] درك و نگرش حزب به مسائل گوناگون، بر پایهٔ چنین ایمانی است و میان حرکت عملی و پایه‌های عقیدتی جدایی نمی‌بیند. با این همه، بیان اصول اسلامی به‌طور کلی کفایت نمی کند، چرا که وجود تفسیرهای متفاوت و فرقه‌ها و گرایش‌ها و احزاب متعدد نشانگر ضرورت بیان جزئیات به‌طور مشخص است. باید دید که چه چیزی حزب‌الله و مقاومت آن را در این جایگاه قرار داد؟ و چه عاملی در جهان بیرونی، آن را از دیگر گروهها متمایز ساخت؟ صد البته این اصول و روش‌هاست که پایه‌های تجربهٔ عملی را تبیین می کند.

سخن از عملکرد نیز به مفهوم بازگفتن پروژهٔ مقاومت، دستاوردهای جهادی، چگونگی سازمان‌دهی، تعامل آن با سایر فعالیت‌های عمومی، نقطه‌های روشن در تاریخ حزب، مواضع و عملکرد آن در مسألهٔ فلسطین و آزادسازی سرزمین‌ها از اشغال، مشارکت در نهادهای یك نظام غیر اسلامی، همگامی با مردم و توجه به مسائل و امور آنان و روابط حزب با اطراف مختلف در سطوح داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی است. در این زمینه، به اجمال و اختصار، مهم‌ترین نقاط عطف تاریخی و چگونگی برخورد با آنها و دشواری‌های پیرامون آن، در چارچوب منظومهٔ دیدگاه‌ها و رویکردهایی که راهبر حزب به سوی تحقق اهداف بوده است، مورد بررسی قرار می گیرد.

دربارهٔ آینده، طبیعی است که نگاه ما، همراه با دورنگری و پیش‌بینی باشد و اگرچه کسی از غیب آگاهی ندارد، اما بررسی سنت‌های الهی تاریخ، به ما این امکان را می‌دهد که برخی از تصورات احتمالی را ترسیم کنیم که البته شایان توجه است. هرچند که امروزه بازیگران بین‌المللی بر جهان مسلط شده‌اند، اما آنان نمی‌توانند حاکم بر

---

۱. إِنَّ الدِّينَ عِندَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ (آل عمران، ۱۹)

سرنوشت مردمان و کشورها باشند و خداوند فرموده است: «و ما این روزها[ی شکست و پیروزی] را میان مردم به نوبت می گردانیم».[1] از دید ما هر که در انجام رفتار مبتنی بر حق و فضیلت ریشه‌دار باشد، توانایی ادامهٔ راه آینده را خواهد داشت.

در نگارش این کتاب که می تواند، طرحی برای تدوین چندین جلد دربارهٔ حزب‌الله باشد، جانب اختصار را رعایت و به ارائهٔ یك دید کلی که پاسخ گوی پرسش‌های اصلی باشد و راه و مسیر حزب را نشان دهد، بسنده کرده‌ام. این کتابی است، برای کسی که بخواهد حزب‌الله را بشناسد یا شناخت خود را افزایش دهد، گذشته‌ها را به خاطر آورد یا خاطراتش را مستند کند، در جست‌وجو و پژوهش است یا می خواهد در پژوهش‌ها و موضوعات خود از آن استفاده کند.

در شروع نگارش کتاب، گمان می‌بردم که با تکیه بر اطلاعات و اسنادی که دارم، می توانم آن را به پایان برم، اما خویش را ناچار از آن یافتم که با گروهی از برادرانم از مسئولان و مجاهدان حزب در موقعیت‌های گوناگون ارتباط برقرار کنم و از آنها توضیح بخواهم و اطلاعاتی دقیق به دست آورم و به مصوبات شورا(ی مرکزی) و بعضی گزارش‌ها مراجعه کنم و روزنامهٔ العهد را (که درحال حاضر به «الانتقاد» تغییر نام یافته است)[2] از هنگام تأسیس در سال ۱۹۸۴ تا امروز ورق بزنم و کتاب‌ها و پژوهش‌هایی که در تحقق هدف از نگارش این کتاب لازم بود، بخوانم. هر جا که ممکن بود، از کتاب‌ها و مطبوعات و نشریات گوناگون، نقل قول‌هایی با ذکر منبع کردم و هر جا که چنین نبود، به‌شرح و تحلیل حوادث اکتفا کردم. در اینجا برخود لازم می‌دانم، از همهٔ کسانی که در تهیهٔ این کتاب سهمی داشته‌اند و مساعدتی کرده‌اند تا در دسترس خوانندگان قرار گیرد، تشکر کنم.

بدیهی است که علاقه‌مندی گروه وسیعی از فرهیختگان، دست‌اندر کاران رسانه‌ها، دانشگاهیان و عموم مردم برای آگاهی از نگرش، روش، گذشته و نگاه حزب‌الله به آینده روز به روز افزایش می‌یابد.

---

۱. وَتِلْكَ ٱلْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ ٱلنَّاسِ (آل عمران، ۱۴۰)

۲. ارگان رسمی حزب الله

از آنجا که کتاب «حزب الله لبنان: خط مشی، گذشته و آیندهٔ آن» اطلاعات ارزشمند و سودمندی برای پژوهشگران فراهم می کند، بر آن شدیم تا چاپ اول و دوم فارسی آن را براساس چاپ عربی مورخ نوامبر ۲۰۰۲ انجام دهیم، بی‌آن که تعدیل یا افزوده‌هایی جدی در محتوای داخلی آن صورت پذیرد، زیرا محتوای کتاب که در روش جنبهٔ تأسیسی دارد، در بیان تجربیات گذشته رویکردی تاریخی و نسبت به آینده، نگاهی آینده‌نگر به کار گرفته است، همواره ثابت می‌ماند و کاشف از دیدگاه و نگرش حزب خواهد بود.

در ویرایش جدید، این مقدمه افزوده شد که به گونه‌ای مختصر حوادث و رویدادها را از پایان سال ۲۰۰۴ و به طور مشخص هم زمان با صدور قطعنامهٔ بین‌المللی ۱۵۵۹ در مورد لبنان در تاریخ ۲۰۰۴/۹/۲ تا پایان مه ۲۰۰۸ پوشش می‌دهد و مواضع حزب‌الله را در هر یك از آنها ذکر می کند تا همگام با بارزترین تحولات باشد. اگر چه بر این باوریم که این رویدادها نیازمند کتاب جدیدی است که وقایع این مرحلهٔ حساس و مهم تاریخی لبنان و نقش حزب‌الله در آن را بنگارد و تحلیل کند.

امیدوارم که این کتاب فرصت مهمی برای آگاهی و بهره‌مندی از تجربهٔ کنونی حزب‌الله به‌دست دهد، زیرا این تجربه به صورت منبع مهم الهام‌بخشی به ملت‌های منطقه و نیروهای مقاوم آن درآمده است و مکتبی است که بنیانی ارزشمند برای عاشقان رهایی از استکبار و اشغال، بر پایهٔ یك الگوی جهادی و سیاسی آگاهانه و اصیل فراهم آورده است.

**نعیم قاسم**

۷ جمادی‌الاول ۱۴۲۹ هـ / ۱۱ ژوئیهٔ ۲۰۰۸ م

# فصل اول

## دیدگاه‌ها و اهداف

### شرایط پیدایش حزب

با شروع فعالیت‌های بعضی از روحانیون بازگشته از حوزهٔ علمی دینی نجف اشرف به لبنان، نقطه‌های آغازین حرکت فعال علمای دینی در دههٔ ۱۹۶۰ شکل گرفت. برگزاری جلسات درس و سخنرانی و گفت و شنودهای فرهنگی، پرسش‌ها و توجه مردم را به برداشت و درك تازه ای از نقش اسلام در زندگی برانگیخت. البته فضای فرهنگی و سیاسی آن روزگار، اهمیت و نقشی برای جریان اسلام گرا قائل نبود و به گرایش‌های فرهنگی و سیاسی دیگر دلخوش کرده بود.

در آغاز راه، این فعالیت‌ها گسترده نبود و شیوهٔ امامت جماعت در مساجد و ارائهٔ دروس دینی را در روستاها و محیط پیرامون آنها برگزیده بود. به تدریج برگزاری فعالیت‌های فرهنگی در سراسر خاك لبنان و البته در دایره ای محدود مدنظر قرار گرفت. گروهی از جوانان، در چارچوب ضرورت توجه جدی به

شناخت اسلام، به این علمای دینی روی آوردند و عامهٔ مردم نیز به آنان پیوستند و همگام با آنان حرکت کردند. در نتیجه، تشکل‌های کوچکی در چارچوب جمعیت‌هایی که تنها به محیط پیرامون خود توجه داشته، نقش فرهنگی و خدماتی ایفا می کرد، با محوریت عالمان دینی که بر همهٔ فعالیت‌ها نظارت داشتند، به وجود آمد. در این جمعیت‌ها، جوانان دانشگاهی اندك بودند و مردانی پرخروش در فعالیت‌های اجتماعی مشارکت جستند و گرداگرد این عالمان و روحانیون و فعالیت‌های آنان حلقه زدند. حضور زنان، ابتدایی و اندك بود و کودکان و نوجوانان که در آن روزها به مساجد رفت و آمد می کردند و بعضی از برنامه‌ها به آنان اختصاص یافته بود، امیدهای نویدبخش آینده بودند. این مرحله نشانگر حیات جنینی جریان اسلام‌گرا و برداشتن گام‌های نخستین در تحقق حرکتی محدود و جدید بود.

با گذشت زمان، همهٔ نگاه‌ها به سه تن از این عالمان پرتلاش که دارای بینش فکری تکامل یافته و توان فرهنگی درخور توجه بودند و بر ضرورت فعالیت و ایجاد دگرگونی در واقعیت‌های موجود ایمان داشتند، دوخته شد. شیوهٔ آنان یکسان نبود و هریك ویژگی‌های خاص و روش‌های عملی و برنامهٔ فعالیت خود را داشت و اگر چه در نشست‌هایی مشترك، همراه با عالمان دیگر شرکت جسته، گفت و گوهای پراهمیتی دربارهٔ نیازهای مبرم عرصهٔ فعالیت‌های اسلامی در لبنان انجام گرفت، امّا هریك از آن عالمان دینی، اجتماعات، حرکت و دغدغه‌های خود را داشته، رویکرد عملی مستقلی از دیگران، از خود نشان داد که در مسیر فعالیت‌های بعدی تجلی یافت. همچنین، اگرچه گرداگرد هر یك از آنان، گروهی فراهم آمدند و از حواریان و ملازمان آنان محسوب می شدند، اما تعداد درخوری از مؤمنان، با همه آنان مراوده داشتند و در فعالیت‌های متنوع آنان شرکت می جستند.

این عالمان عبارت بودند از:

* **امام موسی صدر** که غالب تحصیلات حوزوی و دینی خود را در شهر مقدس قم به انجام رسانده، آن را در نجف اشرف ادامه داده بود. او فعالیت خود را از

شهر صور، در چارچوب «جمعیت نیکی و احسان»[۱] آغاز کرد و پس از آن، اقدامات متنوع خود را در منطقهٔ پیرامون گسترش داد؛ فعالیت‌هایی که بعداً در سطح فرهنگی توسعه یافت و همهٔ لبنان را دربر گرفت. او جایگاه خود را در عرصه باز کرد و در محافل فرهنگی گوناگون و حتی در کلیساها به ایراد سخنرانی پرداخت و گروهی از شخصیت‌ها و فرهیختگان با گرایش‌های متفاوت گرد او جمع شدند.

امام موسی صدر، شخصیتی جذاب داشت که قادر به جلب افکار عمومی بود و منطق استوارش او را از دیگران متمایز می‌ساخت. زودهنگام، به حرکت سیاسی و اجتماعی اهتمام ورزید و تماس‌هایی چند برقرار ساخت که این اقدامات در سال ۱۹۶۷ به ایجاد «مجلس اسلامی اعلای شیعیان» به عنوان یك نهاد دینی رسمی انجامید که امور پیروان تشیع را سرپرستی کرده، دارای همان اختیارات نهادهای دینی سایر طوایف و فرق بود. او این نهاد را به رغم مبارزهٔ برخی از شیعیان دارای نفوذ سیاسی با وی، ایجاد کرد. وظیفهٔ مجلس منحصر به هماهنگی فعالیت‌های شیعیان و ایفای نقشی معین و محدود بود و لذا ایجاد چارچوب مردمی دیگری که به مسائل و دردهای مردم توجه کند، ضروری می‌نمود.

از همین رو، امام موسی صدر «جنبش محرومان»[۲] را به عنوان یك جنبش سیاسی و اجتماعی بنیاد نهاد. ویژگی اساسی این جنبش، مطالبهٔ رفع محرومیت از مناطق مستضعف نشین، به ویژه در جنوب لبنان و منطقهٔ بقاع و کمربندهای فقیرنشین پیرامون بیروت بود که به دنبال مهاجرت از روستا به حومه‌های این شهر به‌وجود آمده بود. در لایه‌های این جنبش افراد متدین و نیز دیگرانی که حول شخصیت صدر گرد آمده بودند، حضور داشتند. به رغم آن که جنبش محرومان، دارای چنین تنوعی در هواداران بود، او همواره بر توان شخصی خود در تصحیح

۱. جمعیة البر والاحسان
۲. حرکة المحرومین

گرایش جنبش به سوی اهداف اصیل خود تکیه داشت. امام موسی صدر، در مقابله با بی‌توجهی‌ها یا تقصیرات دولت، مراسم و گردهمایی‌های عظیمی با هدف بیان حرکت سیاسی خود برگزار کرد.

امام موسی صدر همچنین «گردان‌های مقاومت لبنان»[۱] یا «اَمَل» را به عنوان بازوی نظامی جنبش، با هدف مقاومت علیه اشغالگری اسرائیل بنیان نهاد که در سال ۱۹۷۴، پس از وقوع انفجاری در اردوگاه عین البنیه[۲] و افشا شدن مسألهٔ آموزش‌های نظامی در آن، علنی شد. او بود که شعار مشهور «اسرائیل شر مطلق است» را سر داد و همواره دیگران را به مبارزه با اسرائیل و آزادسازی سرزمین از دست اشغالگران فرا می‌خواند. گروه‌هایی از امل نیز در بعضی از مناطق جنوب لبنان که غالباً زیر نظر سازمان آزادی بخش فلسطین بود، در رویارویی با اسرائیل شرکت جسته بودند.

امام موسی صدر نتوانست تلاش و فعالیت خود را ادامه دهد، زیرا در پی دعوت «معمر قذافی» رهبر لیبی و حضور در جشن‌های اول سپتامبر[۳]، در ۳۱ اوت ۱۹۷۸ ربوده شد و سرنوشت او تاکنون ناشناخته مانده است.

***آیت الله شیخ محمدمهدی شمس الدین (رحمة الله علیه):** او فعالیت خود را در «دکوانه» در منطقهٔ شرقی بیروت، با امامت مسجد منطقه و اهتمام به امور اجتماعی و فرهنگی ساکنان آن آغاز کرد و سپس به منطقهٔ شیاح در حومهٔ جنوبی بیروت منتقل شد و ریاست «جمعیت خیریهٔ فرهنگی»[۴] را به عهده گرفت. این جمعیت نسبت به صدور جزوات فرهنگی با عنوان «ارشاد فرهنگی» و برگزاری نشست‌ها و سخنرانی‌ها همت گماشت و فعالیت‌های آن سپس گسترش یافت و

---

۱. افواج المقاومة اللبنانية (امل)

۲. اردوگاهی در منطقهٔ «نبی شیت» در بقاع که جنبش فتح، یك دورهٔ نظامی برای نیروهای امل در آن برگزار کرده بود.

۳. اول سپتامبر، سالروز به قدرت رسیدن معمر قذافی در لیبی است(م).

۴. الجمعية الخيرية الثقافية

بعضی از مؤسسات وابستهٔ دیگر را در بر گرفت که بارزترین آنها، «آموزشگاه فنی و حرفه‌ای اسلامی» در نزدیکی «روضة الشهیدین»[۱] و برخی فعالیت‌های دیگر بود.

ویژگی ممتاز او فراخی میدان اندیشه و توانش در به کارگیری واژگان و قلم‌فرسایی بود که در جملات استوارش که نشانگر عمق و دقت نظر وی بود، تجلی می‌یافت. سخنرانی‌های بسیاری ایراد کرد و کتاب‌هایی چند نوشت و در تعدادی از همایش‌های فکری در کشورهای عربی شرکت جست و جایگاه و حضور فرهنگی ویژه‌ای در محافل فکری یافت.

در آغاز، سهم او در فعالیت‌های عمومی اندك بود. به‌رغم آن که در کانون توجه دیگران قرار گرفت و نایب رئیس مجلس اسلامی اعلای شیعیان شد، اما در دورهٔ حضور امام موسی صدر، چندان فعالیتی در این جایگاه نداشت، به‌ویژه آن که رویکردهای فکری او بر سایر توجهاتش غلبه داشت. او هرگز در چارچوب‌های تشکیلاتی موجود قرار نگرفت، بلکه همواره جمله‌ای را تکرار می‌کرد که بعداً به نام او شهرت یافت. او می‌گفت: با همگان دارای فاصله‌ای یکسان است و بدین وسیله، دیدگاه خود در ادربارهٔ نقش و جایگاه مجلس اعلای شیعیان و ضرورت ادغام همهٔ نیروها و فعالیت‌ها با نظارت مجلس اعلام می‌کرد. او کوشید تا مقاومت مدنی فراگیر را علیه اشغالگران اسرائیلی بنیان نهد، اما این چارچوب تشکیلاتی دوام چندانی نیافت. با این همه، دیدگاه شمس الدین در دعوت به نبرد با اسرائیل و آزادسازی سرزمین‌های اشغال شده بسیار روشن و صریح بود. آن مرحوم همواره از علاقه‌مندیش برای آن که سهم بیشتری از فعالیتش را در تلاش‌های فکری به کار برد، سخن می‌گفت.

* آیت‌الله سید محمد حسین فضل‌الله فعالیتش را در نبعه در منطقهٔ شرقی بیروت آغاز کرد و «جمعیت خانوادهٔ برادری»[۲] را تأسیس کرد که یك مجتمع

۱. محل شهادت دو برادر شهید که اکنون گلزار شهدای شیعهٔ بیروت است(م).

۲. جمعیة اسرة التآخی

فرهنگی، شامل مسجد، حسینیه، حوزهٔ دینی و درمانگاه بود. او همواره پشتکار خوبی در ادامهٔ فعالیت در مساجد از خود نشان داد و در چارچوب یك تلاش فعالانهٔ تبلیغی، از اینجا به آنجا می‌رفت و جلسات درس هفتگی ثابتی در بعضی از مناطق بیروت و حومهٔ آن داشت. امامت نمازگزاران مسجد امام رضا(ع) را در بئرالعبد برعهده داشت و به یکی از چهره‌های اصلی حرکت اسلامی لبنان مبدل شد.

فضل الله به فعالیت‌های فرهنگی اهتمام ورزید، سخنرانی‌های بسیاری ایراد کرد، تدریس حوزوی را پیگیرانه ادامه داد و کتاب‌های بسیاری نوشت. فعالیت‌های وسیع تبلیغی، ویژگی غالب تحرك وی بود و فعالیت سیاسی او تنها پس از تجاوز اسرائیل به خاك لبنان، در اظهارات و خطبه‌هایش تجلی یافت و مورد توجه نیز قرار گرفت.

او جمعیت خیریهٔ مبرات[1] را بنیاد نهاد که تعداد بسیاری از مؤسسات تربیتی، دینی و اجتماعی را در برمی گرفت و چارچوبی بود که زیر نظارت مستقیم وی قرار داشت و همهٔ فعالیت‌های سازمان یافتهٔ متنوع مورد نظر و اهتمام وی در آن متمرکز شده بود.

در نخستین سال‌های تأسیس حزب‌الله، نام آیت الله سیدمحمدحسین فضل‌الله ارتباطی عمیق با نام حزب یافت. در هنگام تأسیس حزب، کسانی که از گروه‌های اسلامی مختلف به آن ملحق شدند، علامه فضل‌الله را الگویی می‌شمردند که تجلی‌بخش باورهای آنان است و او را دارای دیدگاه اسلامی آگاهانه و پویا به‌ویژه در جانبداری از رهبر فقید انقلاب اسلامی ایران امام خمینی (قدس سره) می‌دانستند تا آنجا که گروهی، برای تصدی جایگاه محوری در حزب نوپا با او وارد مذاکره شدند، اما او برخودداری از پیوستن به فعالیت‌های حزبی و تشکیلاتی تأکید ورزید و بر فعالیتش به عنوان عالمی که از جایگاه ویژهٔ خود، بر همهٔ عرصه‌ها

۱. جمعیة المبرات الخیریة

اشراف دارد، پافشاری کرد، گرچه رویکردهای حزب را که با دیدگاه‌هایش هماهنگی داشت، مورد حمایت و تأیید قرار داد.

هماهنگی مواضع و طرح‌های حزب و علامه فضل الله، همهٔ مسائل مورد نظر را در بر می گرفت. علامه در اغلب مراسم اصلی و جلساتی که به دعوت حزب الله برگزار می‌شد، به ایراد سخنرانی می‌پرداخت. در آغاز تأسیس، به‌ویژه پیش از پیام سرگشاده[1]، رهبران حزب، حضور فرهنگی و سیاسی آشکاری نداشتند و لذا رسانه‌های بیگانه و داخلی و اغلب نیروهای سیاسی، در اوج تحولات مستمر آن روز، علامه فضل الله را هدایت گر گروه‌های اسلامی فعال در صحنه و رهبر معنوی حزب الله معرفی می کردند. به‌رغم آن که طرفین، این مسأله را بارها نفی کرده‌اند، اما چنین برداشتی تنها در سال‌های اخیر و پس از حضور آشکار رهبران حزب الله ـ به‌ویژه در سطح دبیر کل ـ و ظهور فعالیت‌های مستقلی که مؤید این نکته بود، تغییر یافت.



اسلام گرایان لبنان، میان جنبش امل، کمیته‌های اسلامی، حزب دعوت و افراد مستقل تقسیم شده بودند. منابع فرهنگی آنان، از عالمان سه گانهٔ یاد شده یا برخی از آنان و نیز عموم فعالیت‌های روحانیون و علمای دینی متأثر بود. از آنجا که فعالیت سیاسی در انحصار جنبش امل بود، بعضی افراد، یا از سر اعتقاد کامل به آن یا به عنوان گذر از یك مرحله و انتظار مرحله‌ای دیگر، فعالیت در آن جنبش را برگزیدند. گروهی دیگر در کمیته‌های اسلامی شرکت جستند که به صورت کمیته‌های محلی جوانان ایجاد شده بود و به عنوان کمیته‌های فرهنگی، کمیته‌های مساجد یا به نام جوانان مؤمن در بعضی از مناطق فعالیت داشت و به تربیت دینی افراد، فرهنگ‌سازی، برگزاری جلسات در مناسبت‌های دینی و بزرگداشت ایام

---

۱. پیام سرگشادهٔ حزب الله به مستضعفان لبنان و جهان در سال ۱۹۸۵ ـ که نخستین سند سیاسی صادر شده از سوی حزب الله است که مواضع خود را در آن آورده است.

عاشورا و شب‌های ماه مبارك رمضان و اجرای برنامه‌های فرهنگی و معنوی برای بسیج افراد می‌پرداخت و به مسائل سیاسی کلی توجهی نداشت. یك تشكل دانشجویی نیز به نام «اتحادیهٔ دانشجویان مسلمان لبنان» كه به موضوعات دانشجویی توجه داشت و به برگزاری سخنرانی‌ها و جلسات درسی و دوره‌های فرهنگی برای جوانان اقدام می‌كرد، همگام و همنوا با كمیته‌های اسلامی فعالیت می‌كرد.

در چنین فضایی، انقلاب شكوهمند اسلامی ایران به رهبری امام خمینی(قدس سره) در سال ۱۹۷۹م. [۱۳۵۷ هـ. ش] به پیروزی رسید و همهٔ مؤمنان به اسلام را به خود جذب كرد؛ كسانی كه بعداً به نام «كمیته‌های حامی انقلاب اسلامی ایران»[1] تظاهرات حمایت و تأیید راه انداخته، همیاری خود را نسبت به انقلاب ابراز داشتند و تلاش آنان، به ارتباط با اركان دولت نوپای اسلامی ایران و در رأس آنان ولی فقیه و امام خمینی(قدس سره) انجامید.

پیش از آن، ارتباطی با انقلاب وجود نداشت، چرا كه این موضوع بستگی به فعالیت عالمان دینی و دعوت مردم به تقلید از مراجع داشت. از دید شیعیان، باب اجتهاد گشوده است و مكلفان باید از مرجع اعلم و زنده تقلید كنند. از آنجا كه اغلب علمای لبنان در نجف اشرف تحصیل كرده بودند، تبلیغ آنان بر ارتباط با علما و مراجع نجف و تقلید از مرجعیت آیت‌الله خویی (قدس سره) و در دایره‌ای محدودتر شهید سیدمحمدباقر صدر (قدس سره) متمركز بود. با پیروزی انقلاب اسلامی ایران، نگاه‌ها به مرجعیت و رهبری امام خمینی (قدس سره) دوخته شد و پرسش‌ها پیرامون تكلیف شرعی ارتباط با رهبری انقلاب اسلامی آغاز شد.

عطش همگامی با انقلاب اسلامی، همهٔ نیازهای ابتدایی و اساسی حركت و پویایی سیاسی كشوری مانند لبنان را تحت‌الشعاع قرارداد، چرا كه فعالیت‌های

---

۱. اللجان المساندة للثورة الاسلامیة فی ایران

اسلامی جاری، به شیوه‌ای که پیش از انقلاب اسلامی ایران جریان داشت، دیگر پاسخ‌گو نبود. شاید فضای حوزهٔ نجف و نوع رویکردهای آن و نوپا بودن فعالیت‌های اسلامی در لبنان، باعث غلبهٔ جنبه‌های فرهنگی و فکری بر فعالیت‌های اسلام‌گرایان شده بود و فضایی کاملاً متفاوت با حوزهٔ علمیهٔ قم و رویکردهای آن رقم زده بود که تجربه‌ای گرانسنگ و ثمربخش در عرصهٔ سیاست پشت سر گذاشته، دولت اسلامی معاصر را بنیان نهاده بود.

اسلام‌گرایان در چارچوب‌ها و نهادهای موجود خود، چگونگی خیزش و همگامی با مقتضیات مرحلهٔ نوین در لبنان و استفاده از تجربهٔ ایران و انفجار نور تازه در آن را میان یکدیگر مورد بررسی و تبادل نظر قراردادند و به این نتیجه دست یافتند که چارچوب‌های تشکیلاتی موجود برای فعالیت آنان، اهداف و آرمان‌های مورد نظر را برآورده نمی‌کند و دارای قابلیت و ساز و کار درونی لازم برای اصلاح و ایجاد تغییر و رشد و تکامل نیست. همچنین امکان تدوین برنامه‌ای جامع که همه را با حفظ ویژگی‌های خاص هر یك در بر بگیرد، وجود نداشت، چرا که چنین طرحی یك برنامهٔ تجمیع و نه یك تشکل هماهنگ و منسجم بوده، نمی‌توانست نتیجهٔ مطلوب را تحقق بخشد.

هم‌زمان با این گفته‌ها که همراه با ارتباط با ارکان دولت نوین ایران، به منظور آشنایی و اطلاع و قرائت آنچه در ایران رخ داده بود، صورت می‌گرفت، تجاوز اسرائیل به لبنان آغاز شد. گروه‌هایی از مؤمنان، همگام با ارتش سوریه و بعضی از مبارزان فلسطینی و احزاب لبنان، در منطقهٔ خلده که از گلوگاه‌های ورودی بیروت - پایتخت لبنان - بود، به رویارویی با متجاوزان اسرائیلی پرداختند تا مانع پیشروی آنان به سمت بیروت شوند. از آنجا که هیچ تشکیلات حزبی اسلامی، برای چنین مأموریت بزرگی آمادگی نداشت، توجه به ضرورت ایجاد تشکیلات اسلامی واحد قوت یافت تا سه هدف اصلی زیر را محور کار خود قرار دهد:

۱- اسلام به عنوان شیوهٔ کامل، فراگیر و شایسته برای زندگی بهتر و

پایهٔ فکری، عقیدتی، ایمانی و عملی که تشکیلات مورد نظر بر اساس آن ایجاد شود.

۲ـمقاومت در برابر اشغالگری اسرائیل، به عنوان خطر جاری و آینده که به دلیل آثاری که بر لبنان و منطقه می گذرد، باید در اولویت‌های رویارویی قرار بگیرد و نیازمند ایجاد ساختار جهادی و مبارزاتی و به کار گیری همهٔ امکانات لازم برای انجام مأموریت و وظایف آن است.

۳ـرهبری شرعی ولی فقیه به عنوان جانشین پیامبر(ص) و امامان(ع) که خطوط کلی فعالیت‌ها را برای امت ترسیم می کند و امر و نهی او نافذ و حاکم است.

برای تحقق این اهداف، نمایندگانی از گروه‌های اصلی اسلامی، مطالعهٔ دیدگاه‌های مختلفی را در زمینهٔ ارزیابی و نگرش خود نسبت به نحوهٔ فعالیت‌های اسلامی در لبنان پیگیری کردند و پس از تدوین طرح نهایی نه نفر را به عنوان نمایندگان خود برگزیدند.

تجمع علمای بقاع، کمیته‌های اسلامی و جنبش امل اسلامی[1] هر یك سه نماینده در این جمع داشتند. این گروه طرح نهایی خود را که به «سند۹» معروف شد و متضمن اهداف یادشده بود، به امام خمینی (قدس سره) تقدیم کردند و مورد موافقت ایشان قرار گرفت و در نتیجه با نظر موافق ولی فقیه، مشروعیت یافت. پس از آن، گروه‌های اسلامی موافق سند یاد شده، تصمیم به انحلال ساختارهای

---

۱. جنبش امل اسلامی انشعابی بود، از جنبش امل ـ به ریاست آقای نبیه‌بری ـ که رهبری آن را نایب رئیس جنبش امل آقای سیدحسین موسوی بر عهده داشت و در نتیجهٔ اختلاف در مواضع سیاسی نسبت به تحولات پس از تجاوز اسرائیل به وجود آمد. پس از تجاوز اسرائیل، هیأت نجات در لبنان تشکیل شد که شامل نبیه‌بری از جنبش امل، بشیر جمیل رهبر نیروهای لبنانی [موسوم به فالانژیست‌ها]، ولید جنبلاط رئیس جنبش ملی و شفیق وزان نخست‌وزیر لبنان بود و نخستین نشست خود را به ریاست الیاس سرکیس رئیس جمهوری لبنان در ۲۰ ژوئن ۱۹۸۲ یعنی ۱۴ روز پس از تجاوز اسرائیل به خاك لبنان تشکیل داد. انشعاب کنندگان از امل، در واقع به حضور این جنبش به نمایندگی شخص رئیس آن در هیأت نجات اعتراض داشتند.

تشکیلاتی موجود خود گرفتند و تشکل واحد جدیدی ایجاد شد که بعداً «حزب الله» نام گرفت. پس از مشورت‌هایی چند، کادر رهبری مؤسس حزب انتخاب و گام‌های نخستین برای استفاده از توان‌های شخصی -و نه تشکیلاتی- افراد مختلف آغاز شد، نظامنامه و مقررات داخلی مربوط به عضویت تدوین شد و تلاش فعالانه‌ای از طریق علمای دینی برای بسیج مردم و فراخوان آنان به سوی آموزش نظامی و مقاومت در برابر اشغالگری اسرائیل در چارچوب یك برنامهٔ اسلامی مرتبط با رهبری ولی فقیه صورت گرفت.

این رویداد با همبستگی ایران اسلامی با لبنان و سوریه هم‌زمان شد. امام خمینی (قدس سره) به سپاه پاسداران انقلاب اسلامی دستور داد که به حمایت از لبنان در رویارویی با اسرائیل، از راه آموزش نظامی و فراهم آوردن زمینه‌های لازم همت گمارد. پس از اعزام یك هیات نظامی بلندپایهٔ ایرانی به سوریه با هدف ایجاد هماهنگی میان طرفین، سوریه با عبور نیروهای سپاه پاسداران از خاك خود به لبنان موافقت کرد و این نیروها مراکز آموزش نظامی را در منطقهٔ بقاع ایجاد کردند تا به آموزش علاقه‌مندان بپردازند. مردم لبنان الگویی والا و برتر از تربیت، آماده سازی، اخلاق گرایی و ایمان را در این نیروها یافتند و بسیاری از جوانان، به ویژه از حزب الله - که نیروهای جدیدی از کسانی که به اهدافش ایمان داشتند، در میان خود پذیرفته بود - به این مراکز آموزش نظامی روی آوردند.

فاصلهٔ زمانی چندانی میان آماده سازی نیروها و عملیات مقاومت علیه اشغالگری در جنوب و بقاع غربی وجود نداشت. بعضی از جوانان آموزش دیده که از تجربهٔ مقاومت فلسطین بهره گرفته بودند، علاوه بر کسانی که در اولین دوره‌های سپاه آموزش دیدند، با امکاناتی اندك، اما با اخلاص و پشتکار و فداکاری، مقاومت را آغاز کردند و این تحولات پیاپی، تنها در چند ماه پس از تجاوز رخ داد.

برای تبیین بیشتر خاستگاه‌ها و زمینه‌های فکری حزب الله، در این فصل، اهداف سه گانه ای را که پایهٔ اصلی ایجاد حزب بوده است، توضیح می دهیم:

## یکم ـ ایمان به اسلام

اسلام آخرین و فراگیرترین رسالت آسمانی است. خدای متعال در قرآن کریم می‌فرماید:

إِنَّ هَٰذَا لَفِي ٱلصُّحُفِ ٱلْأُولَىٰ * صُحُفِ إِبْرَٰهِيمَ وَمُوسَىٰ [1]

«قطعاً این (معانی) در صحیفه‌های گذشته هست * صحیفه‌های ابراهیم و موسی»

اسلام دین کامل و همه جانبه برای زندگی انسان است. خدای متعال فرموده است:

... ٱلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ ٱلْإِسْلَٰمَ دِينًا [2]

«... امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام کردم و اسلام را برای شما [به عنوان] آیینی برگزیدم...»

اسلام متشکل از عقیده و شریعت است؛ عقیده‌ای که خرد انسان را مورد خطاب قرار می‌دهد تا به خدای واحد یکتا و آفرینندهٔ هستی ایمان آورد، چرا که عقل حکم می‌کند، آسمان و آنچه در آن است و زمین و آنچه در آن و روی آن است و زندگی با تنوع و تداومش در میان همهٔ مخلوقات و روابطی که میان همهٔ این مسائل با نظمی دقیق حاکم است، تنها می‌تواند مخلوق خالقی مدبر و توانا باشد.

و اوست که فرستادگانش را با معجزه‌ها فرستاد تا به تبلیغ میان مردم و آشناساختن آنان با وظایف و صلاح خود در این دنیا همت کنند. برجسته‌ترین فرستادگان الهی، پنج پیامبر اولوالعزم، یعنی نوح، ابراهیم، موسی و عیسی(ع) و محمد(ص) هستند که تعالیم خود را ابلاغ کردند. از کتاب‌های آسمانی، آخرین آنها قرآن کریم است؛ معجزه‌ای که تاکنون تحریف و دگرگونی در آن راه نیافته

---

۱. اعلی، ۱۸ و ۱۹

۲. مائده، ۳

و امروزه همان گونه که پروردگار جهانیان آن را از راه جبرئیل(ع) بر محمد(ص) فرو فرستاد، در دست ماست. پس از آن نیز، امامان معصوم(ع)، از فرزندان علی بن ابی طالب(ع) وظیفهٔ تبلیغ و تفسیر و بیان جزئیات دین اسلام را به عهده گرفتند.

از آنجا که خدا زندگی را بیهوده نیافریده است و خود فرموده است که «آیا پنداشته‌اید که شما را بیهوده آفریدیم و به سوی ما باز گردانده نمی‌شوید»[1] و از آنجا که مقتضای عدل او آن است که به مؤمنان متعهد به شریعت الهی و دارای انضباط و پایبندی شایسته به حوزه و محدودهٔ آن، پاداش بهشت دهد و کافران و منحرفان و بدکاران و ستمگران را در آتش دوزخ مجازات کند؛ خداوند روز قیامت را به‌عنوان روزی قرار داده است که همهٔ عالمیان از هنگام پیدایش زندگی روی زمین، به منظور حساب‌رسی در آن جمع شوند. همهٔ رسالت‌های آسمانی، در هشدار نسبت به روز قیامت و ضرورت افزایش توش و توان استقامت و صلاح برای چنان روزی، اجماع و اتفاق نظر داشته‌اند.

شریعت نیز در بر گیرندهٔ همهٔ نیازهای فردی و اجتماعی بشر است و با قواعد اجمالی یا جزییات دقیق خود بر پایهٔ برآوردی از خواست‌ها و نیازهای بشر، متعرض آنها شده است و قرآن کریم و سنت شریف پیامبر(ص) و امامان(ع)، آن امور را تبیین کرده است.

### اسلام دین فراگیر

برای آن که به فراگیر بودن اسلام، نگاهی اجمالی بیفکنیم، نمونه‌هایی از زمینه‌های مختلف موجود در آن را یادآوری می کنیم:

۱ـ ایمان به خدای متعال که مستلزم ایمان به دین او و رویگردانی از هر آنچه جز او است:

---

۱. أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ (مؤمنون، ۱۱۵)

وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ
فَمِنْهُم مَّنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُم مَّنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا
فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ [1]

«بی گمان، در میان هر امتی فرستاده‌ای برانگیختیم [تا بگویید: ] خدا را بپرستید و از طاغوت بپرهیزید. پس گروهی از آنان را خدا هدایت کرد و گروهی نیز گمراهی بر آنان سزاوار آمد. بنابر این در زمین سیر کنید و ببینید که فرجام تکذیب کنندگان چگونه بوده است.»

محاسبهٔ روز قیامت نیز بر پایهٔ همین پایبندی و ضایع نکردن زندگی در لذت‌های نامشروع دنیوی خواهد بود:

كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّوْنَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
فَمَن زُحْزِحَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا
إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ [2]

«هر نفسی مرگ را خواهد چشید و قطعاً در روز قیامت، پاداش‌هایتان به طور کامل داده خواهد شد. پس هر که از آتش بر کنار شود و به بهشت وارد شود، قطعاً کامیاب است و زندگی دنیا جز مایهٔ فریب نیست»

فرجام کار، رضای مشترك خدا و بنده‌اش دربارهٔ نتایج خواهد بود:

وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُم
بِإِحْسَانٍ رَّضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي
تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ [3]

---

۱. نحل، ۳۶

۲. آل عمران، ۱۸۵

۳. توبه، ۱۰۰

«و پیشگامان نخستین از مهاجران و انصار و کسانی که با نیکوکاری از آنان پیروی کردند، خدا از آنان خشنود و آنان از او خشنودند و [خدا] برای آنان بهشت‌هایی فراهم آورد که از زیر آنها نهرها روان است. همیشه در آن جاودانند و این همان کامیابی بزرگ است.»

۲ـ عبادات که شخصیت مؤمن را در رابطهٔ خود با پروردگارش جلا می‌دهد، مانند نماز و روزه و حج و زکات:

وَٱلْمُؤْمِنُونَ وَٱلْمُؤْمِنَٰتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَآءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِٱلْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ ٱلْمُنكَرِ وَيُقِيمُونَ ٱلصَّلَوٰةَ وَيُؤْتُونَ ٱلزَّكَوٰةَ وَيُطِيعُونَ ٱللَّهَ وَرَسُولَهُۥٓ أُوْلَٰٓئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ ٱللَّهُ إِنَّ ٱللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ [1]

«و مردان و زنان با ایمان، دوستان یکدیگرند، به کارهای پسندیده وا می‌دارند و از کارهای ناپسند باز می‌دارند و نماز را به پا می‌دارند و زکات می‌دهند و از خدا و پیامبرش فرمان می‌برند. آنان را خدا به زودی مورد رحمت قرار خواهد داد و خدا عزیز و حکیم است».

در روایتی نیز زرارة از امام محمد باقر(ع) نقل می کند که پیامبر اکرم(ص) فرمود: «اسلام بر ده قسمت بنا نهاده شده است: شهادت «لااله الّا الله» که شخص را وارد ملت اسلام می کند، نماز که فریضهٔ واجب است، روزه که سپر از آتش است، زکات که مایهٔ پاکیزگی است، حج که شریعت است، جهاد که جنگ است، امر به معروف که وفاداری است، نهی از منکر که حجت است، جماعت که مایهٔ الفت است و عصمت که مستوجب اطاعت است». [2]

۳ـ تزکیهٔ نفس انسانی که متأثر از ارشاد است و نیازمند پیگیری همه روزه،

---

۱. توبه، ۷۱
۲. خصال صدوق، ص ۴۴۷

به دلیل قابلیت گرایش آن به شر است:

وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّىٰهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَىٰهَا * قَدْ أَفْلَحَ مَن زَكَّىٰهَا * وَقَدْ خَابَ مَن دَسَّىٰهَا[۱]

«سوگند به نفس و آن که آن را درست کرد* سپس پلیدی و پرهیزکاریش را به آن الهام کرد * قطعاً هر که آن را پاك کرد، رستگار* و هر که آلوده‌اش ساخت، زیانکار خواهد بود.»

پیروز کسی است که بر ضبط نفس توانا باشد و آن را از هواها و گناهان باز دارد:

وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِۦ وَنَهَى ٱلنَّفْسَ عَنِ ٱلْهَوَىٰ * فَإِنَّ ٱلْجَنَّةَ هِىَ ٱلْمَأْوَىٰ[۲]

«و اما کسی که از [هنگام] ایستادن در برابر پروردگارش هراسید و نفس را از هوس بازداشت * پس بهشت جایگاه [او] خواهد بود.»

امام صادق(ع) در تفسیر آیهٔ «و برای هر که از [هنگام] ایستادن در برابر پروردگارش بهراسد، دو بهشت است»[۳] فرمود: «هر که بداند که خدا او را می‌بیند و آنچه می گوید، می‌شنود، و آنچه از خیر یا شر انجام می دهد، می‌داند و این آگاهی او را از اعمال زشت بازدارد، او کسی است که از ایستادن در برابر خداوند می‌هراسد و نفس را از هوس باز می‌دارد».[۴]

۴ـ توجه به مسائل سیاسی، از راه اهتمام به امور مسلمین، براساس فرمودهٔ پیامبر اکرم(ص) که «هر که به امور مسلمانان اهتمام نورزد، مسلمان نیست»[۵] و نیز عدم اتکا به ستمکاران:

---

۱. شمس، ۷ تا ۱۰
۲. نازعات، ۴۰ و ۴۱
۳. وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِۦ جَنَّتَانِ (رحمن، ۴۶)
۴. اصول کافی، ج ۲، ص ۷۰
۵. وسایل الشیعه (حر عاملی)، ج ۱۶، ص ۳۳۶

فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ۞ وَلَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنْصَرُونَ[1]

«پس همان گونه که دستور یافته‌ای، خود و هر که توبه کرده و همراه توست، ایستادگی کنید و طغیان نکنید که او به آنچه می کنید، بیناست. و به کسانی که ستم کرده‌اند، پناه نبرید که آتش شما را در رسد و جز خدا دوستانی نخواهید داشت و سرانجام یاری نخواهید شد.»

۵ـ جهاد در راه خدا در صورت وجوب، با بذل گرانبهاترین دارایی‌های انسان از نفس و مال و بدون شك و تردید دربارهٔ آن:

انْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ[2]

«سبکبار و گرانبار بسیج شوید و با مال و جانتان در راه خدا جهاد کنید که این برای شما بهتر است، اگر بدانید.»

برای توضیح مطلب، باید گفت که در ترتیب اولویت‌ها، دوستی خدا و پیامبر و نیز جهاد بر هر چیزی مقدم است:

قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ[3]

---

۱. هود، ۱۱۲ و ۱۱۳.

۲. توبه، ۴۱

۳. توبه، ۲۴

«بگو اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و خاندان شما و اموالی که گرد آورده‌اید و تجارتی که از کسادیش بیمناکید و سراهایی که می‌پسندید، نزد شما از خدا و پیامبرش و جهاد در راه او دوست داشتنی‌تر است، پس در انتظار آن باشید که خدا فرمانش را اجرا کند و خدا گروه فاسقان را هدایت نمی‌کند.»

۶ـ اقتصاد: اسلام معاملات تجاری را بر اساس بیع و نه ربا مورد تشویق قرار داده است:

وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَوٰا [1]

«و خدا بیع را حلال و ربا را حرام قرار داده است».

همچنین اسلام دربارهٔ کیفیت وضع مالیات (خراج) به حاکمان توصیه کرده است که مالیات‌ها به نحوی باشد که موجب افزایش ثروت شود و تحقق سازندگی، هدف و پایهٔ اخذ خراج باشد و نه بالعکس. امیر مؤمنان علی(ع) در عهدنامهٔ خود به مالك اشتر به او فرمود: «اهتمام تو به آبادانی سرزمین، بیش از توجه به جمع‌آوری خراج باشد، چرا که مالیات جز در اثر آبادانی، قابل وصول نیست و هر که خراج را بدون آبادانی طلب کند، سرزمین را ویران و مردم را تباه می‌کند و امورش تنها برای زمان کوتاهی سامان می‌گیرد! و چنانچه مردم از بار سنگین مالیات یا آفتی که محصولات آنان را در رسد یا قطع آب یا نیامدن باران یا بی‌بهره ماندن زمین در اثر سیلاب یا قحطی و خشکی شکوه کنند، در اخذ مالیات به آنها تخفیف ده تا امور آنان اصلاح شود. مبادا که کاهش بار مالیات بر مردم، برای تو سنگین جلوه کند، چرا که ذخیره‌ای خواهد بود که مردم، آن را در راه آبادانی سرزمین و ارائهٔ چهره‌ای زیبا از حکومت تو، به تو بازخواهند گرداند، علاوه بر آن که تو نیز رضایت و سپاس آنان را به دست خواهی آورد». [2]

---

۱. بقره، ۲۷۵

۲. نهج‌البلاغه، نامهٔ ۵۳ (عهدنامهٔ مالك اشتر در هنگام تعیین او به عنوان والی مصر)

۷ـ همیاری اجتماعی، از راه توزیع اموال به دست آمده از زکات، میان نیازمندان جامعه و در راه خدا:

إِنَّمَا ٱلصَّدَقَٰتُ لِلْفُقَرَآءِ وَٱلْمَسَٰكِينِ وَٱلْعَٰمِلِينَ عَلَيْهَا وَٱلْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِى ٱلرِّقَابِ وَٱلْغَٰرِمِينَ وَفِى سَبِيلِ ٱللَّهِ وَٱبْنِ ٱلسَّبِيلِ فَرِيضَةً مِّنَ ٱللَّهِ وَٱللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ[۱]

«صدقات تنها به تهیدستان و مسکینان و متصدیان [جمع آوری آنها] و کسانی که دلشان به دست آورده می‌شود و به [تلاش] در راه [آزادی] بردگان و وامداران و [عمل] در راه خدا و به در راه ماندگان اختصاص دارد. فریضه‌ای از جانب خداست و خدا دانا و حکیم است.»

قرآن کسانی را که یتیمان را از خود می‌رانند و در راه اطعام و سیر کردن مسکینان نمی‌کوشند، افرادی می‌داند که به تکذیب عملی روز قیامت می‌پردازند:

أَرَءَيْتَ ٱلَّذِى يُكَذِّبُ بِٱلدِّينِ ❁ فَذَٰلِكَ ٱلَّذِى يَدُعُّ ٱلْيَتِيمَ ❁ وَلَا يَحُضُّ عَلَىٰ طَعَامِ ٱلْمِسْكِينِ[۲]

«آیا کسی را که روز جزا را دروغ می‌خواند، دیده ای؟ او همان کسی است که یتیم را می‌راند و به اطعام مسکینان تشویق نمی‌کند.»

۸ـ پذیرش داوری عقل و نفی وابستگی: برهان و دلیل باید اساس و پایهٔ ایمان یا بی ایمانی باشد:

أَمَّن يَبْدَؤُا۟ ٱلْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُۥ وَمَن يَرْزُقُكُم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ وَٱلْأَرْضِ ۗ أَءِلَٰهٌ مَّعَ ٱللَّهِ ۚ قُلْ هَاتُوا۟ بُرْهَٰنَكُمْ إِن كُنتُمْ صَٰدِقِينَ[۳]

---

۱. توبه، ۶۰

۲. ماعون، ۱ تا ۳

۳. نمل، ۶۴

«آن کس که خلق را آغاز می کند و سپس آن را باز می آورد و آن کس که از آسمان و زمین به شما روزی می‌دهد، آیا خدایی دیگر غیر از الله است؟ بگو اگر راست می گویید، برهان خود را بیاورید.»

پیروی از پدران و نیاکان، در صورتی که منحرف و نادان باشند، به صرف ولادت در یك خانواده یا عادت به شیوه ای معین در زندگی، صحیح نیست:

وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا ۗ أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ [1]

«و چون به آنان گفته شود که از آنچه خدا نازل کرده است، پیروی کنید؛ می گویند: «نه، از آنچه پدران خود را بر آن یافته ایم، پیروی می کنیم» آیا اگر پدران آنان چیزی را درك نکرده و هدایت نمی‌شدند، [باز هم در خور پیروی هستند؟]»

۹ـ گفتگو: اصلاً دلیلی برای اعمال فشار و برخورد خشونت آمیز وجود ندارد:

لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ ۖ قَد تَّبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ [2]

«در دین هیچ اجباری نیست و راه از بیراهه به خوبی آشکار شده است.»

هر کس باید اندیشه‌ها و باورهای خود را به شیوه ای نیکو عرضه کند و هیچ کس مسئول اعتقاد دیگران نیست و بازگشت همه به سوی خدای متعال است:

ادْعُ إِلَىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ ۖ وَجَادِلْهُم بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ ۚ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَن ضَلَّ عَن سَبِيلِهِ ۖ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ [3]

«با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن و با آنان به آنچه نیکوتر

---

۱. بقره، ۱۷۰

۲. بقره، ۲۵۶

۳. نحل، ۱۲۵

است، مجادله کن. همانا پروردگار تو کسی است که به حال آن که از راهش گمراه شده است و به حال هدایت شدگان، داناتر است.»

۱۰ـ عدالت که قاعدهٔ مورد اتکا در همهٔ امور است و ضابطهٔ آن، استقامت در خط الله و دوری از پلیدی و منکر و ستم و انحراف است:

إِنَّ ٱللَّهَ يَأْمُرُ بِٱلْعَدْلِ وَٱلْإِحْسَٰنِ وَإِيتَآيِٕ ذِى ٱلْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ ٱلْفَحْشَآءِ وَٱلْمُنكَرِ وَٱلْبَغْىِ ۚ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ[1]

«به راستی که خدا به دادگری و نیکوکاری و بخشش به خویشاوندان فرمان می‌دهد و از پلیدی و کار ناپسند و ستم بازمی‌دارد. به شما اندرز می‌دهد، باشد که پند گیرید»

۱۱ـ برتری تقوا: ارزش انسان، نه بر پایهٔ رنگ، نژاد، جنس یا زیبایی که بر اساس تقوا سنجیده می‌شود:

يَٰٓأَيُّهَا ٱلنَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَٰكُم مِّن ذَكَرٍ وَأُنثَىٰ وَجَعَلْنَٰكُمْ شُعُوبًا وَقَبَآئِلَ لِتَعَارَفُوٓا۟ ۚ إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ ٱللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ[2]

«ای مردم ما شما را از مرد و زن آفریدیم و شما را ملت‌ها و قبیله‌هایی قرار دادیم تا با یکدیگر آشنایی پیدا کنید. به راستی که گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست».

پیامبر اکرم(ص) نیز فرمود: «... هیچ عربی بر عجم و نه عجمی بر عرب و نه سرخی بر سیاه یا سیاهی بر سرخ برتری ندارد، مگر به تقوا...».[3]

بر این اساس، اسلام آیین عبادت و سیاست است و برنامه‌ای برای دنیا و آخرت، فرد و جامعه، مسجد و دولت، سخت گیری و مهرورزی و جهاد و

---

۱. نحل، ۹۰

۲. حجرات، ۱۳

۳. میزان الحکمه، ج ۱۰، ص ۶۲۹

صلح است و محمد پیامبر خدا(ص) نیز حاکم و رهبر و سیاستمدار و عابد بوده، انسان کامل را در زیباترین چهرهٔ خود تجلی بخشیده است. هر که لوای اسلام را برافرازد، در واقع خدای متعال را در همهٔ جایگاه‌ها عبادت می کند و نماز و جهاد و عدل و خدمتش به مردم، همه عبادت خواهد بود. تفکیك میان آنچه برای خدا و برای حاکم یا آنچه برای خدا و برای انسان است، امکان ندارد؛ زیرا همه چیز برای خداست.

يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَإِلَى ٱللَّهِ تُرْجَعُ ٱلْأُمُورُ [1]

«آنچه را فراروی آنان و پشت سرشان است، خدا می‌داند و همهٔ کارها به خدا بازمی گردد».

به دیگر سخن، انسان در همهٔ امور زندگی خود باید اوامر و نواهی خدا را رعایت کند و هیچ محدوده‌ای وجود ندارد که خدا را در آن راهی نباشد و فرد بتواند، هر آنچه می خواهد، انجام دهد.

«منطقة الفراغ» [2] که خدا آن را به انسان واگذارده است، در چارچوب دایرهٔ کلی تنظیم امور زندگی قرار می گیرد و قواعد عمومی و ثابت شرع مقدس بر آنها حاکم است.

بنابراین، فرد نمی تواند به نام عبادت گوشه گیری کند یا در مسجدی عزلت گزیند و به محیط پیرامون خود وقعی ننهد. هر کس، هم به عنوان فرد و هم به‌عنوان بخشی از امت، مسئولیت دارد و هرگز با دوری گزینی از دنیا نمی توان به خدا تقرب جست:

---

۱. حج، ۷۶

۲. منطقه‌الفراغ اصطلاحی است که نخستین بار توسط مرحوم شهید سیدمحمدباقر صدر دربارهٔ مفهومی مطرح شد که از پیش نزد فقها شناخته شده بوده و شامل اموری است که شارع اسلام متعرض آنها نشده و حکمی دربارهٔ آنها نداده است و خداوند متعال آنها را به تصمیم جامعه در هر زمان واگذارده است که از جملهٔ آنها نوع مسائلی است که در نظامات اجتماعی امروز مطرح است(م).

وَٱبْتَغِ فِيمَآ ءَاتَىٰكَ ٱللَّهُ ٱلدَّارَ ٱلْءَاخِرَةَ ۖ وَلَا تَنسَ نَصِيبَكَ مِنَ ٱلدُّنْيَا ۖ[۱]

«و در آنچه خدا به تو داده است، سرای آخرت را بجوی و سهم خود را از دنیا فراموش مکن».

روایت شده است که سه نفر از مؤمنان تصمیم گرفتند که هریك، به روش خود از لذت‌های حلال دنیا دست بکشد. یکی از آنان تصمیم گرفت که شب‌ها بیدار بماند و در اطاعت خدای متعال مشغول نماز و عبادت باشد. دیگری بر آن شد که تمام روزهای زندگیش را روزه‌دار باشد و نفر سوم نیز عهد کرد که از ازدواج خودداری کند. پس از آن که پیامبر اکرم(ص) از حال آنان آگاه شد فرمود: «این گروه را چه می‌شود که چنین و چنان می‌گویند. من نماز می‌گزارم و می‌خوابم، روزه می‌گیرم و افطار می‌کنم و همسر هم برای خود می‌گزینم و هر که از سنت من روی گرداند، از من نیست.»[۲]

**همگامی اسلام و دنیای مدرن**

آیا اسلام می‌تواند همگام با زندگی مدرن حرکت کند؟ همه‌جانبه و فراگیر بودن اسلام اگر برای زمان نزول قرآن مفید بوده باشد، آیا با پیدایش دگرگونی‌های گوناگون در طول بیش از ۱۴۰۰ سال، خردمندانه است که آنچه صالح برای زمان گذشته بوده است، در زمان حاضر نیز اجرا شود؟

چنانچه مفهوم ثابت و متغیر در اسلام را بشناسیم، پاسخ به این پرسش آسان خواهد بود. اسلام بر قواعد و احکام ثابتی تکیه کرده است که با فطرت و طبیعت هستی انسان پیوند دارد و البته با متغیرهای زمانه هم سازگاری می‌یابد. برای مثال، نماز عبادتی برای جلا دادن نفس انسانی در همهٔ زمان‌هاست و روزه، مایهٔ تقویت

---

۱. قصص، ۷۷
۲. کنزالعمال، متقی هندی، ج ۳، ص ۳۱

اراده و افزایش اخلاص و مقدمه‌ای برای تقوا و پرهیز کاری است تا هر فرد در زندگی خود پایدار و استوار باشد. ازدواج برای ارضای غریزه و آبادانی کرهٔ زمین، در چارچوب اصول ثابتی صورت می گیرد که نسل، خانواده و روابط خویشاوندی را پشتیبانی می کند. ظلم و ستم، از سوی پادشاه یا امپراتور یا حاکم یا رهبر یا رئیس قبیله یا منتخبان مردم، مردود است و عدالت، در سطح فرد و جامعه، امری مطلوب و حفظ اخلاق نیکو، پایهٔ آرامش و آسایش جامعهٔ انسانی است.

چنانچه کلیات و جزئیات احکام ثابت اسلام بررسی شود، درخواهیم یافت که این احکام بر هر انسانی به عنوان یك فرد انطباق دارد و با منافع او، صرف نظر از زمان و مکان، سازگار است.

درعین حال، متغیرها بسیار زیاد است. اجتهاد- که باب آن در شریعت اسلام گشوده است-همهٔ مقتضیات و نیازهای دنیای مدرن را برآورده می کند و پرسش‌ها و حوادث واقعه را پاسخ می‌دهد و به بازنگری در اجتهادهای گذشته می‌پردازد و با در نظر گرفتن شرایط نوین و احکام آن، گستره‌ای برای همگامی با پیشرفت‌ها و متغیرها فراهم می آورد.

اسلام اصول و قواعدی را دربارهٔ «حاکم صالح» قرار داده، اما درمورد نحوهٔ ادارهٔ دولت، عرصه را باز گذاشته است. انتخاب رئیس جمهوری می تواند مستقیماً از سوی مردم صورت گیرد یا از سوی مجلس نمایندگان یا به شیوهٔ انتخاب نسبی؛ اما اسلام چگونگی تشکیل دولت، از لحاظ شکل، تعداد اعضا، کارکردها و تقسیم وظایف یا صلاحیت‌ها و اختیارات را به جامعه وانهاده است، همچنان که در روش تشکیل دولت-از راه رأی اعتماد مجلس نمایندگان به صورت فردی یا جمعی یا هر شکل دیگری-دخالت نکرده است و زمینه را برای انتخابی مناسب شرایط زمان و مکان فراهم آورده است.

اسلام قواعد کلی نظام تربیتی و وظایف معلمان و متعلمان و مسئولیت خانواده و جامعه را در تربیت نسل‌ها بیان کرده است، اما گسترهٔ وسیعی را در

هماهنگی، سازمان‌دهی و مدیریت بخش آموزش و پرورش، در اختیار بشر قرار داده تا همگام با نیازهای هر عصر و زمانی تنظیم شود. فرایند آموزش چه در زیر درخت صنوبر انجام شود یا در مسجد و مدرسه یا در ساختمان‌های متحرك و چه از راه کتاب یا فیلم یا رایانه و اینترنت باشد، همهٔ اینها از مسائلی است که در محدودهٔ انتخاب مشروع بشر برای تحقق اهداف موردنظر قرار می‌گیرد.

اسلام همگان را به نظافت و پاکیزگی تشویق کرده است. پیامبر اکرم(ص) فرمود: «پاکیزگی از ایمان است.»[۱] اسلام بر آب به عنوان یك عنصر اساسی در تحقق پاکیزگی و طهارت تأکید کرده، به بیان جزئیات استفاده از آن برای انجام عبادت‌هایی که نیازمند طهارت از راه آب است پرداخته است، اما در تحقق پاکیزگی عمومی و سلامت محیط زیست با شیوه‌های مناسب، مانند استفاده از شوینده‌ها و نیز در چگونگی پاکسازی خانه‌ها و گذرگاه‌ها یا نگهداری مناطق حفاظت شدهٔ کشاورزی و محیط زیست دریاها و رودخانه‌ها، مسأله را به تصمیم بشر واگذار کرده است.

بنابراین اسلام قواعد سازگار با فطرت انسانی را که به دلیل ثابت بودن نیاز انسان به آنها، همراه با تغییرات زمان، دگرگون نمی‌شود، تثبیت کرده است و محدودهٔ وسیعی را به اختیار انسان وانهاده است که می‌تواند همهٔ متغیرها را دربر گیرد تا همگام و سازگار با هر سرزمین و زمانی باشد. این همان محدوده‌ای است که آیت‌الله شهید سید محمدباقر صدر (قدس سره) آن را درهنگام بحث پیرامون مکتب اقتصادی اسلام، «منطقة الفراغ» نامیده است. او می‌نویسد:

«مکتب اقتصادی اسلام دارای دو جنبه است: جنبهٔ نخست را اسلام به طور منجز و غیرقابل تغییر و تبدیل مشخص کرده است و جنبهٔ دوم، منطقة الفراغ یا محدودهٔ خلأ در مکتب اسلام است که وظیفهٔ پر کردن آن به دولت یا ولی امر سپرده

---

۱. کتاب الطهارة، خویی، ج ۱، ص ۴۶

شده است که طبق بایسته‌های اهداف عمومی اقتصاد اسلامی و مقتضیات زمان، صورت می گیرد.

«منطقة الفراغ» در واقع در نسبت با شریعت اسلام و متون تقنینی آن است و نه در مقام بررسی واقعیت‌های عملی اسلام که امت در عهد نبوت مبتلابه آن بوده است. زیرا پیامبر اکرم(ص) این خلأ را به نحوی پر کرده بود که اهداف شریعت در حوزهٔ اقتصاد را در چارچوب شرایط آن روز جامعه اسلامی بر آورده سازد.

پیامبر اکرم(ص)، در فرایند پر کردن این خلأ، به عنوان پیامبری که مُبلغ شریعت الهی ثابت برای هر زمان و مکان است، اقدام نکرد تا آن را بخشی از سیرهٔ او و در عداد قواعد تشریعی ثابت به شمار آوریم، بلکه این اقدام از جایگاه ولی امر که شریعت او را مکلف کرده است تا با توجه به شرایط، این خلأ را پر کند، صورت گرفته است.»[1]

آنچه در مورد منطقة الفراغ در حوزهٔ اقتصاد بیان شد، در سایر حوزه‌ها و ابواب فقه اسلامی نیز جاری است. پاسخ گویی مناسب به نیازهای زمانه، متأثر از اختیار بشر است که در صورت اشراف به جنبه‌های گوناگون این نیازها و دقت در اجرا و تطبیق قواعد بر مسائل نوین، به ابداع و نوآوری در آنها می‌پردازد.

قدرت بشر هرچه افزون شود، هرگز به الگوی برتر نظام الهی نخواهد رسید. از راه یك مقایسهٔ کلی و اصولی میان قواعدی که آفریدگار دانا و آگاه برای بندگان خویش وضع کرده است و مقرراتی که بشر ناتوان همواره آنها را تغییر می‌دهد و انسانیت را ناچار از پذیرش تجربیات تلخ و دردناك آن می کند و از بردگی و پس از آن برده‌داری به استبداد تا سرمایه داری یا کمونیسم رهنمون می‌سازد و به‌رغم برخی روشنگری‌ها یا نکات مثبت، جهان در هر بار با نتایجی خطرناك روبرو می‌شود که بر زندگی انسان‌ها اثر می گذارد، می‌توان دریافت که نظام الهی

---

۱. اقتصاد نا، محمدباقر صدر، ص ۴۰۰

برترین نظام است که در اسلام - این رسالت جامع همهٔ رسالت‌های آسمانی - تجلی یافته است. مهم آن است که گوش بسپاریم و این دین کامل را بشناسیم و درک کنیم و به بهانه‌های دینی، نژادی یا منطقه ای آن را مردود ندانیم و خطاهای ایمان آورندگان به آن را که چهره ای نادرست از آن ارائه داده اند و نیز مسئولیت دسیسه‌هایی را که دشمنان و مغرضان برای مشوه ساختن حقیقت آن به کار می‌برند، بر آن تحمیل نکنیم.

**برپایی دولت اسلامی**

آیا مقدماتی که بیان شد، به معنای دعوت به برپایی دولت اسلامی است؟ هر انسان پایبند مسلمانی که دارای عقیدهٔ اسلامی و ایمان به شریعت آن است، پروژهٔ برپایی دولت اسلامی را یکی از نشانه‌های طبیعی تعهد اسلامی خود می‌داند، چرا که تجلی بخش عدالتی است که انسان در آرزوی آن است. اما باید میان دیدگاه فکری و اجرای عملی تفاوت قائل شد.

در زمینهٔ دیدگاه فکری، دعوت به برپایی دولت اسلامی و تشویق دیگران برای قبول آن که تأمین کنندهٔ سعادت انسان است، مورد پذیرش ماست. از لحاظ عملی، این امر نیازمند فراهم آمدن زمینهٔ پذیرش ایجاد چنین دولتی است. این زمینه را مردمی ایجاد می کنند که حق انتخاب نظامی را دارند که بر زندگی ملت حاکم باشد. قرآن نیز به همین نکته اشاره دارد:

لَآ إِكْرَاهَ فِي ٱلدِّينِۖ قَد تَّبَيَّنَ ٱلرُّشْدُ مِنَ ٱلْغَيِّۚ فَمَن يَكْفُرْ بِٱلطَّٰغُوتِ وَيُؤْمِنۢ بِٱللَّهِ فَقَدِ ٱسْتَمْسَكَ بِٱلْعُرْوَةِ ٱلْوُثْقَىٰ لَا ٱنفِصَامَ لَهَاۗ وَٱللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ[۱]

«در دین هیچ اجباری نیست و راه از بیراهه به خوبی آشکار شده است. پس هر که

---

۱. بقره، ۲۵۶

به طاغوت کفر ورزد و به خدا ایمان آورد، به یقین، به دستاویزی استوار ـ که گسسته نمی‌شود ـ چنگ زده است و خدا شنوای داناست.»

برپایی دولت اسلامی نمی‌تواند براساس گروه‌گرایی باشد و یك گروه، دولت مورد نظر یا دیدگاه خود را بر گروه‌های دیگر تحمیل کند. چنین چیزی، نه در این پروژه و نه در سایر پروژه‌ها و اندیشه‌ها چه از ناحیهٔ ما باشد یا دیگران، پذیرفتنی نیست.

این نگرش، نخستین بار در نامهٔ سرگشاده‌ای که حزب‌الله در سال ۱۹۸۵ صادر کرد، به‌طور رسمی اعلام شده است. در این بیانیه آمده است:

«اما ما تأکید می کنیم که به اسلام، به عنوان عقیده و نظام و اندیشه و حکومت باور داریم و همگان را به آشنایی با آن و پذیرش حکم داوری شریعت آن و نیز پایبندی به اسلام و تعالیم آن در سطوح فردی، سیاسی و اجتماعی دعوت می کنیم. و چنانچه این فرصت برای ملت ما فراهم شود که با آزادی، شکل نظام حکومتی خود را در لبنان انتخاب کند، هیچ گزینه‌ای را بر اسلام ترجیح نخواهد داد. و لذا ما ایجاد نظام اسلامی را بر اساس انتخاب آزاد و مستقیم مردم و نه از راه تحمیل و زور ـ آن گونه که بعضی تصور می کنند ـ خواستاریم.»[1]

آنچه در متن نامهٔ سرگشاده آمده است، دعوت آشکاری برای برپایی دولت اسلامی، بر اساس انتخاب آزاد و داوطلبانهٔ مردم است. ما به باورهای خود ایمان کامل داریم و شرایط عملی و واقعی را نیز درك می کنیم. تا زمانی که انتخاب مردم متفاوت باشد یا هر دلیل و مانع دیگری وجود داشته باشد و شرایط فراهم نشود، ما معذور خواهیم بود، زیرا پیام و موضع خود را ابلاغ و اعلام کرده‌ایم و مردم بار مسئولیت خود را در شیوهٔ حکومتی که انتخاب می کنند، به دوش خواهند کشید:

---

۱. نامهٔ سرگشادهٔ حزب‌الله به مستضعفان لبنان و جهان در سال ۱۹۸۵، ص ۱۹ و ۲۰

وَلَوْ شَآءَ رَبُّكَ لَآمَنَ مَن فِى ٱلْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعًا ۚ أَفَأَنتَ تُكْرِهُ ٱلنَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا۟ مُؤْمِنِينَ [۱]

«و اگر پروردگار تو بخواهد، قطعاً هر که در زمین است، همهٔ آنها یکجا ایمان می‌آورند. آیا مگر تو هستی که مردم را وامی‌داری که ایمان بیاورند.»

ما می‌کوشیم که باورهای خود را در چارچوب فعالیت‌های عمومی که در آن مشارکت می‌کنیم، ترویج کنیم؛ باشد که از نتایج منفی دوری از شریعت خدای متعال بکاهیم و بر این باوریم که تجربهٔ سیاسی ما در فعالیت‌های داخلی در لبنان، شیوه‌ای به وجود آورده است که با نگرش اسلامی سازگار و در جامعه‌ای متکثر و در سایهٔ دولتی که اندیشهٔ اسلامی را در مدیریت، گرایش‌ها و باورهای اصلی خود در نظام حکومتی مبنا قرار نمی‌دهد، قابل اعمال است. بنابراین می‌توان گفت که باور و ایمان ما بر همهٔ اندیشه‌های اسلامی منطبق است و کسی حق ندارد که بخشی از اندیشهٔ اسلام را نادیده بگیرد یا الگوی نوینی عرضه کند که مخالف با مضمون و تفسیر درست باشد یا به باور ما که برخاسته از ایمان به حقانیت نظام الهی نسبت به سایر نظام‌هاست، اعتراض کند، امّا اجرای عملی این باور، بایسته‌ها و شرایط اصولی خود را نیاز دارد. وظیفهٔ ما دعوت به سوی دین خدا، با حکمت و پند نیکوست:

ٱدْعُ إِلَىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِٱلْحِكْمَةِ وَٱلْمَوْعِظَةِ ٱلْحَسَنَةِ ۖ وَجَٰدِلْهُم بِٱلَّتِى هِىَ أَحْسَنُ [۲]

«با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن و با آنان به آنچه نیکوتر است، مجادله کن.»

---

۱. یونس، ۹۹
۲. نحل، ۱۲۵

**حزب‌الله، عقیدتی یا فرقه‌گرا؟**

پیمودن راه و شیوه‌ای که اسلام مقرر داشته است، نیازمند درك همه جانبه و اتکا به دیدگاهی خاص در تفسیر و تأویل است. با وجود مذاهب متعدد اسلامی، به‌عنوان شیوه‌هایی برای بیان باورهای پیروان آنها دربارۀ راهی که به پایبندی به شریعت مقدس می‌انجامد؛ انتخاب یکی از این شیوه‌ها ضروری می‌نماید. حزب‌الله در فهم خود از اسلام، مذهب اهل بیت(ع) یا تشیع را به عنوان پایبندی و تعهدی که مجموعه‌ای از قواعد در اصول و فروع بر آن مترتب می‌شود و در کل زمینۀ فکری و فقهی ویژه‌ای تشکیل می‌دهد، انتخاب کرده است.

چه بسا سؤال شود که چرا در این انتخاب، گزینشی از مجموعۀ مذاهب صورت نگرفت تا یك مجموعۀ فقهی متنوع و ائتلافی به وجود آید و بدین ترتیب، شیوه‌ای عملی در وحدت مسلمین به مورد اجرا گذارده شود؟ خواهیم گفت که آرزوی بزرگ ما آن است که در موقعیتی قرار بگیریم که مایۀ وحدت مذاهب اسلامی باشد، امّا وحدت مقولۀ پیچیده‌ای است که فقها در طول صدها سال، از عهدۀ حل آن برنیامدند و نیازمند تشکیل کمیته‌های تخصصی از عالمان دینی است که وارد بحث‌ها و پژوهش‌های اصولی و جسورانه برای بررسی همۀ مسائل شود. وانگهی، روشن نیست که آیا این تلاش به نتیجه خواهد انجامید یا خود پایه گذار مذهب نوینی خواهد شد، به ویژه آن که مسأله منحصر به مذاهب اسلامی نیست، چرا که در درون مذهب واحد نیز با اختلاف فقیهان در تفسیر و تأویل روبرو هستیم. این یك مقولۀ علمی است که ناشی از طبیعت تحصیل و اجتهاد است و نمی‌توان آن را در میان افراد بشر از بین برد. لذا به جای آن که در آرزوها و رؤیاها سیر کنیم و اختلاف مذاهب یا درون مذهب واحد را مانع و مایۀ بحران تلقی کنیم، شایسته است که برای تحکیم مشترکات آنها در سطح علمی بکوشیم که این می‌تواند تحقق بخش وحدت در اشکال فرهنگی، سیاسی، مبارزاتی و مانند آن باشد، بدون آن که در آرزوی وحدت همه جانبه در جا بزنیم یا مسائل مختلف را به هم ارتباط داده، بر

پیچیدگی آنها بیفزاییم. زمینه‌های بسیاری وجود دارد که باور علما یا سازمان‌ها و تشکل‌های مسلمین در آنها یکسان است و می‌تواند مقدمهٔ کارسازی برای افزایش وحدت آنان شود. شایسته است که در رویارویی با چالش‌ها، در کنار یکدیگر باشیم، نه آن که خود را به مباحثی همچون جنس فرشتگان سرگرم کنیم، در حالی که سرزمین ما غصب شده است و آیندهٔ ما در معرض تهدید استکبار ستمگر جهانی است؛ وگرنه خواب غفلت ما را خواهد گرفت، همان گونه که در بسیاری از مقاطع تاریخ منطقهٔ ما، به دلیل پرداختن به درگیری‌های غیراصولی در روند چالش‌های فرارو شاهد آن بوده‌ایم. از آنجا که هر انتخابگری در برابر خدای متعال مسئول است، هر کس باید بر اساس باورهای خود، به آنچه مایهٔ رضای پروردگار است، عمل کند و خدای متعال، اعمال هر کس را مورد محاسبه قرار خواهد داد.

بنابر آنچه گذشت، میان تجمع فرقه‌گرا و مذهب‌گرا با تجمع عقیدتی و روشمند تفاوت بسیاری وجود دارد. تجمع نخست، بر محور عصبیت فرد در ارتباط با مذهب و فرقه‌ای استوار است که در میان پیروان آن زاده شده است، بی آن که به مضمون و محتوا توجه داشته باشد؛ در حالی که در نوع دوم، اجتماع افراد بر اساس باورها و پایبندی به آنهاست و دارای ضوابط، ادبیات و تلاش عملی ویژهٔ خود است. باید میان ارتباط قهری فردی که درون فرقهٔ معین به دنیا آمده است، با هویت فرقه‌ای خود و ارتباط اختیاری افراد با پروژه‌ای که دارای نگرشی کامل نسبت به هستی، انسان و زندگی است، تفاوت قایل شد. گفتنی است، هر که این دو را درهم بیامیزد یا نسبت به حقیقت مسائل نادان است و نیازمند دانش و اطلاعات و آموزش برای تفکیك میان آنهاست یا قصد تدلیس و فریب دارد تا دیگران را به چیزهایی متهم کند که در نتیجه، خود را از ورود به یك مناظرهٔ اصولی معاف بداند، یا آن که امور بر وی مشتبه شده است و لذا با بحثی آرام و اصولی، می‌تواند به انتخاب راه خود ـ مثبت یا منفی ـ اقدام کند.

از آنجا که انتخاب اسلام بر شیوهٔ مذهب اهل بیت(ع)، ناشی از باور و ایمان

حزب‌الله بدین شیوه است، بدیهی است که آن گروه از مؤمنان به این مکتب در حزب الله گرد هم آیند تا در راه تحقق اهداف منتخب بکوشند و پشتوانهٔ تشکیلات، هواداران، دوستداران و مؤیدان باشند. همچنین بدیهی است که شیعیان (از لحاظ مذهب) بیش از دیگران، بدین انتخاب لبیك بگویند، چرا که پیچیدگی‌ها و موانع کمتری در برابر آنان قرار دارد، اما این به معنای بازداشتن دیگران از پایبندی به اهداف و سازوکارهای تشکیلاتی وضع شده نیست و همگان می‌توانند، بخشی از این حرکت باشند. روی آوردن گروهی از شیعیان به حزب‌الله، به مثابهٔ استقبال از ارتباط عقیدتی ـ و نه فرقه‌گرایانه ـ است، چرا که گروهی دیگر از شیعیان را می‌توان یافت که با حزب‌الله ارتباطی ندارند و لذا آنچه همه را گرد هم آورده است، مبانی عقیدتی و فکری و نه ارتباط فرقه‌ای است.

پیامدهای این روش نیز آموزنده است. هنگامی که حزب‌الله، بنابر موقعیت اسلامی خود کارکردی ملی بروز می‌دهد و بر وحدت داخلی تأکید می‌ورزد و تعامل با همهٔ طرف‌ها را برای تکامل نقش‌ها و کارکردها به منظور خدمت به همگان می‌پذیرد و برای آزادسازی زمین از اشغال صهیونیستی جهاد می‌کند و جایگاه ویژهٔ عربی و اسلامی برای خود فراهم می‌کند و باورهای خود را همچون دیگران، با ابزارهای سیاسی ممکن مطرح می‌کند، راه بر طرح ملاحظاتی که در مورد همهٔ نیروها و احزاب ـ با تفاوتی اندك که در بعضی از مسائل ـ مطرح است، بسته می‌شود. اصلاً نمی‌توان مردم را به هر شیوه و عنوانی گرد هم آورد و باید نگرش معینی مطرح شود که بعضی آن را بپذیرند و گروهی مردود بشمارند و این سنت زندگی دنیاست.

هیچ کس هم نمی‌تواند خود را در طرح بایدها و نبایدها، داور و معیار قرار دهد. همان گونه که هر طرف یا حزب و سازمانی باورهای خود را دارد که آنها را ترویج می‌کند و می‌کوشد تا برای خود به یارگیری بپردازد، حزب‌الله نیز باورهای خود را دارد و بر اساس آنها عمل می‌کند. در این مسیر، هیچ چیز، جز ظلم و تجاوز و تحمیل به زور، نمی‌تواند ممنوع تلقی شود. واقعیت‌های اجتماعی و سیاسی نیز،

هر روش فردگرایانه را که در تلاش نفی دیگران، به زور و تحمیل است، خود به خود با شکست روبه‌رو خواهد ساخت.

## دوم- جهاد در راه خدا

جهاد یا مجاهده، بذل جهد و تلاش و به کارگیری همهٔ توان در راه دفع دشمن است که در اصطلاح عام اسلامی، فراتر از نبرد نظامی با دشمن است و شامل دشمن درونی انسان نیز می‌شود. وسوسه‌های نفس در گرایش به شر و شیطان که به باطل و هر آنچه مایهٔ انحراف و فساد است، دعوت می‌کند، از جلوه‌های این دشمن درونی است.

پیامبر اکرم (ص) در استقبال از گروهی از مسلمانان که از یکی از جنگ‌ها برگشته بودند، این مفهوم را در قالب جملهٔ زیر بیان کرده است:

«خوش آمدند، گروهی که جهاد اصغر (نبرد نظامی) را انجام دادند و جهاد اکبر بر عهدهٔ آنان مانده است. گفته شد که‌ای پیامبر خدا، جهاد اکبر چیست؟ فرمود که جهاد با نفس است.»[1]

جهاد در مسیر زندگی مؤمن اثر می‌گذارد و بخشی از ایمان واقعی اوست و ایمان فرد بدون جهاد کامل و همه جانبه، نزد خدای متعال مقبول نخواهد بود. انسان باید با آمادگی کامل و همه جانبه تلاش و جهاد کند:

وَجَٰهِدُواْ فِي ٱللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِۦۚ هُوَ ٱجۡتَبَىٰكُمۡ وَمَا جَعَلَ عَلَيۡكُمۡ فِي ٱلدِّينِ مِنۡ حَرَجٖۚ مِّلَّةَ أَبِيكُمۡ إِبۡرَٰهِيمَۚ هُوَ سَمَّىٰكُمُ ٱلۡمُسۡلِمِينَ مِن قَبۡلُ وَفِي هَٰذَا لِيَكُونَ ٱلرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيۡكُمۡ وَتَكُونُواْ شُهَدَآءَ عَلَى ٱلنَّاسِۚ فَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتُواْ ٱلزَّكَوٰةَ وَٱعۡتَصِمُواْ بِٱللَّهِ هُوَ مَوۡلَىٰكُمۡۖ فَنِعۡمَ ٱلۡمَوۡلَىٰ وَنِعۡمَ ٱلنَّصِيرُ[2]

---

۱. امالی صدوق، ص ۵۵۳

۲. حج، ۷۸

«و در راه خدا چنان که حق جهاد اوست، جهاد کنید. اوست که شما را برگزید و در دین، بر شما سختی قرار نداده است. آیین پدرتان ابراهیم [نیز چنین بوده است]. او بود که قبلاً و در این [کتاب قرآن نیز] شما را مسلمان نامید تا این پیامبر بر شما گواه باشد و شما بر مردم گواه باشید. پس نماز را بر پا دارید و زکات بدهید و به خدا پناه ببرید. او مولای شماست و چه نیکو مولا و چه نیکو یاوری.»

علامهٔ طباطبایی در تفسیر المیزان می گوید: «و ظاهراً مراد به جهاد در آیهٔ مورد بحث، معنای اعم از آن و از این باشد... معنای این که فرمود «جهاد کنید، حق جهاد» این می‌شود که جهاد شما در معنای جهاد خالص باشد... و نیز خالص برای خدا باشد و غیر خدا در آن شرکت نداشته باشد.»[1]

## نگرش به دنیا

این برداشت از جهاد، با نگرش اسلام به زندگی دنیا مرتبط است. دنیا سرای فنا و متاع زوال‌پذیر و زندگی موقت و محل آزمایش و ابتلای انسان است و نتایج اعمال او ثبت می‌شود تا آینده‌اش را در روز قیامت رقم زند؛ آن روز که خداوند همهٔ خلق را یک بار دیگر زنده می کند و مؤمنان را به بهشت و کافران را به جهنم می‌فرستد. آزمایش و ابتلا نیز معمولاً همراه با تعب و رنج و مشقت و سختی است:

لَقَدْ خَلَقْنَا ٱلْإِنسَٰنَ فِى كَبَدٍ[2]

«به راستی که انسان را در رنج آفریده‌ایم».

انسان نیز برای موفقیت خود، باید خود را برای تحمل این رنج‌ها و رویارویی با چالش‌ها آماده کند:

يَٰٓأَيُّهَا ٱلْإِنسَٰنُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَٰقِيهِ[3]

---

۱. ترجمهٔ تفسیر المیزان، ج ۲۸، ص ۳۰۳

۲. بلد، ۴

۳. انشقاق، ۶

«ای انسان، به راستی که تو به سوی پروردگار خود به‌سختی در تلاشی و او را ملاقات خواهی کرد.»

هیچ کس نمی‌تواند مانع از سختی‌های دنیا شود، چرا که این امر خارج از ارادهٔ او و بخشی از طبیعت زندگی دنیاست. این گمان که با کفر یا گناه یا انحراف می‌توان از سختی‌ها رهایی یافت، گمان باطلی است، چرا که در نتیجهٔ رفتار فاسد، انسان در سختی‌هایی دشوارتر فرو می‌رود و فرصت تلاش مثبت را در دنیا از دست داده، در آخرت به کیفر می‌رسد. بنابراین بهتر است که به خاطر خیر و صلاح، رنج‌ها کشیده شود تا انسان در دنیا و آخرت سود برد. لذا می‌توان گفت که همگان در دایرهٔ امتحان قرار می گیرند و تفاوت، تنها در نتایج نهایی است.

اختلاف اصولی میان دو منطق است. منطق نخست، منطق ماده‌گرایان و دنیاخواهان است که عملاً باور دارند که دنیا پایان زندگی است و هر آنچه در توان دارند، در راه آن بسیج می کنند و به هر وسیله‌ای، هر چند انسان را در شر و پلیدی افکند، پناه می‌برند. آنان بر پایهٔ نگاه به منافع و علایق خود در این دنیا گام برمی‌دارند، هر چند که حرکت آنان به فساد و انحراف فردی و جمعی و ستم و تجاوز به دیگران و قتل و سلب حقوق آنان بینجامد. معیار آنان این است که زندگی دنیا، پایان راه است.

منطق دوم، منطق مؤمنان به خداست که زندگی دنیا را گذرگاه آخرت و نه سرای ثبات و دوام می‌دانند و بر آنند که اگر به دلیل رعایت ضوابط و مخالفت با هواهای نفسانی و علایق خود، چیزی را در دنیا از دست دهند، در روز قیامت جبران خواهد شد. بر این اساس، دلیلی برای ستم، خودخواهی و تجاوز نیست، زیرا نتایج آن دوامی نخواهد داشت. از دید مؤمنان، رفع ستم و رویارویی با آن و مجاهدهٔ نفس، برای یاری حق و عدل و حقوق بشر و استقامت و پایداری واجب است و جایز نیست که آنان تماشاگر باشند یا مسئولیت را از خود دور کنند یا امور خویش وانهند و در برابر ستمکاران تسلیم شوند:

وَلَا تَرْكَنُوٓا۟ إِلَى ٱلَّذِينَ ظَلَمُوا۟ فَتَمَسَّكُمُ ٱلنَّارُ وَمَا لَكُم مِّن دُونِ ٱللَّهِ مِنْ أَوْلِيَآءَ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ [1]

«و بر کسانی که ستم کرده‌اند، تکیه نکنید که آتش شما را در بر بگیرد و جز خدا دوستانی نخواهید داشت و در نتیجه یاری نخواهید شد.»

منطق مؤمنان، به رغم فداکاری‌ها و قربانی‌ها، منطق خوشبینی و مثبت‌نگری است، چرا که خدا پاداشی را فرو نخواهد گذارد و انجام کار، پیروزی و موفقیت دنیوی یا تعویق پاداش به آخرت است. آنچه مهم است، پایبندی به خط مستقیم، یعنی رعایت حقوق و وظایفی است که خدای متعال در همهٔ زمینه‌ها مقرر داشته است. همهٔ نگاه‌ها باید به سوی خیر و صلاح باشد، نه سلیقه‌ها؛ به عدل باشد، نه سلطه و هیمنه، به رضامندی فرد به قسمت الهی پس از تلاش و جهد باشد، نه پیمودن راه پلیدی‌ها و ستم و تجاوز؛ به آزادسازی زمین و انسان به هر قیمتی باشد، نه وادادگی و پذیرش زندگی همراه با ذلت و وانهادن وظیفه و نقش برتر و اثر گذار در زندگی.

**پایه‌های جهاد**

اسلام، جهاد را رفتاری اساسی در زندگی انسان مسلمان می‌داند، خواه جهاد با نفس باشد یا جهاد با دشمن. اگر چه جهاد با دشمن، به لحاظ اجرایی، مصداق دشوارتر به نظر می‌رسد، امّا چنین جهادی تنها پس از موفقیت انسان در دفع شهوت‌ها و سلیقه‌های خود و پیدایش استعداد عملی برای دفاع در برابر ستمکاران و اشغالگران می‌تواند تحقق پیدا کند. جهاد با نفس، جهاد اکبر است، زیرا جهادی روزمره و دایمی است که در هر نبرد میان خیر و شر و اطاعت خدا یا هوای نفس مصداق پیدا می‌کند، اما جهاد و نبرد با دشمن، جهاد اصغر است، چرا که در مقاطع محدودی از تاریخ بشر، به عنوان بخشی از دفاع از اصول و ارزش‌ها و حق، به منظور

---

۱. هود، ۱۱۳

یاری امت، در زمانی که در معرض تجاوز، اشغال یا تحقیر قرار می گیرد، صورت می‌پذیرد.

اسلام جهاد را بر اصول و پایه‌هایی هدفمند استوار کرده است که بارزترین آنها، چهار رکن زیر است:

۱ـ امتحان و ابتلا: زندگی دنیا بر ابتلاها و آزمون‌های مستمری استوار است و روز یا زمانی نمی گذرد، مگر آن که انسان شاهد سختی‌ها و دشواری‌هایی با خود، جامعه یا اطراف دیگر در این جهان باشد. ما به جای پرسش دربارهٔ علت این آزمون‌ها که بخشی از خلقت ما را در این زندگی تشکیل می دهد و از ارادهٔ ما بیرون است، باید قدرت خدادادی خود را در پیروزی بر نفس و دشمنان، از طریق مجاهدت و تلاش به کار گیریم و شکیبا و بردبار باشیم چرا که نتایج آن، شایستگی چنین صبر و تحملی را دارد:

وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ حَتَّىٰ نَعْلَمَ ٱلْمُجَٰهِدِينَ مِنكُمْ وَٱلصَّٰبِرِينَ وَنَبْلُوَا۟ أَخْبَارَكُمْ [۱]

«و قطعاً شما را می آزماییم تا مجاهدان و شکیبایان شما را بشناسیم و خبرهای شما را رسیدگی کنیم.»

أَمْ حَسِبْتُمْ أَن تَدْخُلُوا۟ ٱلْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ جَٰهَدُوا۟ مِنكُمْ وَيَعْلَمَ ٱلصَّٰبِرِينَ [۲]

«آیا پنداشتید که وارد بهشت می‌شوید، بی آن که خدا مجاهدان و شکیبایان شما را بشناسد».

۲ـ سبیل الله یا راه خدا: هدف، جهاد در راه خداست. هر که در فرمانبری از خدا، گناهان را ترک کند و برای اعلای کلمهٔ الهی و اجرای اوامر او نبرد کند، در راه

---

۱. محمد، ۳۱

۲. آل عمران، ۱۴۲

خدا گام برداشته است. امّا کسی که خود را به گناه اندازد، در راه هوای خود گام برداشته و آن که برای دستمزد یا به دلیل تعصب نبرد کند، برای مال دنیا یا تعصبات خود عمل کرده است. به دیگر سخن، انگیزۀ اقدام، پایۀ تعیین جهت و هدف است و دستور جهاد، به هر شکلی که باشد، صرفاً برای رنج و تعب انسان صادر نشده است، بلکه فرمان جهاد برای آن است که ما در خط خدای متعال و پیرو تعالیم او باشیم.

این بدان معنا نیست که خدا نیازمند ماست تا در راه او جهاد کنیم. او می‌تواند که ما را با دیگران جایگزین کند، بی‌آن که زیانی به او برسد. خدا استقامت را برای ما مقرر کرده است و این فضل الهی بر ماست که ما را پذیرفته و برای حرکت در راه ایمان برگزیده است. «راه خدا» بیان دیگری از تعیین اختیار انسان در انتخاب گزینه درست، در برابر سایر گزینه‌هاست:

يَٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَن يَرۡتَدَّ مِنكُمۡ عَن دِينِهِۦ فَسَوۡفَ يَأۡتِي ٱللَّهُ بِقَوۡمٖ يُحِبُّهُمۡ وَيُحِبُّونَهُۥٓ أَذِلَّةٍ عَلَى ٱلۡمُؤۡمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى ٱلۡكَٰفِرِينَ يُجَٰهِدُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوۡمَةَ لَآئِمٖۚ ذَٰلِكَ فَضۡلُ ٱللَّهِ يُؤۡتِيهِ مَن يَشَآءُۚ وَٱللَّهُ وَٰسِعٌ عَلِيمٌ [1]

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هر کس از شما از دین خود برگردد، خدا گروهی دیگر را خواهد آورد که آنان را دوست دارد و آنان او را دوست دارند، با مؤمنان فروتن و بر کافران گردن فرازند، در راه خدا جهاد می کنند و از سرزنش هیچ سرزنش کننده‌ای نمی‌هراسند. این فضل خداست، به هر که بخواهد، می‌دهد و خدا گشایشگر داناست.»

تصمیم به انتخاب درست، نیازمند جرأت و شجاعت است و نمی‌توان به کسانی تکیه زد که پیرو شیوه‌ها و مکتب‌هایی دیگر و از بین برندۀ همت و تصمیم و عزم انسانند. عبرت‌ها آموزندۀ به کارگیری تمام توش و توان، با وثوق و اطمینان

---

۱. مائده، ۵۴

است، هر چند که سرزنش کنندگان جز این بخواهند. امیر مؤمنان علی (ع) فرمود: «در راه خدا، جهاد راستین را انجام ده و در راه او، سرزنش هیچ سرزنش کننده‌ای بر تو اثر نگذارد.»[۱]

۳ـ مصلحت انسان: جهاد با دشمن و بیرون راندن او از سرزمین و نیز جهاد با شیطان و بازداشتن او از اثرگذاری بر شخص و جهاد با شر و از میان بردن آن و اشاعهٔ خیر میان مردم و نیز جهاد با نفس برای تهذیب و تزکیهٔ آن، به گونه‌ای که انسان دارای درونی پاك و نفس و خاطری آرام باشد. همه برای مصلحت انسان است:

وَمَن جَٰهَدَ فَإِنَّمَا يُجَٰهِدُ لِنَفْسِهِۦٓ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ لَغَنِىٌّ عَنِ ٱلْعَٰلَمِينَ [۲]

«و هر که بکوشد، تنها برای خود می کوشد، زیرا خدا از جهانیان سخت بی نیاز است.»

مَّنْ عَمِلَ صَٰلِحًا فَلِنَفْسِهِۦ ۖ وَمَنْ أَسَآءَ فَعَلَيْهَا ۗ وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّٰمٍ لِّلْعَبِيدِ [۳]

«هر که کار شایسته کند، به سود خود اوست و هر که بدی کند، به زیان اوست و پروردگار تو بر بندگان [خود] ستم نمی کند.»

جهاد رنجی ثمربخش در راه مصلحت انسان است، در حالی که پیروی از هوای نفس و گناهان و پلیدی‌ها، رنجی است که نتایج آن، در سطح فرد و جامعه زیان آور است. داوری دربارهٔ مسائل نیز بر اساس لحظات آنی موجود صورت نمی گیرد، بلکه فرجام کارها ملاك خواهد بود. لذت‌ها در لحظهٔ خود، فریبنده و جذاب است اما به لحاظ نتایج و پیامدها ویرانگر است. سلطه جویی نیز در یك آن فریبنده و شادی بخش جلوه می کند اما دارای آثار اجتماعی و پیامدهای دردناك در آینده است.

۴ـ هدایت: جهاد رفتاری است که برخی نتایج آن قابل پیش بینی است و چنانچه در فرجام کار، نتایج آن احصا شود، بسیار بیشتر خواهد بود. جهاد، درهای توفیق و هدایت را در برابر انسان مؤمن می گشاید و او را از حسابگری‌های محدود

---

۱. نهج البلاغه، نامهٔ ۳۱
۲. عنکبوت، ۶
۳. فصلت، ۴۶

بشری رهایی می‌بخشد. انسان، همان گونه که قرآن می گوید، ناتوان از فهم رازهای هستی و عالم غیب و تقدیر الهی در زندگی است:

وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ[۱]

«و کسانی که در راه ما کوشیده اند، به یقین راه‌های خود را به آنان می نماییم و به راستی که خداوند با نیکوکاران است».

جهاد دری به روی زندگی و نه مرگ است. استقامت، عزت، آزادسازی سرزمین و پیروزی بر نفس همه مایهٔ زندگی است. حتی شهادت نیز مایهٔ حیات فرد است که پس از شهادت خود، به فوز بهشت نایل می آید و مایهٔ حیات امت است، چرا که خون شهیدان، بر پیروزی و عزت امت اثر خواهد گذارد و این همه، گشایندهٔ راه هدایت به سوی خیر و رستگاری در زندگی فرد و بشریت است.

**جهاد نظامی**

از آنجا که جهاد نظامی یا نبرد با دشمن، ارتباطی مستقیم با مطالب این کتاب دارد، در این بررسی خود روی آن تکیه خواهیم کرد.

فقیهان جهاد را بر دو قسم دانسته اند:

۱ـ جهاد ابتدایی که در آن، مسلمانان رویارویی با دیگران و ورود به سرزمین‌های آنان را به دلایلی که ارتباطی با استرداد اراضی یا دفع تجاوز ندارد، آغاز می کنند. چنین جهادی از دید اغلب فقیهان ـ جز افراد معدودی ـ در صلاحیت پیامبر (ص) و امام معصوم (ع) است و درزمان ما که عصر غیبت امام غایب منتظر (عج) است، مفهومی ندارد.

۲ـ جهاد دفاعی که در آن، مسلمانان از سرزمین، ملت و جان خود، هنگامی که در معرض تجاوز یا اشغال قرار می گیرند، دفاع می کنند و این امری مشروع بلکه واجب است. امام خمینی (قدس سره) مي گويد: «اگر دشمنی که از او بر اساس اسلام

---

۱. عنکبوت، ۶۹

و اجتماع مسلمین ترس باشد، بلاد مسلمین و یا مرزهای آن را مورد هجوم قرار دهد، بر مسلمان‌ها واجب است که از آن، به هر وسیله‌ای که ممکن است، با بذل مال و جان دفاع نمایند.»[۱]

باید دانست که فرمان جهاد در اختیار ولی فقیه است و تشخیص حالتی که عنوان جهاد دفاعی بر آن صدق کند و نیز تعیین مقررات و ضوابط نبرد و رویارویی برعهدهٔ اوست، زیرا مسئولیت دماء و خون‌های مسلمین، مسئولیتی سنگین است ونمی‌توان رزمندگان را به هر نبردی، بی آن که متکی به اصولی باشد که نشانگر وجوب جهاد بوده، به تحقق اهداف آن بینجامد، اعزام کرد.

آرای بعضی فقیهان می‌تواند متفاوت با رای ولی‌فقیه باشد امّا در نهایت، نظر او الزام آور است، چرا که او متصدی امور مسلمین است و مردم با وی بیعت کرده‌اند. از سوی دیگر، در چنین مقاطع حساسی، نتایج خطیری مترتب می‌شود و نمی‌توان مسأله را به اجماع آرا ارجاع داد، زیرا احتمال اختلاف همواره وجود دارد. لذا از آنجا که جهاد دفاعی تنها از اختیارات ولی‌فقیه است، تصمیم گیری در مورد آن برعهدهٔ اوست و برای مسلمانان الزام آور است.

حضرت آیت الله خامنه ای (حفظه الله) در پاسخ به این پرسش که «اگر مقلد یکی از مراجع باشم و (در این حال) ولی امر مسلمین اعلان جنگ بر ضد کفار و ستمگران بدهد و یا حکم به جهاد نماید و مرجع تقلید خودم اجازهٔ دخول در جنگ را ندهد، آیا ملزم به رعایت نظر وی هستم؟» می‌فرماید: «در مسائلی که به عموم مسلمین تعلق دارد، اطاعت ولی امر مسلمین واجب است که یکی از موارد، دفاع از اسلام و مسلمین بر ضد کفار و طاغوت‌های تجاوزگر است.»[۲] و این رأی همهٔ فقیهان بزرگوار است.

---

۱. تحریرالوسیله، امام خمینی (قدس سره)، ویرایش فارسی، ج ۲، ص ۳۲۶

۲. اجوبة الاستفتائات، ویرایش فارسی، ج ۱، ص ۲۳

فرمان جهاد یا به دفع تجاوز و آزادسازی سرزمین می‌انجامد یا در مدتی معین، به چنین نتیجه‌ای ختم نمی‌شود. در اینجا پرسش آن است که آیا دستور جهاد، متوقف بر پیروزی حتمی و تضمین شده است و آیا حد معینی از فداکاری و تلفات بر آن حاکم است؟

بی‌گمان، تضمین پیروزی همگان را خشنود می‌کند و ابهاماتی دربارهٔ فواید جهاد ایجاد نمی‌کند. امّا تفاوت موازنهٔ قدرت مادی، احتمال قربانی‌ها و تلفات بسیار و مبهم بودن افق نتایج سریع و مستقیم نبرد، بحث و جدلی دربارهٔ فواید جهاد برمی‌انگیزد. در اینجاست که ارزیابی همهٔ اینها بر عهدهٔ ولی‌فقیه است که با اتکا به شرایط اصولی و بررسی مصالح و مفاسد، تصمیم خود را اتخاذ می‌کند.

جهاد، گاهی با هدف تأکید بر حق یا تأسیس آن، بدون توجه به نتایج عملی مستقیم آن، مطلوب تلقی می‌شود و تلاشی حرکت بخش برای بسیج است و بیرون کشیدن عناصر اقتدار نهفتهٔ آن و تشویق برای حصول اعتماد به نفس و اطمینان به امکانات موجود و توفیق الهی به شمار می‌آید و گاهی دارای فرایندی طولانی است که قربانی‌ها و تلفات آن متفاوت و در مراحل مختلف بسیار است، تا آن که به پیروزی منجر شود.

آنچه گفته شد، بدان معنا نیست که امکانات و شرایط نقشی در محاسبات تصمیم گیری ندارد، بلکه در حدود و ضوابط لازم دخیل است. با این همه، از آنجا که ترسیم کامل و ارزیابی دقیقی وجود ندارد، نمی‌توان تصمیم ولی فقیه را بر اساس داده‌ها و تحلیل موجود و در چارچوب آنها ارزیابی کرد. ولی فقیه نیز می‌تواند همهٔ داده‌ها و اقداماتی را که منجر به تصمیم او شده است، برای امت شرح دهد، گاهی تنها بعضی از آنها را بازگو می‌کند یا مسائلی را اعلام و مسائلی دیگر را به‌عنوان بخشی از سازوکار نبرد با دشمن، پنهان نگه می‌دارد.

جهاد مبتنی بر ایثار در جان و مال است و باید ابزار ممکن و مناسب برای آن فراهم شود. عزیمت به میدان نبرد، بی‌حساب و کتاب صورت نمی‌گیرد و عشق

شهادت، به بی توجهی به فراهم آوردن بایسته‌های جنگ مشروعیت نمی‌بخشد. آنچه هست، این که ریخته شدن خون‌ها و حصول جراحت و اسارت و شهادت، جزئی از طبیعت عمل دفاعی است و به هلاکت انداختن نفس به شمار نمی‌رود. دستاوردهای جهاد، جز با ایثار شهیدان و اسیران و مجروحان تحقق نمی‌یابد، چرا که تجاوز دشمن نیز مبتنی بر ایجاد رنج و محنت، با هدف تحمیل نومیدی و ترس و تسلیم است. جهاد نیز دفاعی برای شکست اهداف دشمن، با پرداخت بهای لازم است و از آنجا که مدیریت دفاع با امانتداری و مسئولیت پذیری توأم و هدف نیز روشن و مشروع است، هرچه این بها گران تمام شود، اهمیتی ندارد.

**جایگاه جهاد**

اسلام جایگاهی ویژه به جهاد داده، آن را یکی از راه‌های پذیرش ایمان مؤمنان دانسته است و هدایت رفتار انسان را به سوی استقامت و پایداری، یکی از آثار و پیامدهای آن قرار داده است. خدای متعال در قرآن کریم، مقایسه ای تفصیلی و مشخص، میان همه نیازها و روابط مستقیم و روزمرهٔ انسان، در برابر جهاد در راه خدا و پیامبر (ص) انجام داده است تا انسان را در دوراهی انتخاب قرار دهد:

قُلْ إِن كَانَ ءَابَآؤُكُمْ وَأَبْنَآؤُكُمْ وَإِخْوَٰنُكُمْ وَأَزْوَٰجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَٰلٌ ٱقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَٰرَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَٰكِنُ تَرْضَوْنَهَآ أَحَبَّ إِلَيْكُم مِّنَ ٱللَّهِ وَرَسُولِهِۦ وَجِهَادٍ فِى سَبِيلِهِۦ فَتَرَبَّصُوا۟ حَتَّىٰ يَأْتِىَ ٱللَّهُ بِأَمْرِهِۦ ۗ وَٱللَّهُ لَا يَهْدِى ٱلْقَوْمَ ٱلْفَٰسِقِينَ [۱]

«بگو اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و خاندان شما و اموالی که گرد آورده اید و تجارتی که از کسادش بیمناکید و سکونتگاه‌هایی که می‌پسندید، نزد شما از خدا و پیامبرش و جهاد در راه او دوست داشتنی تر است، پس منتظر باشید

---

۱. توبه، ۲۴

که خدا فرمانش را به اجرا در آورد و خدا گروه فاسقان را هدایت نمی کند.»

حب خدا و پیامبرش و جهاد در راه او، در برابر دوستی خویشاوندان و روابط و علایق مادی دارای تقدم است و این تقدم و اولویت، در هنگام تعارض مفهوم خود را می یابد. اگر مال انسان، از بیم خسارت، مانع جهاد شود یا فرزند، به دلیل علاقه‌مندی و انس با او، مانع فداکاری شود، به معنای انحراف از اطاعت خداوند خواهد بود، اما در صورت ایثار و فداکاری در راه خدای متعال، حب مال و فرزند، جدا از حب خدا و پیامبرش و جهاد در راه او نخواهد بود و تعارضی میان آن دو وجود نخواهد داشت، بلکه حب امور هشتگانه [مذکور در آیه] نیز در راه خدا تلقی می‌شود و مشروعیت خود را از انقیاد و پیروی از اوامر خدای متعال می گیرد، چرا که بخشی از امور دنیوی که انسان را از تکلیف شرعی دور می کند، شمرده نمی‌شود، بلکه برعکس، عوامل مساعدی برای انجام تکلیف خواهد بود.

جایگاه بلند جهاد و مجاهدان در اسلام بر کسی پوشیده نیست. در قرآن کریم آمده است:

لَـٰكِنِ ٱلرَّسُولُ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُوا۟ مَعَهُۥ جَـٰهَدُوا۟ بِأَمْوَٰلِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ ۚ وَأُو۟لَـٰٓئِكَ لَهُمُ ٱلْخَيْرَٰتُ ۖ وَأُو۟لَـٰٓئِكَ هُمُ ٱلْمُفْلِحُونَ [1]

«ولی پیامبر و کسانی که به او ایمان آورده اند، با مال و جانشان جهاد کردند و همهٔ خوبی‌ها برای آنان است و آنان رستگارانند.»

در حدیث شریف نیز از رسول خدا(ص) نقل شده است: «بهشت را دری است که آن را در مجاهدان نامیده‌اند. مجاهدان به سوی آن روانند، آن را گشوده می‌یابند، در حالی که شمشیرهاشان حمایل و خلایق در میدان ایستاده اند و فرشتگان به آنان خوشامد می گویند.»[2]

---

۱. توبه، ۸۸

۲. فروع کافی، ج ۳، ص ۲

امیر مؤمنان علی(ع) نیز فرمود: «جهاد دری از درهای بهشت است که خدا آن را برای اولیای خاص خود گشوده است. جهاد پوشش تقوا و زره محکم و سپر نیرومند خداست.»[۱]

و نیز فرمود: «ایمان بر چهار ستون استوار است: صبر و یقین و عدل و جهاد.»[۲]

از امام صادق(ع) نیز روایت شده است: «پس از واجبات، جهاد برترین کارهاست.»[۳]

جهاد تکیه گاه اصلی در ایمان به اسلام است و دارای مقدمه ای ضروری است که همان آمادگی و ایثار همهٔ جان و مال ـ و نه بخشی از آنها ـ است. اینها مهم‌ترین چیزهایی است که انسان در زندگی خود نسبت به آنها حساسیت دارد. در واقع، جهاد دارای جنبهٔ تعاقدی و قراردادی و به منزلهٔ بیعت با خدای متعال، برای دستیابی به بهشت، در مقابل فداکاری و ایثار است:

إِنَّ ٱللَّهَ ٱشْتَرَىٰ مِنَ ٱلْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَٰلَهُم بِأَنَّ لَهُمُ ٱلْجَنَّةَ ۚ يُقَٰتِلُونَ فِى سَبِيلِ ٱللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ ۖ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِى ٱلتَّوْرَىٰةِ وَٱلْإِنجِيلِ وَٱلْقُرْءَانِ ۚ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِۦ مِنَ ٱللَّهِ ۚ فَٱسْتَبْشِرُوا۟ بِبَيْعِكُمُ ٱلَّذِى بَايَعْتُم بِهِۦ ۚ وَذَٰلِكَ هُوَ ٱلْفَوْزُ ٱلْعَظِيمُ[۴]

«در حقیقت، خدا از مؤمنان، جان و مالشان را به [بهای] این که بهشت برای آنان باشد، خریده است؛ همان کسانی که در راه خدا می جنگند، می کشند و کشته می‌شوند؛ وعدهٔ حقی که در تورات و انجیل و قرآن بر عهدهٔ اوست و چه کسی از

۱. نهج البلاغه، خطبهٔ ۲۷
۲. نهج البلاغه، حکمت ۳۱
۳. فروع کافی، ج ۳، ص ۴
۴. توبه، ۱۱۱

خدا به عهد خویش وفادارتر است؟ پس از معامله ای که با او کرده اید، شادمان باشید و این همان کامیابی بزرگ است.»

از این رو استقبال مؤمن از شهادت امر عجیبی نیست، چرا که شهادت بخشی از تعهد و روحیهٔ سرشار از ایمان و تجلی اطاعت خداوند و اجرای عملی دستور الهی جهاد و تحقق وظیفهٔ شرعی مؤمنان در دفاع از سرزمین و حقوق خویش است.

همان گونه که جهاد مایهٔ عزت و موجب آزادی است، وانهادن آن نیز به خواری و زیان و فروپاشی و سقوط فرد و امت می انجامد. در حدیث شریف از رسول خدا(ص) آمده است: «هر که جهاد را وانهد، خداوند پوششی از ذلت نفس، فقر در معیشت و مسخ دین بر او خواهد پوشاند. خداوند عزت امت مرا در سم ستوران و نوك نیزه‌ها قرار داده است.»[1] تارك جهاد، حالتی از ذلت را در سطح شخصی خواهد داشت، چرا که در برابر دشمن خوار و ناتوان و در برابر خواست‌هایش ناچار به تسلیم است و در فقر خواهد بود، زیرا ثروت‌های کشور و ملت و زندگیش زیر سلطهٔ دشمنان است و به تدریج، دین خود را از دست می‌دهد، از آن‌رو که به جهاد که مایهٔ تقویت دین و متدینان است، پایبند نبوده است.

چنانچه انسان مؤمنی توان جهاد نداشته یا شرایط اصولی مانع از مشارکت او در جهاد باشد، دست کم باید در حال و هوای جهاد و اظهار علاقه به آن به سر برد، هرچند که از حدیث نفس و تمایل قلبی به آن فراتر نرود. پیامبر اکرم(ص) فرمود: «هر که بمیرد، درحالی که به جنگ نرفته باشد یا با خود دربارهٔ آن سخن نگفته باشد، بر گونه ای از نفاق مرده است».[2] چنین باوری، ارزیابی متفاوتی از زندگی به دست می‌دهد که بر اساس آن، زندگی با خواری و سازش، مرگ است و با جهاد و شهادت

---

۱. امالی صدوق، ص ۶۷۳

۲. میزان الحکمة، باب ۵۷۱ (جهاد)

برای یاری حق و عزت بخشیدن به امت، عین زندگی است. در این باره، امیر مؤمنان علی(ع) فرمود: «مرگ در زنده بودن شما مغلوب و زندگی در مرگ شما پیروز است».[۱]

## بسیج جوانان و الگوی حسین(ع)

اسلام دارای توان بسیاری در بسیج مؤمنان است. تأکید بر جنبه‌های معنوی، ترك لذت‌های جسمی و دنیایی در راه رسیدن به هدف‌های والاتر و وعدهٔ بهشت و رضوان الهی، قدرت نیرومندی برای ثبات ایمان و دفاع از پروژهٔ اسلام، به انسان مسلمان می‌دهد. با این همه، ما شاهد اختلاف وسیعی میان مسلمانان هستیم. برخی از مسلمانان، به بعضی از واجبات اسلامی بسنده می‌کنند و خود را از مسائل امت دور نگه می‌دارند؛ بعضی دیگر تأمل و تحفظی در برابر اندیشهٔ ایثار و فداکاری دارند و به آنچه بدان منجر شود، اقدام نمی‌کنند؛ گروهی دیگر غیر از افراد خودی را بر نمی‌تابند و اولویت را به رویارویی با مخالفان خود و طرح اختلافات داخلی و مذهبی می‌دهند و مبارزه با دشمنان کشور و مستکبران را رها می‌کنند و بالاخره جمعی نیز حرکت خود را در مورد آنچه به جان افراد ارتباط داد، با ضوابط و مقررات دقیق و خاص منطبق می‌سازند و در صورت صدور امر و دستوری از سوی رهبری مشروع امت یعنی ولی‌فقیه، تعهد و پایبندی خود را به حرکت در راه خدا نشان می‌دهند، هر چند که قربانی‌ها بسیار باشد. بدین ترتیب، گرایش‌های متعددی در فهم و اجرای اسلام وجود دارد که ناشی از اختلاف در برداشت و ارشادات عالمان و رهبران دینی است که دیگران را هماهنگ با تفسیر خود از مضامین اسلامی آموزش می‌دهند. در نتیجه، جنبش‌ها و احزاب و روش‌های رفتاری افراد در جوامع مختلف نیز متفاوت خواهد بود.

می‌توان گفت، الگوی حزب‌الله، نشانگر الگوی تربیت اسلامی است که به

---

۱. نهج البلاغه، خطبهٔ ۵۱

گرایش معین یا خاصی ارتباط ندارد. امتی که دارای روحیهٔ شهادت و آمادگی نباشد، دچار تقصیر یا کاستی در آگاهی و تعهد و پایبندی آن به تکالیف خویش است. موفقیت حزب الله در بسیج نیروها، از آن رو بوده است که خط مشی حزب با آموزه‌های اسلامی هماهنگ بوده است. همچنین، وجود و ارشادات ولی‌فقیه، یعنی امام خمینی (قدس سره) و پس از وی، حضرت آیت الله خامنه ای (حفظه‌الله)، تحقق بخش الگوی عینی ارادهٔ جهادی، باروشی واقع گرایانه، کار او عملی بوده است.

چنین فداکاری‌های هدفمندی مایهٔ شگفتی غربیان شد. آنان گمان بردند که جوانان حزب‌الله از جایی اثر پذیرفته‌اند و چیزی مانند خوردن دارو یا تحمیل شرایط زیستی خاص یا به کار بردن آموزش‌های روانی پیچیده یا ایجاد انگیزه‌های مادی که محرومیت‌ها را جبران می کند، آنان را واداشته است که به شهادت روی بیاورند! غرب بر اساس بنیان‌های فکری خود، به مقدس شمردن زندگی مادی و پایبندی به آن با هر وسیله و هزینه‌ای خو کرده است و نمی تواند مفهوم حضور شهادت‌طلبان را جز از راه تفسیر مادی ایمان آنان، درك کند. بدیهی است که غربیان، آثار تربیتی و معنوی آیین اسلام را درك نکنند، چرا که فهم آیین اسلام و آثار آن، نه تنها نیازمند درك عقلی است که مستلزم همزیستی عملی و پیگیری مراحل زندگی مجاهدان و جو عمومی جامعهٔ اسلامی است تا در نتیجه، برداشت مختصری از چگونگی پیدایش این روحیهٔ جهادی حاصل شود. اگر گروهی از غربیان به وجود پدیدهٔ شهادت‌طلبی نیز اعتراف کرده‌اند، از آن رو بوده است که آن را واقعیتی انکارناپذیر یافتند، هرچند که تفسیر آن برای آنان مبهم باشد و علل واقعی آن از دید آنان پنهان مانده باشد.

باید دانست که در سایهٔ ارتباط با دین، اصل بر استقبال از شهادت و نه فرار از آن است. چه بسیار علاقه‌مندان به شهادت که به دلیل اصرار بر کسب رضای خدای متعال و رستگاری در اطاعت او، در آرزوی مأموریت عملیات شهادت‌طلبانه به‌سر

می‌برند. چنین فضایی، جز با فرهنگ‌سازی و تربیت معنوی و مواظبت بر عبادات ایجاد نمی‌شود. شهادت‌طلبی تنها یك اندیشه برای اقناع دیگران نیست، بلکه انتخابی است که نیازمند ایمان و انگیزه است که خود ناشی از تلاش و جهاد بانفس است.

چنانچه سؤال شود که آیا میل به شهادت، به مفهوم از بین رفتن میل به پیروزی است، پاسخ این است که هرگز چنین نیست. جهاد دارای دو نتیجه است: شهادت و پیروزی. شهید با شهادت خود به فوز و رستگاری می‌رسد و مجاهدان و امت با تحقق پیروزی. از این‌رو قرآن این دو را «دو نیکی» نام گذارده است:

قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسْنَيَيْنِ وَنَحْنُ نَتَرَبَّصُ بِكُمْ أَنْ يُصِيبَكُمُ اللَّهُ بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِهِ أَوْ بِأَيْدِينَا فَتَرَبَّصُوا إِنَّا مَعَكُمْ مُتَرَبِّصُونَ[1]

«بگو آیا جز یکی از دو نیکی را برای ما انتظار می‌برید، در حالی که ما در انتظار آنیم که خدا شما را به عذابی از سوی خود یا به دست ما دچار سازد. پس انتظار بکشید که ما هم با شما در انتظاریم.»

اگر مردم چنان تربیت شوند که تنها در انتظار پیروزی باشند و پیروزی هدف حرکت آنان باشد، بدان معنا خواهد بود که چنانچه نشانه‌های پیروزی مبهم یا دور از دسترس باشد، تلاش خود را برای رویارویی با دشمن متوقف سازند، اما اگر با روحیهٔ شهادت‌طلبی تربیت شوند، تلاش آنان در اوج فداکاری ممکن و حرکت آنان فعال و کارا خواهد بود. چنین مردمی، اگر به شهادت برسند، به آرزوی خود دست یافته‌اند و اگر پیروز شوند، نعمتی دنیوی به دست آورده‌اند که ثمرهٔ جهاد آنان است. تربیت افراد برای پیروزی، نه تنها تحقق آن را تضمین نمی‌کند، بلکه عناصر قدرت درونی

---

۱. توبه، ۵۲

امت را از هم می‌پاشد؛ در حالی که آموزش برای شهادت، موجب استفاده از همهٔ توان و نیز تحقق پیروزی یا شهادت یا هر دو خواهد بود و افق‌ها را به روی همهٔ احتمالات خواهد گشود و همراه با امید به پیروزی خواهد بود. آموزش برای پیروزی، مستلزم تکیه بر امکانات مادی و آموزش برای شهادت، انگیزانندهٔ معنویت‌ها و ارتباط با خداست که موجب می‌شود، حتی امکانات اندك هم كافی باشد.

در روند آموزش برای شهادت، وجود یك الگو موجب اثرگذاری كاراتر و انگیزش بیشتر برای پذیرش آیین شهادت‌طلبی است. در طول تاریخ، رویدادی عظیم‌تر از واقعهٔ کربلا رخ نداده است که در آن، امام حسین(ع) و هفتاد تن از بهترین افراد خانواده و یارانش، در دفاع از اصلاح امت و سرنگونی حاکم ستمگر منحرف به شهادت رسیدند. امام حسین(ع) فرمود که «همانا در طلب اصلاح در امت جدّم به مبارزه برخاسته‌ام» زیرا «یزید قاتل انسان‌هایی است که جان آنان محترم است و فسق و فساد خود را آشکار ساخته و کسی مانند من با همچون او بیعت نمی‌کند».
امام حسین(ع) می‌دانست که موضع گیری او به شهادت خواهد انجامید، زیرا فرمود «خداوند ـ عزوجل ـ چنین اراده کرده است که مرا کشته و سر بریده به ظلم و عدوان ببینند».[1]

جامعه‌ای که بر پیروی از الگوی امام حسین(ع) و یارانش تربیت یافته است، از رفتار آنان مدد می‌گیرد و فداکاری‌های خود را در برابر فداکاری‌های آنان اندك می‌شمرد و اهمیت رویارویی را حتی بی آن که منجر به پیروزی مستقیم نظامی شود، درك می‌كند و در می‌یابد که اهداف بزرگ شایستهٔ سطوح بالایی از ایثار، بی‌هیچ چشمداشتی است.

در حالی که تعداد اندك یاران، مانعی در برابر جهاد امام حسین(ع) نشد و

---

۱. ر. ك به كتاب، «عاشوراء مدد و حياة» از مؤلف همين كتاب كه در فصل اول، سيره و گفته‌های امام‌حسين(ع) را با ذكر منابع آورده است.

توش و توان نظامی دشمن او را از ورود به نبرد باز نداشت و او هیچ راهی جز شکست و تسلیم یا نبرد و شهادت در برابر خود نمی‌دید و در نتیجه شهادت را برگزید؛ پناه بردن امت به ستمگران و پذیرش سلطهٔ دشمنان، چه توجیهی پس از قیام عاشورا می‌تواند داشته باشد.

ما عشق به شهادت در راه خدا و جهاد در راه اسلام را از امام حسین(ع) آموخته‌ایم و عظمت دستاوردهایی که پس از نهضت او در کربلا و در نتیجهٔ شهادتش، در طول نسل‌ها تحقق یافته است، درك کرده‌ایم. چرا که نگاه امام حسین(ع) هرگز متوجه لحظهٔ نبرد نبود بلکه به آیندهٔ اسلام و مسلمانان منعطف بود.

وانگهی، روشن است که چنانچه شهادت در صحنهٔ عمل و واقعیت‌های ملموس جامعه رخ دهد، دارای آثار تربیتی مضاعف و افزاینده خواهد بود. سخن گفتن از شهادت، با درس آموزی از شهیدان که صاحب ایثارهای فراوانند، متفاوت است. چنانچه آموزش‌های فشرده‌ای دربارهٔ اهمیت شهادت و شهیدان داده شود و این آموزش سرلوحهٔ تمام حرکات فرهنگ‌سازی ما شود و سال‌های طولانی در این جهت تلاش شود، تنها بخش کوچکی از اقبال فزایندهٔ جوانان که ناشی از ایثار شهیدان است، امکان تحقق خواهد یافت.

همگان از روح شهیدان اثر پذیرفته‌اند و روحیهٔ شهادت، در همهٔ سطوح و گروه‌ها گسترش یافته است. این اثرگذاری تا درجهٔ ناراحتی بعضی از خانواده‌ها از عدم توفیقِ داشتن یك شهید در میان اعضای خانواده پیش رفته است. کودکان نیز امروزه همان روحیهٔ مجاهدان را در دل دارند و شوق آنان به شهادت، به صورت امری عادی و رایج در آمده است و تعداد مجاهدان، به رغم نبود هیچ امتیاز سیاسی و اجرایی از سوی دولت افزایش یافته است. همچنین با این که شرایط حاکم، در جهت مخالف آیین شهادت‌طلبی است، اما تأثیر خون شهیدان قوی‌تر بوده است و این نشانگر آن است که شهادت دارای قدرت حیاتی و حیات‌بخش است و بی هیچ

مانعی در میان امت گسترش می‌یابد و حرکت شهادت‌طلبی با شتابی خیره‌کننده در اوج قرار می‌گیرد و زمینه را برای استفاده از توان نهفته در امت آماده می‌کند.

زنان نیز دارای سهم بزرگی در تربیت و بسیج جهادی، از جایگاه‌های مختلف خود، به عنوان مادران، همسران، خواهران و فرزندان هستند. چه بسیار مادرانی که فرزند خود را در خردسالی بر مدار ایمان تربیت کرده، او را در بزرگسالی به سوی میدان نبرد فرستاده‌اند و چه بسیار همسرانی که شوهران خود را پشتیبانی و همراه با آنان، بار فداکاری‌های جهاد را به دوش کشیده‌اند. چنین تربیتی است که زنان را به سطوح بالایی از فداکاری و ایثار ارتقا می‌بخشد.

در بررسی وضع خانواده‌های مجاهدان و شهیدان، این امر را می‌توان لمس کرد. تا جایی که برخی از زنان، بر ضرورت اجازهٔ حمل سلاح و نبرد در عرصهٔ جنگ تأکید کرده، خواستار تحقق آن شده‌اند، اما تکلیف شرعی و وظیفهٔ نبرد، با حضور تعداد کافی از مردان و نبود ضرورتی که مشارکت زنان را ایجاب کند، شامل آنان نمی‌شود و نقش آنان تنها در خطوط پشت جبهه و در زمینهٔ مددرسانی و بسیج است. چنین نقشی با توان بدنی زنان و توزیع کارکردها میان زن و مرد سازگار است و چیزی از پاداش زنان نزد خداوند متعال نمی‌کاهد، چرا که پاداش با تکلیف مرتبط است و زنان نیز از جایگاه ویژهٔ خود، عمل به تکلیف می‌کنند.

**شهادت‌طلبی و خودکشی**

تربیت جهادی تقویت‌کنندهٔ روحیهٔ شهادت‌طلبی و آمادگی برای مرگ در راه خداست. مبنای شهادت‌طلبی، بر مفاهیم دینی در زمینهٔ حیات پس از مرگ استوار است و بنابر آن، انسان می‌تواند سعادتمند زندگی کند و همهٔ رؤیاهای خود را تحقق بخشد. علاوه بر این، ثمرهٔ شهادت شهیدان، امت را نیز دربرمی‌گیرد. شهادت برای آزادسازی سرزمین، ابعاد مادی را در می‌نوردد و جلوه‌ای از اطاعت خدا و ادای تکلیف دفاع از سرزمین است و دقیقاً به همین دلیل، شهادت در راه خدا شمرده می‌شود.

شهادت یک عمل داوطلبانه و ارادی، از سوی انسانی است که همهٔ ابزارها را برای گذران زندگی دنیا و پایبندی و طمع‌ورزی به آن در اختیار دارد و از هیچ چیزی رنج نمی‌برد تا در تلاش رهایی از آن باشد. شهادت‌طلبی، اقدام جوانان آکنده از شور زندگی و امیدهای آینده است و بی گمان ناشی از تربیت دینی و معنوی ویژه‌ای است که ایثار و ترجیح آخرت بر دنیا و امت بر فرد و فداکاری بر دستاوردهای پست و بی‌ارزش را به انسان می‌آموزد.

شهادت بازگو کنندهٔ از خودگذشتگی در اوج ارجمندی است و در ارتباط با رویارویی با دشمن در چارچوب ضوابط شرعی مشخص است و چنانچه ضربه زدن به دشمن یا وارد کردن بیشترین خسارت‌ها یا پیروزی بر آن، متوقف بر مرگ بعضی از مجاهدان و شهادت آنان باشد، چنان مرگی مشروع خواهد بود. چنین اقدامی با انتحار و خودکشی متفاوت است. خودکشی نشانگر نومیدی از زندگی و بسته شدن همهٔ افق‌ها در راه تحقق اهداف است و شکستی است که به فقدان معنا و مفهوم ادامهٔ موجودیت می‌انجامد و انسان نومید را به پایان دادن به زندگی خود سوق می‌دهد؛ رویدادی که معمولاً برای افراد غیرمؤمن رخ می‌دهد.

انسان مؤمن چشم به آن دوخته است که خدا زیانش را جبران کند و می‌داند که شکیبایی پاداش خواهد داشت و هرگز نباید، به رغم همهٔ دشواری‌های فرارو، در حال یأس و نومیدی به زندگی خود پایان دهد، چرا که کیفری سخت در آتش جهنم در انتظار او خواهد بود. او می‌داند که حق ندارد، با این روش (خودکشی) در زندگی و حیاتی که موهبت الهی است، تصرف کند، چرا که زندگی امانتی در دست اوست و او اختیار آن را ندارد که در برخورد با آن، به هر شکل ممکن آن را به پایان برد. باید دانست، کسانی که دست به خودکشی می‌زنند، افرادی هستند که به دلایل اقتصادی، اجتماعی، خانوادگی یا سیاسی نومید شده‌اند و هنگامی که همهٔ راه‌های دستیابی به خواسته‌هایشان، در برابر آنان بسته شود یا بار امتحان و ابتلایی که با آن روبرو هستند، بر دوش آنان سنگینی کند، به این راه پناه می‌برند.

درك مفهوم شهادت‌طلبی و موافقت با آن، هرگز در چارچوب عرف‌های بین‌المللی و سیاست‌های مستکبران و ارزیابی‌های مخالفان آن نمی‌گنجد. از این‌رو، طبیعی است که آنان، حمله‌ای سازمان یافته و همه جانبه در انتقاد از شهادت‌طلبی و توصیف آن با ویژگی‌های مختلف آغاز کنند، چرا که شهادت‌طلبی سلاحی است که از یك‌سو خارج از دایرهٔ نفوذ و اثرگذاری آنان است و از سوی دیگر، نمی‌توان آن را از دست صاحبان آن گرفت. کسی که به شهادت روی می‌آورد، انسان مؤمنی است که تن و نفس خود را با خدا معامله کرده است و هیچ تهدید یا خطری او را از راه باز نمی‌دارد، چرا که او موضع خود را بر اساس ایثار حیات خود در راه آرمانش تنظیم کرده است. از آنجا که خصم، ابزاری جز عوامل تهدید نسبت به زندگی دنیا ندارد، این ابزار تنها در برابر کسانی کارگر می‌افتد که طمعی نسبت به دنیا داشته باشند و در هر حال، در مورد مؤمنان به شهادت، تأثیری ندارد.

پرسش این است که صاحبان حق، چنانچه در یك موازنهٔ نابرابر مادی و نظامی با متجاوزان باشند، چه باید بکنند؟ مردم سرزمین‌های اشغالی در فلسطین و منطقه، در رویارویی با دشمن اسرائیلی که نیرومندترین و مدرن‌ترین امکانات نظامی را در اختیار دارد و برخوردار از همهٔ حمایت‌های بین‌المللی در جریان اشغال و تجاوز است، چه می‌توانند بکنند؟

بارها استفاده از روش‌های دیپلماتیك و سیاسی، توصیه شده است، اما در کاربرد این روش‌ها نیز طرفین در شرایط نابرابری قرار دارند. جانبداری بین‌المللی از اسرائیل امری روشن است و تاکنون، هیچ تصمیم بین‌المللی، به سود منطقهٔ ما و در جهت اعادهٔ سرزمین‌های ما نبوده است. ما نمی‌توانیم منطق پراگماتیستی را بپذیریم که از شرایط قهری سخن می‌راند و آن را مستلزم نرمش و تسلیم در برابر آن می‌داند، به امید آن که روزی فرا رسد که متغیرهای مبهمی در آینده رخ دهد، مانند آن که باورهای بین‌المللی دگرگون شود یا موازنه به زیان اسرائیل برهم بخورد یا توان ما به نحوی افزایش یابد که توازن قدرت ایجاد و فرایند

حل و فصل در منطقه تسریع شود. چنین منطقی به تسلیم و سازش و وانهادن مسئولیت ما در استرداد زمین و بازپس گیری حقوق می‌انجامد.

وانگهی، چنانچه اکثریت در انجام وظیفهٔ دفاعی خود سستی کنند، چه باید کرد؟ آیا مجوزی برای انسان مؤمن خواهد بود که براساس موضع رایج عمل کند؟ هرگز! انسان مؤمن مسئول و دارای وظیفه و تکلیف است و دست کم باید در حرکت بخشیدن به امت تلاش کند و تقصیر دیگران عذری برای او نخواهد بود. با فقدان برابری قدرت و امکانات نیز باید در پی جست‌وجوی روش‌ها و راهکارهایی بود که ضعف و ناتوانی را جبران کند و ضربه زدن به دشمن را تا سرحد تغییر معادلات و تحقق اهداف و دستاوردها ممکن سازد.

همهٔ آنچه دشمن می‌تواند انجام دهد، ترساندن ما از مرگ است و اگر چنین سحری را باطل کنیم و نیروی مرگ را که ابزار تهدیدات اوست، به زانو درآوریم، در جهت افزایش روحیه و تحقق گام‌هایی به سوی پیروزی حرکت کرده‌ایم و باید در انتظار انباشت آثار مثبت آن در طول زمان و بروز متغیرهای جدیدی که در پایان، نتایج لازم را به بار خواهد آورد، باشیم.

وَمَا ٱلنَّصۡرُ إِلَّا مِنۡ عِندِ ٱللَّهِ ٱلۡعَزِيزِ ٱلۡحَكِيمِ[1]

«و پیروزی تنها از سوی خدای توانای حکیم خواهد بود.»

سلاح شهادت‌طلبی، اصلی‌ترین منبع قدرتی است که می‌توان به آن متکی بود و عملاً کارایی خود را به اثبات رسانده و باعث شده است تا دشمن به بازنگری محاسبات و هدف گذاری‌های خود بپردازد و دریابد که توان نظامی فوق العاده و حمایت‌های بین المللی توطئه‌گرانه مایهٔ ثبات او نخواهد بود، چرا که جوانان شهادت‌طلب با ایمان خود، کاراتر و پیش رونده‌تر از سربازان متجاوز و اشغالگرند.

---

۱. آل عمران، ۱۲۶

**نتایج عملی شهادت طلبی در لبنان**

عملیات شهادت طلبانه و جهادگرانهٔ مقاومت اسلامی، اهداف متعددی در لبنان جامهٔ عمل پوشانده است که برجسته‌ترین آنها عبارت است از:

۱ـ جبران اختلال در موازنهٔ نظامی و تحمیل نتایج دردناك بر دشمن، با امکانات اندك و فناوری ساده که به کاهش توان ارتش اسرائیل در حمایت نیروهای خود از یك سو و امکان بازدارندگی نیروهای ما از سوی دیگر انجامید، تا جایی که در سال ۱۹۸۵، دشمن ناچار به عقب نشینی از بیش از نیمی از اراضی اشغال شدهٔ خود شد تا گسترهٔ حضور خود و در نتیجه احتمال تحمل ضربه‌های مقاومت را کاهش دهد. دشمن تاب عملیات متعدد شهادت طلبانه را نیاورد، عملیاتی که آغازگر آنها اقدام شهید «احمد قصیر» بود که با یك خودروی پر از مواد منفجره، مقر حاکم نظامی اسرائیل را در صور، در تاریخ ۱۹۸۲/۱۱/۱۱ ویران کرد که نتیجهٔ آن، کشته و زخمی شدن ۱۴۱ افسر اسرائیلی و مفقود شدن ۱۰ تن دیگر بود.[۱] سرانجام در ۲۴ مه ۲۰۰۰، در عملیات آزادسازی بزرگی که برای نخستین بار در منطقه رخ داد، دشمن ناچار به فرار از بیشتر سرزمین‌های لبنان، در پی عملیات مقاومت شد.

۲ـ بازنگری برخورد رهبران اسرائیل با لبنان، به نحوی که امروزه تصمیم ورود به خاك این کشور آسان تلقی نمی‌شود و از بیم عکس‌العمل‌ها، تجاوز ارضی در هر زمان و به هر شکل آسان نیست، چرا که تهدید به قتل و کشتار، دیگر اثری بر علاقه‌مندان به شهادت ندارد.

فرماندهان دشمن به کارایی سلاح شهادت اعتراف کرده‌اند. فرمانده منطقهٔ شمالی می گوید: «جنگ لبنان پیروزی در بر نداشت و در زمینهٔ انگیزه و اهداف، آرای متفاوتی وجود داشت. ما در ارزیابی قدرت خرابکاران [نیروهای مقاومت] و

---

۱. روزنامهٔ الکفاح العربی، ۲۰۰۱/۱۱/۱۰

زمان و مکان اشتباه کردیم و از درك میزان درهم تنیدگی فرقه‌ای و طایفه‌ای در لبنان و پیچیدگی آن ناتوان بودیم و همچنین در برآورد عکس‌العمل مردم خطا داشتیم. ما در بسیاری چیزها، بلکه در همه چیز اشتباه کردیم.»[1]

یوسی بیلید عضو پارلمان اسرائیل نیز گفته است: «مردان حزب‌الله، نه تنها ارتش اسرائیل را دیوانه کرده‌اند، بلکه کل دولت اسرائیل را. این مسأله به دلمشغولی همه بدل شده است.»[2]

۳ـ افزایش احساسات حماسی در منطقه و برافروخته شدن آتش انتفاضه در فلسطین و زنده شدن امید به آزادسازی همه جانبه در نتیجهٔ شرایط بسیج فوق‌العاده‌ای که در همه جا، به‌ویژه در سراسر سرزمین فلسطین ایجاد شد، به‌گونه‌ای که امروزه عملیات شهادت طلبانهٔ فلسطینیان، به صورت راهکار قدرتمندانه و کارا در رویارویی با اسرائیل درآمده است.

۴ـ رسوایی نیروهای اسرائیلی در پنهان شدن آنان، پشت ماشین جنگی اسرائیل و افشا شدن ترس و وحشت آنان از رویارویی نظامی مستقیم و فرار بخشی از آنان از خدمت نظامی و تمایل گروهی به بازگشت هرچه سریع‌تر به داخل فلسطین اشغالی، به دلیل فرسوده شدن روحیهٔ آنان و نومیدی نسبت به مؤثر بودن حضورشان در لبنان.

هیچ کس ادعا نمی‌کند که عملیات شهادت‌طلبانه، به تنهایی پیروزی را تحقق می‌بخشد و معادلات را برهم می‌زند. به کارگیری همهٔ ابزارهای ممکن و امکانات موجود در نبرد با دشمن امری ضروری است، اما عملیات شهادت‌طلبانه، خلأ بزرگی را که در توان و قدرت ما وجود دارد، پر می‌کند. چنانچه تحقق اهداف و دستاوردها و شکست دشمن بدون ریخته شدن حتی یك قطرهٔ خون امکان‌پذیر

---

۱. روزنامهٔ دافار، ۱۹۸۵/۶/۷
۲. گفت‌وگو با کانال اول تلویزیون اسرائیل، ۱۹۸۴/۲/۳. ر.ك. الاعلام الحربی فی المقاومة الاسلامیة

باشد، بر ما واجب خواهد بود که همان روش را در پیش بگیریم. شهادت‌طلبی با هدف برهم زدن معادلات قدرت دشمن پیش‌بینی شده است و چنانچه روش دیگری برای تحقق آنها فراهم باشد، اولویت خواهد داشت چرا که نفس انسان عزیز و ارزشمند است و جز به عنوان آخرین راه‌حل، نباید آن را از دست داد. برای مثال، چنانچه هلاکت تعدادی از افراد دشمن بایك بمب ممکن باشد، جایز نخواهد بود که به جای آن، فردی خود را در معرض شهادت قرار دهد. از این رو، همواره تأکید شده است که عملیات شهادت‌طلبانه، باید بیشترین خسارت‌ها را به بار آورد و تحقق اهداف آن نیز به‌طور معقولی تضمین شده باشد و درعین حال، دقت و هوشمندی لازم در مدیریت و برنامه‌ریزی درست و پیگیری همراه با مسئولیت‌پذیری صورت گیرد.

## سوم- ولایت فقیه

پیامبر اکرم(ص) ابلاغ کنندهٔ شریعت مقدس و شخص امین برای اجرای آن و تعیین مسیر حرکت امت در جهت آن است. وحی نیز با بعثت او به پایان رسیده است و پس از وی، امامان معصوم(ع) از امیر مؤمنان علی(ع) تا امام مهدی(عج)، وظیفهٔ تفسیر و توضیح اصول رسالت اسلام و پیگیری اجرای آن را برعهده گرفتند. در غیاب معصوم، امت نیازمند دو چیز است: شناخت تکلیفی که برعهدهٔ آن است و اجرای شریعت در زندگی خصوصی و عمومی.

شناخت احکام شریعت بر عموم مردم دشوار است و باید عالمان و فقیهان مجتهد که احکام شرعی را استنباط و واجب و حرام و مستحب و مکروه و مباح را تبیین می‌کنند، در این زمینه به میدان بیایند. این فقیهان، کسانی هستند که تلاش فراوانی در اطلاع و اشراف بر فقه و شریعت مبذول می‌دارند و برخوردار از ویژگی‌های اجتهاد، عدالت، تقوای در دین و ناوابستگی به دنیا هستند. در حدیثی از امام صادق(ع) نقل شده است: «هر که از فقیهان نگهدارندهٔ نفس و حافظ دین و مخالف

هواها و مطیع امر مولایش باشد، بر عوام است که از او تقلید کنند.»[1] در صورت تعدد عالمان دین، عالم‌ترین آنان برجستگی خاصی می‌یابد و عالمان خبره و آگاه بر دانش او گواهی می‌دهند تا متصدی بیان احکام شرعی و مرجع امت شود و مردمان مکلف نیز به تقلید از او بپردازند و از آرای او پیروی کنند تا با انجام اعمال خود بر اساس آموزه‌های اسلامی، ذمهٔ آنان بری شود.

در بیان روش تعیین کسی که راهنما و راهبر انسان در انجام تکلیف خود باشد و ارتباطی مستمر با او برقرار شود، مرجع شهید سید محمد باقر صدر (قدس سره) چنین نوشته است: «پیامبر و امام، از راه تعیین شخصی، از سوی خداوند متعال معرفی می‌شوند، اما معرفی مرجع، از راه تعیین نوعی صورت می‌پذیرد. بدین معنا که اسلام، شرایط عمومی مرجع را مشخص و مسألهٔ تعیین شخص و اطمینان از انطباق شرایط بر او را به خود امت واگذارده است. از این رو، مرجعیت به عنوان یك خط، تصمیمی الهی است و به عنوان تجلی آن در یك شخص معین، تصمیمی از سوی امت است.

ارتباط فرد با پیامبر ارتباطی دینی است و رجوع به او برای آگاهی از احکام خدای متعال، از انسان فردی می‌سازد که در برابر پیامبر تسلیم شده است؛ همچنان که چنین ارتباطی با امام، او را از مؤمنان به امام قرار می‌دهد و همین ارتباط با مرجع، شخص را به جرگهٔ مقلدان وی درمی‌آورد.»[2]

اجرای شریعت نیز به دو بخش تقسیم می‌شود: بخشی از آن، در حوزهٔ فردی و مرتبط با عبادات و معاملات میان مردم و آنچه بستگی به زندگی شخصی روزمره دارد و بخشی دیگر نیز عمومی و مرتبط با امت و مصالح آن، جنگ و صلح و گرایش‌های عمومی آن در موقعیت‌ها و جایگاه‌های مختلف است.

---

۱. احتجاج طبرسی، ج ۲، ص ۲۶۲
۲. خلافة الانسان و شهادة الانبیاء، ص ۲۶

بنابراین انسان مکلف در بخش نخست، نیازمند مرجع تقلید، برای شناخت احکام و مقررات شرعی است و در بخش دوم نیز نیازمند رهبر است که همان ولی فقیه است که سیاست‌های کلی را در زندگی امت و وظیفهٔ عملی مکلفان را در اجرای احکام شرع مقدس و مواظبت بر پیاده کردن آنها در زندگی امت مشخص و معین می کند. البته، مرجعیت و ولایت می تواند در یك شخص جمع شود، همان گونه که در مورد امام خمینی (قدس سره) پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران و آیت‌الله خامنه‌ای (حفظه‌الله)، پس از مدت کوتاهی از انتخابش به عنوان ولی فقیه، رخ داد.

در چارچوب مسئولیت شرعی انسانی مکلف، نمی توان میان احکام دینی و سیاسی جدایی افکند، همچنان که نمی توان افراد جامعه را به دین گرا و دنیاطلب تقسیم کرد. امام خمینی (قدس سره) در این زمینه می گوید:

«اگر شما بتوانید مفهوم مذهب را در فرهنگ اسلامی ما درك و دریافت کنید، به روشنی خواهید دید که هیچ گونه تناقضی بین رهبری مذهبی و سیاسی نیست، بلکه همچنان که مبارزهٔ سیاسی بخشی از وظایف و واجبات دینی است، رهبری و هدایت کردن مبارزات سیاسی گوشه‌ای از وظایف و مسئولیت‌های یك رهبر دینی است.»[1]

رابطهٔ متقابل احکام اسلام به نحوی است که فرد را دارای مسئولیت در همهٔ جنبه‌ها، برحسب جایگاه و توانایی‌اش می سازد. چنانچه تفاوتی در وظیفه و کارکرد افراد به‌وجود آید، ناشی از تفاوت‌های فردی و فراهم آمدن شرایط درونی و اصولی است.

چنین ولایتی برای حفظ و اجرای اسلام ضروری است، چرا که نمی توان پروژهٔ بزرگ اسلام را با اقدام‌های شخصی یا اعمال گسسته از هم سامان داد، بلکه وجود یك خط کلی که مایهٔ ارتباط عملی افراد امت با یکدیگر باشد، ناگزیر است و

۱. آیین انقلاب اسلامی (گوشه‌هایی از اندیشه و آراء امام خمینی (ره))، صص ۱۱۹ و ۱۲۰

این مهم از راه رهبری ولی فقیه و نظارت او تحقق می‌یابد.

آیت‌الله خامنه‌ای (حفظه‌الله) در این زمینه چنین می گوید:

«مراد از ولایت مطلقهٔ فقیه جامع‌الشرایط این است که دین حنیف اسلام (که آخرین دین آسمانی است و تا روز قیامت استمرار دارد)، دین حکومت و ادارهٔ امور جامعه است، لذا همهٔ طبقات جامعهٔ اسلامی ناگزیر از داشتن ولی امر و حاکم و رهبر هستند تا امت اسلامی را از شر دشمنان اسلام و مسلمین حفظ نماید، و از نظام جامعهٔ اسلامی پاسداری نموده و عدالت را در آن برقرار و از ظلم و تعدی قوی بر ضعیف جلوگیری نماید، و مسائل پیشرفت و شکوفایی فرهنگی، سیاسی و اجتماعی را تأمین کند. این کار در مرحلهٔ اجرا ممکن است با مطامع و منافع و آزادی بعضی از اشخاص منافات داشته باشد. حاکم مسلمان پس از این که وظیفهٔ خطیر رهبری را طبق موازین شرعی به عهده گرفت، باید در هر مورد که لازم بداند تصمیمات مقتضی بر اساس فقه اسلامی اتخاذ کند و دستورات لازم را صادر نماید.»[۱]

ولایت فقیه، نشانگر تداوم ولایت پیامبر(ص) و امامان(ع) در حدود کارکرد و وظیفه‌ای است که به آن محول شده است. این بدان معنا نیست که ولی فقیه، مانند پیامبر و امام و دارای همان ویژگی‌های شخصی و جایگاه نزد خدای متعال است. هیچ کس چنین دیدگاهی ندارد، زیرا ولی فقیه نایب امام یا قائم مقام او در مأموریت‌های مورد نظر در زمینهٔ رهبری شرعی امت است.

### اختیارات ولی‌فقیه

امام خمینی (قدس سره) می گوید:

«این توهم که اختیارات حکومتی رسول اکرم (ص) بیشتر از حضرت امیر(ع) بود، یا اختیارات حکومتی حضرت امیر(ع) بیش از فقیه است، باطل و غلط

---

۱. اجوبةالاستفتائات، ویرایش فارسی، ص ۲۴

است. البته فضایل حضرت رسول اکرم(ص) بیش از همهٔ عالم است؛ و بعد از ایشان فضایل حضرت امیر(ع) از همه بیشتر است؛ لکن زیادی فضایل معنوی اختیارات حکومتی را افزایش نمی‌دهد. همان اختیارات و ولایتی که حضرت رسول و دیگر ائمه صلوات‌الله علیهم، در تدارک و بسیج سپاه، تعیین ولات و استانداران، گرفتن مالیات و صرف آن در مصالح مسلمانان داشتند، خداوند همان اختیارات را برای حکومت فعلی قرار داده است؛ منتها شخص معینی نیست، روی عنوان «عالم عادل» است.»[۱]

حجم اختیارات واگذار شده به ولی فقیه روشن است: او امانتدار اجرای احکام اسلام و صیانت از نظام اسلامی است، تصمیمات مهم سیاسی را در مورد مصالح امت اتخاذ می‌کند، اختیار تصمیم گیری در مورد جنگ و صلح را دارد، مسئولیت امنیت جان، مال و ناموس مردم را در تعیین احکام کلی لازم الاتباع و مواظبت بر اجرای آنها را بر عهده دارد، در اموال شرعی مانند خمس و زکات و مانند آن تصرف می‌کند و ضابطه‌های دولت اسلامی را در صورت برپایی آن مشخص می‌کند تا دولت اسلامی پایبند احکام شرعی باشد و منافع رعایای خود را هماهنگ با تعالیم اسلام مراعات کند.

بدیهی است که اجرای همهٔ این مأموریت‌ها از راه اقدام شخص ولی فقیه در همهٔ جزئیات امکان‌پذیر نیست و این نیازمند تفویض اختیارات به افراد و نهادها و نصب افراد و تعیین وظایف آنان در ادارات عمومی بزرگ و اصلی و نیز امضا و تأیید پیشنهادها، فعالیت‌ها و اقداماتی است که بر اساس تشخیص وی، با تعالیم اسلامی هماهنگ است.

این اختیارات جدا از شرایطی که باید در ولی فقیه فراهم باشد، نیست؛ شرایطی که ضامن فقاهت ولیّ در حد اجتهاد و توانایی استنباط احکام شرعی

---

۱. ولایت فقیه، مؤسسهٔ تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ص ۴۰

است. علاوه بر این، توان سیاسی و اجرایی برای حسن مدیریت و همگامی با نیازهای جامعه و سایر صفات شخصی مانند عدالت، ورع و تقوا باعث می‌شود که یك عامل بازدارندهٔ درونی که ناشی از رابطه با خدای متعال است، پایه و اساس اقدام برای حفظ حدود شرعی قرار گیرد.

بنابراین تنها اجتهاد در فقه کافی نخواهد بود. امام خمینی(قدس سره) می‌گوید:

«... اجتهاد مصطلح در حوزه‌ها کافی نمی‌باشد بلکه یك فرد اگر اعلم در علوم معهود حوزه‌ها هم باشد ولی نتواند مصلحت جامعه را تشخیص دهد و یا نتواند افراد صالح و مفید را از افراد ناصالح تشخیص دهد و به طور کلی در زمینهٔ اجتماعی و سیاسی فاقد بینش صحیح و قدرت تصمیم گیری باشد، این فرد در مسائل اجتماعی و حکومتی مجتهد نیست و نمی‌تواند زمام جامعه را به دست گیرد.»[1]

ولایت فقیه از مسائل نوین نیست. علمای اعلام از دیرباز قائل به آن بوده‌اند: کسانی مانند شیخ مفید و شیخ طوسی و پس از آن دو، محقق حلی در کتابش شرایع‌الاسلام و محقق کرکی، علامهٔ حلی، شهیدثانی، صاحب جواهر و از متأخرین، آیات عظام بروجردی، گلپایگانی، شهید سیدمحمدباقر صدر و امام‌خمینی و بسیاری دیگر قائل به آن بوده‌اند.[2]

با این همه، نظریهٔ ولایت فقیه، با این شکل و گستردگی، تنها در دوران امام‌خمینی (قدس سره) بروز و ظهور یافت. این امر ناشی از دو علت اصلی است:

۱ـ میزان توجه و اهتمام وی به ولایت فقیه و بیان جزئیات آن در سخنرانی‌هایی چند که در دورهٔ تبعیدش در نجف اشرف ایراد کرد و دیدگاه خود را در مورد آن تبیین کرد و پس از آن، در قالب کتاب «حکومت اسلامی» جمع آوری شد.

---

۱. پیشین، صص ۱۴۵ و ۱۴۶

۲. الفقیه و السلطة والامة، شیخ مالك وهبی، ص۴۲۸ تا ۴۴۲

۲ـ اجرای عملی آن، پس از سرنگونی رژیم شاه و برپایی جمهوری اسلامی ایران و تدوین قانون اساسی آن بر پایهٔ التزام به ولایت، به‌عنوان رکن اصلی حکومت.

پیش از آن، شرایط عالمان و مؤمنان برای تجلی عملی ولایت فقیه، حتی در چارچوبی تنگ‌تر و بسته‌تر از برپایی دولت اسلامی سازگار نبود، چرا که یا قدرت در ید آنان نبوده یا فضاهای پیرامون برای اعمال ولایت آنان نامناسب بوده است. باید دانست که مسأله منحصر به وجود فردی شایسته برای ولایت امر مسلمین نیست، بلکه نیازمند حضور افرادی مؤمن و پیروانی است که در مقام اجرای اوامر و نواهی ولی‌امر در زندگی عمومی خود برآیند.

تصدی ولایت امر از سوی امام خمینی (قدس سره) از زمان امامان(ع) مانندی نداشته است. او با شایستگی و تخصص فقهی و سیاسی خود و فراهم آمدن ویژگی‌های مورد نظر در ولی فقیه، این جایگاه را یافت. اصولاً چنین نیست که هر که متصدی عنوان ولایت، خلافت یا امارت شود، خود به خود شایستهٔ این جایگاه خواهد بود، همچنان که هر کس بر مسلمانان، به هر شکلی حکم براند و نیکوکار یا بدکار باشد، نمی‌تواند عهده‌دار ولایت بر شریعت باشد. در این مکتب، مسأله متعلق به کسی است که دارای شایستگی لازم در زمینهٔ علمی و رهبری است.

**رابطهٔ حزب‌الله با ولی فقیه**

رابطه‌ای میان ملیت ولی فقیه و نفوذ و اختیارات او وجود ندارد، همچنان که مرجعیت نیز بستگی به کشور متبوع مرجع تقلید ندارد. رهبر یا مرجع می‌تواند از عراق، ایران، لبنان، کویت یا هر کشور دیگری باشد و تابعیت تأثیری در ویژگی‌های یك رهبر دینی ندارد. ولی فقیه پرچمدار اسلام است و برای اسلام، دینی که مایهٔ رحمت برای همهٔ جهانیان است، فعالیت می‌کند، اگرچه حدود و میزان نفوذ و اختیارش، بستگی به استجابت و لبیك گویی افراد مکلف دارد.

امام خمینی(قدس سره) به عنوان ولی امر مسلمین، هم به مدیریت دولت اسلامی در ایران، از جایگاه یك راهنما و رهبر و هدایت کننده و ناظر بر نظام

اسلامی می‌پرداخت و در عین حال، وظایف سیاسی عموم مسلمانان در سایر کشورها را در دشمنی با استکبار، تأکید بر استقلال منابع درونی کشورهای مسلمان از سلطهٔ غارتگرانهٔ مستکبران، تلاش برای وحدت به ویژه در مسائل سرنوشت‌ساز و مشترك، رویارویی با غدهٔ سرطانی رژیم صهیونیستی که به زور بر فلسطین تحمیل شده است، مردود شمردن انواع ستم و انحراف، توجه به امور مستضعفان و تحکیم مسئولیت‌پذیری اجتماعی میان مردم تعیین می کرد. پس از او نیز آیت‌الله خامنه‌ای (حفظه‌الله) همان جایگاه و اختیارات را یافته است.

ارتباط با ولایت، تکلیف و التزامی است که همهٔ مکلفان را در بر می گیرد، حتی اگر مقلد مرجع تقلید دیگری باشند، چرا که در مسیر حرکت عمومی اسلامی، آمریت و فرماندهی از آن ولی فقیه متصدی امور است.

در اینجا نباید از تعارض احتمالی ناشی از زندگی مکلفان در کشورهای مختلف در هراس بود، چرا که حدود تعیین شده از سوی ولی فقیه، دو مسأله را مورد توجه قرار می‌دهد: نخست، اجرای احکام شرعی و خودداری از آنچه مخالف آن است و دوم، شرایط برونی و ویژگی‌های هر گروه یا کشوری که بر حوزهٔ تکلیف و حدود عمل او تأثیر می گذارد.

پایبندی حزب‌الله به ولایت فقیه، حلقه‌ای از این زنجیره و فعالیتی در دایرهٔ اسلام و اجرای احکام آن و رفتاری در چارچوب دیدگاه‌ها و قواعدی است که ولی‌فقیه آن‌را ترسیم می کند. بدیهی است که مدیریت، پیگیری، همگامی با جزئیات و امور تفصیلی، اتخاذ تدابیر مناسب، فعالیت سیاسی روزمره، حرکت فرهنگی و اجتماعی و حتی جهاد علیه اشغالگران اسرائیلی و جوانب گوناگون آن، بخشی از مسئولیت رهبری منتخب از سوی کادرهای حزب، براساس آیین‌نامه‌های داخلی مصوب است که در شورای مرکزی حزب و در رأس آن دبیر کل تجلی یافته، مشروعیت خود را از ولی فقیه کسب می کند و دارای اختیارات وسیعی است که به آن تفویض شده است تا در انجام مأموریت‌ها، این شورا را یاری

کند. البته یک حاشیهٔ خاص شخصی همواره باقی می‌ماند که هماهنگ با برآوردهای شورا نسبت به اقدامات اجرایی مفید و سودمند در صحنهٔ عملی تعیین خواهد شد.

این اختیارات متضمن استقلال وسیعی در اقدامات اجرایی است، به‌طوری که نیازی به پیگیری مستمر و روزمرهٔ ولی فقیه نباشد. چنانچه رهبری حزب با مسائلی مهم روبرو شود که نقطهٔ عطفی در روند حرکت باشد یا بر یکی از پایه‌ها و ارکان فعالیت اثر بگذارد یا مربوط به یک گلوگاه اصلی باشد و نیازمند شناخت حکم شرعی در مورد آن است، در این صورت اقدام به پرسش یا کسب اذن قبلی برای تأمین مشروعیت فعل یا ترک فعل خواهد کرد. روشن است که پایبندی به ولایت فقیه، دایرهٔ فعالیت داخلی در لبنان و ایجاد روابط مختلف را محدود نخواهد کرد، همچنان که حوزهٔ روابط و همکاری منطقه‌ای و بین‌المللی را با طرف‌هایی که حزب‌الله در استراتژی یا بعضی از مسائل، احیاناً با آنها دارای نقاط مشترکی است، تنگ‌تر نخواهد کرد.

از آنجا که هر فعالیتی، با ویژگی‌ها و شرایط خاص یک کشور ارتباط می‌یابد، فعالیت‌های حزب‌الله نیز تلفیقی از روش‌های اسلامی و تابعیت لبنانی است. حزب‌الله در همهٔ سطوح، از رهبران تا کادرها و اعضا، حزبی لبنانی است و به مسائل این کشور در عرصه‌های جهادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی توجه دارد و در عین حال، حامل پرچم اسلام است که هم این حزب و هم دیگران را در نقاط مختلف جهان، زیر لوای خود قرار داده است. پرداختن به مسائل جهان اسلام و مستضعفان نیز در تعارض با اهتمام به مسائل ملی که باید در جهت مردود شمردن ستم و تجاوز و تلاش برای تحقق عدالت و رعایت اولویت‌ها و مصالح باشد، نخواهد بود.

از سوی دیگر، هیچ گروهی در جهان نیست که بر اساس دیدگاهش نسبت به منافع خود و هماهنگ با باورهایی که دارد، نقاط مشترک داخلی و خارجی نداشته باشد. چنین امری هرگز منفی تلقی نمی‌شود، مگر آن که به وابستگی بینجامد و

قدرت انتخاب و تصمیم گیری آزاد را سلب کند یا منجر به سرسپردگی آشکار در خدمت به اهداف دشمنان شود یا فعالیت‌هایی را موجب شود که با استفاده از قدرت و سلطه، در پی نقض حق دیگران باشد. چنانچه لبنان در هماهنگی و هم‌آوایی با محیط پیرامون خود حرکت کند و از حمایت مفیدی برخوردار شود، امری مثبت خواهد بود یا چنانچه از پشتیبانی کشورهای منطقه و تأیید حقوق خود در مقاومت و آزادسازی برخوردار شود، امر مشروعی خواهد بود. برعکس، نقص در این است که در مسائل خود، در انزوا قرار گیریم و از تأیید و حمایت دیگران محروم بمانیم و دوراندیشی در ایجاد روابطی است که ما را در دستیابی به حقوقمان، از راه ارتباط و اشتراك مثبت با دیگران یاری می کند.

برخورداری حزب‌الله از حمایت‌های جمهوری اسلامی ایران مانند برخورداری دولت لبنان است. این برخورداری ناشی از باور ایران نسبت به سلامت خط حزب‌الله و حق آن در جهاد و مقاومت و نیز حقوق لبنان در بازپس گیری سرزمین‌های اشغالی است، همچنان که فلسطینیان نیز دارای حقی مشابهند. از سوی دیگر، این برخورداری با باورهای حزب‌الله نسبت به سلامت روش دولت اسلامی ایران و تغییراتی که در نقشهٔ سیاسی منطقه ایجاد کرده، منجر به استقلال از وابستگی به غرب شده و دیدگاه اسلامی نویدبخشی را مطرح کرده است، هماهنگی دارد. در این زمینه، پایبندی ایران به اوامر ولی فقیه، این اشتراك را با دیدگاه حزب‌الله نسبت به مسائل منطقه و اهداف آزادیبخش تسهیل کرده است. بدیهی است که میان نحوهٔ مدیریت امور دولت اسلامی ایران و مدیریت حزب‌الله رابطه‌ای وجود ندارد، چرا که این دو، نهادهایی متمایزند که هر یك دارای ویژگی‌های خود در موقعیت خاص و برخوردار از دو سیستم مدیریت متفاوت است، هرچند که در پایبندی و التزام به ارشادات و اوامر ولی فقیه که ناظر بر همهٔ امت است و منحصر به یك حوزهٔ جغرافیایی نیست، مشترك باشند.

در واقع، ارتباط حزب‌الله با اسلام، او را در موقعیت التزام به اوامر و نواهی

الهی قرار داده است. حزب‌الله بر خود فرض می‌داند که هرگز از آموزه‌های الهی عدول نکند. تمسک حزب‌الله به یك موضع شرعی، به معنای اعتقاد به دیدگاهی تغییرپذیر نیست اما اگر مسأله در حوزهٔ گزینه‌های مختلف و از مسائل مباح باشد، می‌تواند بر اساس دلایل، مصلحت و اعتباراتی دیگر که مفید در آن زمینه است، در تصمیم خود بازنگری کند. برای مثال، اشغالگری حرام است و این یك موضع شرعی است. بنابراین، در هیچ شرایطی نمی‌توان به اشغالگری مشروعیت بخشید، اما شیوهٔ رویارویی، در چارچوب احتمالات و گزینه‌های مختلف قرار می‌گیرد که بر اساس داده‌های میدانی و شرایط حاکم، نسبت به آنها تصمیم‌گیری می‌شود.

## فصل دوم

# تشکیلات حزب‌الله و فعالیت‌های عمومی آن

### یکم- تشکل حزب‌الله یا امت حزب‌الله

بحث و بررسی دربارهٔ چارچوب عملی تحقق اهدافی که کمیتهٔ نه‌نفرهٔ بنیانگذاران ارائه دادند و امام خمینی(قدس سره) آن را مورد تأیید قرار داده بود، آغاز شد. بحث‌های گسترده‌ای در حوزه‌های رهبری حزب، دربارهٔ ساختار تشکیلاتی و شکل سازمان‌دهی که می‌تواند اهداف را به گونه‌ای بهتر تحقق بخشد، صورت گرفت. این بحث‌ها در مورد شکلی که حزب باید داشته باشد و این که چگونه میان مزایای تحزب و فعالیت توده‌ای و مردمی تلفیقی می‌توان ایجاد کرد، متمرکز شد. اصولاً یافتن یك نام که نشانگر رویکرد ما باشد، امری ضروری بود. پرسش این بود که «حزب‌الله» یا «امت حزب‌الله»، کدام یك مناسب‌تر است؟

معایب تحزب در انحصار افراد فعال به تعدادی که در یك حزب عضویت یافته‌اند و عدم پذیرش دیگران نهفته است. هرچند که ساختار تشکیلاتی گسترده‌تر

شود، باز هم تنها جایگاه‌ها و وظایف مشخصی را دربر خواهد گرفت و این به معنای از دست دادن بعضی دیگر از نیروهاست. از سوی دیگر، انقیاد و وابستگی حزبی، تعصبی به بار می‌آورد که باعث می‌شود، یك حزب با افراد غیرعضو و حتی کسانی که به اهداف آن روی خوش نشان می‌دهند، در تعامل صحیح و اصولی نباشد.

در مقابل، اندیشهٔ «امت» و پذیرش همگان با وجود تفاوت در گرایش‌های گروهی و پایبندی و آمادگی آنان برای فعالیت نیز خالی از اشکال در مقام اجرا نخواهد بود. این اندیشه برپایهٔ حضور و نقش رهبری استوار است که با صدور دستورات خود به علمای مساجد، محلات و کمیته‌های آنها، به راهنمایی مردم می‌پردازد و لذا ارشادات رهبری به صورت عام و در مقاطع حساس صورت می‌گیرد و همهٔ گروه‌های امت، به آنها لبیك می‌گویند. این اندیشه متضمن دربرگیری همهٔ نیروهای امت و سازمان‌دهی کارکردها و توان‌های آن در مورد خاص جامعهٔ لبنان با واقعیت متکثر آن نمی‌باشد. همچنین، دربارهٔ چگونگی برخورد با تفاوت دیدگاه‌ها و میزان پایبندی افراد و اختلاف سطوح فکری و عملی، سازوکار انتخاب و ارتباط میان گروه‌های مختلف نیز راه‌حلی ارائه نمی‌کند.

سرانجام، این گفتگوها با انتخاب یك گزینه به پایان خود رسید و تشکیلات هرمی شکل به عنوان الگوی حزب قرار گرفت و البته ضابطه‌ها و مقرراتی منظور شد که نکات منفی هر دو طرح را دربر نداشته باشد و در نتیجه الگوی زیر حاصل شد:

۱ـ هرکس به طور کامل موافق اهداف حزب باشد، پایبندی به تصمیمات تشکیلاتی آن را بپذیرد، زمان لازم را برای انجام وظایف خود در اختیار حزب بگذارد، دارای ویژگی‌های کلی و عمومی یك شخص مؤمن و مجاهد و نیز شیوهٔ رفتاری شایسته‌ای باشد که به او اهلیت ورود به تشکیلات و رشد در داخل آن را بدهد و بالاخره از عهدهٔ انجام وظایف خود برآید، می‌تواند عضویت حزب را در جایگاه‌های مختلف و در چارچوب تشکیلات مستقیم آن بپذیرد.

۲ـ به اعضا کارت شناسایی حزبی داده نشود چرا که آنان تنها کسانی نیستند

که در راه تحقق اهداف حزب می کوشند و نیز برای آن که شناسایی عضویت مرتبط به کارت حزبی نباشد.

۳ـ مراعات وظایف حزبی مورد نظر و در رأس آنها فعالیت‌های مقاومت و ایجاد تشکیلات مناسب که شرح وظایف و حدود مسئولیت‌ها و اختیارات را برای انجام فعالانهٔ وظایف لحاظ و هماهنگی بین واحدهای حزب را تسهیل می کند.

۴ـ ایجاد بسیج عمومی که علاقه مندان به پیوستن به حزب را در محلات و روستاهای مختلف در بر می گیرد و توزیع هرمی مدیریت امور آنان، بستگی به توزیع جمعیتی و جغرافیایی محلات و روستاها داشته باشد و مشارکت آنان در حد شرایط و دقت آنان باشد و در دوره‌های نظامی و فرهنگی، نبرد و رزم و سایر فعالیت‌های عمومی مورد نظر حزب شرکت جویند.

۵ـ ایجاد جمعیت‌های زنان که به بخش زنان و فعالیت‌های متنوع آنان بپردازد و در سطح مساجد و محلات گسترده باشد و به فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی و بسیج اهتمام ورزیده، در فعالیت‌های عمومی مورد نظر حزب نیز شرکت جویند.

۶ـ ایجاد جمعیت پیشاهنگان امام مهدی(عج) که به نوجوانان توجه کرده، در راه تربیت و ارشاد آنان بکوشد و فعالیت‌هایی انجام دهد که با سن و مقتضیات آنان ـ علاوه بر مشارکت در فعالیت‌های عمومی حزب ـ سازگار باشد.

۷ـ ایجاد مؤسساتی در زمینه‌های تربیتی، فرهنگی، بهداشتی، تبلیغاتی، کشاورزی، عمرانی و مانند آن، هریك با هیأت مدیرهٔ مستقل که ضمن پایبندی به اهداف عمومی، با حاشیهٔ خاصی از اختیار و حق انتخاب افراد و به شرط مراعات حداقل رویکرد فرهنگی و سیاسی حزب و نیز لحاظ جهات امنیتی، فعالیت کنند.

۸ـ توجه به بسیج تربیتی که حدود فعالیت آن، دانشجویان، آموزگاران و استادان را در مدارس راهنمایی، دبیرستان‌ها و دانشگاه‌ها در بر می گیرد و دارای فعالیت‌هایی در ارتباط با بخش تربیتی بوده، همهٔ علاقه‌مندان به همکاری را بر اساس سیاست‌های ترسیم شده و اهداف اعلام شده در صفوف خود جای دهد.

۹ـ مشارکت در برپایی تجمع‌ها و هیأت‌های مختلف در امور سندیکایی، صنفی و تخصصی، با ایجاد حاشیه‌ای وسیع‌تر برای ویژگی‌های افراد عضو در آنها، به‌گونه‌ای که اگرچه شرایط عضویت مستقیم در ساختار تشکیلاتی حزب بر او منطبق نباشد، اما شرط مراعات حداقل پایبندی به سیاست‌های عمومی و اهداف اجمالی حزب را رعایت کند. فعالیت‌های این تجمع‌ها و برنامهٔ عمل آنها، صرفاً در حوزهٔ گرایش صنفی یا تخصصی آنها خواهد بود.

۱۰ـ همکاری با عالمان، جمعیت‌ها و مؤسساتی که از لحاظ تأسیس و آیین‌نامه‌های داخلی، اگرچه دارای استقلال خاص خود هستند، اما در چارچوب‌های کلی، با اهداف حزب‌الله هماهنگی دارند.

۱۱ـ تلقی همهٔ شرکت‌کنندگان و حاضران در جشن‌ها و فعالیت‌ها و مسائل مورد توجه حزب‌الله و نیز تأییدکنندگان اندیشه‌های آن، به‌عنوان هواداران حزب‌الله.

این شیوهٔ تشکیلاتی باعث جذب اقشار مختلف معتقدان به اهداف حزب شد و با لحاظ تفاوت‌های غیرمضر در ویژگی‌های خاص هر قشر، از در غلتیدن در آفت ایجاد تشکیلات بسته و منع دیگران از تعامل با حزب جلوگیری شد. با این همه، حزب‌الله همچنان نیازمند ادامهٔ جست‌وجو و بررسی هر روشی است که دایرهٔ استفاده از دوستداران و تأییدکنندگان حزب و نیز حوزهٔ جذب و فراگیری مردمی و استفاده از همهٔ نیروها را گسترش دهد. از سوی دیگر، همواره تلاش می‌شود تا تعصبات حزبی که نتیجهٔ طبیعی یک تشکل است، از بین برود، چرا که افزایش یا کاهش تعصب، در گرو روش هدایت کلی حزب و پیگیری مسئولان است و می‌توان آن را به پایین‌ترین حد مقبول که هماهنگ با تشکیلات حزب باشد، رسانید.

بر این اساس، دیگر مشکلی در زمینهٔ نام‌گذاری باقی نماند، چرا که نام تشکل تغییری در واقعیت عملی آن ایجاد نمی‌کرد. لذا تصمیم به انتخاب نام «حزب‌الله» گرفته شد، حزبی که می‌کوشد، همهٔ اقشار امت را بر اساس جزییات فوق‌الذکر به سوی خود جذب کند و همواره این آمادگی را برای انجام اصلاحات و

تعدیل تشکیلاتی درون سازمانی، همگام با مسائل نوین و نیازهای حزب در توسعهٔ جایگاه و وظایف خود، داشته باشد.

**شورا و ساختار تشکیلاتی**

الگوی رهبری جمعی به جای رهبری فردی برای حزب انتخاب شد. کادر رهبری شورا نام گرفت و تعداد اعضای آن که انتخاب آنها پس از مشورت با فعالان اصلی حزب صورت می گیرد، در دوره‌های مختلف، متفاوت بود. شورا در آغاز رئیس یا دبیر کل نداشت و این شکل تشکیلاتی هفت سال طول کشید، اما با اعلام نامهٔ سرگشاده در سال ۱۹۸۵، سمت سخنگوی رسمی ایجاد شد تا نیاز به مراودات سیاسی رسمی و اعلام مواضع حزب برآورده شود.

با پیشرفت فعالیت‌ها، نیاز به اصلاح ساختار تشکیلاتی شورا و روش انتخاب اعضای آن احساس شد و لذا در آیین نامهٔ داخلی که بعداً تصویب شد، تعداد اعضای شورا نه نفر تعیین شد که برای یك سال، از سوی کادرهای اصلی که در جایگاه مسئول بخش یا بالاتر از آن هستند، انتخاب می‌شوند. شورا نیز دبیر کل را از میان اعضای خود انتخاب می کند و سایر وظایف به بقیهٔ اعضا، بر اساس اختیارات ذکر شده در آیین نامهٔ داخلی تقسیم می‌شود. نخستین شورای منتخب که از لحاظ ترتیب زمانی چهارمین شورای حزب بود، شیخ «صبحی طفیلی» را در پنجم نوامبر ۱۹۸۹ به‌عنوان دبیر کل برگزید و در پایان دوره، به دلیل عدم امکان تشکیل کنگرهٔ انتخاباتی که ناشی از محاصرهٔ اقلیم التفاح[1]، در جریان حوادث درگیری‌های امل و حزب‌الله بود، به مدت شش ماه دیگر تمدید شد.

---

۱. قرار بود که کنگرهٔ انتخاباتی در ۱۹۹۰/۱۱/۱۵ برگزار شود، اما به دلیل حوادث خونین میان جنبش امل و حزب‌الله که عمدتاً در جنوب لبنان جریان داشت، این امر ممکن نشد. رزمندگان حزب‌الله در بخش کوچکی از منطقهٔ اقلیم التفاح حضور داشتند و نیروهای امل آنها را از همه سو، جز قسمتی که در تصرف اسرائیل بود، محاصره کرده بودند. از آنجا که گروهی از رهبران حزب‌الله و انتخاب کنندگان در محاصره بودند و امکان انتقال آنان به حومهٔ جنوبی بیروت وجود نداشت، تصمیم به تعویق انتخابات به مدت شش ماه اتخاذ شد. در این باره، ر.ك. به: همین کتاب، ص ۱۴۳ به بعد.

پس از آن، اجرای پاره‌ای اصلاحات تشکیلاتی تصویب شد. تعداد اعضای شورا به هفت نفر تقلیل یافت تا با توزیع وظایف مشخص شده هماهنگ باشد و مدت مأموریت شورا نیز به دو سال افزایش یافت و سمت جانشین دبیر کل نیز ایجاد شد. در مه ۱۹۹۱، شورا شهید سیدعباس موسوی (قدس سره) را به‌عنوان دبیر کل برگزید که او در ۱۶ فوریهٔ ۱۹۹۲ به فیض شهادت نایل آمد و پس از آن سیدحسن نصرالله به جانشینی او، به‌عنوان دبیر کل انتخاب شد تا در مدت باقی ماندهٔ آن دوره، فعالیت‌های جاری شورا را پیگیری کند.

سیدحسن نصرالله در نیمهٔ مه ۱۹۹۳ انتخاب شد و در دوره‌های پیاپی پس از آن تا دورهٔ انتخابی ششم (دورهٔ جاری)، دبیر کلی او تجدید شد. در این مدت، دو اصلاح در نظام شورا صورت گرفت: مأموریت شورا به سه سال افزایش یافت و انحصار انتخاب دبیر کل به دو دورهٔ متوالی برداشته شد و به دبیر کل حق نامزدی و انتخاب شدن برای دوره‌های متوالی متعدد داده شد.[۱]

از نظر ساختار تشکیلاتی عمومی حزب نیز، اصلاحات متعددی صورت گرفت تا هماهنگ با نیازهای حزب‌الله باشد. در نتیجهٔ این تعدیل‌ها، پنج شورای جهادی، سیاسی، اجرایی، فعالیت‌های پارلمانی و قضایی به وجود آمد که ریاست هریك را یکی از اعضای شورا به عهده دارد.

شورای سیاسی متشکل از مسئولان بخش‌های مربوط به جریانات و مسائل سیاسی گوناگون و اعضای کمیتهٔ تحلیل است و وظیفهٔ ارائهٔ تحلیل‌های سیاسی را به شورا دارد و نیز برقراری تماس و ارتباط با نیروهای سیاسی و حزبی مختلف را پیگیری می‌کند.

شورای جهادی در برگیرندهٔ مسئولان پیگیری عملیات مقاومت علیه اشغال و همهٔ امور مرتبط با آن، از آماده‌سازی، آموزش نظامی، تجهیز و پشتیبانی و مانند آن است.

---

۱. سیدحسن نصرالله تاکنون (دورهٔ هفتم که در آگوست ۲۰۰۴ آغاز شد) دبیر کلی حزب‌الله را بر عهده دارد. (م)

شورای فعالیت‌های پارلمانی شامل نمایندگان حزب در مجلس است و امور «فراکسیون وفاداری به مقاومت»[۱] را پیگیری می‌کند و به بررسی پیش‌نویس و پیشنهادهای مربوط به لوایح و طرح‌های قانونی ارائه شده به مجلس نمایندگان می‌پردازد. همچنین پیگیری امور مناطق، شهروندان و ارتباط با مسئولان دولتی و دستگاه‌های مختلف اداری بر عهدهٔ این شوراست، علاوه بر آن که هماهنگی نمایندگان با مواضع سیاسی حزب را به گونه‌ای که موظف به اعلام آن در مجلس نمایندگان و ملاقات‌ها و اظهار نظرهای خود باشند، در دستور کار خود دارد.

شورای اجرایی از مسئولان واحدهای فرهنگی، اجتماعی، تربیتی و سندیکایی و بخش مشاغل آزاد و مانند آن و نیز مسئولان مناطق تشکیل شده است. این شورا مسئول فعالیت‌ها و اقدامات اجرایی مرتبط با سازمان حزب و مؤسسات و نهادهای مختلفی است که دارای شورای اداری است.

در شورای قضایی نیز مسئولان قضایی مناطق که همراه باافراد حزب‌الله عهده‌دار پیگیری فصل خصومت، اظهارنظر در تجاوز از حدود شرعی و اعادهٔ حقوق به صاحبان آنها هستند، عضویت دارند.

هریك از اعضای شوراها در ردهٔ مسئول واحد است و بر کمیته‌ای از متصدیان قسمت‌ها برای پیگیری مأموریت‌های محول شده نظارت دارد. ساختار تشکیلاتی نیز از طریق بخش‌ها و دایره‌های مختلف تا ارتباط با عناصر مجاهد تشکیلاتی یا عناصر بسیج و هواداران گسترش می‌یابد.

شورا نیز در رأس هرم است و اهداف، سیاست‌ها و پیگیری برنامه‌های عمومی فعالیت حزب و اتخاذ تصمیم‌های سیاسی را بر عهده دارد. دبیر کل مسئولیت مدیریت، نظارت، هدایت و هماهنگی میان رؤسای شوراها و اعضا و

---

۱. فراکسیون وفاداری به مقاومت شامل آن گروه از نمایندگان شیعه در مجلس است که عضو حزب‌الله هستند و نیز نمایندگان سایر فرق اسلامی و مسیحی که وابستگی تشکیلاتی به حزب ندارند، اما مدافع مواضع آنند.

بالاخره اعلام مواضع حزب و رهبری آن را به دوش می کشد.

**چگونگی جذب نیرو**

به دنبال دستاوردهای درخشان در عرصهٔ مقاومت بر ضد اشغالگری، تمایل بسیاری از افراد برای عضویت در حزب افزایش یافت. تلقی برخی چنین بود که شرایط عضویت در ساختارهای مستقیم و اصلی حزب و تشکیلات جانبی آن، یک مانع اساسی به شمار می آید. برخی افراد به فعالیت مقاومت آمیز حزب ایمان داشتند، ولی پایبند اندیشهٔ اسلامی آن نبودند. برخی دیگر حرکت سیاسی آن را باور داشتند، اما خود را پایبند عبادات و اصول رفتاری اسلامی نمی دانستند یا به رغم علاقه‌مندی به ارتباط با حزب، خواهان حفظ حاشیهٔ خاصی برای خود بودند و چنین رویکردی با بعضی از اهداف حزب یا شرایط عضویت در آن متعارض بود یا آن که توانایی و امکانات حزب در پذیرش آنان در جایگاه‌ها و فعالیت‌های خاص، با ارزیابی آنان نسبت به خود و آنچه برای خویش مناسب تشخیص می دادند، هماهنگ نبود.

رهبری حزب، بررسی ایدهٔ جذب این اقشار خاص را از بعضی از شوراهای حزبی درخواست کرد که در نتیجه پیشنهادهای زیر ارائه شد:

۱ـ ایجاد یک چارچوب حزبی جدید که از ویژگی‌ها و اهداف مورد عمل حزب‌الله بکاهد، به شرط آن که مقاومت به‌عنوان یک اولویت مورد تأکید قرار گیرد و سپس همایش‌ها و گردهمایی‌هایی برای بررسی ساختار تشکیلاتی، اهداف و مانند آن، با هدف رسیدن به الگوی بهتر در جذب نیروها برگزار شود.

در اینجا سؤال‌های بسیاری مطرح شد که مهم‌ترین آنها چنین بود: آیا حزب جدید، جایگزین حزب‌الله خواهد بود و همهٔ عناصر حزب بدان خواهند پیوست؟ یا این که در ردیف آن خواهد بود و بعضی به آن پیوسته، برخی دیگر در صفوف حزب باقی خواهند ماند؟

با این همه، ایجاد حزبی جدید با ویژگی‌ها و اهدافی نازل‌تر از اهداف حزب‌الله، به مفهوم عقب‌نشینی و دست برداشتن از اهدافی بود که حزب به آنها

ایمان داشت و در نتیجه نمی توانست با باورها و اصول حزب سازگار باشد. علاوه بر این، چنین حزبی در اسارت قواعد و الزاماتی خواهد بود که به دوگانگی آشکار در روند اجرایی منجر می‌شود و در نتیجه، تمایل به استفاده از همهٔ نیروها، حزب را به ورطهٔ تجزیه و تفرقهٔ آنها در خواهد انداخت.

وانگهی آیا حزب‌الله، سیاست‌های کلی حزب جدید را تعیین و بر جزییات فعالیت آن اشراف و نظارت خواهد داشت و دارای ماهیت نظارت و بازرسی خواهد بود؟ اگر چنین است، چه سودی از موجودیت مستقل و هدر دادن نیروها در چارچوب‌های تشکیلاتی متعدد حاصل می آید؟ یا این که حزب جدید، به طور مستقل تصمیم گیری خواهد کرد و در نتیجه، چه رابطه‌ای با حزب‌الله خواهد داشت؟ و آیا تضمینی در کنترل روند آن در طول مسیر فعالیتش وجود خواهد داشت؟ آیا این تشکل یك حزب خواهد بود یا یك تجمع؟ از مجموعهٔ این ملاحظات، کنار گذاردن این طرح حاصل آمد.

۲ـ ایجاد هیأت‌ها و جمعیت‌ها یا مشارکت در تأسیس آنها، به شرط پایبندی آنها به بعضی از اهداف و مراعات برخی از شرایط و ویژگی‌ها.

چنین برنامه‌ای مانعی نداشت، چرا که صرفاً نیازمند توافقی میان حزب و طرف‌ها یا افراد علاقه‌مند به تشکیل یك چارچوب بود. اگر این چارچوب‌ها با ضوابط حداقلی در پیوستن و عضویت در حزب‌الله سازگاری داشته باشد، در آن صورت، این تشکل با ساختار تشکیلاتی عمومی حزب ارتباط می‌یابد. در این زمینه، از الگوی تجمع‌ها و چارچوب‌های صنفی که دارای ارتباط تشکیلاتی با حزب‌الله بوده است، استفاده می‌شود و هر یك دارای حقوق و تکالیف و آیین‌نامه‌های معینی است که رابطهٔ آنها را با حزب، بر اساس مأموریت‌ها، اختیارات، اهداف و سیاست‌های مشخص و تعیین شده، نظم می‌بخشد.

۳ـ چنانچه یك تشکل با ضوابط حداقلی عضویت در حزب سازگار نباشد، می‌تواند ویژگی اختصاصی خود را یافته و اهداف و مأموریت‌های مورد نظر را

مستقلاً یا با همکاری دیگران انتخاب کند. در این صورت، چنین تشکلی صرفاً تأییدکنندهٔ حزب خواهد بود و نه بخشی از ساختار تشکیلاتی آن.

باید افزود که اختلاف میان افراد بشر، امری طبیعی است و به فرهنگ، تربیت، علایق و منافع افراد بستگی دارد و نمی‌توان آن را در چارچوبی واحد و وحدت آفرین، از میان برد. از این رو، مسئولیت انتخاب بر اساس باورها، بر عهدهٔ افراد خواهد بود. حزب‌الله نیز با اهدافی معین و سازوکارهای تشکیلاتی خاصی که در فعالیت خود به آنها تکیه می کند، ایجاد شده است و هر کس با آنها هماهنگ و موافق باشد، به سمت عضویت یا انتساب به حزب حرکت می کند و هر که با آنها موافق نباشد، فاصله‌ای میان خود و حزب حفظ می کند، همان گونه که حزب نیز هر شخص متقاضی را بر اساس مقررات خاص و عام خود می‌پذیرد یا رد می کند.

این سنت زندگی است و نیازی بدان نیست که حزب در صورت لزوم انتخاب میان اهداف و جذب نیرو، در فشار تقاضاها و درخواست‌ها قرار گیرد. اهداف در جایگاه نخست قرار دارد و جذب نیرو بر اساس آنها صورت می‌پذیرد و چنانچه جذب نیرو منجر به فراموشی تدریجی اهداف شود، به زودی رشتهٔ تشکیلاتی حزب، در گذر از هر نقطهٔ عطفی از هم گسیخته می شود.

## دوم ـ مقاومت اسلامی

### آغاز مقاومت

تجاوز اسرائیل به خاك لبنان در سال ۱۹۸۲، به منزلهٔ جنگ ششم اعراب و اسرائیل بود. پنج جنگ نخست عبارت است از:

۱ـ اشغال اراضی فلسطین از سوی اسرائیل در سال ۱۹۴۸ که شامل ۲۰۷۷۰ کیلومتر مربع از کل سرزمین فلسطین (به مساحت ۲۷۰۲۷ کیلومترمربع) بود. این سرزمین‌ها اراضی اشغال شدهٔ سال ۱۹۴۸ نام گرفت.

۲ـ تجاوز سه جانبهٔ اسرائیل، فرانسه و انگلستان به مصر در سال ۱۹۵۶.

۳ـ تجاوز اسرائیل در سال ۱۹۶۷ که طی آن اراضی فلسطینی باقی مانده ـ که اراضی ۱۹۶۷ نام گرفت ـ و نیز صحرای سینا از مصر، جولان از سوریه و وادی عربه از اردن به اشغال اسرائیل در آمد.

۴ـ جنگ سپتامبر در ۱۹۷۳ که مصر و سوریه علیه اسرائیل آغاز کردند و بعضی از اراضی اشغال شدهٔ خود را در آن بازپس گرفتند.

۵ـ تجاوز علیه لبنان در سال ۱۹۷۸ که در اثر آن، بخشی از جنوب لبنان اشغال و یك منطقهٔ امنیتی در آن ایجاد شد که مزدوران لبنانی اسرائیل به فرماندهی «سعد حداد» در آن حضور داشتند.

ابتکار عمل در پنج مورد در دست صهیونیست‌ها و تنها در یك جنگ، در دست اعراب بود. نتیجهٔ این جنگ‌ها، توسعهٔ جغرافیایی قلمرو اسرائیل بود که از فلسطین فراتر رفت و اراضی عربی مجاور را در مصر، لبنان، سوریه و اردن نیز در بر گرفت. توان نظامی اسرائیل و حمایت‌های سیاسی بین‌المللی به رهبری آمریکا، نیروی فشاری تشکیل داده بود تا طرف دیگر را به عقب‌نشینی و امتیازدهی و نیز مشروعیت بخشی به واقعیت‌های تحمیل شدهٔ اشغالگری وادار کند.

تلقی صهیونیست‌ها این بود که تجاوز به لبنان منجر به نابودی زیرساخت‌های مقاومت مسلحانهٔ فلسطین خواهد شد و نیز دور کردن مبارزان مقاوم فلسطینی از لبنان، به فرسایش توان مقاومت آنان در آینده خواهد انجامید و اقدامات سیاسی با هدف تثبیت رژیم اسرائیل را در محدوده‌ای که ضامن بقا و تداوم و ایمنی آن در محیط عربی پیرامون خود باشد، تسهیل خواهد کرد.

در چنین شرایطی که در فضای سستی و تسلیم اعراب شکل گرفته بود، اسرائیل می‌توانست، آنچه را مد نظر دارد، تحقق بخشد، به‌ویژه آن که بعضی از فلسطینیان و رژیم‌های عربی برای اقدامی سازشکارانه با امضای فلسطینیان و حمایت اعراب، به منظور بسته‌شدن پروندهٔ فلسطین بر اساس شرایط اسرائیل آمادگی کامل داشتند.

امّا از آنجا که فلسطین یك سرزمین عربی و اسلامی اشغال شده است و بر

همهٔ مسلمانان واجب است که برای آزادسازی آن بکوشند و از آنجا که بخش‌های دیگری از سرزمین‌های عربی و از جمله لبنان نیز اشغال شده بود و وظیفهٔ اسلامی برای آزادسازی آنها نیز مطرح بود و ولی‌فقیه، امام خمینی (قدس سره) با بیان این که «اسرائیل یك غدهٔ سرطانی است» دستور لازم را داده بود، حزب‌الله این مهم را برعهده گرفت و عملیات مقاومت اسلامی را بر ضد اسرائیل، با امکانات بسیار اندکی که فراهم بود و نیروهای انسانی کم آغاز کرد تا گامی باشد در راه پایه‌گذاری همه‌جانبهٔ یك پروژهٔ مقاومت کامل که هدف از آن، رد هر گونه امتیازدهی در مورد سرزمین و عدم پذیرش سوءاستفادهٔ دشمن از ضعف و ناتوانی واقعی فلسطینیان و اعراب و در نتیجه جلوگیری از تحقق اهداف آن بود.

از این رو بر اولویت مقاومت تأکید شد و این نیازمند به‌کارگیری همهٔ امکانات و نیروها در این جهت بود. مراکز آموزش نظامی که زیر نظر سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ایران در منطقهٔ بقاع فعالیت می‌کرد، منبع اصلی تأمین نیروهای مجاهد برای مقاومت اسلامی و بهره‌مندی از بسیج فرهنگی، معنوی، اخلاقی و جهادی که از ویژگی‌های جوانان سپاه شمرده می‌شد، بوده است. همهٔ افراد، بدون توجه به سطوح تشکیلاتی یا وظایف اجرایی خود، در این دوره‌ها شرکت جستند، زیرا گذراندن دوره‌های نظامی، شرط عضویت در حزب بود. دبیر کل سابق حزب شهید سیدعباس موسوی (قدس سره) در رأس کسانی بود که در نخستین دورهٔ نظامی در اواخر سال ۱۹۸۲ آموزش دیده بودند.

در آن زمان، پایتخت لبنان و حومهٔ آن، علاوه بر جنوب، بقاع غربی و جبل لبنان، جزء مناطق اشغال شده بود. نیروهای مقاومت فعالیت خود را در چارچوب یك تشکیلات مخفی، بدون هیچ ظهور آشکار تبلیغاتی یا سیاسی آغاز کردند. هم‌زمان با این اقدامات، یك حرکت فرهنگی و بسیج عمومی برای تعلیم آموزه‌های اسلامی، بدون علنی ساختن شکل تشکیلاتی آن صورت گرفت.

تجربیات نظامی نیروهای مقاومت، به گونه‌ای سریع رشد کرد. علاوه بر آنچه

برخی از برادران در استفاده از تجربهٔ فلسطینیان در لبنان دریافت کرده بودند و آنچه در مراکز آموزش نظامی سپاه، به‌ویژه در بقاع فرا گرفته شده بود، تشکیلات مقاومت اسلامی بدین سو هدایت شد که در زمینهٔ شناسایی، توپخانه، مهندسی جنگ و مانند آن تخصص یابد و مأموریت‌ها در یك ساختار هرمی شکل به نحوی توزیع شد که هماهنگ با نیازها و ضرورت‌های نبرد در میدان جنگ و نیز پشتیبانی پشت جبهه باشد.

**کارآمدی جوانان و ویژگی‌های آنان**

فعالیت‌های مقاومت منحصر به نیروهای تمام وقت نبود، بلکه از تشکیلات بسیج عمومی نیز در عملیات و نگهبانی، به طور محدود و مکرر استفاده شده است، به گونه‌ای که با شرایط خاص عملی عناصر بسیج سازگار باشد و آنان بتوانند زندگی روزمرهٔ خود را به طور طبیعی، در دانشگاه‌ها یا در فعالیت‌های معیشتی، به‌عنوان مهندس، کارمند یا کارگر در بخش خصوصی بگذرانند. این امر باعث شد که نیروی جوان وسیعی در اختیار مقاومت قرار گیرد، به طوری که هیچگاه مشکلی به‌عنوان تعداد نیروهای مقاومت به وجود نیامد، چرا که استقبال جوانان گسترده بود و به مرور زمان و با ایثارگری شهیدان افزایش می‌یافت. به رغم تحولات و گسترش رویارویی با دشمن، در دو تجاوز اسرائیل در سال‌های ۱۹۹۳ و ۱۹۹۶ علیه لبنان، اجازه داده نشد که تعداد زیادی از نیروهای مقاومت به خطوط مقدم در جنوب و بقاع غربی پیش بروند، چرا که ماهیت نبرد، مستلزم اقدامات اجرایی ویژه‌ای بود که نیازی به مشارکت مستقیم در سراسر جبهه‌ها، جز برای بخشی از نیروهای مقاومت، به ویژه افراد دارای تخصص و رزمندگان نداشت.

حضور فشردهٔ عناصر جوان تحصیل کرده و آموزش دیده در مقاومت، پیشروی سریع در توسعهٔ نیروی انسانی را با حداکثر استفاده از ابزارهای نوین مانند رایانه، ارتباطات و شاخه‌های گوناگون مهندسی امکان‌پذیر ساخت و مجاهدان ما توانستند به ایذای دشمن به‌ویژه در موارد نقاط ضعف نظامیش بپردازند و نقاط ضعف مقاومت را با پیشرفته‌تر کردن بعضی تکنیك‌های اجرایی در نبرد از میان ببرند.

از بارزترین موارد پیشرفت نظامی مقاومت، دقت در هدف گیری سلاح‌های تکنیکی موشك و توپخانه و اصابت دقیق خمپاره‌ها به استحکامات یا موقعیت مشخص، تبحر در نوآوری در زمینهٔ جغرافیای پرتاب موشك‌های کاتیوشا، شناخت نقاط ضعف تانك‌های معمولی و پیشرفتهٔ میرکافا ـ که به گوری .رای افراد داخل آن تبدیل می‌شد[1] ـ و تخصص در ساخت بمب با شکل‌ها، اندازه‌ها و شیوه‌های گوناگونِ هدایت و کنترل، طرح‌های شناسایی که دستیابی نیروهای مقاومت را به نقاط تمرکز نیروها و مزدوران دشمن امکان‌پذیر ساخت و بالاخره کنترل موقعیت‌های دشمن به‌طور مستقیم یا با استفادهٔ مستمر از دوربین‌های روزانه و شبانه و بالاخره برنامه‌های کمین و عملیات شهادت طلبانه و مانند آن را می‌توان ذکر کرد.

گفتنی است که نمی‌توان دستیابی به این سطح از مقاومت نظامی را از ایمان، بسیج و جرأت مجاهدان و اقدام و استقبال آنان از شهادت جدا ساخت، زیرا این روحیه، پایهٔ اصلی موفقیت مقاومت است. به تجربه ثابت شده است که بسیج معنوی و روانی، به‌وجودآورندهٔ توان اضافی سترگی است که به کاربرد بهتر نیروی نظامی ـ هر چند اندك باشد ـ کمك می‌کند و برعکس، در صورت فروپاشی و شکست روانی در رویارویی با دشمن، نیروی نظامی ـ هر چند بسیار باشد ـ به حضیض قدرت خود می‌رسد. در تاریخ مقاومت، ما هرگز شاهد فرار افرادی از میدان نبرد یا اعتراض آنان به ادامهٔ جنگ نبوده‌ایم، بلکه همواره با تمایلات سرکش در بعضی از حالت‌ها روبرو بوده‌ایم که در آرزوی نیل به فیض شهادت، در پی انجام اقداماتی بسیار خطرناك بوده‌اند و مسئولان، به دلیل وجوب دقت عمل و ضرورت آن به‌عنوان یك اصل اساسی در رویارویی با دشمن، با آن موافقت نکرده‌اند. باید اضافه کرد که پایهٔ اصلی در تشکیلات

---

۱. پس از اولین عملیات مقاومت اسلامی بر ضد تانك‌های پیشرفتهٔ میرکافا، قرارداد فروش این تانك به ترکیه معلق شد و ناکارایی این تانك در مقاومت علیه کسانی که نحوهٔ ضربه‌زدن به آن را می‌شناختند، آشکار شد.

مقاومت، ویژگی‌های افراد است. از این رو، پرونده‌ٔ هریك از برادران، پیش از موافقت با پیوستن او به صفوف مقاومت، به‌طور دقیق بررسی می‌شود و بر مسألهٔ ایمان به خط حزب‌الله و آمادگی فرد برای رشد نیروی ایمانی، فرهنگی و نظامی خود و نبود تردیدهای امنیتی یا ابهاماتی دربارهٔ او تأکید می‌شود و پس از آن نیز در همهٔ گام‌های عملی مختلف، وضعیت فرد از لحاظ آمادگی و استعداد و تکیه بر ارزشیابی دایم فرد برای مشخص کردن نوع بهره‌مندی تشکیلات از حضور وی پیگیری می‌شود.

**عملیات و شیوه‌های نبرد**

مخفی کاری در عمل جهادی، اساس موفقیت در میدان محسوب می‌شود. عامل غافلگیری، بیشترین اهداف را با کمترین خسارت‌ها به بار می‌آورد. دشمن با انجام عملیات شناسایی و فعالیت‌های اطلاعاتی، در پی کشف موقعیت‌هایی است که احتمالاً از آنها مورد هدف قرار خواهد گرفت و شناسایی کسانی است که عملیاتی علیه آن انجام خواهند داد و در این زمینه، از شناسایی هوایی، ابزارهای مختلف کنترل نظامی برای دریافت نشانه‌هایی که دال بر آمادگی برای حملات احتمالی است، استفاده می‌کند. بنابراین، مخفی کاری به منظور شکست اقدامات اطلاعاتی و شناسایی‌های میدانی دشمن، نه تنها ضروری، بلکه واجب است.

مقاومت نیز دایرهٔ اطلاع از عملیات خود را منحصر به مسئولان مستقیم -به لحاظ مدیریت و اجرا- کرده است و این دقت را در همهٔ طرح‌های فرماندهی نظامی در این زمینه انجام می‌دهد. چنانچه دقت در انتخاب افراد را اضافه کنیم، درك علت ناتوانی دشمن در کشف عملیات مقاومت، پیش از وقوع یا در حال آماده سازی برای اجرای آنها امکان‌پذیر خواهد بود و این باعث شده است که عملیات مقاومت، غافلگیرانه و موفق باشد.

ابزارهای جنگی هم طوری انتخاب شده است که سهولت حمل و نقل و اخفای آنها تأمین شود. از این رو، هیچگاه نیازی به تانك یا جنگ افزارهای سنگین و ثابت نبوده است، چرا که این ابزارها در معرض بمباران هوایی قرار می‌گیرد و در

نتیجه با آمادگی تسلیحاتی مقاومت سازگاری لازم را ندارد. برای دستیابی به امکانات مناسب از منابع مختلف، تلاش‌هایی صورت گرفته است و برخی از آنها از طریق بعضی بازرگانان اسلحه و برخی دیگر از گروه‌هایی در داخل لبنان خریداری شده است. اگرچه همهٔ امکانات لازم برای مقاومت فراهم نشد اما همواره تلاش بر این بوده است تا از آنچه فراهم آمده است، استفادهٔ کامل شود و کوشش‌های مستمری برای جبران کاستی‌ها صورت گیرد. دور اندیشی در استفاده از امکانات و عدم افشای آنها و ارائهٔ امکانات مناسب در زمان مناسب، کم اهمیت تر از خود امکانات نیست.

حزب الله، تدابیر عملی خود را برای پایه ریزی مقاومت، به گونه ای متفاوت با ارتش‌های منظم اتخاذ کرد. مقاومت اسلامی از طریق گروه‌های مخفی در میدان نبرد عمل می کند و این باعث انعطاف پذیری در تحرك می‌شود و امکان می‌دهد که افراد بتوانند،ضمن زندگی طبیعی خود در روستاها و شهرهای دور و نزدیك، به سادگی بتوانند که به میدان نبرد برگردند، بی آن که نیازی به حضور آشکار نظامی باشد. اصولاً حضور آشکار نظامی به مانوری تبدیل می‌شود که مایهٔ نارضایتی مردم و بی فایده خواهد بود و به مثابهٔ اهداف علنی برای ضربات دشمن تلقی می‌شود. در این زمینه، حتی مراکز آموزشی هم از این ویژگی برخوردار و همواره متحرك و استتار شده بوده است تا از حملات هوایی هواپیماهای اسرائیل که در سراسر آسمان لبنان به پرواز درمی آمد، در امان بماند.

همچنین مقاومت نیازی به حضور در مناطقی ثابت ـ مگر در جاهای محدودی در کوه‌ها و در میان درختان ـ نداشته است. نمونهٔ این را می توان در منطقهٔ اقلیم التفاح[1] شاهد بود. این موقعیت‌ها دارای ویژگی خاص به دلیل دوری از

---

۱. مانند حضور در ملیتا، جبل صافی و سجد که مناطقی کوهستانی، پراز درختان و خالی از خانه‌های مسکونی است.

تجمع‌های مردمی است و چنانچه به دست دشمن بیفتد، منجر به کنترل و تسلط بر همهٔ تحرکات در منطقه خواهد شد. یکی از دلایل انتخاب این اماکن نیز آن است که اصولاً در بعضی از عملیات، نیاز به نقطهٔ شروع معین وجود دارد. اما در روستاهای خط مقدم که دارای وضعیت جغرافیایی مناسبی نیست، هرگز نقاط ثابتی برای مقاومت وجود نداشت. براساس این روش، اصولاً ضرورتی برای آشکار ساختن سلاح یا مراکز نظامی در خطوط پشتی و در روستاها و شهرهایی مانند بیروت، بقاع و صیدا و مانند آن وجود نداشت.

لذا نباید توقع داشت که نیروهای مقاومت یك منطقهٔ اشغال شده از سوی دشمن اسرائیلی را آزاد سازد و در آن باقی بماند. آنچه در هنگام آزادسازی موقعیت‌های سجد، عرمتی، دبشه و مانند آن رخ داد، همین بود و مجاهدان پس از برافراشتن پرچم حزب‌الله و حضور کوتاه‌مدت، پیش از رسیدن هواپیماهای اسرائیلی و انجام بمباران فشرده، مناطق آزاد شده را ترك کردند. این روش، خود نشانگر موفقیت عملیات مقاومت است که منجر به کشته و زخمی شدن یا بیرون راندن نگهبانان آن پایگاه شد.

همچنین نباید انتظار داشت که مقاومت امکانات خود را در جبهه‌ها متمرکز کند و وارد نبردی کلاسیك بر ضد دشمن شود. چنین اقدامی از مأموریت‌های ارتش است و نیازمند فرایند تجهیز و آماده‌سازی و نیز نیروها و امکانات نظامی لازم است. عملیات مقاومت بر قاعدهٔ جنگ و گریز یا «ضربه زدن و از صحنه گریختن» استوار است تا بدین وسیله دشمن با این ضربات غافلگیر شود و نیروهای مقاومت نیز مخفی شوند و دشمن، کسی را در برابر خود نیابد تا پاسخ حملات او را بدهد.

انجام عملیات پیاپی، کیفی بودن و تداوم آنها، تحقق هدف‌هایی چند را تسهیل کرد که عبارت است از:

۱ـ رعب‌افکنی در صفوف دشمن و قراردادن آن در حالت آماده‌باش دایم که به فرسایش توان نظامی آن منجر شده است.

۲ـ ترساندن سربازان دشمن از مرگ که با انجام عملیات احتمالی مقاومت، همواره در کمین آنهاست و این باعث تزلزل روحیه و کاهش کارایی عملی آنها شده است.

۳ـ بازداشتن اشغالگر از تحقق اهداف توسعه‌طلبانهٔ بیشتر، در اثر فشاری که در مناطق اشغال شده شاهد آن بوده است.

۴ـ آزادسازی سرزمین به‌عنوان هدف نهایی که بارها در عقب‌نشینی اجباری دشمن صورت گرفته است، مانند عقب‌نشینی از «تومات نیحا» و مناطق دیگر در بقاع غربی و نیز عقب‌نشینی از موقعیت‌هایی در اطراف جزین در جنوب لبنان و پس از آن، از خود جزین و حومهٔ آن و بالاخره عقب‌نشینی وسیع و گسترده‌ای که در اولین پیروزی تاریخی مهم در منطقه رخ داد و در طول پنج دهه بی نظیر بوده است و منجر به آزادسازی بخش اعظم جنوب لبنان و بقاع غربی در ۲۴ مه ۲۰۰۰ شد.

انتخاب مکان و زمان عملیات نیز بسیار مهم است امّا قاعدهٔ کلی این بود که خطی ترسیم شود که تداوم عملیات را برحسب شرایط میدانی تضمین کند، بی آن که به حملات متقابل غیرمفید یا ناکارآمد تبدیل شود یا در اثر اوضاع سیاسی معینی که در صحنه ظاهر می‌شود، بر شدت عملیات افزوده یا از آن کاسته شود. این نقشهٔ کامل برای انجام عملیات، به تحقق هدف‌های میدانی در وهلهٔ نخست کمك کرد و به طور حتم، بازتاب‌هایی در زمینهٔ اوضاع سیاسی داشت که نتیجهٔ طبیعی موفقیت عملیات نظامی بوده است.

**آزادسازی یا مذاکرات**

مقاومت اسلامی همواره ماهیت عملیات جهادی خود را اقدامی برای آزادسازی و نه یك فرایند سیاسی اعلام کرده است. عملیات آزادی‌بخش، پس از تعیین اصول و مقررات مبارزه و رویارویی، از سوی فرماندهی میدان به اجرا درمی‌آید، بی آن که تحولات سیاسی یا فشارها و ترغیب‌ها برای کاهش یا تشدید آن مؤثر باشد. در مقابل، عملیات سیاسی متأثر از بهبود شرایط مذاکرات سیاسی با

دشمن، ایجاد فرصت مناسب و ارتباط کامل آن با روند حرکت سیاسی یا فشارهایی است که بر اداره کنندگان آن وارد می آید.

از آنجا که حزب‌الله به مذاکرات جاری سازش ایمان ندارد و بر این باور است که این مذاکرات به دشمن فرصت بهره‌برداری از شرایط اشغال را می‌دهد و به دلیل اختلال در موازنهٔ قدرت و پایین بودن سقف مذاکرات از لحاظ سیاسی، هرگونه کارکرد طرف مقابل را از بین می‌برد؛ از این رو معتقدیم، عملیاتی که دارای ماهیت و صبغهٔ سیاسی است، فایده ای ندارد و علاوه بر آن که مایهٔ هدر رفتن خون‌ها می‌شود، به خسارت‌هایی می‌انجامد که فراتر و وسیع‌تر از نتایج آن است. لذا تنها راه عملی، اصولی و شرعی، عملیات آزادی‌بخش است که پیامد سیاسی آن، عقب‌نشینی دشمن و تغییر نقشه‌ها و روش‌های آن است. با این دید، نمی‌توان یك فعالیت جهادی را از آثار سیاسی آن جدا کرد و اتخاذ برخی تدابیر عملی در نقطه‌عطف‌های سیاسی حساس نشان دوراندیشی است. با این همه، میان عملیات سیاسی کارانه ای که برای دستیابی آرام به دستاوردهایی با سقف پایین در مذاکرات و عملیات آزادی‌بخش که موجب احقاق حق بوده، معیارهای تحمیلی را مردود می‌داند و نتایج سیاسی بزرگی را به‌عنوان گام‌های اساسی در مسیر آزادی تحقق می‌بخشد، تفاوت بسیاری وجود دارد.

حزب‌الله، قواعد کلی فعالیت مقاومت را پیش و پس از آزادسازی مزارع اشغال شدهٔ شبعا ترسیم کرده است. این بدان معنا نیست که مقاومت، در اجرای این قواعد به طور مکانیکی عمل می کند. چنین رویکردی، به دشمن امکان شناخت قبلی نسبت به نحوهٔ اقدام حزب‌الله می‌دهد و فریب و دسیسه چینی و تغییر نقشه‌ها و حرکت در جهت عکس پیش‌بینی‌ها و انتظارات دشمن، بخشی از خدعه‌های جنگ است. بارزترین حادثه از این نوع، رویداد ۸ فوریهٔ ۲۰۰۰ است که دشمن دست به حملات هوایی علیه نیروگاه برق بعلبك و ایستگاه انتقال نیروی برق در منطقهٔ جمهور زد و آن دو را کلاً ویران و باعث قطع برق بیروت و حومهٔ آن و مناطق

جبل و بعلبك و زخمی شدن تعدادی از افراد شد. هدف از این حملات، واداشتن مقاومت اسلامی به اقدام انفعالی بود تا بهانه‌ای برای عملیات وسیع نظامی اسرائیل باشد، عملیاتی که از سوی کمیته‌ای از شورای وزیران اسرائیل، عملیات لغزاننده نام گرفته بود. مقاومت اسلامی برخلاف پیش‌بینی و انتظار دشمن، به این عملیات پاسخی نداد و این مایهٔ شکست مقدماتی شد که اسرائیل برای اجرای نقشهٔ خود در آن زمان، بدان نیاز داشت.[۱]

روش مقاومت، تنها راه حل ممکن برای رویارویی با خلأ موازنهٔ قدرت میان اشغالگر اسرائیلی و صاحبان اصلی سرزمین است. جزییات عملیاتی این رویارویی‌ها، به ویژگی‌های سرزمینی، میزان حضور و پراکندگی نیروهای دشمن، شرایط محیط پیرامون در اشکال مختلف آن، وضعیت سلطهٔ سیاسی حاکم بر کشور و امکانات موجود بستگی دارد که تفاوت اصولی در عملکرد مقاومت اسلامی در کشورهای مختلف ایجاد می کند. برای مثال، شرایط لبنان و فلسطین متفاوت است و در نتیجه جزییات عملیات مقاومت نیز متفاوت خواهد بود. با این همه، نقطهٔ مشترك دو کشور، حضور یك نیروی اشغالگر است که داده‌های کافی را برای شناخت نقاط ضعف و قوت دشمن به دست می‌دهد. از آنجا که تنها راهکار بیرون راندن اشغالگران، مقاومت مسلحانه است، انتقال تجربیات مقاومت و اهداف، روحیه، پیشرفت‌ها و روش‌های عملی آن برای استفاده در سرزمین دیگر،

---

۱. یادآوری می‌شود که عملیات کیفی «بلاط» در جنوب لبنان که طی آن، مقاومت اسلامی، بمبی را در یك گشتی اسرائیلی در تاریخ ۶ فوریهٔ ۲۰۰۰ منفجر کرد، باعث کشته و زخمی شدن ۹ سرنشین گشتی شد و شبکه‌های تلویزیونی تصاویری از این عملیات پخش کردند. چه بسا تصمیم کمیتهٔ شورای وزیران بی ارتباط با آن نبوده باشد. از آنجا که رهبری حزب‌الله اطلاعاتی دریافت کرده بود که حاکی از نقشهٔ عملیات لغزاننده بود، برای شکست آن، تصمیم به خودداری از عکس‌العمل گرفت. چند روز پس از آن، مطبوعات اسرائیل این نقشه را افشا کردند و رئیس دولت اسرائیل، مراتب ناراحتی و شگفتی و سرگردانی خود را از عدم امکان شناخت و پیش‌بینی طرز تفکر حزب‌الله اعلام کرد. در این زمینه به مطبوعات وقت رجوع شود.

امکان‌پذیر است. رکن اصلی که باید بدان تکیه زد و همهٔ جزییات دیگر، فرع بر آن است، دیدگاهی است که دربارهٔ راه حل ممکن وجود دارد. آیا این راه حل، مقاومت یا انجام مذاکرات است؟ امروزه نتایج احتمالی هر یك از دو روش آشکار شده است و همگان دریافته اند که بازگشت به زمین از راه مذاکرات صورت نمی‌پذیرد و اشغالگران نیز در صورت تداوم مقاومت، توان تداوم اشغال را نخواهند داشت.

اعتماد و اتکا به رژیم‌ها و وابستگی به آنها، مقاومت را در چاه ضرورت‌ها و الزامات مورد نظر آن رژیم‌ها در خواهد انداخت و آزادی و کارایی آن را از بین خواهد برد. در نتیجه باید به هماهنگی با تأییدکنندگان مقاومت بسنده کرد و بااستفاده از حمایت آنان، از درگیر شدن در پایبندی‌ها و تعهدات و الزامات آنان دوری جست و گرنه فایده ای بر این هماهنگی و حمایت مترتب نخواهد بود.

**حدود هدف‌گیری‌ها**

امکانات نظامی مقاومت بسیار ضعیف تر از امکانات اشغالگران است. آنچه این ناتوانی را جبران می کند، اتخاذ روش‌های مناسب ایذایی است تا دشمن همواره تلخی اشغال و دشواری تداوم آن را احساس کند. مقاومت اسلامی نقطهٔ ضعف اساسی دشمن صهیونیستی را که امنیت سربازان و شهرك نشینان اسرائیلی است، درك کرده، عملیات خود را در جایی متمرکز ساخت که سربازان اسرائیلی در صحنهٔ نبرد حضور بیشتری داشته باشند تا بیشترین خسارت‌ها را متوجه آنان کند. ویژگی‌های خاك لبنان نیز امکان تحقق اهداف بیشتری را از راه اعمال این روش به دست می‌دهد.

هنگامی که دشمن، به طور مداوم به بمباران اماکن مسکونی و غیرنظامیان اقدام کرد، مقاومت از سلاح کاتیوشا برای حمله به شهرك‌های صهیونیست نشین شمال فلسطین استفاده کرد، زیرا ضربه زدن به سربازان اسرائیلی، برای بازدارندگی از هدف گیری غیرنظامیان دیگر کافی نبود. بمباران غیرنظامیان اسرائیلی به‌عنوان

عکس العملی در برابر هدف قرار دادن غیرنظامیان لبنان از سوی اسرائیل، به تفاهم ۶ژوئیه ۱۹۹۳ و پس از آن، تفاهم آوریل ۱۹۹۶ کمك کرد و در نتیجه، معادلهٔ بی‌طرفی نسبت به غیرنظامیان از سوی طرفین پذیرفته شد. این تفاهم با ماهیت اهداف مقاومت و شیوهٔ عمل آن سازگاری داشت، چرا که از یك سو حمایت مردمی از آن را افزایش داد و از سوی دیگر، در نتیجهٔ ارادهٔ راسخ برای جهاد و شهادت مجاهدان ما که در رویارویی با دشمن، به ابتکار عمل‌هایی دست زدند و در متزلزل ساختن امنیت سربازان اسرائیلی و در عوض، ایجاد و تحکیم وضعیت روانی و معنوی مجاهدان مقاومت، پیشرفت مهمی را تحقق بخشیدند؛ خسارت‌های بسیاری به سربازان اسرائیلی وارد و نقطهٔ قوتی به سود نیروهای مقاومت به‌وجود آمد.

مقاومت اسلامی، هدف قرار دادن اسرائیلیان را در جهان امری مفید نمی‌داند. رویارویی در مناطق اشغال شده، موجب احقاق حق و مفید و قانع کننده است و می‌تواند تأیید گسترده‌ای برای مقاومت فراهم کند، چرا که آزادسازی سرزمین یك هدف اصولی است و اشغالگران باید مسئولیت مستقیم عملکرد خود را بپذیرند. اگر چه بیگانگان باید پاسخ حمایت‌های خود را که منجر به فراهم آوردن عوامل نیرومندی اشغالگران شده دریافت کنند، اما گسترش دایرهٔ نبرد به صورت یاد شده، موجب تضییع تلاش‌ها و ایجاد اشکالات متعدد در برابر مقاومت می‌شود. لذا اکتفا به هدف قرار دادن نیروهای اشغالگر در مناطق حضورشان که مایهٔ ضربه زدن به امنیت و تزلزل قدرت آنها در حمایت از خود خواهد بود، موجب تمرکز اثربخشی عملیات مقاومت و عدم دخالت اخلالگرانهٔ عوامل اثرگذار حاشیه‌ای و خطرناك خواهد شد. چنین دیدگاهی، از رعایت جوانب شرعی در تعیین مقررات و ضوابط رویارویی و نبرد نیز جدا نیست.

اختلال در موازنهٔ قدرت، جز با شهادت طلبی تعدیل نمی‌شود. از این رو نگرش و رویکرد مقاومت اسلامی بر وارد آوردن ضربه‌های سنگین به دشمن متمرکز شده است که باامکانات موجود صورت می‌گیرد، هر چند که استحکامات

دشمن فراوان باشد. در این راه، استفاده از بمب، کمین گذاری یا آتش گشودن به روی دشمن و شیوه‌های دیگر مدنظر قرار گرفته است.

چنانچه وارد کردن خسارت به دشمن بدون شهادت رزمندگان ما امکان پذیر باشد، اصولاً محل مناقشه نخواهد بود، چرا که قاعدهٔ اصلی، ایذای دشمن و برهم زدن امنیت اوست. تحقق این هدف با استفاده از بمب اولویت خواهد داشت و در غیر این صورت، عملیات جهادی که منجر به شهادت نیروهای مقاومت می‌شود، مورد توجه قرار خواهد گرفت و در صورت لزوم ـ که مهم بودن هدف نظامی اقتضا کند ـ عملیات شهادت طلبانهٔ فردی یا با مشارکت گروه‌های جهادی در دستور کار قرار می‌گیرد.

از آنجا که مجاهد مقاوم، در کمینگاه یا در رویارویی مستقیم با دشمن، براساس ایمان اسلامی و تکلیف جهادی خود، آمادهٔ شهادت است و از آنجا که احتمال شهادت او به دلیل حجم مخاطراتی که با آن روبروست، بسیار است، لذا چنانچه هدف مهمی وجود داشته باشد که با یك نیروی شهادت طلب قابل حمله باشد، عملیات شهادت طلبانه بر دیگر روش‌ها اولویت خواهد داشت. در بعضی حالت‌ها، شکل خاصی از عملیات، می‌تواند تنها گزینهٔ موردنظر باشد، چرا که امکان انجام عملیات دیگری فراهم نیست. آنچه مهم است، این که عملاً میدان نبرد، هرگز خالی از عملیات مستمر با آهنگی که نشانگر تداوم همیشگی آنهاست، نباشد.

کارایی مقاومت، نتیجهٔ انباشت تلاش ها و فعالیت‌هایی است که نتایج آن، با یك یا چند حمله تحقق نمی‌یابد و دستیابی به نتایج موردنظر در آینده، در گرو استمرار و تداوم آنهاست. از سوی دیگر، رسیدن به پیروزی تنها بستگی به عامل نظامی ندارد، بلکه عوامل متعدد دیگری در تحقق آن دخالت دارد که از جملهٔ آنها عملکرد فعال، روحیهٔ بالا و دخالت شرایط داخلی، منطقه ای و بین المللی است.

خدای متعال می‌فرماید:

وَلَوْلَا دَفْعُ ٱللَّهِ ٱلنَّاسَ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ لَّهُدِّمَتْ صَوَٰمِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَٰتٌ وَمَسَٰجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا ٱسْمُ ٱللَّهِ كَثِيرًا ۗ وَلَيَنصُرَنَّ ٱللَّهُ مَن يَنصُرُهُۥٓ ۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَقَوِىٌّ عَزِيزٌ[۱]

«... و اگر خدا بعضی از مردم را با بعض دیگر دفع نمی‌کرد، صومعه‌ها و کلیساها و کنیسه‌ها و مساجدی که نام خدا در آنها بسیار برده می‌شود، سخت ویران می‌شد، و قطعاً خدا به کسی که [دین] او را یاری می‌کند، یاری می‌دهد، چرا که خدا سخت نیرومند و شکست ناپذیر است.»

اگر چه تعداد عملیات شهادت طلبانه با خودروهای حامل موادمنفجره تنها دوازده مورد را شامل شده است، اما این عملیات به‌عنوان روش مورد توجه مقاومت اسلامی بر سر زبان‌ها افتاده است. باید افزود که عملیات کیفی و خطیری که تاکنون مقاومت انجام داده است و شهادت نیروها در آن محتمل بوده است، بی‌شمار است. بسیاری از مجاهدان ما در این عملیات کیفی که دارای نتایج استشهادی مورد انتظار بود، به شهادت رسیدند. شهادت‌طلبی کارایی نیروی نظامی را از بین می‌برد، زیرا نیروی‌نظامی کسانی را که از مرگ می‌هراسند، مورد تهدید قرار می‌دهد ولی از اثر گذاری بر استقبال کنندگان از شهادت ناتوان است. روحیهٔ شهادت‌طلبی نیز در اثر پایبندی دینی مبتنی بر شیوهٔ تربیتی اسلام گسترش یافت.

این درك تفصیلی از مقاومت و شهادت طلبی، تنها زاییدهٔ وجود اشغالگران نیست. اگر چنین بود، افراد متعددی از آن بهره می‌گرفتند و به شیوهٔ مقاومت و عملیات شهادت طلبانه پناه می‌بردند. این به معنای عدم امکان فداکاری و مشترك بودن بسیاری از جزییات در عملکرد مقاومت اسلامی و سایر شاخه‌های مقاومت نیست، اما این مفهوم را دارد که تحقق تمام جزییات ذکر شده در این تحلیل، جز از

۱. حج، ۴۰

جایگاه ایمان به اسلام امکان‌پذیر نخواهد بود. آزادسازی سرزمین و مخالفت با اشغال، نشان اطاعت از خداست و شهادت، وسیله‌ای برای نیل به بهشت برین و تحقق رضای الهی است. انجام رفتارهای عبادی که انسان را بر مدار گسترش این روحیه تربیت می‌کند و ایمان به انجام وظیفه، بدون توجه به پیروزی مستقیم، از عناوینی است که روش تربیتی اسلام بر آنها مبتنی است.

**نام‌گذاری اسلامی**

نام حزب‌الله از بیان قرآن برگرفته شده است:

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ * وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ[1]

«ولی شما تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده‌اند، کسانی که نماز برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند * و هر کس خدا و پیامبر او و کسانی را که ایمان آورده‌اند، ولی خود بداند [پیروز است] که حزب خدا پیروزند.»

لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَٰئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَٰئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ[2]

«قومی نمی‌یابی که به خدا و روز بازپسین ایمان داشته باشند، کسانی را که با خدا و

---

۱. مائده، ۵۵ و ۵۶

۲. مجادله، ۲۲

رسولش مخالفت کرده‌اند ـ هر چند پدرانشان یا پسرانشان یا عشیرهٔ آنان باشند ـ دوست بدارند. در دل اینهاست که خدا ایمان را نوشته و آنها را با روحی از جانب خود تأیید کرده است و آنان را به بهشت‌هایی که از زیر آن جوی‌هایی روان است، وارد می‌کند؛ همیشه در آن ماندگارند؛ خدا از ایشان خشنود و آنها از او خشنودند. آنان حزب خدایند، به‌راستی که حزب خدا رستگارانند».

حتی پیش از آن که رهبری حزب این نام را برگزیند، مجاهدان از نام حزب‌الله استفاده می‌کردند. نام پیشنهادی کمیتهٔ ۹ نفره «جنبش اسلامی در لبنان» بود، اما بعداً معلوم شد که گروه اسلامی دیگری در لبنان، از این نام استفاده کرده است. لذا این نام کنار گذاشته شد، بی آن که در بادی امر، به نام‌گذاری حزب توجه و اهتمامی بشود. در آغاز به نام «مقاومت اسلامی» بسنده شد که فعالیت جهادی خود را عملاً آغاز کرده بود، تا این که شورا کمی پیش از اعلام نامهٔ سرگشاده تصمیم گرفت که نام «حزب‌الله» را برگزیند.

نام‌گذاری مقاومت اسلامی نیز برخاسته از تلاش برای تبیین شخصیت و هویت اسلامی بود، هویتی که به شریعت آسمانی ایمان دارد:

وَجَٰهِدُواْ فِي ٱللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِۦۚ هُوَ ٱجۡتَبَىٰكُمۡ وَمَا جَعَلَ عَلَيۡكُمۡ فِي ٱلدِّينِ مِنۡ حَرَجٖۚ مِّلَّةَ أَبِيكُمۡ إِبۡرَٰهِيمَۚ هُوَ سَمَّىٰكُمُ ٱلۡمُسۡلِمِينَ مِن قَبۡلُ وَفِي هَٰذَا لِيَكُونَ ٱلرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيۡكُمۡ وَتَكُونُواْ شُهَدَآءَ عَلَى ٱلنَّاسِۚ فَأَقِيمُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتُواْ ٱلزَّكَوٰةَ وَٱعۡتَصِمُواْ بِٱللَّهِ هُوَ مَوۡلَىٰكُمۡۖ فَنِعۡمَ ٱلۡمَوۡلَىٰ وَنِعۡمَ ٱلنَّصِيرُ [1]

«و در راه خدا چنان که حق جهاد در راه اوست، جهاد کنید. او شما را برگزیده و در دین برای شما سختی قرار نداده است، آیین پدرتان ابراهیم است. او شما را هم

---

۱. حج، ۷۸

پیش از این و هم در این [کتاب] مسلمان نامید تا پیامبر بر شما گواه باشد و شما بر مردم گواه باشید. پس نماز را برپا دارید و زکات دهید و به خدا پناه برید. او مولای شماست، چه نیکو مولا و نیکو یاوری.»

حملاتی که علیه این نام گذاری اسلامی در آغاز راه و برای سال‌های طولانی صورت گرفت، ناشی از یك یا چند مورد از احتمالات سه گانهٔ زیر بود:

۱ـ هراس از گرایش اسلامی که خود ناشی از رفتارهای نادرست و نفرت‌آور بعضی از مسلمین بود و تبلیغات استکباری و انحرافی نیز در مخدوش نشان دادن تعالیم و چهرهٔ اسلام نقش داشته است.

۲ـ اعتبارات و ملاحظات فرقه‌ای در تشکیل هر نیروی نظامی، موجب اختلال در موازنهٔ قدرت میان فرق و طوایف لبنان تلقی می‌شود و به سود یك فرقه و مذهب و به زیان سایر مذاهب است و کشور را به موضع گیری‌هایی از سوی برخی گروه‌ها می‌کشاند که هزینهٔ نتیجهٔ اقدامات آن را همگان می‌پردازند.

۳ـ استفادهٔ قبلی بعضی از احزاب ملی هم‌پیمان با سازمان آزادی‌بخش فلسطین از نام مقاومت ملی و علاقه‌مندی آنها به انحصار نام گذاری عملیات مقاومت به آنها. هدف از این انحصارطلبی چندان روشن نبود، اما از دید این احزاب، دارای این نتیجه بود که آنان به نام مقاومت سخن بگویند و آن را به نام خود مصادره کنند.

اگرچه مقاومت اسلامی نسبت به این احتمالات چندان ناآگاه نبود اما آنها را منصفانه و اصولی نمی‌دانست. احتمال نخست، اساساً با حزب‌الله انطباقی نداشت، چرا که جنبش‌های اسلامی متنوع و دارای اختلافات درونی است و هرگز دارای دیدگاهی واحد در روش‌های اجرایی یا شیوه‌های فکری نیست و این مسأله بستگی به درك و بینش این جنبش‌ها دارد و تنها دیدگاه و برداشت حزب‌الله برای این حزب الزام‌آور است. در این زمینه، تجربه بهترین دلیل است و حزب‌الله در برابر دو احتمال قرار داشت: یا به موفقیت عملی دست یابد یا با عملکرد خویش شکست بخورد و لذا مصادرهٔ پیش هنگام گرایش‌های حزب‌الله، با مقایسه‌هایی ناقص، کار درستی نبود.

روشن است که ادعاهای شرق و غرب که از سوی دو اردوگاه کمونیسم و سرمایه‌داری علیه اسلام مطرح می‌شد، در این زمینه بسیار گسترده بود که خود ناشی از دیدگاه‌های فکری آنها از یك سو و منافع مرتبط با سلطه‌جویی قدرت‌ها از سوی دیگر بود. از این‌رو، آن نگرانی و هراس، خود مولود ناآگاهی از حقایق و اثرپذیری از تبلیغات خصمانه بود.

احتمال دوم نیز برخاسته از محاسبات فرقه‌ای است که لبنان را در بر گرفته است، به گونه‌ای که تفکیك میان آنها و سایر اعتبارات دشوار شده است. اما اگر نیروی نظامی تنها برای رویارویی با اشغال و آزادسازی سرزمین اشغال شده، بدون هیچ تبعیض جغرافیایی به کار رود در صورتی که لبنان، در اسارت موازنه‌هایی بوده است که باعث می‌شود، هر که در اندیشهٔ غلبه بر دیگران باشد، دچار شکست شود و همهٔ نیروهای متخاصم را برای مواجهه با خود متحد کند و نیز در جایی که برتری‌جویی نظامی یك فرقه بر دیگران، به فتنه‌ای داخلی می‌انجامد که هیچ کس پیروز آن نخواهد بود؛ در این صورت مقاومت جدی مشروعیت طبیعی خود را خواهد یافت و گرنه به‌سرعت ماهیت آن آشکار شده، از هدف اصلی خود منحرف خواهد شد. حزب‌الله بارها اعلام کرده است که سلاح مقاومت تنها در راه رویارویی با اشغالگری اسرائیل به کار خواهد رفت و هر نوع استفاده از سلاح در جنگ‌های داخلی فتنه‌ای بیش نخواهد بود.

احتمال سوم را خود احزاب از بین بردند، زیرا برای آن که هر حزب بر ویژگی‌های خاص خود تأکید بورزد، به تدریج، نام‌هایی اضافی بر مقاومت ملی افزوده شد. در چنین صورتی، عنوان «مقاومت ملی» هیچ فایدهٔ همه‌جانبه‌ای جز یك نام‌گذاری نداشته و این هدف، در کاربرد واژه مقاومت به تنهایی تحقق می‌یافت، واژه‌ای که فصل مشترك همه کسانی است که آن را عنوانی برای مواجهه با اشغالگری برگزیده بودند.

این پرسش مطرح است که چرا همهٔ تشکل‌ها و گروه‌های مقاومت راه

وحدت را برنگزیدند تا در مورد نام مقاومت و همهٔ جزییات دیگر به توافق برسند و چرا هر کس نامی برای یك تشکل مطرح کرده، دیگران را به پیوستن به صفوف خود دعوت می‌کند؟ اساساً معلوم نیست که هر یك از گروه‌های مقاومت، چه نتایجی برای فعالیت خود ترسیم کرده است تا بتوان همه را تحت یك نام گردهم آورد. آیا مقاومت را به‌عنوان بخشی از روند سیاسی مذاکرات می‌خواهند یا به‌عنوان یك فعالیت آزادی‌بخش؟ آیا آن را به صورت موقت می‌خواهند؟ آیا در مرحله‌ای از مبارزه، مایهٔ جدایی و تفکیك آن از اوضاع داخلی بوده است؟

اقدام به اعلام مسئولیت بعضی از عملیات مقاومت اسلامی با نام‌هایی دیگر، رویدادی بود که مقاومت را شگفت‌زده و متحیر ساخت و باعث برخوردهایی در مورد مصداق‌ها شد که باعظمت هدف انتخاب شده سازگار نبود. گفتنی است که مقاومت اسلامی، به دلیل ملاحظات امنیتی و سرگردان کردن دشمن در تشخیص گروه انجام دهندهٔ عملیات، تنها یك سال و ۹ ماه پس از شروع فعالیت خود، انجام عملیات نظامی را رسماً برعهده می‌گرفت. برای نخستین‌بار، عملیات شهادت‌طلبانهٔ شهید علی صفی‌الدین[1] در تاریخ ۱۹۸۴/۴/۱۲ و پس از گسترده شدن عملیات مقاومت رسماً اعلام شد و این اعلام، بخشی جدایی‌ناپذیر از بسیج نیروها، اثبات کارایی و رویکرد مقاومت و ضرورت‌های نبرد بود.

در هر حال، این نام‌گذاری‌ها تنها می‌تواند برای بیان گروهی که مسئولیت یك اقدام را به عهده بگیرد، به کار آید. هر گروهی برای افزایش فعالیت تشویقی و

---

۱. پیش از این عملیات شهادت‌طلبانه، شاهد اقدامات دیگری هم بوده‌ایم که از جملهٔ آنهاست: عملیات شهادت‌طلبانهٔ «احمد قصیر» علیه مقر حاکم نظامی اسرائیل در صور در ۱۹۸۲/۱۱/۱۱ و عملیات شهادت‌طلبانهٔ شهیدی که خودروی حامل مواد منفجره را در جمع نیروهای اسرائیلی در مدرسهٔ شجره واقع در صور، در ۱۹۸۴/۱۰/۴ منفجر کرد و نام او هرگز اعلام نشد و عملیات دیگری که اگر چه شهادت طلبانه نبود، اما در اماکن مختلف حضور اشغالگران ـ مانند بیروت، جادهٔ جیه، جادهٔ جبل، جنوب و بقاع غربی ـ صورت گرفت.

بسیج نیروها و هدایت علاقه‌مندان به مقاومت برای آمادن شدن در این زمینه، از این نام‌ها بهره می‌برد و مسئولیت پیامدهای اقدامات خود را نیز به دوش می‌کشد و این حق همهٔ طرف‌های مقاومت است. بنابراین ضایع کردن تلاش‌ها یا تحمیل ناآگاهی بر نیروهای مقاومت سودی نخواهد داشت. مقاومت شرفی است که مستحق مبارزه و رقابت همهٔ نیروهای امت در بارهٔ آن و شایستهٔ فداکاری‌ها و ایثار است و بخشی از وظیفهٔ همگانی است، به نحوی که هر کس در عملیات مقاومت شرکت نجوید، در موضع پرسش‌ها و اتهام خواهد بود.

نام‌ها هر چه باشد، رفتارهای عملی ماهیت اهداف هر گروه مقاومت را روشن خواهد کرد. این نام‌ها ـ ملی یا مردمی یا اسلامی ـ محتوا را تغییر نخواهد داد و چه بهتر که نام‌های انتخاب شده، صادقانه و به‌روشنی، گویای اهداف گروه، از آغاز کار باشد، چرا که مسیر حرکت سالم‌تر خواهد بود. حزب‌الله بر آن است که این نام می‌تواند بیانگر اهداف و رویکرد این تشکل باشد، به گونه‌ای که با باورها و ایمان او سازگار باشد.

تجربهٔ عملی نشان داد که انتخاب نام مشکلی ایجاد نمی‌کند. همگان با این نام ارتباط برقرار کردند و برخوردی اثباتی با آن داشتند. تعدد نام‌ها هم هرگز بر واقعیت مقاومت اثری نداشته است، زیرا واقعیت عملیات و نتایج آن و نه نام آنها، اثرگذاری نهایی را داشته است.

## سوم ـ مقاومت و فعالیت‌های عمومی

### مقاومت و فعالیت سیاسی

می‌توان گفت که آغاز دههٔ نود شاهد حضور همه جانبهٔ حزب‌الله در فعالیت‌های سیاسی و تعامل با شخصیت‌ها و احزاب بوده است. مهم‌ترین دلایل این تأخیر، از هنگام تأسیس حزب تا آن زمان عبارت است از:

۱ـ دورهٔ بنیانگذاری حزب که در آن بر آماده سازی نظامی، به‌عنوان یك اولویت در تحقق هدف مقاومت بر ضد اشغالگری تأکید شد.

۲ـ پنهان کاری که وجه غالب این دوره بود. عملیات مقاومت نیازمند آماده‌سازی زیرزمینی، به‌عنوان بخشی از حمایت‌های ضروری در راه تأمین تداوم رویارویی بوده است که کمبود نیرو و تجهیزات را در آغاز راه جبران کند و از خسارت‌هایی که دشمن می‌تواند در صفوف نیروهای مقاومت وارد کند، جلوگیری شود، زیرا فضاهای لبنان در برابر دشمن گشوده بود و مزدوران در همه جا حضور داشتند تا به ترور و انفجار دست بزنند. از سوی دیگر فعالیت سیاسی و روابط عمومی نیازمند کار علنی است.

۳ـ شرایط پیچیدهٔ لبنان که خود ناشی از جنگ داخلی است که از سال ۱۹۷۵ آغاز شده، همهٔ نیروها را در درگیری‌های خشونت‌آمیز داخلی، در سطوح نظامی و سیاسی مشغول کرده بود و همهٔ نگاه‌ها به این زمینه معطوف می‌شد. علاوه بر این، اخراج سازمان آزادی‌بخش از لبنان و اختلال در موازنهٔ قدرت داخلی و بروز بعضی نبردهای حاشیه‌ای به‌عنوان بخشی از آثار و پیامدهای منفی جنگ داخلی لبنان و تجاوز اسرائیل به لبنان و بالاخره قطع ارتباط دو بخش شرقی و غربی به دلیل وجود دو دولت که عملاً تا زمان طرد ژنرال «عون» پس از پیمان طائف ادامه داشت، از عوامل مؤثر دیگر به شمار می‌رود.

۴ـ نگرانی‌های موجود در آغاز کار، از نابودی مقاومت در اثر توجه به فعالیت سیاسی؛ چرا که اقتضائات چنین فعالیتی نیازمند عقب نشینی و واگذاری امتیازات مختلف است که در اقدامات اجرایی مقاومت می‌بایست مورد مراعات قرار گیرد و این امر باعث سیاسی کاری مقاومت و در افتادن آن در چرخهٔ لحاظ کردن روابط و خواسته‌های دیگران می‌شد. بدیهی است که پس از افزایش توان مقاومت و اثبات موجودیت و حضور خود، این نگرانی مرتفع شد. در چنین شرایطی، حزب‌الله تعریفی از خود ارائه کرده بود که راه را بر هر جدل و مناقشه‌ای بسته، رابطهٔ بین شأن جهادی و شأن سیاسی را مشخص کرده بود. روشن بود که «جنبش حزب الله، یك جنبش جهادی است که هدف آن در وهلهٔ نخست، جهاد با دشمن

صهیونیستی است» و «تلاش‌های سیاسی هوشمندانه و دوراندیشانه، می‌تواند و باید پشتوانه و حامی این حرکت جهادی باشد»[1].

۵ـ تمایل حزب‌الله به تثبیت ویژگی‌های خاص خود و روشن بودن نظری و عملی اهداف آن، از راه حل و فصل بعضی از مناقشات موجود در درون آن، پیرامون برخی از مسائل اساسی مانند نوع نگاه دربارهٔ دولت در لبنان، به‌ویژه پس از کنفرانس طائف و سیاست‌های کلی در ایجاد رابطه با نیروهای سیاسی مختلف و مشارکت در انتخابات پارلمانی.

ناگفته پیداست که حزب نوپای ما، با اثبات تجارب قبلی اعضای خود، استفاده از تجربهٔ خود در سال‌های نخست و اجرای ارزیابی‌های مستمر در موارد متعدد، توانست مواضع، گفتمان و تدابیر عملی خود را مشخص کند. در نتیجه، حزب‌الله رشد و نمو یافته، بر توان آن افزوده شد و برنامه‌ها و روش‌های عملی آن ترسیم شد و دیدگاه‌هایش در برابر مسائل مختلف، به گونه‌ای روشن‌تر مشخص شد.

جهش کیفی در سطح رابطه با مردم زمانی صورت گرفت که تصمیم به مشارکت در انتخابات پارلمانی گرفته شد. جوانان حزب‌الله در سال‌های نخست، صرفاً در جهت آنچه فعالیت نظامی را تغذیه می‌کند، تلاش می‌کردند و تا حدودی از تماس وسیع با بعضی از اقشار جامعه در روستاها و شهرها دور بودند، اما تصمیم مشارکت در انتخابات، مسئولیت‌های جدید و روابط مطلوبی ایجاد کرد. در نتیجه، برنامه‌ها و سیاست‌های کلی ترسیم شد و مسئولانی که می‌بایست این هدف را تحقق بخشند، تعیین شدند. علاوه بر این، تبلیغات متمرکز و فشرده‌ای به منظور دعوت همهٔ برادران، برای ارتباط همگانی با مردم و همگامی با آنان در دردها و آرزوهایشان و همکاری در آنچه برای روستاها و شهرها مهم بوده است، انجام شد.

---

۱. به نقل از سند داخلی منتشر نشده‌ای دربارهٔ اهداف حزب الله

جهش کیفی دیگری که هم‌زمان صورت گرفت، فعالیت سیاسی در ارتباط با حکومت، دولت و نمایندگان، افزایش میزان توجه به مسائل داخلی و مشکلات مردم و پیگیری طرح‌ها و لوایح قانونی و انجام وظایف نمایندگی مردم از راه دستیابی به کرسی‌های پارلمانی به گونه‌ای مناسب با اهداف و علل انگیزانندهٔ مشارکت بود. الگوی رابطه با حکومت و ارکان آن، به دنبال گسستی که هم‌زمان با کابینهٔ اول نخست‌وزیری رفیق حریری صورت گرفته بود، در این زمان و از جایگاه یك نیروی معارض ترسیم شد.

روابط سیاسی با نیروها و احزاب، اگرچه پیش از این آغاز شده بود، اما در همین دوره گسترش چشمگیری یافت و همگام با شکل گیری موقعیت حزب‌الله در زندگی سیاسی، اهمیت آن نیز دو چندان شد.

**رابطه با نیروها و فعالان سیاسی**

حزب‌الله در نگرش خود نسبت به تعامل سیاسی با نیروها، احزاب و فعالان مختلف بر اساس روشی عملی گام برداشته است که محتوای آن بر مسائل زیر مبتنی است: تفاهم بر دشمنی اولویت دارد، همکاری بر جدایی مقدم است، دعوت به خدا برتر از تکفیر است و تجمع نیروها بهتر از تفرقهٔ آنهاست و رویارویی با اشغالگران، مهم‌تر از اختلافات داخلی است.

این روش افق‌های روابط سیاسی را با همهٔ گروه‌ها به استثنای آنها که دارای روابطی با اسرائیل بودند، گشود و اختلافات فکری هرگز دلیلی برای خصومت تلقی نشد و تنها عامل مؤثر، فعالیت و نقش مقاومت بود. واقعیت‌های سیاسی نیازمند تلاش فشرده‌ای برای بسیج نیروها در مواجهه با اشغالگری و پیامدهای عملی آن است و لذا هرگونه انحراف از این هدف و توجه به اختلاف‌های فکری یا استراتژیك، مایهٔ افزایش خصومت‌ها و سرگرم شدن همگان در بحث و جدل بر سر اصولی است که نزد گروه‌ها استحکام یافته و متزلزل کردن آنها به‌سادگی امکان‌پذیر نیست و این به معنای کشیده شدن به مسائل جانبی و جنگ‌های داخلی، به جای

جنگ اصلی است که سقوط و نابودی همه را در پی دارد.

در مقابل، تمرکز تلاش‌ها بر اولویت مقاومت برای آزادسازی و تعویق مناقشات و مجادلات مربوط به آینده و استراتژی‌ها و مترصد بودن نتایجی که از رویارویی با دشمن اسرائیلی عاید می‌شود، بدین خواهد انجامید که همگان فرصت کاربرد تلاش‌ها را در مواجهه با پروژهٔ صهیونیستی بیابند و هر کس از جایگاه خود و در چارچوب باورها و امکانات خویش به این مهم اقدام کند.

بسیاری از احزاب، جنبش‌ها و سازمان‌ها در منطقهٔ عربی ما، از پرداختن به امور جزئی زیان‌ها دیده و با بسیج نیروها برای این امور، مسائل بزرگ را تضییع کرده‌اند، به گونه‌ای که اهداف موردنظر را در توجه به این مسائل تحقق نبخشیده و از مشارکت در مسائل سرنوشت ساز آینده نیز بازمانده‌اند.

براساس همین نگرش حزب نسبت به روابط و تعامل با دیگران، حزب‌الله مشارکت‌های مهمی در تعداد بسیاری از همایش‌ها، دیدارها، کمیته‌ها و اجتماعات حزبی داشته است. از جملهٔ آنها، دعوت حزب‌الله برای برگزاری نشست احزاب لبنان، از چپ و راست، دینی و لائیك، اسلامی و مسیحی بود که پس از پانزده سال از عدم انعقاد اجتماعات جنبش ملی ـ که اغلب آن احزاب را دربر می‌گرفته است ـ یك بار دیگر آنها را گردهم آورد و احزاب دیگری که به این جنبش نپیوسته بودند، ملحق شدند تا هدف «فعال کردن و پیشبرد زندگی سیاسی کشور و حمایت از مقاومت جنوب لبنان در مواجهه با پروژهٔ صهیونیستی»[1] را تعقیب کنند. این نشست در ۱۸ سپتامبر ۱۹۹۷ در هتل بریستول در بیروت برگزار شد و نتیجهٔ آن صدور سند بریستول بود که ۲۷ حزب آن را توسط رؤسا و دبیران کل خود امضا کردند. دیدارهای حزبی تاکنون همچنان ادامه دارد و موضع گیری در مورد حوادث و تحولات و حمایت از مقاومت و توجه به فعالیت‌های عمومی مشترك در دستور کار

۱. برگرفته از متن بیانیهٔ حزب‌الله در ۱۹۹۷/۶/۱۷

آن قرار دارد.

علاوه بر این، حزب‌الله در کنگرهٔ ملی عرب شرکت جست و مشارکتی فعال در کنگرهٔ ملی ـ اسلامی داشت تا بدین وسیله دیدگاه‌های اسلام‌گرایان و ملی‌گرایان عرب را در تعامل با مسائل سیاسی جاری و در رأس آنها مبارزه با پروژهٔ صهیونیستی به هم نزدیک کند.

حزب‌الله از هیچ تلاشی برای دیدارهای دوجانبه با نیروها و مراجع معنوی و فعالان و احزاب فروگذار نکرده است. این دیدارها با هدف ادامهٔ تماس‌ها و روابط یا بحث و بررسی مسائل مشخص یا نزدیک کردن دیدگاه‌ها یا همکاری در زمینه‌های مورد توافق طرفین دیدار صورت گرفته است.

**خدمات اجتماعی**

حزب‌الله به خدمات اجتماعی نیز توجه داشته است و هیچ زمینه‌ای را در خدمت به تهیدستان، تحقق همبستگی و مسئولیت‌پذیری اجتماعی، درمان نیازهای فوری، ضروری و سودمند هرگز رها نکرده است و آن را بخشی از وظیفهٔ خود دانسته است. برای تحقق این هدف، همواره در تأمین منابع مالی و خدماتی تلاش شده و به قدر توانایی اقداماتی با همکاری طرف‌های دولتی و خصوصی، برای تأمین این نیازها صورت گرفته است.

حزب‌الله پس از کمتر از سه سال از تأسیس خود، مؤسسهٔ جهاد سازندگی را ایجاد کرد. نخستین فعالیت این نهاد، ترمیم ساختمان‌های آسیب‌دیده از انفجار بئرالعبد[۱] در سال ۱۹۸۵ بود. پس از آن، جهاد سازندگی اقدام به بازسازی ویرانی‌ها و خسارت‌های ناشی از سیلاب‌هایی کرد که در سال ۱۹۸۷ در بقاع شمالی رخ داد. در همان سال، خانه‌های دو روستای کفرا و یاطر در جنوب لبنان که در اثر تجاوزات اسرائیل آسیب دیده بود، از سوی این مؤسسه بازسازی شد. همهٔ خانه‌های لبنان،

۱. این انفجار با هدف ترور آیت‌الله سیدمحمدحسین فضل‌الله صورت گرفت.

به‌ویژه در جنوب و بقاع غربی که در اثر تجاوزات اسرائیل ـ از سال ۱۹۹۱ ـ آسیب دیده بود، بازسازی شد. تعداد بناهای بازسازی شده در مدت ۱۰ سال به ۱۷۲۱۲ منزل، مکان تجاری و تأسیسات عمومی[۱] رسید.

حزب‌الله همچنین به جمع‌آوری زباله‌ها در حومهٔ جنوب بیروت که بیش از نیم‌میلیون نفر سکنه دارد، اقدام کرد. از آغاز سال ۱۹۸۸ تا پایان سپتامبر ۱۹۹۱، به‌طور میانگین، روزانه ۶۵ تن زباله حمل شد و در نتیجه، بی‌توجهی دولت به این منطقه جبران شد و حفاظت محیط زیست مورد توجه قرار گرفت. در ازای این اقدام، حزب‌الله هیچ هزینه یا عوارضی از شهروندان نگرفت و این خدمت، به‌عنوان بخشی از مسائل مورد توجه حزب در پاسخ‌گویی به نیازهای مردم، به صورت رایگان انجام شد.

همچنین تأمین آب آشامیدنی حاشیهٔ جنوبی بیروت ـ که فاقد آب شرب است ـ از طریق ۱۱۰ تانکر که در محلات این منطقه پراکنده است، از دیگر اقدامات حزب‌الله بوده است. این تانکرها از طریق آب انبارها تعبیه می‌شود و روزانه با حمل سیصد هزار لیتر، آب آشامیدنی پانزده هزار خانواده را از مارس ۱۹۹۰ تاکنون، بدون دریافت وجهی تأمین می‌کند.

علاوه‌بر این، حزب‌الله به فعالیت‌های کشاورزی نیز اهتمام ورزیده است. برگزاری دوره‌ها، توزیع نهال، بازدید از مزارع، توزیع بذر و کود و دریافت قیمت آن در هنگام برداشت، توزیع تراکتور، انجام حملات واکسیناسیون و سم‌پاشی، آموزش تولید عسل و مانند آن، ایجاد مرکز ترویج و راهنمایی‌های تخصصی و نیز توجه به آموزش فنی و حرفه‌ای و خدمات‌رسانی به روستاها و شهرها از نظر آب‌رسانی،

---

۱. از جملهٔ آنها خانه‌های آسیب دیده از تجاوز ژوئیهٔ ۱۹۹۳ (۴۸۷۳ باب) و تجاوز آوریل ۱۹۹۶ (۶۷۱۴ باب) بود. مؤسسهٔ جهاد سازندگی، فردای همان روز که خانه‌ای در نتیجهٔ تجاوز اسرائیل آسیب می‌دید، در هر منطقه‌ای از لبنان اقدام به بازسازی و جبران زیان می‌کرد. برای اطلاع از جزییات آمارهای این اقدامات، به سایت «جهادالبناء» در اینترنت رجوع شود.

برق‌رسانی و فاضلاب، تلاش برای احداث مراکز بهداشتی و درمانگاه، احداث و ترمیم مؤسسه‌های آموزشی و اجتماعی، باشگاه‌های فرهنگی، مساجد و حسینیه‌ها و خانه‌های مسکونی برای خانواده‌های شهیدان و نیازمندان، از جملهٔ این خدمات است.

حزب‌الله به مسألهٔ بهداشت نیز توجهی در خور داشته است و با احداث «جمعیت اسلامی بهداشت»[1]، ۹ مرکز بهداشتی، ۱۶ درمانگاه ثابت و ۳ درمانگاه سیار را که خدمات آنها ۵۱ روستا را دربرمی‌گیرد، اداره می‌کند. تنها در سال ۲۰۰۱، تعداد موارد درمان در این مراکز به ۱۱۱۰۷۷ مورد رسید که در ضمن آن، داروی مجانی هم به بیماران داده شده است. توجه به بهداشت رایگان مدارس نیز که ۸۸ مدرسه را شامل می‌شود و طی آن معاینهٔ دانش‌آموزان و انجام حملات واکسیناسیون دوره‌ای عمومی صورت می‌گیرد، از برنامه‌های این جمعیت است. علاوه بر این، بسیج عمومی برای آگاه‌سازی نسبت به مبارزه با دخانیات و اطلاع‌رسانی و هشدار نسبت به بعضی بیماری‌ها به منظور پیشگیری آنها و بالاخره اهتمام به فعالیت‌های دفاع مدنی، از طریق مراکز دهگانه‌ای که برای این هدف ایجاد شده است، از دیگر برنامه‌های جمعیت است.

کمك به مستضعفان در زمینه‌های آموزش و پرورش نیز مورد توجه حزب‌الله بوده است. «بسیج تربیتی» توانسته است، کمك‌های آموزشی[2] به ۱۶۶۷۹ دانش‌آموز بدهد که از جملهٔ آنها، کمك‌های جنسی شامل کتاب و نوشت‌افزار برای ۲۳۰۰ دانش‌آموز، کمك‌های نقدی مانند پرداخت اقساط شهریهٔ مدارس برای ۶۳۵۵ دانش‌آموز و اعطای بورس تحصیلی مدارس از ۲۵ تا ۱۰۰ درصد با هماهنگی مدارس خصوصی (غیرانتفاعی) برای ۸۰۲۴ دانش‌آموز را می‌توان نام برد. بسیج تربیتی همچنین نمایشگاه‌های «سیدالشهدا» را برای عرضهٔ

---

۱. رجوع شود به کتاب تبلیغاتی جمعیت که در سال ۲۰۰۲ منتشر شده است.

۲. اطلاعات یاد شده از کنفرانس مطبوعاتی دکتر بلال نعیم مسئول کل امور تربیتی در ۱۹۹۹/۱۱/۱۸ اخذ شده است.

نوشت‌افزار به قیمت‌های نازل، به منظور ارائهٔ تسهیلات به شهروندان برگزار کرده است.

آسیب‌دیدگان و زخمی‌شدگان جنگ هم دارای مؤسسه‌ای خاص هستند که با نظارت حزب‌الله، امور آنان را پیگیری می‌کند و «بنیاد مجروحان»[1] نام دارد. این بنیاد ۳۱۵۰ مجروح را سرپرستی می‌کند که تعداد ۲۳۰۷ تن از آنان، از مجروحان مقاومت اسلامی و سایر افراد از غیرنظامیانی هستند که در طول جنگ یا در اثر برخورد با مین‌های کارگذاشته شده در مناطق جنوب لبنان زخمی شده‌اند. برنامهٔ حمایتی این بنیاد شامل حقوق ماهانه، پیگیری مسائل درمانی، مهارت‌آموزی معلولان و تلاش برای ادغام مجدد آنان در جامعه براساس امکاناتشان می‌شود. این بنیاد چهار مرکز ویژهٔ درمان، بازپروری و تفریح را در جنوب، بیروت و بقاع ایجاد کرده است.

در کنار فعالیت‌های حزب، «بنیاد شهید» که مؤسسه‌ای خیریه و اجتماعی است[2]، به گونه‌ای مستقل از لحاظ تأمین بودجه، مدیریت و پیگیری مسائل فعالیت می‌کند. فعالیت بنیاد شهید تعداد ۱۲۸۴ خانوادهٔ شهدای مقاومت اسلامی را در برمی‌گیرد که در میان آنها ۶۸۴ همسر شهید، ۱۲۱۵ فرزند شهید و ۱۵۹۶ پدر و مادر شهید دیده می‌شود. این بنیاد دارای برنامه‌های سرپرستی اجتماعی، تأمین مسکن خانواده‌ها، فراهم آوردن نیازهای فرزندان در تحصیل، پوشاک، پزشکی و مسائل مختلف و نیز تلاش برای تأمین فرصت‌های شغلی برای فارغ‌التحصیلان است. بنیاد شهید همچنین اوضاع ۲۷۶ خانوادهٔ اسیران مقاومت را پیگیری کرده است. از جمله اقدامات این مؤسسه، احداث بیمارستان رسول اعظم(ص) و مجتمع تربیتی شاهد و خدمات متعدد دیگر است.

---

۱. اطلاعات مذکور از جزوهٔ تبلیغاتی منتشر شده از سوی «بنیاد مجروحان» اقتباس شده است.

۲. رجوع شود به کتاب تبلیغاتی صادر شده از سوی مؤسسه با عنوان «تلاش و ایثار مستمر برای حفظ امانت» (عطاء مستمر لحفظ الامانة)

کمیتهٔ امداد خیریهٔ اسلامی هم به گونه‌ای مستقل[۱] ـ از لحاظ تأمین بودجه، مدیریت و پیگیری کارها ـ فعالیت می کند و یك نقیصهٔ مهم را در سطح اجتماعی، از راه ارائهٔ کمك به یتیمان، مسکینان، معلولان، در راه ماندگان، آواره‌شدگان و ناتوانان برطرف می کند. در سال ۱۹۹۸، این کمیته ۴۱۶۰ خانوار را زیر پوشش داشته که از جمله ۳۵۱۹ خانوار به‌طور ماهانه از خدمات کمیته بهره‌مند بوده‌اند که شامل ۹۷۷۲ نفر، از جمله ۳۵۲۹ یتیم بوده‌اند. کمیتهٔ امداد به ارائهٔ کمك‌هایی در زمینهٔ ازدواج، مسکن، مواد غذایی و امور فرهنگی و آموزشی می‌پردازد، بر چهار مدرسهٔ رایگان و سه مرکز کودکان معلول نظارت داشته، فعالیت‌های دیگری هم انجام می‌دهد.

آنچه شرح آن گذشت، بخشی از خدماتی است که در چارچوب حمایت و مسئولیت‌پذیری اجتماعی، به نیازمندان، تهیدستان و افراد ناتوان از سرپرستی خود وخانوارهایشان ارائه می‌شود. اقدامات واحد امور اجتماعی حزب‌الله مانند تأمین کمك‌ها و خدمات از طریق نهادهای بین‌المللی، داخلی و دولتی و نیز کمك‌های صرف شده از محل اموال و وجوهات شرعی، اقدامات نمایندگان در تأمین خدمات و کمك به افراد و بالاخره مؤسسات اسلامی اجتماعی دیگری که به طور مستقل فعال است، باید به لیست خدمات اجتماعی یاد شده اضافه شود. همهٔ این‌ها خلأ مهمی را در تأمین نیازهای تعداد بسیاری از یتیمان و تهیدستان در زمینه‌های مختلف پر می کند. بدون چنین فعالیت اجتماعی فشرده‌ای، قطعاً بحران‌های اجتماعی بزرگی رخ می‌دهد که به ده‌ها هزار تن از مردم آسیب می‌رساند و این نشانگر حجم تقصیر دولت در انجام وظیفهٔ خود در بسیاری از زمینه‌های مهم و حساس است.

این فعالیت اجتماعی که همگام با حرکت مقاومت صورت می گیرد، بار

---

۱. رجوع شود به کتاب تبلیغاتی صادر شده از سوی کمیته که فعالیت‌های آن را تا سال ۱۹۹۸ در بر دارد وعملکرد آن پس از این تاریخ گسترش یافته است.

سنگینی را از دوش مقاومت برداشته، به مردم در تحمل پیامدهای تجاوز و اشغال کمک کرده است و فضایی از همبستگی اجتماعی و انسانی ایجاد کرده است که باعث صیانت جامعهٔ مقاومت از فجایع اجتماعی ـ که مورد بی‌توجهی دولت بوده است ـ شده است.

غربیان در طرح این باور که هدف حزب‌الله از فعالیت‌های اجتماعی، جذب نیرو بوده است، اشتباه کرده‌اند؛ هرچند که این فعالیت‌ها به‌طور طبیعی باعث جذب نیروها شده باشد. همچنین آنان در این باور که مردم، به دلیل همین خدمات، گرد حزب فراهم آمده‌اند، به خطا رفته‌اند؛ چه این خدمات، اگرچه دارای تأثیر در این زمینه بوده است اما اصل اساسی در ارتباط با مردم، ایمان به خط‌مشی حزب است. این شیوهٔ رفتاری حزب‌الله، در تحکیم اطمینان حامیان حزب نسبت به ثمربخشی مسیر حرکت آن، نقش مهمی داشته است. همبستگی، همکاری و همراهی همهٔ آنها، نیرویی منسجم و متحد را ایجاد کرده است که همواره در تصمیمات سیاسی خود در جهت مقاومت، پایدار خواهد ماند.

## فصل سوم

# رویدادهای مهم در تاریخ حزب‌الله

### از تجاوز اسرائیل تا اولین عقب‌نشینی

هدف اصلی تجاوز اسرائیل به خاك لبنان در سال ۱۹۸۲، نابودی توان نظامی سازمان آزادی‌بخش فلسطین، به منظور پایان بخشیدن به مقاومت و برقراری امنیت اسرائیل در مرزهای شمالی فلسطین اشغالی بوده است. در آن هنگام، اسرائیل ترس و نگرانی وسیعی از لبنانی‌ها نداشت و مقاومت لبنان و در نتیجه، توان مادی، نظامی و سیاسی آن را وابسته به مقاومت فلسطین می‌دانست و لذا وارد کردن ضربه به مقاومت فلسطین، به معنای سقوط تبعی مقاومت لبنان بود. بدین نکته باید جو مردمی متشنج از بعضی برخوردهای فلسطینی، به‌ویژه در مناطق جنوب را افزود که ناشی از حضور نظامی فلسطینی‌ها در روستاها و شهرها و دخالت آنان در امور اجتماعی مردم بود و حالتی از نفرت و برخورد را ایجاد کرده بود. از این‌رو، دشمن اسرائیلی مطمئن بود که با مقاومت مسلحانه‌ای به‌طور محدود رو به رو

خواهد شد که برخوردار از جنبش حمایت مردمی نبوده، استفاده از این تجاوز را به سود منافع خود آسان می‌دید.

با این همه، تجاوز به خاك لبنان نیازمند بهانه‌ای بود تا به عنوان عکس‌العمل اسرائیل در قبال اقدامات فلسطینی‌ها و نه یك تجاوز ناگهانی جلوه کند. اسرائیل یك بهانهٔ پوچ را مطرح کرد. در سوم ژوئن ۱۹۸۲، افرادی مسلح به روی شلومو ارگوف سفیر اسرائیل در انگلستان، در بیرون هتل «دورچستر» در لندن آتش گشودند، اما به رغم زخم‌های شدید، وی از مرگ نجات یافت. در چهارم ژوئن، اسرائیل اعلام کرد که این حمله را نقض آتش‌بس اعلام شده با سازمان آزادی‌بخش می‌داند که با نظارت آمریکا در سال ۱۹۸۱، مورد توافق طرفین قرار گرفته بود. بر همین اساس، اسرائیل دست به حملات هوایی علیه بعضی از اهداف فلسطینی در بیروت زد و سازمان آزادی‌بخش نیز با شلیك موشك و خمپاره به شمال فلسطین اشغالی، به این حمله پاسخ داد.

در ششم ژوئن، نیروهای اسرائیلی، در چارچوب عملیات وسیع موسوم به «سلامت‌الجلیل»، به لبنان تجاوز کردند تا به بیان آنها هدف «دور نگه‌داشتن ساکنان جلیل بالا از تیررس آتش «تروریست‌ها» که از خاك لبنان گشوده می‌شود» تحقق بخشند.

«مناخیم بگین» نخست‌وزیر رژیم صهیونیستی اعلام کرد که صدور دستور به ارتش اسرائیل را برای عقب راندن فلسطینی‌ها به مسافتی برابر ۴۰ کیلومتر دورتر از منطقهٔ مرزهای بین‌المللی - یعنی به حدود منطقهٔ اولی در نزدیکی صیدا - به اطلاع ریگان رئیس جمهوری آمریکا رسانده است.

مقاومت در برابر تجاوز اسرائیل محدود و ناکارآمد بود. توجیه رهبری سازمان آزادی‌بخش فلسطین در این مورد، غافلگیر شدن از حملهٔ انجام شده و ناتوانی در جلوگیری از آن بود. پس از آن دستوراتی برای تحکیم مواضع در خطوط عقب صادر شد که ناشی از دریافت اطلاعاتی بود که حکایت از آن داشت که

اسرائیل در منطقهٔ اولی از ادامهٔ پیشروی خودداری خواهد کرد. گروهی از مردم با گشاده‌رویی و جشن و سرور و پیشکش درخت کاج (نماد کشور لبنان) به استقبال اسرائیلیان رفتند. اگرچه این اقدام، عکس‌العملی در برابر اشکالاتی بود که همواره با رزمندگان فلسطینی در منطقهٔ جنوب لبنان رخ می‌داد، اما یك صحنهٔ دردناك را به‌وجود آورد و بخشی از برنامهٔ اسرائیل در حمله به خاك لبنان تلقی شد.

اسرائیل به اشغال منطقهٔ اعلام شده بسنده نکرد، پیشروی خود را به سوی پایتخت (بیروت) ادامه داد و به آستانهٔ این شهر در منطقهٔ «خلده» رسید که با مقاومت نیروهایی از اسلام‌گرایان روبه‌رو شد، نیروهایی که از بعضی جوانان مؤمن و عناصر جنبش امل تشکیل یافته، از حمایت بعضی از فلسطینیان و نیروهای احزاب جنبش ملی لبنان و ارتش سوریه که مشرف بر منطقهٔ عرمون بود، برخوردار بودند.

پیشروی زمینی ارتش متجاوز، به‌مدت دو هفته، در این منطقه متوقف شد. همین صحنه در درگیری‌هایی که در اطراف دانشکدهٔ علوم، وابسته به دانشگاه لبنان، در طول این حادثه رخ داد، تکرار شد و ۱۳ نفر از نیروهای مقاومت که در جلوگیری از پیشروی نیروهای متجاوز مشارکت داشتند، مفقودالاثر شدند.[۱] نیروهای اسرائیلی در دانشکدهٔ علوم مستقر شدند و به سمت منطقهٔ لیلکی پیشروی نکردند. همچنین درگیری‌هایی با نیروهای ملی و فلسطینی در نقاط پراکنده‌ای به‌ویژه پس از ورود اسرائیل به پایتخت ـ که بعداً صورت گرفت ـ روی داد.

بیروت دشوارترین شرایط تاریخ خود را در اثر بمباران هوایی ویرانگر اسرائیل و محاصرهٔ نقاط ورودی مختلف خود شاهد بود. مواد و نیازمندی‌های مردم کمیاب و کارها تعطیل شد، تعداد زیادی از مردم آواره شدند و شهدا و

---

۱. تا امروز هیچ اطلاعی از سرنوشت این افراد در دست نیست. حزب‌الله این افراد را جزء مفقودشدگانی تلقی می‌کند که تاکنون خواستار روشن شدن سرنوشت آنان از سوی اسرائیل است. حتی در عملیات مبادلهٔ اسیران که در سال ۲۰۰۴ انجام شد، اسرائیلی‌ها اعلام کردند که اطلاعی از سرنوشت آنان ندارند.

مجروحان بسیاری به خاك و خون کشیده شدند و ساختمان‌هایی به طور کامل بر سر ساکنان خود ویران شد.

آمریکا توانست توافقی میان اسرائیل و سازمان آزادی‌بخش را ترتیب دهد که بر اساس آن، رزمندگان فلسطینی و در رأس آنان یاسر عرفات و سایر رهبران فلسطینی، با همراه داشتن بعضی سلاح‌های شخصی از بیروت خارج شوند. بدین ترتیب، هدف اسرائیل در نابودی زیر ساخت‌های سازمان آزادی‌بخش فلسطین و دور ساختن خطر فلسطینیان از مرزهای شمالی خود تحقق یافت.

نیروهای چند ملیتی و در رأس آنها نیروهای آمریکایی، فرانسوی، انگلیسی و ایتالیایی در ۱۹۸۲/۸/۲۱ وارد لبنان شدند تا بر اجرای توافق نظارت کنند. در ۱۹۸۲/۸/۲۳ بشیر جمیل، در سایهٔ حضور تانك‌ها و ارتش اسرائیل، به عنوان رئیس جمهوری لبنان انتخاب شد و در ۱۹۸۲/۸/۳۰ یاسر عرفات از بیروت خارج شد.

در ۱۹۸۲/۹/۱۴ بشیر جمیل، پس از انفجار بمب در ساختمان حزب کتائب (فالانژها) در اشرفیه ـ که در آنجا حضور داشت ـ به قتل رسید. در پی این حادثه، نیروهای اسرائیلی وارد بیروت شدند و دو اردوگاه صبرا و شتیلا را به محاصرهٔ خود درآوردند و با هماهنگی نیروهای لبنانی [شاخهٔ نظامی فالانژها] در ۱۹۸۲/۹/۱۶ وارد اردوگاه‌ها شده، مرتکب قتل‌عام فاجعه‌باری شدند که طی آن، در حدود ۱۵۰۰ فلسطینی و لبنانی قربانی شدند.[۱]

در ۱۹۸۲/۹/۲۳ امین جمیل به‌عنوان رئیس جمهوری لبنان و جانشین برادر خود انتخاب شد و نیروهای اسرائیلی در ۱۹۸۲/۹/۲۸ از بیروت خارج شدند.

به دنبال این تحولات سریع و پیاپی، گروه‌های مقاومت اسلامی تشکل خود

---

۱. این آمار را منابع فلسطینی ذکر کرده‌اند، اما منابع دفاع ملی لبنان، تعداد شهیدان و مفقودشدگان را ۱۲۳۹ نفر اعلام کردند که اغلب آنان، از زنان، سالخوردگان و کودکان فلسطینی بودند.

را آغاز کرده، عملیات نظامی چندی علیه نیروهای اشغالگر در بیروت[۱]، جادهٔ ساحلی جنوب و بقاع غربی انجام دادند. اوج این اقدام‌ها، نخستین عملیات شهادت‌طلبانه‌ای است که شهید احمد قصیر در ۱۹۸۲/۱۱/۱۱ علیه مقر حاکم نظامی اسرائیل در صور انجام داد و به سان صاعقه و زلزله‌ای بر سر اسرائیل فرود آمد. در زمان انجام عملیات، هیچ گروهی مسئولیت آن را اعلام نکرد، همچنان که نام شهید نیز اعلام نشد، چرا که روستای او دیر قانون النهر، جزء مناطق اشغال شده بود. روش اجرای عملیات نیز اعلام نشد و اسرائیل هم برداشت روشنی از آنچه رخ داد، به دست نیاورد.

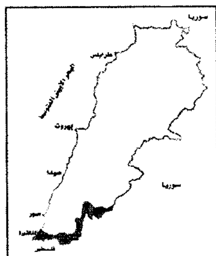
پس از عقب‌نشینی اسرائیل در سال ۱۹۸۵، جزئیات عملیات و نام مجری آن در همان روستای دیر قانون النهر، در مراسم پرشکوهی که در اواخر ماه آوریل برگزار شد، از سوی مقاومت اسلامی اعلام و فیلم ویدئویی جزئیات و مراحل عملیات نمایش داده شد.

**پیمان ۱۷ مه**

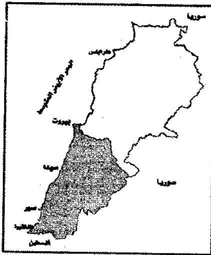
از آنجا که ترتیبات امنیتی حافظ منطقهٔ اشغال شدهٔ اسرائیل، ضامن امنیت این رژیم است، اسرائیل از برتری نظامی خود، اخراج سازمان آزادی‌بخش فلسطین از لبنان و حمایت‌های بین‌المللی آمریکا بهره جست تا مذاکرات خود را با لبنان، زیر سرنیزه‌های نظامی خود آغاز کند. این گفت‌وگوها در ۱۹۸۲/۱۲/۲۸ آغاز و حاصل ۳۵ دور از مذاکرات میان لبنان و اسرائیل که با نظارت آمریکا صورت گرفت، پیمان ۱۷ مه ۱۹۸۳ بود.

---

۱. از جمله عملیاتی که مقاومت اسلامی در بیروت و حومه‌های آن اجرا کرد، کمین گذاری در منطقهٔ مصیطبه و درگیری با گشتی نیروهای پیاده در منطقهٔ پارلمان را می‌توان ذکر کرد. همچنین عملیات در جادهٔ سعدیات، منطقهٔ قدیمی صیدا، تقاطع دانشگاه و محلهٔ قدیمی، علاوه بر عملیات وسیع در جنوب لبنان، از جملهٔ آنهاست که همهٔ آنها در اتاق عملیات مقاومت اسلامی، با ذکر تاریخ و نام افراد مستندسازی شده است.



نوار اشغالی سال ۱۹۷۸، به مساحت تقریبی ۵۰۰ کیلومتر مربع که شامل ۶۱ شهر و روستاست



مساحت منطقهٔ اشغال شده در سال ۱۹۸۲ به ۳۵۶۰ کیلومتر مربع (تقریباً ۱/۳ مساحت لبنان) رسید که ۸۰۱ شهر و روستا را در بر گرفت.

انعقاد پیمان ۱۷ مه و ضمایم امنیتی آن، شرایط اسرائیل را به طور کامل محقق ساخت و لبنان را در جایگاه ژاندارم مسئول برقراری امنیت اشغالگران، آن هم براساس جزئیات مورد نظر و مدیریت و مقررات اسرائیل قرار داد. نگاهی به بعضی از جزئیات این پیمان، این نتیجه را آشکارا به دست می‌دهد.

در مادهٔ اول، پاراگراف دوم آمده است: «طرفین تأکید می‌دارند که حالت جنگی میان لبنان و اسرائیل پایان یافته، دیگر وجود ندارد» و این به معنای خارج کردن لبنان از میدان نبرد و درگیری با اسرائیل، به طور کامل است.

درمادهٔ ۳ آمده است: «طرفین به برقراری و اجرای ترتیبات امنیتی، از جمله ایجاد منطقهٔ امنیتی اقدام می‌کنند.» این منطقهٔ امنیتی، در بخشی از خاك لبنان و در حد فاصل مرزهای بین‌المللی تا منطقهٔ اولی در حومهٔ صیدا تعیین شد. البته هیچ چیزی اسرائیل را در برابر لبنان متعهد نمی‌ساخت، چرا که قدرت نظامی آن، امکان اشغال و تجاوز مستقیم را در هر لحظه و با پوشش بین‌المللی ـ آمریکایی برایش فراهم می‌ساخت و در مقابل، لبنان همواره در اسارت باقی مانده، در برابر اسرائیل مسئولیت داشت و می‌بایست هزینهٔ آن را از حساب خود در داخل سرزمین‌هایش بپردازد تا آرامش و ثبات مناطق اشغال شده را فراهم کند.

مسأله از ترتیبات امنیتی نیز گذشت و به نظام فرهنگی و تبلیغی نیز رسید. در مادهٔ ۵ آمده است: «به منظور پایبندی به پایان بخشیدن به حالت جنگ، هر یك از طرفین، در چارچوب نظامات حقوق اساسی خود، از هر گونه تبلیغات خصمانه علیه طرف دوم خودداری می‌ورزد».

تبعات و پیامدهای پیگیری مقررات پیمان نیز برعهدهٔ طرف لبنانی گذاشته شد. در پیوست ترتیبات امنیتی آمده است: «نهادهای مسئول لبنان، تدابیر امنیتی ویژه‌ای برای کشف فعالیت‌های خصمانه و شناسایی و جلوگیری از ورود یا تحرك افراد مسلح غیرمجاز در منطقهٔ امنیتی و سایر مناطق، اتخاذ می‌کنند».

با این همه، سپردن این مأموریت باعث نشد تا دولت لبنان از اختیارات کامل

در زمینهٔ نیروی انسانی و تجهیزات برخوردار باشد. در پاراگراف «ط» از پیوست ترتیبات امنیتی آمده است: «نیروها، سلاح و تجهیزات نظامی که امکان ورود، تمرکز یا ذخیرهٔ آن در منطقهٔ امنیتی یا انتقال آن از این منطقه وجود دارد، منحصر به مواردی است که در این پیوست و ذیل آن ذکر شده است».

بالاترین سقف مجاز برای ارتش لبنان، دو تیپ نظامی با تعداد مشخصی از تانک‌ها، زرهپوش‌ها، نفربرها، سلاح‌های ضدزرهی، سلاح‌های پدافند هوایی و تجهیزات مخابراتی و به طور مشخص ۴۰ تانک، ۱۲ خمپاره‌انداز ۱۲۰ میلیمتری، ۱۱۲ آرپی‌جی و... تعیین شد. استقرار هر گونه موشك زمینی یا دریایی هم منع شده است. از لحاظ نیروی انسانی، تعداد افراد مجاز ۴۳۴۱ نفر، از جمله ۳۲۳ افسر و ۴۱۱۸ نفر از درجه‌داران و سربازان بود که در سطح گردان‌ها و گروهان‌هایی توزیع شده‌اند که تمام جزئیات آن مشخص است.[1]

صدای مخالفت با این پیمان خفت‌بار به اوج خود رسید و تنها اقدام عملی، تحصنی بود که به دعوت تجمع علمای مسلمان در مسجد امام رضا(ع) در منطقهٔ «بئرالعبد» در حومهٔ جنوبی بیروت، در روز امضای آن صورت گرفت. اگرچه تحصن به نام حزب‌الله اعلام نشد ـ چرا که هنوز ساختار تشکیلاتی حزب علنی نشده بود ـ اما جوانان حزب‌الله در این تحصن شرکت داشتند. در این میان، نیرویی از ارتش لبنان، برای متفرق کردن متحصنان، اقدام به گشودن آتش کرد که در نتیجهٔ آن، جوانی به نام محمد نجده به شهادت رسید. اقدامات خشونت‌آمیز دولت در زمان ریاست جمهوری امین جمیل افزایش یافت و ارتش لبنان در موارد متعدد به میدان آمد. از جمله در اوایل فوریهٔ ۱۹۸۴، حومهٔ جنوب بیروت، مورد حملات هوایی ویرانگری قرار گرفت که منجر به رویارویی با ارتش لبنان شد و با پیشرفت

۱. جزئیات مذکور از کتاب ۱۷ مه که از سوی مرکز وحدت اسلامی در ۱۹۸۸ منتشر شده، گرفته شده است.

حوادث، آنچه بعداً به نام قیام ۶ فوریهٔ ۱۹۸۴ معروف شد، در غرب بیروت رخ داد. در این قیام، نیروهای احزاب و در رأس آنها جنبش امل و حزب ترقی‌خواه سوسیالیستی وارد پادگان‌های ارتش شدند. چهره و قدرت و توان رژیم لبنان در کنترل اوضاع مخدوش و به تدریج، منطقهٔ غرب و حومهٔ جنوب بیروت از سلطهٔ امیل جمیل خارج شد.

پیمان ۱۷ مه عملاً تحقق نیافت، زیرا هیأت وزیران لبنان، لغو آن را در جلسهٔ ۵ مارس ۱۹۸۴، درحالی اعلام کرد که اسرائیل همچنان بخش وسیعی از لبنان را در اشغال داشت.

این تحولات با رویداد دیگری که در ارتباط با نیروهای چندملیتی بود -نیروهایی که نقش کمکی در دستیابی اسرائیل به خواسته‌های خود داشتند- همراه شد. دو نیروی شهادت‌طلب، مقرهای نظامیان نیروی دریایی آمریکا (مارینز) و نیروهای چترباز فرانسوی را به طور هم زمان، در ۱۹۸۳/۱۰/۲۳ منفجر کردند و سازمان جهاد اسلامی، مسئولیت انفجار را که باعث کشته شدن ۲۴۱ آمریکایی و ۵۸ فرانسوی شد، برعهده گرفت. این عملیات به عقب نشینی این نیروها از لبنان در ۱۹۸۴/۴/۳۱ انجامید.[۱]

در نتیجه، پوشش سیاسی بین المللی برای اشغالگری اسرائیل، هدف خود را در به ثمر رساندن تجاوز به لبنان، براساس رؤیاهای صهیونیستی محقق نساخت: پیمان ۱۷ مه لغو شد، نیروهای چندملیتی از لبنان بیرون رفتند و تحولاتی داخلی در لبنان رخ داد که در محاسبات آنها وارد نشده بود و از بارزترین آنها کشته شدن بشیر جمیل و از دست رفتن قدرت و توان امیل جمیل در کنترل اوضاع بود.

**زمینه‌های عقب نشینی اول**

نیروهای اشغالگر، افزایش نقش روحانیون و اقدام آنان را برای بسیج مردم

---

۱. کتاب ۱۷ مه، ص ۱۱۱

علیه اسرائیل دریافتند. از برجسته ترین آنها شیخ شهیدان شیخ «راغب حرب» بود که پس از بازگشت از کنفرانسی در تهران، به دنبال تجاوز اسرائیل به جنوب لبنان، یکسره به روستای خود جبشیت رفت و حرکت بسیج عمومی را علیه اسرائیل آغاز کرد. اشغالگران تلاش کردند تا بر او فشار آورند، یك افسر اسرائیلی برای گفت‌وگو با وی به خانه اش رفت و او از دست دادن با وی خودداری کرد. راغب حرب در آن زمان جمله ای گفت که بعداً شهرت یافت: «مواضع ما سلاح ماست و دست دادن با دشمن، به معنای شناسایی اوست». اسرائیل پس از این ماجرا، در ۸ مارس ۱۹۸۳ او را بازداشت کرد که در پی آن، تظاهرات مردمی و تحرکات فشرده ای از همهٔ شهرها و روستاهای جنوب به سوی شهرك جبشیت و برای یاری رساندن به شیخ به‌راه افتاد، به گونه ای که در برابر این فشار مردمی مستمر، نیروهای اشغالگر ناچار به آزاد کردن او پس از ۱۷ روز شدند. شیخ در حالی از زندان بیرون آمد که همچون فاتحان مورد استقبال واقع شد. او فعالیت، تدریس و نماز خود را در مسجد، به‌ویژه برپایی نماز پرشکوه جمعه را که به رغم همهٔ تدابیر اشغالگران، به عنوان یك تجمع عظیم هفتگی در مسجد جبشیت مورد اهتمام واقع شد، ادامه داد. شیخ هر از چندگاهی به بیروت می آمد و در آخرین بار، به منظور شرکت در کنفرانس «جنایات صدام» در ژانویهٔ ۱۹۸۴ به تهران سفر کرد و پس از آن، به روستای خود برگشت تا در انتظار تقدیر الهی باشد. در شب جمعه، ۱۶ فوریهٔ ۱۹۸۴ و پس از پایان قرائت دعای کمیل، او همراه تعدادی از مؤمنان در منزل مجاور خانهٔ مسکونی اش نشستی داشت. پس از خروج از آن منزل در ساعات پایانی شب، مزدوران اسرائیل اقدام به ترور او کردند و بدین ترتیب، او نخستین روحانی است که پس از اشغال لبنان در سال ۱۹۸۲، به دست اسرائیل ترور شد و پس از او سیدعبداللطیف امین در ۱۹۸۴/۱۱/۱۵ به قتل رسید.

اسرائیل گروهی از عالمان دینی را به خارج از جنوب لبنان تبعید کرد و به کنترل اوضاع موجود و فضای اسلامی غافلگیر کننده‌ای که دشمنی آن با اسرائیل

رو به رشد بود، پرداخت. فضای اسلامی در دو مسیر تفکیك ناپذیر حرکت می کرد: بسیج مردم از سوی روحانیون و آموزش نظامی در مرکز آموزشی بقاع. به تدریج دشمن دریافت که در برابر نیروی جدیدی قرار دارد که روزبه‌روز گسترش می‌یابد.

نگرانی دشمن تنها در مقاومتی که در خاك لبنان صورت می گرفت، منحصر نبود، بلکه هراس او به احتمال انتقال این تجربه به داخل سرزمین‌های فلسطین هم کشانده شد. به‌ویژه پس از انجام عملیات جهادی در قلقیلیا، بیت المقدس و غزه از سوی مجاهدان فلسطینی، اسحاق رابین وزیر دفاع اسرائیل اظهار داشت که «ما بیم آن داریم که تاکتیك‌های «تروریستی» مورد عمل انقلابیون لبنان به کرانهٔ غربی و نوار غزه منتقل شود».[1]

دانی تسدکانی روزنامه نگار اسرائیلی نیز در روزنامهٔ دافار نوشت: «موفقیت عملیات مسلحانه علیه نیروهای اسرائیلی در لبنان، دارای تأثیر روانی بر ساکنان عرب‌نوار اشغال‌شدهٔ غزه، به‌ویژه جوانان این منطقه بوده است و بی گمان، ضرباتی که بر ارتش اسرائیل در لبنان وارد شد، باعث سرور و شادمانی اقشار مردم ساکن نوار شد. کاشته شدن بذرهای تمرد، خود گویای همین امر است. البته دلایل دیگری هم وجود دارد که آنان را به تمرد وادارد، چرا که زندگی زیر سلطهٔ اشغالگری، به هیچ‌وجه نمی تواند زندگی معمولی و طبیعی تلقی شود.»[2]

مردخای بار اون عضو پارلمان اسرائیل نیز در روزنامهٔ «علهمشمار» نوشت: «جرأت فراوانی که در عملیات جنگ چریکی شیعیان در جنوب لبنان وجود داشت و نیز حجم غیرقابل انکار موفقیت‌هایی که در ماه‌های اخیر صورت گرفت، یك مقایسهٔ ضروری میان تروریسم شیعی و فلسطینی را در عرصهٔ افکار عمومی مردم (اسرائیل) برانگیخت. برخی براین باورند که افزایش فعالیت‌های خصمانه در میان

---

۱. روزنامهٔ العهد، شمارهٔ ۴۶، ۲۶ شعبان ۱۴۰۵ هـ. ، ص ۱۱

۲. روزنامهٔ العهد، شمارهٔ ۴۷، ۴ رمضان ۱۴۰۵ هـ. ، ص ۸

ساکنان فلسطینی در مناطق (اشغال شده) در ماه‌های اخیر، خود برخاسته از الهامی است که از موفقیت‌های شیعیان در شمال حاصل شده است.»[۱]

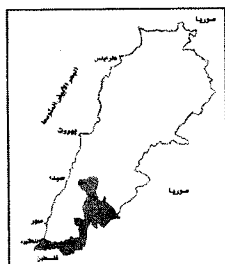
در این دوره، عملیات مقاومت در برابر اشغال، از سوی مقاومت اسلامی، مقاومت ملی و جنبش امل افزایش یافت و اسرائیل در برابر عملیات فشرده در عرصهٔ جنوب لبنان غافلگیر شد. از این رو تصمیم به کاهش حضور گستردهٔ نیروهای اشغالگر خود، در اثر فشار آتش مقاومت کنندگان شد. کابینهٔ اسرائیل در نشست ۱۹۸۵/۱/۱۴، یك برنامهٔ عقب نشینی سه مرحله ای را تصویب کرد که در ۱۶ فوریهٔ ۱۹۸۵ آغاز و در ۳۰ آوریل همان سال پایان یافت. این عقب نشینی شامل مناطق صیدا، صور، نبطیه، روستاهایی از بقاع غربی و مناطقی دیگر شد و نوار اشغال شدهٔ جنوب و بقاع غربی، به مساحت تقریبی ۱۱۰۰ کیلومترمربع، یعنی ۵۵ درصد از مساحت کل جنوب و ۱۱ درصد از مساحت لبنان ـ که به ۱۰۴۵۲ کیلومترمربع می‌رسد ـ همچنان در اشغال باقی ماند.

**نامهٔ سرگشاده**

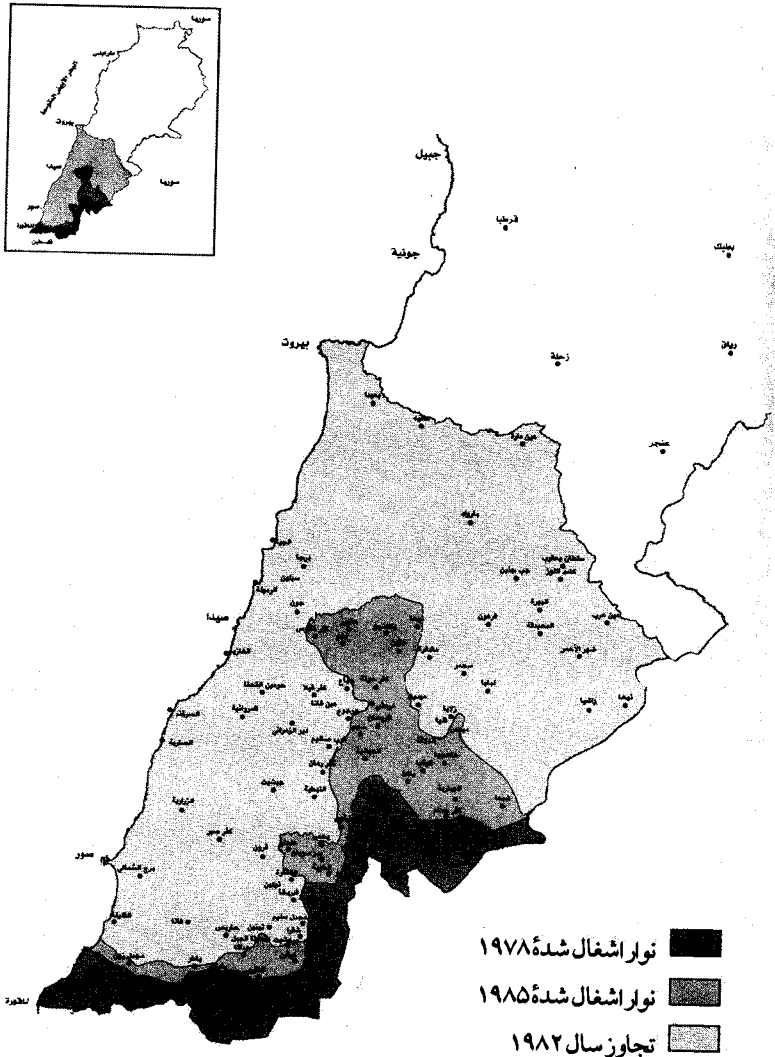
از هنگام بنیان گذاری حزب، دو سال و نیم نخست برای شکل دادن فعالیت جهادی کارآمد که در مقاومت اسلامی تجلی یافت و سهمی در فرار اسرائیل از بخشی از لبنان در سال ۱۹۸۵ داشت و نیز برای طراحی دیدگاه سیاسی حزب با ویژگی‌های سازگار با ایمان به اسلام به عنوان یك راه حل و بالاخره برای طرح برنامه‌ای عملی که از طریق آن بتوان با موقعیت‌های موجود در لبنان به تعامل برخاست و بیانگر جریانی باشد که با نام «حزب‌الله» تبلور یافت، کافی بود. بدین ترتیب، نگرش عقیدتی، جهادی، سیاسی و اجتماعی حزب و اقدام به تحرك علنی و سیاسی، در روز اعلام نامهٔ سرگشاده که هم‌زمان با نخستین سالگرد ترور شیخ شهیدان راغب حرب (قدس‌سره) در ۱۶ فوریهٔ ۱۹۸۵ صورت گرفت و از

---

۱. همان، ص۸



نوار اشغال شدهٔ سال ۱۹۸۵،
به مساحت ۱۱۰۰ کیلومتر مربع (حدوداً نیمی از
مساحت دو استان جنوب و نبطیه که جمعاً به
۲۰۳۴ کیلومتر مربع می‌رسد)، دارای ۱۶۸ شهر و روستا


جبيل
جونية
بيروت
قرطبا
زحلة
صيدا
صور
نوار اشغال شدهٔ ۱۹۷۸
نوار اشغال شدهٔ ۱۹۸۵
تجاوز سال ۱۹۸۲

سوی سخنگوی حزب جناب سیدابراهیم امین‌السید قرائت شد، رسماً مطرح شد.

با این اعلان، حزب‌الله وارد مرحله‌ای نوین در تاریخ خود شد؛ مرحله‌ای که آن را از فعالیت مقاومت آمیز زیرزمینی و بدون ارتباط با رسانه‌ها و طرف‌های سیاسی مختلف بیرون آورد و وارد فعالیت سیاسی علنی کرد که همگامی و پیگیری مقاومت به عنوان یك اولویت از یك سو و اقدام به بیان نگرش و دیدگاه و روش خود از سوی دیگر را شامل می‌شد. روشن است که هیچ فعالیت جهادی نمی‌تواند جدا از فعالیت سیاسی باشد، بلکه باید همگام با آن و در جهت تکامل و استفاده از فواید و نتایج پیاپی آن، در مسیر تحقق اهداف صورت پذیرد. همچنین فعالیت حزب‌الله نمی‌توانست محصور در مقاومت علیه اشغال، به عنوان یك هدف انحصاری باقی بماند. مقاومت اگرچه ابزار اصلی و دارای اولویت در جنبش حزب‌الله است، اما این حزب دارای پروژهٔ جامعی است که برخاسته از نگرش اسلامی حزب در مورد فعالیت در عرصهٔ لبنان با همهٔ الزامات و نیازها و اقتضائات آن است. حزب‌الله به مسائل منطقی‌تر توجه دارد که برخاسته از ارتباط آنها با حوادث جاری لبنان و پیامدها و بازتاب‌های آن است که این خود ناشی از ایمان و مسئولیت شرعی حزب‌الله است.

حزب‌الله بسیج و تأکید بر مقاومت در برابر اشغال را همچنان تداوم بخشید. دورهٔ پس از عقب‌نشینی در ۱۹۸۵ تا سه سال، شاهد انبوهی از عملیات برجستهٔ مقاومت اسلامی بوده است که از جملهٔ آنها می‌توان به عملیات «دو اسیر»[۱]، نابودی پایگاه دشمن در حقبان، حمله و ورود به موقعیت‌های اشغالگران و مزدوران آنان در سجد، بئر کلاب، تومات نیحا، برعشیت، تپهٔ علی طاهر، علمان شومریه، سویداء، سیدون و ریمات، عملیات بزرگ بدر، جلوگیری از پیشروی

۱. بعضی از جزئیات این عملیات در بخش «اسیران و بازداشت شدگان در زندان‌های اسرائیل»، در این فصل آمده است.

اشغالگران به شهرك لویزه در اقلیم التفاح و... اشاره کرد. این عملیات در حالی صورت گرفت که شاهد کاهش آشکار عملیات مقاومت ملی بودیم و فراگیری و گستردگی عملیات در مناطق مختلف، گویای گسترش حوزهٔ عمل مقاومت اسلامی در طول خطوط تماس با نوار اشغال شده در جنوب لبنان و بقاع غربی بود. علاوه بر عملیات کیفی و اثر گذار، سلسله عملیات کوچك و معمولی نیز همه روزه از طریق بمب گذاری، کمین یا شکار اشغالگران توسط تك تیر اندازان یا سایر روش‌های رویارویی که مورد عمل مقاومت بوده است، صورت می گرفت.

**ترور نافرجام علامه فضل الله**

شیوهٔ ترورهای اسرائیل و مزدوران آن، از راه انفجارها و کاربرد خودروهای حامل مواد منفجره که بخشی از تلاش برای برهم زدن اوضاع داخلی و تداوم آتش فتنهٔ جنگ داخلی است، بر کسی پوشیده نیست. آنچه در این زمینه، اقدام جدیدی تلقی می‌شود، ورود مستقیم آمریکا به استفاده از این روش، از طریق ضداطلاعات ارتش لبنان در دورهٔ ریاست جمهوری امین جمیل و با همکاری نیروهای لبنانی (فالانژها) و تلاش برای ترور آیت الله سیدمحمدحسین فضل الله در ۸ مارس ۱۹۸۵، با استفاده از یك خودروی حامل مواد منفجره است که در نزدیکی منزلش در بئر العبد قرار داده شده بود. در اثر اشتباه مجریان عملیات و حمله به خودروی دیگری که پس از نماز جمعه، در راه بازگشت به منزل بود، او به طرز شگفت انگیزی نجات یافت اما نتیجهٔ این قتل عام، شهادت ۸۰نفر که اغلب آنان از دختران و زنان بودند و زخمی شدن ۲۵۶ نفر دیگر، علاوه بر خسارت‌های فراوانی بود که بر ساختمان‌ها و دارایی‌های افراد وارد آمد.

روزنامهٔ واشنگتن پست اطلاعاتی از منابع آگاه خود به شرح زیر منتشر کرد: «پرزیدنت ریگان در اواخر سال گذشته، موافقت خود را با انجام عملیات سری ویژه‌ای اعلام کرد که به آژانس اطلاعات مرکزی (سیا) مأموریت می‌داد، به آموزش و حمایت از تعدادی واحدهای ضدتروریستی اقدام کنند که وظیفهٔ آنها ضربه زدن

به تروریست‌های احتمالی است، پیش از آن که آنها بتوانند به تأسیسات آمریکا در خاورمیانه حمله کنند. این منابع یادآور شدند که چهار ماه پس از آن، یکی از آن گروه‌ها که از اعضایی از ضداطلاعات لبنان و افراد بیگانهٔ دیگر تشکیل شده بود، وظیفه‌ای مستقل را به اجرا درآورد و به گروهی دیگر از لبنانی‌ها مبالغی پرداخت کرد تا خودرویی را که حامل مقداری مواد منفجره است، در بیرون منزل رهبر مبارز شیعی که گمان می‌رود، ارتباطی با حملات تروریستی علیه تأسیسات آمریکایی داشته باشد، در بیروت منفجر کنند».[۱]

شکی در این نیست که در ضد اطلاعات ارتش، «بخش اقدام و تحلیل خارجی» با مدیریت سرگرد ادونیس نعمه مدیر دفتر سرهنگ سیمون قیس ایجاد شده بود که در رأس اهداف آن، ترور علامه فضل الله پیش بینی شده بود. واحدهای تخصصی حزب الله، توانستند سرنخ‌هایی را در این ترور نافرجام به دست آورند که با پیگیری آنها تعدادی از افرادی که مستقیماً در گسترده‌ترین شبکهٔ ترور در لبنان درگیر شده بودند، دستگیر و حکم اعدام در مورد یازده مزدور به اجرا درآمد که اعترافات کاملی در این زمینه داشتند.[۲] این نتایج، پس از یك سال تلاش پیگیر برای دستیابی به این شبکه صورت گرفت و ثابت شد که این شبکه در عملیات انفجاری پراکندهٔ دیگری دست داشته است که هدف آنها، ترور شخصیت‌های سیاسی و ملی متعددی مانند نخست وزیر سلیم الحص و ولید جنبلاط (وزیر کابینه) و مراکزی مانند سینما سلوی، مرکز فرقهٔ دروز، سفارت مصر، بانك رافدین، بازار روشه، ابتدای خیابان صبرا، رستوران ابونواس و مانند آن بوده است. مجموع نتایج این اقدامات، ۲۷۷ کشته و ۱۱۱۱ زخمی بود. تنوع در انتخاب شخصیت‌ها و مکان‌ها برای انفجار، نشانگر هدف این شبکه برای بهره برداری از تضادهای موجود و

---

۱ و ۲. هفته نامهٔ العهد، شمارهٔ ویژه ای در مارس ۱۹۸۶ (پس از شمارهٔ ۸۸) در این زمینه منتشر کرد. همچنین در دومین سالنامهٔ العهد، اطلاعات کاملی دربارهٔ چگونگی تحقیقات، اعترافات کامل، عکس و مشخصات افراد درگیر در این عملیات و حامیان آنها آمده است.

متوجه ساختن انگشت اتهام به سوی گروه‌های خاص و در نتیجه، برانگیختن فتنه‌های داخلی بوده است.

**جنگ اردوگاه‌ها**

در نیمهٔ سال ۱۹۸۵، جنگ اردوگاه‌ها با زمینهٔ قبلی مخالفت با تسلط یاسر عرفات بر آنها و خلع سلاح ساکنانشان در گرفت. حزب‌الله خود را از این جنگ دور نگه داشت و مجدانه کوشید تا طرف‌های آن را به پایان بخشیدن به درگیری تشویق کند. جمهوری اسلامی ایران نیز تلاش‌های وسیعی در این زمینه به کار برد. حزب‌الله محنت‌های فراوانی را از سوی نزدیکان و محیط پیرامونش، به‌دلیل روابط متشنج میان فلسطینیان و شیعیان که از پیش از تجاوز اسرائیل وجود داشت، متحمل شد و همواره فشارهایی بر حزب وارد می‌شد تا به ضرورت مشارکت حزب در جنگ اردوگاه‌ها و درگیری با فلسطینیان تن در دهد. اما قاعدهٔ اصلی مورد توجه حزب در اولویت دادن به نبرد با اسرائیل و مردود شمردن هر جنگ داخلی با هر انگیزه و بهانه‌ای، حزب را به سمت مخالفت با این جنگ و حتی تلاش برای خاموش کردن شعله‌های آن سوق داد. با این همه، جهان عرب ترسیم روشنی از اوضاع و تفکیك میان عملکرد حزب و سایرین در این زمینه نداشت. به همین دلیل، بعضی از اطراف متعصب، همراه با اسرائیل، نقش درخوری در مخدوش کردن چهرهٔ مجاهدان مسلمان ایفا کردند. این جنگ با نظارت سوریه که منجر به سازمان‌دهی پایگاه‌های فعالیت فلسطینی‌ها در اردوگاه‌های بیروت شد، به پایان رسید. عدم ورود نیروهای امنیتی لبنان به اردوگاه‌ها، عدم جواز حمل سلاح به‌استثنای سلاح‌های شخصی و متوسط و استفاده نکردن از اردوگاه به عنوان یك برگ سیاسی از سوی نیروهای داخل پایتخت، از شرایط این روند بود؛ روندی که در انتظار نتایج تحولات مسألهٔ فلسطین ـ که وضع اردوگاه‌ها از آن جدایی ناپذیر بود ـ باقی ماند.

**امل-حزب‌الله**

حزب‌الله و جنبش امل هر دو در عرصه و منطقه‌ای واحد فعالیت دارند. این

امر باعث شده است که سطح تماس این دو، همچون قرص نان روزانه ای باشد که میان دو برادر یا فرزندان یك خانواده در یك منزل یا میان اهالی یك روستا رد و بدل می‌شود. رقابت در جذب افراد نیز به صورت یك واقعیت منفی در آمد که در بعضی از حوادث پراکندهٔ فردی باز تاب یافت. اختلاف در دیدگاه‌ها دربارهٔ بعضی از مسائل سیاسی نیز این مشکل را دوچندان کرد. بارزترین اختلاف‌ها، نوع نگاه به قطعنامهٔ ۴۲۵ سازمان ملل بود که به دلیل وجود ابهاماتی دربارهٔ ترتیبات امنیتی با اسرائیل و شناسایی آن به عنوان یك دولت، مورد انتقاد حزب‌الله واقع شد. علاوه بر این، متزلزل بودن عنصر اعتماد و اطمینان در روابط طرفین و اثر آن در تفسیر مسائل و مواضع سیاسی مختلف، به فتنه‌ای انجامید که آتش درگیری‌های فاجعه باری برافروخت که برگی سیاه را رقم زد و طرفین تنها با پرداخت هزینه‌هایی سنگین، پس از دو سال و نیم از خونریزی‌ها و تحمل محنت‌ها و دردها، توانستند آن را پشت سر بگذارند.

در اینجا تنها به ذکر بعضی از حوادث اکتفا خواهم کرد تا این مرحلهٔ حساس از تاریخ حزب‌الله به فراموشی سپرده شود و در عین حال وارد تحلیل، توجیه و تقسیم‌بندی موقعیت‌های طرفین نخواهم شد.

درگیری‌های پراکنده، به طور محدودی در بعضی از روستاهای جنوب لبنان آغاز شد و روز به روز بر حجم و شدت آن افزوده شد. در آغاز، تجاوزها از راه ضرب و شتم، سلاح کشی یا ایجاد تشنج در فضای روستاها شروع شد تا این که مشکل، پس از آنچه به «مانع حاروف» معروف شد، ابعاد خطرناکی یافت. در ۸۸/۴/۵، جنبش امل، با این باور که حزب‌الله از حدود خود تجاوز کرده است، تصمیم به خلع سلاح نیروهای حزب‌الله گرفت. نزدیك بود که پس از درگیری‌ها در نبطیه و غازیه، نبردهای میان طرفین وسعت فراوانی به خود بگیرد، اما رهبری حزب‌الله در یك اقدام سریع، تصمیم به عدم پذیرش درگیری و نبرد گرفت و دستوراتی برای جلوگیری از هرگونه درگیری، حتی اگر به خلع سلاح حزب‌الله در جنوب بینجامد، به همهٔ

رزمندگان صادر کرد و به برقراری تماس‌های سیاسی و در سطح روحانیون امید بست که می‌توانست، اوضاع را به حالت سابق برگرداند. نتیجه آن بود که حزب الله خلع سلاح شد، اما آن تماس‌ها به هیچ نتیجه‌ای منجر نشد.

پس از آن، وضعیت پیچیده‌تر شد و درگیری‌ها به حومهٔ بیروت سرایت کرد. درگیری‌ها در بیروت در تاریخ ۱۹۸۸/۵/۶ آغاز شد که درپی آن، رهبری حزب با عنوان دفاع از موجودیت و باتوجه به عدم اطمینان از اقدامات سیاسی جاری، تصمیم به نبرد گرفت. نتیجهٔ این نبرد، خروج امل از پایگاه‌های خود در حومهٔ جنوب بیروت به دنبال نبردهای سنگین و تسلط حزب‌الله بر آنها بود.

وضعیت به همین منوال باقی ماند. روستاهایی در اقلیم التفاح در جنوب لبنان، پس از نبردهایی که در پایان سال ۱۹۸۸ صورت گرفت، به تسلط حزب‌الله درآمد و به مناطقی در لویزه و محیط پیرامون آن و جبل صافی ملحق شد که همه تحت کنترل حزب‌الله بود. در بقاع، قدرت اصلی در اختیار حزب بود و در آنجا هیچ برخوردی میان طرفین صورت نگرفت. آبادی‌ها و مناطق بقاع غربی هم تحت سلطهٔ حزب‌الله بود.

هم‌زمان با تحولات سیاسی ناشی از پیمان طائف، با این گمان که حمایت کنفرانس طائف، مستلزم اجازه نیافتن حزب‌الله در تداوم حضور خود، به‌ویژه در جنوب لبنان بود، اوضاع دشوارتر شد. توافق نخست میان امل و حزب‌الله در فوریهٔ ۱۹۸۹، در توقف درگیری‌ها مؤثر و سودمند نبود و پس از آن، جنگ اقلیم التفاح در نیمهٔ ژوئیهٔ ۱۹۹۰ روی داد و محاصرهٔ شدیدی تحمیل شد که همهٔ روزنه‌ها را بر رزمندگان حزب‌الله در همهٔ اطراف بست و بیش از ۱۰۰ روز طول کشید، تا آن که با تحولات حملهٔ عراق به کویت[1] و نشانه‌های شروع جنگ خلیج فارس[2] به

---

۱. عراق در اول آگوست ۱۹۹۰ به کویت حمله کرد و آن را در چهار ساعت به اشغال درآورد.

۲. تجاوز آمریکا و متفقین بین‌المللی در بمباران عراق که عملیات «توفان صحرا» نام گرفت، از ۱۹۹۱/۱/۱۶ برای آزادسازی کویت آغاز شد.

پایان خود رسید، زیرا نیاز به بسته شدن پروندهٔ اختلافات داخلی، در رویارویی با تحولات توفنده در منطقه احساس شد. این تصمیم پس از تلاش‌های پیگیر و دیدارهای فشرده میان دو وزیر خارجهٔ ایران و سوریه دکتر علی اکبر ولایتی و فاروق‌الشرع با حضور نبیه بری رئیس جنبش امل و شیخ صبحی طفیلی دبیر کل حزب‌الله اتخاذ شد و در ۱۹۹۰/۱۱/۹ به قرارداد صلح امل و حزب‌الله انجامید. این قرارداد بر فراموشی بدبینی‌های موجود میان طرفین، برنامهٔ برقراری صلح و سازش، بازگشت حزب به جنوب برای پایان دادن به این مرحلهٔ دردناك و بنیان نهادن رابطهٔ تفاهم میان حزب‌الله و جنبش امل تأکید کرده بود تا شبح فتنه میان طرفین را دور سازد و منجر به همکاری و هماهنگی در زمینه‌های مختلف شود. با سپردن امنیت جنوب به دست ارتش لبنان، هیچ یك از طرفین دیگر دارای اقتدار امنیتی نبود و عملاً حضور ارتش از اوایل فوریهٔ ۱۹۹۱ آغاز شد.

عملیات مقاومت در این دوره تضعیف شد، چرا که میدان بزرگ مقاومت که جنوب لبنان است، به استثنای لویزه، جبل صافی و منطقهٔ بقاع غربی به حال تعطیل در آمده بود. اگرچه این وضعیت باعث شد که تعداد عملیات مقاومت محدود باشد، اما این مانع از تجهیز و آمادگی برای انجام عملیات شهادت‌طلبانه در داخل نوار اشغال شده نبود و مجاهدان حزب، سه عملیات شهادت طلبانهٔ وسیع با خودروهای حامل مواد منفجره انجام دادند. نخستین عملیات، عملیات شهید هیثم دبوق بود که در ۱۹۸۸/۸/۱۹ در تل النحاس (دیر سیماس) در شهرستان مرجعیون[1] صورت گرفت. دومین عملیات را شهید عبدالله عطوی (حر عاملی)[2] در ۱۹۸۸/۱۰/۱۹ در کفر کلا، در نزدیکی دروازهٔ فاطمه در همان شهرستان انجام داد و عملیات سوم،

---

۱. نتیجهٔ عملیات، ۳۰ کشته و زخمی از نظامیان اسرائیلی بود که دشمن تنها به یك کشته و سه زخمی اعتراف کرد.

۲. نتیجهٔ عملیات، ۴۳ کشته و زخمی از نظامیان اسرائیلی بود که دشمن تنها به ۸ کشته و ۸ زخمی اعتراف کرد.

عملیات شهید شیخ اسعد برو[۱] در ۱۹۸۸/۸/۹ بود که در مبدأ ورودی قلیعه در همان شهرستان روی داد.

**پیمان طائف**

فضای داخلی لبنان وضعیت بهتری نداشت. پیامدهای جنگ لبنان و تجاوز اسرائیل آثار خود را بر گسست اجتماعی و دور شدن لبنانی‌ها از همدیگر و تقسیم آنها میان دو منطقهٔ شرقی و غربی یا در دو عنوان کلی مسیحی و اسلامی، بر اساس تقسیمات فرقه‌ای و توزیع جغرافیایی متناسب با آن، به جای گذارده بود. رئیس جمهوری امین جمیل، فرمانده ارتش ژنرال میشل عون را در تاریخ ۱۹۸۸/۹/۲۳ مأمور تشکیل کابینه کرد و با این اقدام، با عرف رایج در این که رئیس دولت از پیروان اهل سنت باشد، به مخالفت برخاست. پس از پایان دورهٔ ریاست جمهوری جمیل، کشور اصلاً آمادگی انتخاب رئیس جمهوری جدید را نداشت، مسأله‌ای که به افزایش شکاف‌های داخلی و عدم امکان اجماع و اتفاق نظر با نظارت دولت در سایهٔ واقعیت‌های فرقه‌ای و فشارهای ناشی از آن انجامید. بدین ترتیب، نخست وزیر سلیم الحص همچنان رئیس دولت در منطقهٔ غربی باقی ماند و برخورد رئیس جمهوری را خلاف حقوق اساسی و اصول حاکم تلقی کرد و در نتیجه، دو دولت در لبنان حاکم شد.

در طائف (عربستان سعودی) تلاش‌ها بر اجرای اصلاحاتی در زمینهٔ حقوق اساسی و ساختار نظام سیاسی و حدود اختیارات رؤسای سه قوه و نیز بعضی اصلاحات دیگر که ویژگی‌های خاص هر فرقه را لحاظ کند، متمرکز شد و پایهٔ پایان جنگ لبنان و دنباله‌های آن را در چارچوب یك پیمان سیاسی بنا نهاد که حداقل‌های قابل پذیرش همهٔ گروه‌ها را با واگذاری امتیازاتی مورد لحاظ قرار دهد. با نظارت

---

۱. نتیجهٔ عملیات، ۲۰ کشته و زخمی از نظامیان اسرائیلی بود که دشمن تنها به کشته شدن یك افسر و زخمی شدن پنج نفر اعتراف کرد.

سوریه و سعودی، استقبال آمریکا و موافقت رجال دینی و سیاسی فرقه‌های مختلف در لبنان، پیمان طائف به منصهٔ ظهور رسید. این پیمان پس از اعلام سند طائف در ۱۹۸۹/۱۰/۲۲ و تصویب آن به عنوان میثاق و قانون اساسی لبنان در نشست مورخ ۱۹۸۹/۱۱/۵ مجلس نمایندگان لبنان منعقد شد. به دنبال آن، رنه معوض به عنوان رئیس جمهوری انتخاب شد و با ترور وی در ۱۹۸۹/۱۱/۲۲، الیاس هراوی در ۱۹۸۹/۱۱/۲۴ به ریاست جمهوری انتخاب شد.

اما ژنرال عون بار دهمهٔ این نتایج به تمرد خود ادامه داد و همچنان موقعیت و سلطهٔ خود را به عنوان رئیس دولت حفظ کرد. دولت نخست‌وزیر سلیم الحص، در جلسه‌ای به ریاست رئیس جمهوری لبنان الیاس هراوی، عزل ژنرال عون را تصویب کرد و مقرر شد که با انجام عملیات نظامی از سوی ارتش لبنان، این مهم جامهٔ عمل بپوشد. بدین ترتیب، عملیات نظامی پایان بخش این وضعیت، با مشارکت نیروهای نظامی سوریه در لبنان انجام و در ۱۹۹۰/۱۰/۱۳ او از قدرت برکنار شد.

حزب‌الله ایمانی به پیمان طائف نداشت و آن را پایین‌تر از حد مطلوب ارزیابی کرد. با این همه، حزب‌الله صرفاً به ابراز عدم رضایت و ضرورت ارتقای این الگو به شیوه‌ای بهتر اکتفا کرد تا حداقل به لغو فرقه‌گرایی سیاسی بینجامد. اما کسانی تلاش کردند تا تحولات درگیری‌های میان امل و حزب‌الله را در جنوب که پس از پیمان طائف رخ داد، به کوشش حزب برای برهم زدن پیمان با استفاده از دریچهٔ مسائل جنوب ربط دهند. چنین چیزی درست نبود و اصولاً حزب چنین رویکردی را نمی‌پسندید. توافق امل و حزب‌الله که بعداً صورت گرفت، حقیقت مطالبات حزب را ثابت کرد که بر حضور نیروهای خود برای مقاومت در جنوب تأکید داشت، بی آن که این موضوع به اعتبارات داخلی مربوط به موازنهٔ قدرت نیروها و طرف‌های مختلف ارتباط داشته باشد. رفتاری که حزب‌الله در اعتراضات داخلی برگزیده بود و انتقاداتی که به ماهیت و ساختار نظام فرقه‌ای داشت، یك رفتار سیاسی صرف در بیان اعتراض و مواضع این حزب بود.

## آزمون ارتش در برقراری امنیت

آیا پس از پیمان طائف، اخراج ژنرال عون و توافق حزب‌الله و امل، لبنان واقعاً حرکت به سوی آرامش را آغاز کرد؟ آیا موضع ارتش لبنان تغییر یافته، از دشمنی با مقاومت، به تأیید و حمایت از آن گراییده بود؟ آیا می‌توان با ورود ارتش به حومهٔ جنوبی بیروت و پس از آن منطقهٔ جنوب لبنان موافقت کرد؟ آیا می‌توان نسبت به عدم تکرار تجربهٔ پرزیدنت امین جمیل در بمباران حومهٔ بیروت با خمپاره مطمئن بود؟

پرسش‌هایی دشوار که پس از تشکیل دولت برآمده از پیمان طائف، فراروی حزب‌الله بود. از آنجا که حزب‌الله اولویت خود را بر مقاومت قرار داده، از سوی سوریه تضمین‌هایی برای عدم تعرض نسبت به مقاومت دریافت کرده بود و از آنجا که نشانه‌های تغییر در رویکرد سیاسی دولت و کارکرد ارتش پدیدار گشته بود و سوریه نیز چتر حمایت خود را همگام با این تحولات گسترده بود، حزب‌الله تصمیم گرفت که با پذیرش طرح «بیروت بزرگ» با واگذاری امنیت به ارتش، در این شهر و از جمله حومهٔ جنوبی آن موافقت کند. این تصمیم برای جوانانی که به حمل سلاح خو گرفته بودند، و دورانی از نگرانی و ترس از ترور و تجاوز را پشت سر گذارده بودند، چندان ساده نبود. جلسات فشرده‌ای با کادرها و عناصر حزب برگزار شد تا ضرورت‌های این اقدام و بی‌خطر بودن آن نسبت به حرکت آیندهٔ حزب تشریح شود. پایبندی دقیق ارتش و حزب‌الله باعث شد، به رغم آن که بسیاری افراد مترصد امکان وقوع درگیری میان آن دو بودند، اجرای طرح در حومهٔ بیروت به شکلی عالی و نمونه صورت پذیرد.

این اقدام، ناشی از دیدگاه حزب بود که نمی‌پذیرفت، دولت در دولت باشد و این که هرگز سلاح مقاومت را به سلاحی برای ایجاد موازنهٔ داخلی یا سلطهٔ درون مرزی در سایهٔ وجود یك دولت مبدل نکند، چرا که در آن صورت، به ابزاری برای رقابت تبدیل و به فتنه منجر می‌شد.

از آنجا که هدف ما، حفظ عملکرد مقاومت جویانهٔ حزب بود، لذا نیازی به استفاده از اسلحه، در خارج از دایرهٔ رویارویی در مناطق اشغال شده و پیرامون آن نبود، به‌ویژه آن که فضای سیاسی مساعدی نیز در حمایت و پشتیبانی از مقاومت و تداوم آن به وجود آمده بود. با این همه، خطر مداومی نسبت به رهبران مقاومت در اماکن حضور آنان احساس می‌شد و این مشکل، از راه هماهنگی با دستگاه‌های امنیتی ذیربط و اعطای مجوز حمل سلاح، در حدود موردنیاز برای حفاظت شخصی رهبران در برابر هرگونه تعرض امنیتی اسرائیل، برطرف شد.

با این همه، ورود ارتش به جنوب لبنان در فوریهٔ ۱۹۹۱، به عنوان نتیجهٔ دستیابی دولت به جایگاه طبیعی خود در ادارهٔ کشور پس از پیمان طائف و نیز یکی از ثمره‌های توافق حزب‌الله و امل در مورد این که امنیت تنها در اختیار ارتش لبنان باشد، با مجادلاتی دشوار روبرو شد. این بیم وجود داشت که ورود ارتش به جنوب لبنان، مقدمهٔ جلوگیری از تحرك نیروهای مقاومت باشد و منطقهٔ جنوب، خارج از معادلات نبرد با اسرائیل نگه داشته شود، در حالی که نوار جنوبی اشغال شده و بقاع غربی، همچنان در اشغال اسرائیل بود.

اما روش عملی مقاومت در عدم ایجاد مراکز نظامی علنی و اعلام شده و عدم حضور مسلحانه در روستاها و انحصار رویارویی در عملیات مستقیم علیه موقعیت‌های نظامی و سربازان اسرائیلی و مزدوران آنان از نیروهای لحد، علاوه بر وجود ارادهٔ سیاسی برای عدم تعرض نسبت به این شیوه از عملیات مقاومت، باعث شد که حزب‌الله در خارج از دایرهٔ تصمیم دولت برای خلع سلاح شبه نظامیان قرار بگیرد، چرا که این عنوان بر نیروهای حزب‌الله منطبق نبود. حزب‌الله خود را درگیر جریانات جنگ داخلی نکرده، حضور مسلحانه ای در مناطق آزاد شده یا داخلی نداشته، اقدام به استفاده از سلاح در اختلافات سیاسی با طرف‌های موجود نکرده بود و لذا همواره از تقاضا و فشار آنان برای خلع سلاح بر کنار ماند. حزب‌الله کارایی خود را در مقاومت علیه اشغال زمانی به اثبات رسانید که لبنان نیازمند چنین

نیروی کارآمدی بود، نیرویی که قدرتی برای لبنان در رویارویی با چالش‌ها و طرح‌های اسرائیل فراهم آورد.

**هم‌آوایی دولت و مقاومت**

همگام با رشد قدرت مقاومت در وارد آوردن ضربه‌هایی دردناك به اشغالگران اسرائیلی که پس از بازگشت تدریجی نیروهای مقاومت به جنوب در پی توافق امل و حزب‌الله صورت پذیرفت، فشارها بر کشور لبنان برای متوقف ساختن مقاومت و خلع سلاح آن افزایش یافت. دیدگاه بعضی از ارکان قدرت سیاسی در آن زمان، بر ضرورت تبعیت مقاومت از تصمیمات سیاسی دولت لبنان تأکید داشت. شعار مشهور آقای فارس بویز وزیر خارجهٔ وقت لبنان «ضرورت هم آوایی دولت و مقاومت» بود. دلیل وی آن بود که دولت لبنان مسئولیت رویدادهایی را که در این کشور رخ می‌دهد، در برابر اسرائیل و جامعهٔ بین المللی برعهده دارد و دست کم باید ادارهٔ عملیات مقاومت یا اطلاع از زمان آن یا تعیین اوقات افزایش یا کاهش عملیات برعهدهٔ دولت باشد تا بتواند، حرکت سیاسی خود را هماهنگ با عملکرد مقاومت انجام دهد و بداند که چگونه با فشارهایی که علیه دولت صورت می گیرد، رویارویی کند.

اما حزب‌الله دیدگاهی دیگر داشت. حزب‌الله بر آن بود که چنانچه مقاومت تابع مدیریت دولت باشد، توان خود را در آزادسازی از دست می‌دهد و مقید به ضوابط دولت و نظام سیاسی خواهد شد. لذا در صورت افزایش فشار بر لبنان، چنانچه دولت مسئول مدیریت مقاومت باشد، ناچار به اتخاذ تدابیر بازدارنده برای اقدامات مقاومت خواهد شد و در برابر جامعهٔ بین المللی، برای اجرای مقررات و قطعنامه‌هایی که جانبدارانه و به سود اسرائیل است، مسئولیت خواهد شد؛ مسأله‌ای که قدرت و توان مقاومت را برای تحرك از بین خواهد برد یا با موانعی روبرو خواهد ساخت. اما چنانچه مقاومت، از تعهدات نظام سیاسی آزاد و رها باشد، می تواند با آزادی کامل تحرکات خود را انجام دهد، بی آن که دولت مسئولیت آن را بردوش

بکشد. چنین وضعی به بهره مندی از جایگاه و موقعیت مقاومت، در راه آزادسازی سرزمین‌های اشغال شده کمك خواهد کردو موقعیت دولت را برای انجام وظایف خود و برقراری تماس و اعمال فشار و درخواست از جامعهٔ بین المللی برای توجه به خطر اسرائیل که علت وجودی مقاومت است و این که هیچ راه حلی جز عقب نشینی کامل و بی‌قید و شرط اسرائیل وجود ندارد، تقویت خواهد کرد.

شاید اندیشهٔ استفاده از مقاومت به عنوان برگ برنده ای در مذاکرات سیاسی، خود باعث طرح مسائلی در مورد هم آوایی آن با دولت شد. اما دولت لبنان، با وجود قدرت لجام گسیختهٔ اسرائیل که برای تحمیل شرایط خود، آمادهٔ انجام همهٔ اعمال وحشیانه است و تعهد و پایبندی به همهٔ مقررات بین المللی یا پیمان‌های منطقه ای را مردود می‌داند و نیز با وجود حمایت کامل آمریکا از خواسته‌ها و نیازهای اسرائیل و جانبداری آن از این رژیم، از هر گونه بهره برداری سیاسی ناتوان و عاجز بود.

برای آن که درگیری و تصادمی میان مقاومت و دولت رخ ندهد، حزب‌الله شعار حرکت در دو خط را مطرح کرد: خط مقاومت برای آزادی، بدون تبعیت از روند مذاکرات و خط سیاسی دولت در پی گیری اجرای قطعنامهٔ ۴۲۵ ملل متحد که خواهان عقب نشینی کامل اسرائیل از لبنان است، به شرط آن که این قطعنامه مقید به عبارت «بی‌قید و شرط» شود، تا نگرانی مربوط به ترتیبات امنیتی خاصی که این قطعنامه براساس آن تفسیرپذیر است، مرتفع شود. هدف حزب‌الله آن بود که به جای رقابت برسر شکل عملیاتی، مسابقه‌ای برای از بین بردن شرایط اشغال صورت بگیرد. در این جهت هیچ توافقی تدوین نشد، اما روند عملی مقاومت خود را تحمیل کرد؛ به‌ویژه آن که ارادهٔ سیاسی سوریه در سطح منطقه، ناظر بر حمایت از حق لبنان در مقاومت و ایجاد پوشش سیاسی مناسب برای جلوگیری از هر گونه برخورد سیاسی که می‌تواند قدرت دولت و مقاومت را کاهش دهد، بوده است.

## شهادت سیدعباس موسوی (قدس سره)

شورای حزب الله، در مه ۱۹۹۱، جناب سیدعباس موسوی (قدس سره) را به عنوان دبیر کل حزب برگزید. ویژگی برجستهٔ وی، فعالیت بی‌وقفه و خستگی ناپذیر او بود. او به طور مستمر، بین بقاع، بیروت و جنوب لبنان در حرکت بود و در یک روز، مسافت‌هایی طولانی را طی می‌کرد تا در فعالیت‌های متعددی شرکت جوید.

نیروهای مقاومت او را دوست داشتند، چرا که در میان آنان و همگام با آنان زندگی می‌کرد. پیش از تصدی سمت دبیر کلی نیز چنین روشی را مصرانه پیگیری می‌کرد و از هیچ فرصتی برای ملاقات با آنان در مرزها فروگذار نمی‌کرد تا آنان را موعظه کند یا پیش از حرکت برای انجام عملیات جهادی با آنان خداحافظی کند. او همواره به تحکیم مبانی مقاومت علیه اشغال اهتمام می‌ورزید.

مردم هم او را دوست داشتند. خونگرمی، خوشرویی و آغوش باز او با آنان و گوش دادن به خواسته‌های مردم این فضا را ایجاد کرده بود.

پس از حسن اجرای توافق امل و حزب الله و بازگشت مقاومت به جنوب، او بر دردهای اجتماعی شهروندان تأکید فراوان داشت. در بازدیدهای متعددی که از خانه‌های آواره شدگان در منطقهٔ وادی ابوجمیل در غرب بیروت انجام داد، به حمایت از آنان و درخواست تأمین حقوق انسانیشان همت گماشت. ایجاد جمعیت توسعهٔ حومهٔ جنوبی بیروت و فعالیت‌های مختلف آن که خواستار تأمین خدمات اجتماعی در حومه و جبران کاستی‌های فراوان موجود در زیرساخت‌های آن بود، با نظارت او صورت گرفت. او برای حل بحران یخبندان در بقاع که باعث بسته شدن راه‌ها و عدم امکان حرکت شهروندان می‌شد، فعالیت بسیاری از خود نشان داد. اوج فعالیت‌های او، سخنرانی مشهورش بود که پیش از شهادتش، بر فراز منبر مسجد شیخ شهیدان راغب حرب (قدس سره) در جبشیت انجام داد و در آن، بر انتقاد از بی توجهی دولت نسبت به مناطق محروم مستضعف تأکید ورزید و آمارهای لازم را

که نشانگر این بی توجهی بود، ارائه داد و همگان را به توجه به دردهای معیشتی و اجتماعی مردم فراخواند و با خدا و مردم پیمان بست که در راه «مقاومت علیه اشغال و اهمال» حرکت کند.

موضع گیری شهید سید عباس موسوی، گرایشی را که حزب‌الله در توجه به وضعیت داخلی پس از تشکیل دولت برآمده از کنفرانس طائف اتخاذ کرده بود، نشان می‌داد. او مشخصاً در نخستین مباحثات مربوط به مشارکت در انتخابات پارلمانی نیز شرکت کرد.

نقش او منحصر به آن نبود که حزب را دارای ویژگی داخلی صرف قرار دهد، به گونه‌ای که فعالیت آن به عرصهٔ لبنان محدود شود. لذا او از هیچ فعالیتی در پشتیبانی از مسألهٔ فلسطین فروگذار نمی کرد. گردهم آوردن گروه‌های فلسطینی دهگانه در تهران، به همت او انجام شد. او به مسائل مسلمانان جهان نیز اهتمام می‌ورزید و دیدارهای مستقیم و حضورش در کنفرانس‌های متعدد، در کشمیر، پاکستان، افغانستان و... نشانگر آن بود.[1]

دوران تصدی او در سمت دبیر کلی حزب کوتاه و کمتر از ۹ ماه بود. پس از پایان مراسم بزرگداشت هشتمین سالگرد ترور یار دیرینه‌اش شیخ راغب حرب (قدس سره) و دیدار با خانواده‌اش و شهدای شهر جبشیت در ۱۶ فوریهٔ ۱۹۹۲، کاروان حامل او از شهر بیرون آمد و به محض رسیدن به شهر «تفاحتا»، هواپیماهای جنگی اسرائیل، خودروی او را بمباران کردند و او همراه با همسر و فرزند کوچکش حسین در دم به شهادت رسیدند.

فردای آن روز، نشست شورای حزب‌الله برگزار و جناب سید حسن نصرالله، به اتفاق آرا به دبیر کلی حزب برگزیده شد تا دورهٔ رهبری سید شهید را به پایان برساند. این انتخاب پیش از تشییع باشکوهی بود که برای سید شهیدان

---

۱. ر.ك: امیر الذاکرة، تهیه شده در واحد تبلیغات مرکزی حزب‌الله، صص ۵۴و۵۵

مقاومت انجام شد و پس از آن، وی در آرامگاه ابدیش در زادگاهش شهر نبی شیت مدفون و جاودانه شد. بدین ترتیب، حزب‌الله فرصت را از دست اسرائیل گرفت و در این مرحلهٔ حساس از تاریخ جهاد خویش، از تزلزل قدرت و کاهش توان حزب در حفظ همبستگی و انسجام بیشتر جلوگیری شد.

ترور دبیر کل سابق حزب جناب سید عباس موسوی (قدس سره) به نقطهٔ عطف مهمی در فعالیت مقاومت مبدل شد. برای نخستین بار، نیروهای مقاومت اسلامی در پاسخ به عملیات ترور، موشك‌های کاتیوشا به سوی شهرك‌های صهیونیست‌نشین شمال فلسطین شلیك کردند. بدین ترتیب، کاتیوشا به عنوان عاملی جدید، وارد معادلات مربوط به عملیات رویارویی با دشمن شد. در مرحله‌ای دیگر، حزب‌الله شلیك موشك‌های کاتیوشا را با یك تصمیم سیاسی دیگر پیوند زد و استفاده از آنها را در پاسخ به حملات اسرائیل، به مواردی منحصر ساخت که غیرنظامیان یا شهرها و روستاها و تأسیسات غیرنظامی مورد تجاوز قرار می‌گرفت.

اسرائیل تلاش کرد تا از این شرایط استفاده کند و سه روز پس از شهادت سیدعباس موسوی، پیشروی نظامی زمینی خود را در محور کفرا ـ یاطر در جنوب لبنان سامان داد، اما مقاومت اسلامی با کارایی هرچه تمام‌تر این پیشروی را متوقف کردند و هم‌زمان، رویارویی‌های سخت و خشونت‌باری در طول خطوط تماس با دشمن صهیونیستی صورت گرفت و منجر به عقب‌نشینی و ناکامی دشمن در تحقق تمام اهداف خود شد و در عین حال، صلابت و عزم راسخ مقاومت را برای تداوم جهاد خود روشن ساخت.

**تجاوز ژوئیه ۱۹۹۳**

جنبش مقاومت عملیات نظامی خود را با کارایی و پشتکار ادامه داد و حمله به موقعیت‌های دشمن، کمین برای گشتی‌های آن و وارد آوردن خسارت‌های انسانی پیاپی در میان سربازان و مزدوران دشمن را سامان داد.

دشمن تصمیم به تجاوز به خاك لبنان گرفت و این تجاوز صبح روز یکشنبه ۲۵ ژوئیه آغاز و تا شامگاه ۳۱ ژوئیهٔ ۱۹۹۳، به مدت هفت روز پیاپی ادامه یافت. اهداف دشمن، آن گونه که شیمون پرز وزیر خارجهٔ رژیم صهیونیستی اعلام کرد، چنین بود: «حملات دارای دو هدف است: ۱ـ آنان که حملات مستقیمی علیه ما صورت می‌دهند و به ویژه حزب‌الله، ۲ـ جلب توجه ساکنان لبنان و دولت‌های ذیربط به ضرورت اعمال فشارها برای توقف فعالیت حزب الله». [۱] ایهود باراك رئیس ستاد ارتش صهیونیستی نیز به دولت لبنان هشدار داد که «باید حزب‌الله را خلع سلاح کند و گرنه اسرائیل خود دست به این اقدام خواهد زد». [۲]

اهداف این تجاوز آشکار بود و بر موارد زیر تمرکز داشت:

۱ـ توقف فعالیت حزب‌الله و خلع سلاح آن، از راه وارد آوردن ضربهٔ نظامی سنگین به زیرساخت‌های آن.

۲ـ ایجاد شکاف در روابط حزب و مردم تا بر حزب‌الله فشار وارد کنند و آن را از لحاظ مردمی مورد محاصره قرار دهند.

۳ـ فشار بر دولت لبنان برای اتخاذ تدابیر لازم به منظور جلوگیری از مقاومت.

اسرائیل تجاوز خود را با استفاده از نیروی هوایی، توپخانه و نیروی دریایی انجام داد. حملات اسرائیل، جنوب لبنان، مناطقی در بقاع و بقاع غربی و اردوگاه فلسطینی «البارد» را در شمال و نیز منطقهٔ «الناعمه» در نزدیکی پایتخت را دربر گرفت. منابع نیروهای بین المللی فعال در لبنان، تعداد ۱۲۲۴ حملهٔ هوایی و ریختن بیش از ۲۸ هزار بمب با اوزان مختلف را تنها در پنج روز اول حمله ثبت کردند. [۳] جنبش مقاومت از زبان دبیر کل خود سیدحسن نصرالله اعلام کرد: «ما

۱. صفحات عز، فی کتاب الامة، ۱۹۹۳، ص ۶۷

۲. همان

۳. صفحات عز، ص ۷۱

خود را در حالت جنگ همیشگی با این دشمن می‌بینیم و عملیات دفاع از مردم ما در جنوب و بقاع غربی، بی آن که مقید به ضابطهٔ معین یا خطوط قرمز تحمیلی دشمن باشد، ادامه خواهد یافت و این مقاومت است که مقررات نبرد را تعیین می کند». [۱] موشك‌های کاتیوشا در پاسخ به تجاوز اسرائیل، به سوی شهرك‌های صهیونیست نشین شمال فلسطین شلیك شد. خبرگزاری فرانسه، این موشك‌ها را چنین توصیف کرد: «جهنمی از موشك‌ها که شلیك آنها ۱۰ ساعت پیاپی ادامه یافت و حالتی از هراس واقعی ایجاد کرد. این توصیفی است از وضعیت شهرك‌های الجلیل که پس از شنیدن آژیر آمبولانس‌ها که در خیابان‌های خالی از عابران در رفت و آمد بودند، ملاحظه می‌شد».

منابع اطلاعات نظامی دشمن چنین برآورد کرده بودند که حزب‌الله دارای پانصد موشك کاتیوشاست که در طول چند روز به پایان می‌رسد و در آن صورت، سلطهٔ نظامی ارتش اسرائیل به طور کامل برقرار خواهد شد، حزب به زانو در خواهد آمد و در اثر ضربه‌های پیاپی، ناتوان از حرکت خواهد بود. اما بعداً دشمن آمادگی حزب را برای نبردی طولانی با توش و توان بسیار بالا لمس کرد و دریافت که نابودی آن، امری ناممکن است. زیرا علاوه بر شلیك فشردهٔ موشك‌های کاتیوشا به شهرك‌های صهیونیست نشین شمال فلسطین، مقاومت اسلامی سی رشته عملیات نظامی را در طول هفت روز علیه تجاوزگران انجام داد که بعضی از آنها، بیش از ۱۰ موقعیت نظامی دشمن را در آن واحد مورد هدف قرار داد و این همه، با وجود تجاوزات نظامی مستمر که آسمان منطقه را پوشش داده بود، صورت گرفت.

در نتیجه اسرائیل به میانجی و حامی آمریکایی خود پناه برد تا راه حلی شکل دهد که مفاد آن، توقف شلیك موشك‌های کاتیوشا به شهرك‌ها، در مقابل

---

۱. صفحات عز، برگرفته از نشست مطبوعاتی دبیر کل حزب‌الله در بعلبك در آغاز تجاوز، ص ۶۳

توقف تجاوز اسرائیل بود. حزب‌الله موافقت خود را با این معادله به سوریه اعلام کرد؛ معادله ای که شلیك موشك‌های کاتیوشا را با تجاوز به غیرنظامیان پیوند می‌داد. این اقدام به مثابهٔ حمایت از غیرنظامیان لبنان و کاهش قدرت اسرائیل برای اعمال فشار تلقی شد و صهیونیست‌ها را در یك نبرد نظامی مستقیم با نیروهای مقاومت درگیر می‌ساخت. تصمیم نهایی این بود که تجاوز اسرائیل، در مقابل توقف شلیك موشك‌های کاتیوشا، در ساعت شش بعدازظهر روز شنبه ۱۹۹۳/۷/۳۱ متوقف شود و بدین ترتیب، «تفاهم ژوئیه» به عنوان نتیجهٔ این توافق شفاهی از طریق میانجی‌ها و بدون وجود هرگونه متن مکتوب شکل گرفت.

در نتیجهٔ این تجاوز، ۱۴۰ غیرنظامی شهید شدند که ۱۳تن از آنان، از نیروهای مقاومت اسلامی بودند. پانصد زخمی و در حدود دویست هزار آواره از ۱۲۰ روستا در جنوب لبنان و ویرانی کلی یا جزیی هزاران خانه[1] از دیگر نتایج این تجاوز بود. اما مقاومت اسلامی و لبنان، پیروز از این نبرد بیرون آمدند و دشمن نتوانست در تحقق اهداف خود به طور مستقیم موفقیتی حاصل کند.

سه روز پس از پایان تجاوز اسرائیل ناگهان شوك جدیدی وارد شد. بعضی از مسئولان لبنان از یك فتنهٔ احتمالی، میان حزب‌الله و طرف‌های دیگری در جنوب لبنان سخن آغاز کردند که می‌توانست به درگیری‌های خونین داخلی بینجامد. این اظهارات دربارهٔ فتنهٔ احتمالی، روزهایی چند تکرار شد و پس از آن، اعزام ارتش به جنوب لبنان، برای عهده دار شدن مسئولیت امنیت و حل مشکل مطرح شد. منابع نظامی لبنان اعلام کردند که حضور ارتش «زیر پرچم کسی نخواهد بود و بر اساس توافق صورت نخواهد گرفت، بلکه به‌طور مطلق همه را دربرخواهد گرفت و حمل سلاح و انتقال آن ممنوع خواهد شد».[2] مفهوم این سخنان آن بود که آنچه نیروهای

---

۱. طبق آمار مؤسسهٔ جهادسازندگی، ۴۸۷۳ منزل بازسازی شد که می‌توان آن را آمار تقریبی مجموع خانه‌های آسیب دیده دانست.

۲. صفحات عز، ۱۹۹۳، ص ۸۷

اشغالگر در طول تجاوز خود، از تحقق آن ناتوان بودند، از راه بهانهٔ ایجاد فتنه و اعزام ارتش لبنان به مناطق تماس در جنوب، امکان تحقق می‌یافت تا مقاومت از ادامهٔ عملیات خود بازداشته شود و اسرائیل، به تضمین‌های امنیتی موردنظر خود دست یابد.

این تحول را نمی‌توان جدا از مذاکرات محرمانه ای دانست که میان آقای یاسر عرفات رئیس سازمان آزادیبخش فلسطین و اسحاق رابین رئیس دولت اسرائیل، از طریق نمایندگان آنها در اسلو پایتخت نروژ جریان داشت و منجر به قراردادی ننگین شد که در ۱۳ سپتامبر، با عنوان «نخست، غزه ـ اریحا» علنی شد. هدف مذاکرات اسلو، پایان دادن به انتفاضهٔ نخست فلسطینی‌ها علیه اشغالگران اسرائیلی بود و بدین ترتیب، اقدامات سیاسی در لبنان، هماهنگ با گام‌های مذاکره‌کنندگان فلسطینی صورت می‌گرفت و اسرائیل را کلاً از عملیات مقاومت آسوده خاطر می‌ساخت تا زمینه برای راه حل‌های سیاسی، به سبك اسرائیلی‌ها فراهم شود و سوریه نیز تنها بماند و در گوشه ای محاصره شود. در اینجا سرعت عمل سوریه که خطر این اقدام رایگان به سود اسرائیل را درك کرده بود و مذاکراتی که با مسئولان لبنان صورت گرفت، به بی‌اثر ماندن و لغو تصمیم اعزام ارتش به جنوب لبنان برای سرکوب مقاومت انجامید و به جای آن، حضور محدود ارتش در بعضی از روستاها مقرر شد که در معادلات موجود برای استمرار و تداوم مقاومت علیه اشغالگران اسرائیلی، تغییری ایجاد نمی‌کرد.

رویارویی با نیروهای اشغالگر تداوم یافت. عملیات کیفی «شیحین» در داخل نوار مرزی اشغال شده صورت گرفت و نیروهای مقاومت اسلامی، بمبی را در یك گشتی صهیونیستی در ۱۹۹۳/۸/۱۹ منفجر کردند و دشمن به کشته شدن هفت نفر و زخمی شدن تعدادی دیگر اعتراف کرد. اسحاق رابین رئیس دولت اسرائیل، پس از این عملیات اظهار داشت: «من متأسفم که حزب‌الله برما

چیره شد».[1] دوازده ساعت پس از عملیات، هواپیماهای جنگی اسرائیل، حمله‌ای علیه منطقهٔ بعلبك، در اطراف «بورضای»، «جنتا» و «نبی شیت» انجام دادند، اما جایی مورد اصابت قرار نگرفت. دشمن به این واکنش اکتفا کرد تا خود را در ورطهٔ واکنش حزب‌الله و شلیك موشك‌های کاتیوشا در نیندازد.

**قتل عام ۱۳ سپتامبر**

وقتی که قرارداد اسلو علنی شد و تصمیم به امضای آن میان طرفین فلسطینی و اسرائیلی در ۱۳ سپتامبر ۱۹۹۳ اتخاذ شد، حزب‌الله با همکاری احزاب لبنان و گروه‌های فلسطینی، تظاهراتی برای محکومیت و مردود شمردن این قرارداد در روز امضای آن سامان داد که در ساعت ۲ بعدازظهر از برابر مسجد امام مهدی (عج) در منطقهٔ غبیری در جنوب بیروت شروع شد. به بهانهٔ تصمیم دولت لبنان مبنی بر ممنوعیت انجام تظاهرات در همهٔ خاك لبنان به دلایل امنیتی، تماس‌های فشرده‌ای برای جلوگیری از برپایی این تظاهرات صورت گرفت. الیاس هراوی رئیس جمهوری شخصاً مسئولیت دفاع از ممنوعیت تظاهرات را برعهده گرفت و از «بشاره مرهج» وزیر کشور[2] و «محسن دلول» وزیر دفاع خواست که دستگاه‌های امنیتی را در اجرای تصمیم دولت - که رئیس آن رفیق حریری در خارج از کشور بود - وادار به انجام وظیفهٔ خود کنند.

با این همه، دعوت کنندگان بر انجام تظاهرات اصرار ورزیدند و در عین حال، همهٔ تلاش خود را برای دستیابی به توافقی با دولت لبنان در مورد آن به کار بردند. این تظاهرات، برای مدتی کوتاه از زمان اعلام شده برای برگزاری آن به تعویق افتاد تا آن که در مورد شروع آن با محسن دلول وزیر دفاع توافقی صورت گرفت، با این شرط که مسیر آن کوتاه‌تر باشد و تعدیلی در آن صورت گیرد.

۱. هفته نامهٔ العهد، شمارهٔ ۴۷۹، ۲۰ آگوست ۱۹۹۳

۲. وزیر کشور از اجرای تصمیم ممنوعیت خودداری کرد و بعداً موضع مخالف خود را نسبت به تصمیم دولت رسماً اعلام کرد.

حزب‌الله، بر اساس علاقهٔ شدید خود برای تحقق هدف از تظاهرات و اعلام موضع در محکومیت توافق اسلو، تعدیل را پذیرفت و تظاهرات برگزار شد. راهپیمایان تنها چند ده متر پس از حرکت به سوی جادهٔ فرودگاه ـ براساس خط سیر اعلام شده و مورد توافق ـ ناگهان با گشودن آتش سنگین از سوی نیروی ارتش لبنان که در پل فرودگاه مستقر بود، روبرو شدند و در نتیجه ۹ تن از آنان و از جمله دو تن از خواهران شهید و دهها تن مجروح شدند. برای جلوگیری از فتنه، فوراً تعلیماتی به تظاهرکنندگان داده شد تا اوضاع را آرام کنند و هیچ واکنشی نشان ندهند.

حزب‌الله در برابر یک ماجرای ناگهانی قرار گرفت، به‌ویژه آن که این راهپیمایی در پی دستیابی به توافق آغاز شده بود. اطلاعاتی روشن فراهم آمد که علاقه‌مندی بعضی از ارکان حاکمیت را برای کشاندن حزب‌الله به یک رویارویی داخلی مورد تأکید قرار می‌داد. هیچ کس مسئولیت این اقدام را برعهده نگرفت و همگان این قتل عام را به خطایی مرتبط دانستند که در ابلاغ مسأله به ارتش رخ داده بود. در آن شرایط، چنانچه تظاهرکنندگان واکنشی در برابر اقدام عناصر ارتش نشان می‌دادند، مسئولیت حمله به ارتش لبنان برعهدهٔ آنان قرار می‌گرفت و چنین وانمود می‌شد که ارتش به دفاع از خود پرداخته است. در نتیجه، مقدمهٔ تدابیر میدانی دیگری فراهم می‌شد که به فتنه می‌انجامید و مقاومت را در کژراهه و هزارتوی بازتاب‌های توافقات اسلو درمی‌انداخت. به رغم خشونت بار بودن قتل‌عام جادهٔ فرودگاه که به مثابهٔ قتل عام محکوم کنندگان توافقات اسلو بود و با خون مجاهدان لبنان آمیخته شد، با این همه شکیبایی حزب‌الله و همراهی خانواده‌های شهیدان، فرصت را از دست کسانی گرفت که در تلاش بودند تا حزب را از اهداف خود منحرف و آن را در نزاع‌های داخلی درگیر کنند.

در پی این رویداد و بازتاب‌های آن و به‌ویژه با توجه به مسئولیت دولت در مورد خون‌هایی که برزمین ریخته شد، تشنج میان حزب‌الله و دولت به مدت یک‌سال و هشت‌ماه تداوم یافت، بدون آن که به صورت واکنشی حساب نشده جلوه

کند، چرا که در میان توجهات حزب، اولویت با تداوم مقاومت بود. تا این که پروندهٔ این حادثه، در نیمهٔ مه ۱۹۹۵ بسته شد. هیأت عالی امداد که آقای رفیق حریری رئیس دولت ریاست آن را بر عهده داشت، در بیانیه ای چنین اعلام کرد: «این هیأت، قربانیان حادثهٔ اسفبار ۱۳ سپتامبر را در شمار کاروان شهیدان میهن و مقاومت تلقی می کند که به دفاع از سرزمین و خاك میهن و مقدسات ایمان داشتند و راه حل های بخشی و انفرادی را مردود دانستند و در این راه گرانبهاترین چیزهای ممکن را ایثار کردند»[۱]. حزب‌الله نیز در بیانیه ای چنین پاسخ داد: «پس از تأمل در مفاهیم سیاسی این تصمیم، ما آن را اقدامی نیکو در راه بسته شدن این پرونده تلقی می کنیم و بی گمان، این اقدام آرزوها و اهداف این شهیدان مطهر را بر آورده می کند». [۲]

**تجاوز آوریل ۱۹۹۶**

با هدف حمایت از اسرائیل و با عنوان «سازندگان صلح»، کنفرانس سران «شرم الشیخ» در مصر، در روز چهارشنبه ۱۳ مارس ۱۹۹۶ برگزار شد. آمریکا کشورهای جهان و اغلب کشورهای عربی را در این کنفرانس بسیج کرد و در بیانیهٔ پایانی آن، همگان به «بازداشتن دشمنان صلح از نابود کردن فرصت حقیقی صلح و انجام تدابیر دوجانبه برای مبارزه با تروریسم» دعوت شده بودند. [۳]

کنفرانس سران شرم الشیخ در فضایی برگزار شد که چهار عملیات شهادت طلبانه را جنبش حماس در فلسطین، در فاصلهٔ ۲۴ فوریه و ۱۴ مارس ۱۹۹۶ انجام داده بود. حزب‌الله نیز در پاسخ به حملات اسرائیل علیه غیر نظامیان که در ۳۰ مارس در یاطر و ۹ آوریل در برعشیت صورت گرفته بود، اقدام به شلیك موشك‌های کاتیوشا به سوی شهرك‌های صهیونیست نشین در شمال فلسطین کرده بود و پیش از آن نیز، عملیات شهادت طلبانهٔ شهید علی اشمر در ۲۰ فوریه در مثلث

---

۱ و ۲. هفته نامهٔ العهد، شمارهٔ ۱۹ مه ۱۹۹۵

۳. الحرب الثامنة، المركز الاستشاری للدراسات و التوثیق، ص ۲۹

عدیسه ـ رب ثلاثین در جنوب لبنان انجام گرفته بود.

تجاوز آوریل، پگاه پنجشنبه ۱۱ آوریل ۱۹۹۶ با یك حملهٔ هوایی در ساعت چهاروبیست دقیقهٔ صبح به منطقهٔ تلة الکیال در شهر بعلبك آغاز شد و پس از آن، حملات هوایی پراکنده ای در همان روز به ساختمانی در عین بوسوار در اقلیم التفاح و پس از آن به ارتش لبنان، در نزدیکی آسایشگاه شهر صور و سپس به یك ساختمان در حومهٔ جنوبی بیروت، در منطقهٔ «حارة حریك» و به فاصلهٔ چند متر از مقر شورای حزب‌الله صورت گرفت. این نخستین بار پس از تجاوز اسرائیل در سال ۱۹۸۲ بود که حومهٔ جنوب بیروت مورد حملهٔ هوایی قرار گرفت. تجاوز اسرائیل به تدریج گسترش یافت و همان گونه که فرماندهان دشمن ابراز داشتند، عملیات فشرده و تدریجی، با هدف فشار پیگیر برای تحقق اهداف مورد نظر صورت گرفت.

دشمن تجاوز خود را «خوشه‌های خشم» نام نهاد، تجاوزی که شدیدتر از تجاوز ژوئیهٔ ۱۹۹۳ بود، مناطقی وسیع تر را در برگرفت و ۱۶ روز ادامه یافت و با انجام قتل عام‌های چهارگانهٔ سحمر در روزدوم، آمبولانس منصوری در روزسوم، نبطیهٔ فوقا وقانا در روز هفتم و جمعاً ۱۱۷ غیرنظامی شهید و ۱۲۷ زخمی به جای گذاشت، مشهور شد. تعداد کل شهیدان تجاوز آوریل، ۲۵۰ تن بود که از میان آنان، ۱۴ تن از نیروهای مقاومت اسلامی بودند. همچنین این تجاوز آوارگی وسیعی را در جنوب لبنان در پی داشت که صدها هزار نفر را در برگرفت. ویرانی‌های به جامانده نیز گسترده و فراگیر بود و بسیاری از زیرساخت‌های اقتصادی و خدماتی و نیز در حدود هفت‌هزار خانه[1] دچار آسیب کلی یا جزیی شد.

امّا مقاومت اسلامی پایداری سر سختانه ای از خود نشان داد، به گونه ای که

---

۱. بنابر آمار مؤسسهٔ جهاد سازندگی، تعداد ۶۷۱۴ باب منزل در مناطق مختلف آسیب‌دیده از تجاوز آوریل بازسازی شد.

دشمن را شگفت زده کرد. شلیك موشك‌های کاتیوشا به طور روزانه ادامه یافت و مجاهدان با استفاده از تجربیات تجاوز قبلی دشمن، نقشه‌هایی مناسب برای رویارویی با تجاوزات هوایی جدید طراحی کردند و در نتیجه، اسرائیل نتوانست حتی یك نفر از مجاهدان ما را در طول نبرد، از راه هدف گیری مستقیم مورد اصابت قرار دهد یا حتی یك سکوی شلیك موشك را از پرتاب موشك بازدارد. سازو کار توزیع امکانات نظامی نیز به گونه ای بود که در زمان بسته شدن راه‌های امدادی پشت جبهه و پوشش هوایی فضای درگیری از سوی دشمن، امکان تداوم نبرد را ایجاد می کرد. افراد مشکوك نیز از صحنهٔ درگیری‌ها به مناطق دیگری برده شدند و در نتیجه، دشمن از ارتباط زمینی با بعضی مزدوران مخفی خود ناکام ماند. برعکس برآوردهای صهیونیست‌ها، شدت و گسترش بمباران، تا هنگام آتش بس مانع از ادامهٔ موج واکنش مقاومت اسلامی در شلیك موشك نشد.

اهداف این تجاوز عبارت بود از:

۱ ـ ضربه زدن به حزب‌الله و پایان بخشیدن به عملیات مقاومت و جلوگیری از اصابت موشك‌های کاتیوشا به شهرك‌های صهیونیست نشین اسرائیل.

۲ ـ فشار بر دولت لبنان برای اتخاذ تدابیر عملی و میدانی در جلوگیری از عملیات مقاومت.

۳ ـ آواره ساختن فشردهٔ مردم و تهدید روستاها برای ایجاد شکاف میان مردم و مقاومت.

۴ ـ نیاز شیمون پرز به یك پیروزی نظامی که او را در رقابت انتخاباتی برای دستیابی به سمت ریاست دولت در اسرائیل (نخست وزیری) یاری کند، به‌ویژه آن که او برخلاف سایر رؤسای دولت و نخست وزیران، تنها فرد غیر نظامی بود.

۵ ـ از بین بردن توان لبنان و محروم ساختن سوریه از قدرت و نیروی موجود خود در لبنان و تفکیك فرایند تصمیم سازی در دو کشور.

۶ ـ استفاده از نتایج تجاوز برای تعدیل تفاهم ژوئیه، به گونه ای که منجر به

توقف عملیات مقاومت در نوار مرزی اشغال شده شود.

اسرائیل نسبت به امکان تحقق هدف‌های خود مطمئن بود. حمایت‌های سیاسی در کنفرانس شرم الشیخ پوشش بین‌المللی مهمی برای این رژیم ایجاد کرده بود، آمادگی‌های نظامی به شکل خوبی تدارک دیده شده بود و علاوه بر آن، اقدام به ارتکاب قتل عام‌ها برای مرعوب ساختن مردم لبنان و افزایش تجاوزات و آواره کردن ساکنان آن کرده، روی ناتوانی حزب‌الله در مقاومت و تحمل نبرد حساب باز کرده بود. همهٔ اینها از دید دشمن اسرائیلی، عوامل مؤثری در تأمین موفقیت برنامهٔ موردنظر تلقی می‌شد.

همگام با حرکت فعال نظامی، حزب‌الله دست به تحرك سیاسی گسترده‌ای زدو از طریق مسئولان خود، تعامل با همهٔ رسانه‌های گروهی منطقه‌ای و بیگانه را برای بیان وضعیت آغاز کرد؛ بیانیه‌های پیاپی برای تشریح یکایك رویدادها صادر کرد، به برقراری تماس‌ها با نیروهای سیاسی متعددی پرداخت و همهٔ احزاب لبنان را به برگزاری یك همایش ملی گسترده در هتل الکساندر در اشرفیه ـ هتلی که مقر فرماندهی اسرائیل در تجاوز ۱۹۸۲ بود ـ دعوت کرد تا نمادی از وحدت لبنانی‌ها در رویارویی با تجاوز باشد. سیدحسن نصرالله دبیرکل حزب و حاج حسین خلیل معاون سیاسی او به منظور تداوم تماس‌ها با کادر رهبری سوریه به دمشق رفتند و دیدارهای فشرده‌ای با آقای فاروق‌الشرع وزیر خارجهٔ سوریه انجام دادند که در آن، به تبادل اطلاعات و پیشنهادها و بررسی دقیق‌ترین جزئیات برای هماهنگ سازی مواضع طرفین پرداختند. هم چنین هماهنگی لازم با همهٔ فعالانی که در آن زمان در سوریه حضور داشتند و در رأس آنان، دکتر ولایتی وزیر خارجهٔ جمهوری اسلامی ایران، در ۱۹ آوریل صورت گرفت.

در سطح اجتماعی نیز حزب‌الله تلاش وسیعی انجام داد و با همکاری نهادهای دولتی و ملی، پناه‌دادن به مهاجران و تأمین غذا، پوشاك و بهداشت و درمان را سازمان‌دهی کرد. پس از برقراری آتش‌بس نیز در بازگرداندن مردم به روستاهای خود مشارکت

جست و تلاش فعالانه‌ای برای بازسازی منازل آسیب دیده از تجاوز از خود نشان داد.

قتل عام قانا، نتایجی معکوس برای اسرائیلیان داشت و به جای آن که رعب در دل مردم بیندازد و نیروهای مقاومت را دچار دستپاچگی کند، به محکومیت بین‌المللی اسرائیل انجامید. با این همه، اسرائیل کوشید تا همهٔ توان خود را برای تداوم برنامه‌هایش به کار گیرد. ۹ روز پس از این قتل عام و پس از آن که ناتوانی اسرائیل در برابر کارآمدی مقاومت، پایداری مردم و همکاری با ارتش لبنان و هم‌آوایی با دولت لبنان آشکار شد، آتش بس برقرار گردید.

اسرائیل از طریق «وارن کریستوفر» وزیر خارجهٔ آمریکا، پیشنهاد ترك موقت مخاصمه را تا برقراری آتش‌بس مطرح کرد. بعضی از مسئولان، در اقدامی يك‌جانبه در یکی از جلسات شورای وزیران لبنان، تا آستانهٔ موافقت با این پیشنهاد پیش رفتند، اما حزب‌الله آن را رد کرد و خطرهای آن را که از جملهٔ آنها باقی ماندن ابتکار عمل در دست اسرائیل بود، بی آن که متعهد به توقف تجاوز باشد، تبیین کرد. حزب‌الله کسانی را که در افق راه‌حل‌های سیاسی حرکت می‌کردند، نسبت به توان حزب در تداوم حضور در میدان نبرد و انجام عملیات ایذایی علیه اسرائیل برای مدت طولانی کاملاً مطمئن ساخت. در نتیجه، اندیشهٔ ترك مخاصمه فرو ریخت و همهٔ تلاش‌ها در جستجوی راه حل همه جانبه به کار گرفته شد.

بعضی از آنان، مسألهٔ امضای قرارداد آتش‌بس و نقش دولت لبنان را در این مورد مطرح کردند. سیدحسن نصرالله دبیر کل حزب‌الله، پاسخ حزب را به این اشکال چنین مطرح کرد: «اساساً امضای توافق مکتوب با دشمن اسرائیلی در مورد حزب‌الله متصور نیست و با هیچ کس رقابت نخواهیم کرد که طرف امضا کنندهٔ چنین توافقات مکتوبی باشیم».[1]

پوشیده نماند که حزب‌الله از تجاوز اسرائیل نگرانی نداشت، بلکه نگرانی

---

۱. الحرب الثامنة، ص ۶۵۹

ما از واقعیت‌های سیاسی داخلی لبنان و این امکان که بعضی خنجر از پشت بزنند و حزب‌الله در برابر چنین دستاورد مهمی ضعیف و ناتوان شود، بوده است.

با پیگیری مستقیم مرحوم حافظ اسد رئیس جمهوری فقید سوریه، این کشور توانست توافق مکتوبی که در خور خواست‌های مقاومت باشد، به انجام برساند که به «تفاهم آوریل» موسوم شد. این توافق، به دلیل اختلاف در مورد یك کلمه، یك روز کامل به تعویق افتاد. طرف آمریکایی متنی پیشنهاد کرد که در آن، از عدم استفاده از مناطق غیر نظامی به عنوان پایگاه‌هایی برای «آغاز» حملات نظامی مقاومت سخن به میان آمده بود و مقاومت با آن موافقت نکرد و خواستار اصلاح متن شد، به نحوی که در آن، عدم استفاده از این مناطق به عنوان پایگاه‌هایی برای «انجام» حملات نظامی، ذکر شود. روشن است که میان دو واژهٔ آغاز و انجام تفاوت بسیاری وجود داشت. بر اساس متن پیشنهادی حزب الله، نیروهای مقاومت می‌توانستند، از جایگاه‌های امن حرکت خود را آغاز کنند، بی آن که دشمن بتواند آنها را بمباران کند، چرا که منجر به نقض تفاهم‌نامه و در نتیجه روبرو شدن شهرك‌های صهیونیست نشین شمالی با حملات موشك‌های کاتیوشا، به عنوان واکنشی در برابر نقض توافقات خواهد شد. در نتیجه، مناطق غیر نظامی، نقطهٔ آغاز و نه پایگاه شلیك خمپاره‌ها علیه اسرائیل خواهد بود و این امر، با سیاست مقاومت، در هدف گیری مستقیم عناصر اشغالگر هماهنگی کامل دارد.

تلاش حزب‌الله در تبلور تفاهم مکتوب آوریل همراه با موفقیت بود، تفاهمی که هم زمان با اعلام آتش‌بس در ساعت ۶ بعدازظهر ۲۷ آوریل ۱۹۹۶ پا به عرصهٔ وجود گذارد. وجه تمایز این تفاهم با تفاهم ژوئیه، مکتوب بودن آن و داشتن سازوکار پیگیری از طریق یك کمیتهٔ پیگیری پنج جانبه بود. این تفاهم، با طرح موضوع حق دفاع از خود و بی طرف دانستن غیر نظامیان، اقرار دشمن را به مشروعیت مقاومت در پی داشته است. وجه اشتراك این تفاهم با تفاهم ژوئیه در آن است که بر عدم بمباران غیر نظامیان و تأسیسات غیر نظامی لبنان توسط اسرائیل، در

مقابل عدم شلیك موشك‌های كاتیوشا و هدف گیری غیر نظامیان در شهرك‌های صهیونیست نشین شمالی توسط حزب‌الله تأكید دارد.

ایران نقش فعالی در مذاكرات جاری در دمشق، از طریق وزیر خارجه‌اش دكتر ولایتی ایفا كرد. سوریه، ایران و مقاومت، در مشاركت دادن فرانسه برای حضور در كمیتهٔ تفاهم و در كنار سوریه و ایران موفق بودند. تعداد طرف‌ها در كنار آمریكا و اسرائیل به پنج طرف رسید و در نتیجه، گروه نظارت بر تفاهم، گروهی متوازن تلقی شد.

موفقیت مهم‌تر را باید در حمایت وسیع مردمی از مقاومت كه شامل مسلمانان و مسیحیان، همهٔ نیروهای حزبی و همچنین دولت و نهادهای آن شد دانست. سخن از اجماع ملی در پیرامون مقاومت، سخنی رایج بود و مقاومت، تبدیل به اصطلاحی سیاسی شد كه همهٔ لبنانی‌ها آن را به كار می‌بردند و آن را ابزاری در رویارویی با اشغالگران و ادعاهای آنان و تحركات فرستادگان و نمایندگان بین‌المللی به لبنان كه در تلاش برای اعمال فشار بر مسئولان برای متوقف ساختن فعالیت مقاومت بودند، قرار دادند. علاوه بر این، پایداری و پیروزی، بعد عربی و اسلامی نوینی در سطح منطقه و رژیم‌ها و ملت‌های آن یافت. حزب‌الله، نیرومندتر از پیش، از این رویارویی سرفراز بیرون آمد و ناتوانی اسرائیل را فاش ساخت. نخستین ثمرهٔ این رویارویی، سقوط شیمون پرز در انتخابات ریاست دولت اسرائیل در روز ۲۹ مه ۱۹۹۶، به رغم حمایت‌های كلینتون رئیس جمهوری آمریكا بود.

**عملیات انصاریه**

اسرائیل در دام تفاهم آوریل افتاد، تفاهمی كه توان اعمال فشار بر مقاومت را از راه حمله به غیر نظامیان، از دست اسرائیل گرفت و آن را مقید ساخت تا در رویارویی نظامی، صرفاً با نیروهای مقاومت درگیر شود. این نیروها نیز دارای قدرت، پویایی و عزم و تصمیم برای حمله به نیروهای اسرائیلی و وارد كردن خسارت به آنان بودند و پس از حمله، می‌توانستند از دیدها پنهان شوند و انتقام‌جویی

از آنان ممکن نباشد. از این روست که معادلات ناشی از تفاهم، دقیقاً به سود مقاومت بود. علاوه بر این، ضعف اطلاعاتی اسرائیل نیز باعث شد که هرگز عملیات یا کمین‌ها، شناسایی پیش هنگام نشود و تحقق پیشگیری قبلی آنها برای کاهش خسارت‌های وارد آمده بر صهیونیست‌ها و نیروهای لحد ممکن نباشد.

ارتش اسرائیل نقشهٔ کمین گذاری در خطوط عقب را درون مناطق آزاد شده برگزید و توانست، بمبی را در منطقهٔ کفور در نبطیه، توسط یك کماندو که شبانه با چتر فرود آمده بود، کار بگذارد که در میان تعدادی از مجاهدان منفجر شد.

رژیم صهیونیستی در صدد تکرار این تجربه در اراضی بایر حریم شهرك انصاریه در شهرستان صیدا بود. در ۱۹۹۷/۹/۵ گروهی از کماندوهای برگزیده، از لشکر دریایی شییطت، شبانه از راه دریا، از خط ساحلی گذشتند و هنگام رسیدن به مکان تعیین شده، با یك کمین مستحکم مجاهدان مقاومت اسلامی برخورد کردند و در این رویارویی، همهٔ انواع سلاح‌ها به کار گرفته شد و پس از سه ساعت درگیری، نتیجهٔ نبرد کشته و زخمی شدن هفده صهیونیست بود که قطعاتی از اجساد بعضی از آنان در همهٔ منطقه پخش شده بود. به رغم دخالت نیروی هوایی اسرائیل و تلاش برای زدودن آثار درگیری در منطقهٔ نبرد، مجاهدان توانستند بعضی از قطعات بدن نظامیان صهیونیست را ـ مانند دست‌ها، پاها و صورت یکی از آنان ـ جمع آوری کنند که بعداً پشتوانهٔ مهمی در روند تبادل اسیران بازداشت شده در زندان‌های اسرائیلی قرار گرفت.

آنچه دشمن در آن زمان درك نکرد، آگاهی نیروهای مقاومت از اطلاعاتی در بارهٔ عملیات مقرر بود. مجاهدان در انتظار سربازان دشمن بودند و از هنگام ورود آنها به ساحل و گذر از باغ‌ها و مزارع، تا هنگام رسیدن آنها به موقعیت مشخص شده در انصاریه، آنها را تعقیب می کردند و پیش از آن، بمب‌های سنگینی در مسیرهای مختلف تجهیز کرده بودند تا از راه دور و از طریق بی‌سیم منفجر شود. تعداد بسیاری از مجاهدان با سلاح های لازم در عرصهٔ نبرد آماده بودند و همهٔ اینها

تبیین کنندهٔ علت درگیری‌های فشرده، نوع سلاح‌های به کار گرفته شده و حجم خسارت‌های نیروهای اسرائیلی و بالاخره ناچاری نیروی هوایی اسرائیل برای دخالت بود.

عملیات انصاریه اسرائیل را دچار شوك کرد و طرح آن را برای تلاش برای معامله بر سر عملیات مقاومت در درون نوار اشغالی علیه سربازان و مزدوران خود از راه اعمال فشار وبمب گذاری در مناطق پشت خطوط مقاومت، با شکست روبرو کرد. در نتیجه، تفاهم آوریل یك بار دیگر در صدر نشست و پیروزی کیفی جدیدی در پروندهٔ مقاومت ثبت شد.

**شهادت فرزند دبیر کل**

۷ روز پس از عملیات انصاریه، عصر روز ۱۹۹۷/۹/۱۲، نیروهای مقاومت تحرکات یك گشتی اسرائیلی را در منطقهٔ جبل‌الرفیع در اقلیم‌التفاح رصد و شناسایی کردند که به سوی هدفی در شهرك عربصالیم در حال حرکت بودند. دستور لازم به گروه‌هایی متعدد از نیروهای مقاومت داده شد تا تحرك خود را آغاز و کمین گذاری کنند. در یکی از این گروه‌ها، فرزند بزرگ دبیر کل حزب‌الله به نام سیدهادی نصرالله نیز حضور داشت. این گروه با نیروهای اسرائیلی درگیر شد و ضربات قاطعانه‌ای به آنها وارد کرد و مأموریت خود را بدون آن که صفوف مقاومت کنندگان مورد اصابت قرار گیرد، انجام داد و پس از آن، افراد گروه به خطوط پشت جبههٔ نبرد عقب‌نشینی کردند. با این همه، آتش سنگینی که اسرائیلیان علیه مسیرهای بازگشت مجاهدان ریختند، منجر به شهادت سه تن از آنان شد که عبارت بودند از: شهید سیدهادی فرزند دبیر کل حزب‌الله، شهید علی کوثرانی و شهید هیثم مغنیه. نفر چهارم توانست،به‌سلامت برگردد،درحالی که دشمن اجساد شهیدان سه گانه را به دلیل قرار گرفتن مکان عملیات در منطقهٔ اشغال شده با خود برد.

درهمین دوره، تیربارهای ضدهوایی وابسته به ارتش لبنان، هلی کوپترهای اسرائیلی را که در صدد بمباران مراکز ارتش بود، مورد هدف قرار دادند که به

شهادت شش تن از عناصر ارتش، از جمله ستوان یکم جواد عازار و زخمی شدن هشت تن دیگر انجامید.

شهادت سیدهادی شتاب فوق‌العاده‌ای به مسیر حرکت حزب‌الله داد. او فرزند دبیر کلی بود که همهٔ زندگیش را در راه این حرکت وقف کرده بود و زمینه را برای فرزندش فراهم کرد تا انتخاب داوطلبانهٔ خود را در پیمودن این راه نشان دهد. این اقدام، تنها مشارکتی محدود در یك عملیات نبود، بلکه در هم شکستن موقعیتی خطرناك در خطوط مقدم و اول نبرد بود. معمولاً در چنین مواقعی نشانه‌ها و بیرق‌های شهادت از پیش به چشم می‌خورد. این رویداد، نشانگر سازگاری و انطباق رهبری با خود و دیدگاه‌ها و طرح‌های مبارزه است و اجرای عملی این اندیشه‌ها و درگیر شدن در مواجهه و نبرد با همهٔ دارایی و گذشتن از همهٔ علایق است. شهادت سیدهادی، نشان دیگری بر سینهٔ دبیر کل حرکت ما نشاند که نشان از حفظ آرامش و شجاعت او در پیگیری راه، به رغم چالش‌ها و خطرها داشت. چنین روحیه‌ای دقیقاً سازگار با تعهد و پایبندی به خط حزب‌الله بود.

از قضا شب پس از این رویداد، مصادف با برگزاری مراسم چهارمین سالگرد قتل عام ۱۳ سپتامبر در حیاط مقر شورا در حارة حریك بود. از پیش، مقرر شده بود که سیدحسن نصرالله دبیر کل حزب‌الله به این مناسبت سخنرانی کند. ظهر با او تماس گرفتم و پیشنهاد کردم که به دلیل شهادت سیدهادی و مصیبت بزرگی که وارد شده و احتمالاً عاطفهٔ پدری مؤثر در این مقام باشد، به جای او سخنرانی کنم. با عزم و قاطعیت به من پاسخ داد که او در مراسم سخنرانی خواهد کرد و مناسب نمی‌بیند که کوچك‌ترین نشانه‌ای از او دیده شود که مورد استفادهٔ دشمن باشد و هیچ ضرورتی نمی‌بیند که مانع از ایراد سخنرانی او باشد. با این همه، احتیاط بیشتری از خود نشان دادم و گفتهٔ خود را تکرار کردم که چنانچه نظرش دگرگون شد، در هر لحظه آمادهٔ ایراد سخن خواهم بود. اما او بر فراز منبر رفت تا گفتمان شهادت را با بلاغت هرچه تمام ابلاغ و اعلام کند: «شهادت سیدهادی تابلویی است که نشان

می‌دهد، ما در رهبری حزب‌الله، فرزندان خود را برای آینده تربیت نمی کنیم. ما به فرزندانمان که به خطوط مقدم می‌روند، افتخار می کنیم و در هنگام شهادت آنان، سرفراز می‌شویم».[۱]

همهٔ لبنان، یکپارچه برای تبریك و تسلیت شهادت قهرمانان جبل الرفیع و در رأس آنان شهید سیدهادی نصرالله به حرکت در آمد. این حرکت همگانی، همچون یك همه‌پرسی چشمگیر و تقدیری فوق‌العاده از حزب‌الله و رهبری آن بود و عنوانی دیگر به افتخارات ثبت شده در مسیر حرکت افزود. می توان گفت که همهٔ مراحل تجاوزهای اسرائیل، به پیروزی‌ها و دست‌آوردهایی برای مقاومت اسلامی مبدل شد و پیشرفت عملی و روحی، به گونه‌ای فزاینده، روزبه‌روز رشد می‌یافت. از عقب‌نشینی نیروهای اسرائیلی در اثر ضربه‌های مقاومت در سال ۱۹۸۵، تا عملیات دو اسیر در سال ۱۹۸۶، تا شهادت شکوهمند سیدعباس موسوی(قدس‌سره) دبیر کل سابق حزب‌الله که صداقت عملی رهبران حزب را نشان داد، تا تفاهم‌های ژوئیه و آوریل و عملیات دلاورانهٔ انصاریه و بالاخره شهادت فرزند سیدحسن نصرالله دبیر کل حزب، جنبش ما به طور عملی و میدانی، افزایش چشمگیر تأیید مردمی و روی آوردن فزایندهٔ جوانان به سوی مقاومت و بیشتر شدن حمایت‌ها و پشتوانه‌های عربی و اسلامی در نگرش ارزشمند خود به حزب‌الله را لمس کرده است. همهٔ این عوامل، امکان بسیج نیروهای امت را برای همکاری با نیروها و احزاب و سازمان‌های مقاومت به منظور رویارویی با اسرائیل فراهم ساخت و باور نیروهای سیاسی و از جمله دولت لبنان را نسبت به کارآمدی و اهمیتی که لبنان در اثر عملکرد مقاومت به دست آورده است، دوچندان کرد. حزب‌الله در هیچ مرحله‌ای بر توان خود تکیه نداشت و این پیروزی‌ها مایهٔ افزایش ایمان، تواضع، توکل بر خدای متعال و اطمینان و اعتماد نسبت به درستی مسیر این

---

۱. سجل‌النور، قنادیل الی الزمن الآخر، واحد تبلیغات مرکزی حزب‌الله، ص ۲۲۷

حرکت جهادی شد؛ مسیری که باید تا آخر پیمود و همهٔ سختی‌ها را در راه آن تحمل کرد.

**گروهان‌های لبنان برای مقاومت علیه اشغال**

بعضی از نیروها و فعالان، مسألهٔ انحصار مقاومت در حزب‌الله را مطرح کردند و حزب را مسئول ابتکار عمل برای هر اقدام اجرایی که نقشی در استفاده از نیروهای مستعد و موجود به منظور مقاومت علیه اشغالگران باشد، دانستند. گفتنی است که وضعیت جغرافیایی منطقهٔ جنوب و بقاع غربی و نیز شرایط سیاسی، به هر گروهی اجازه می‌داد که در صورت اراده، به مقاومت بپردازد. به رغم تلاش‌های فشردهٔ حزب‌الله، برای هماهنگی با بعضی از نیروهای حزبی و گروه‌های فلسطینی به منظور تسهیل مشارکت آنان در عملیات علیه اسرائیل در نوار مرزی اشغال شدهٔ لبنان، این اقدام به دلایل بسیاری، با موفقیت مطلوب همراه نبوده است. از جملهٔ این دلایل، علاقه‌مندی بعضی گروه‌ها به این که حضور آنان در مقاومت به ثبت برسد، بی آن که پیامدهای نبرد متوجه آنان باشد یا عناصر شجاع و مورد نیاز را که در هنگام مواجهه با دشمن پایداری داشته باشند، در این نبردها به کار بگیرند و تنها مایلند که به شعارهای سیاسی مقاومت آمیز بسنده کنند. برخی دیگر نیز علاقه‌مند بودند که حزب‌الله، یك منطقهٔ جغرافیایی مشخص را به آنها واگذار کند تا نقاط ثابتی ایجاد و حضور خاص خود را رقم زنند. چنین روشی، به دلیل وجود هواپیماهای اسرائیلی که همواره در آسمان لبنان هستند، از امنیت لازم برخوردار نیست و با فعالیت‌های مخفی مقاومت سازگاری ندارد و از دید مردم روستاها نیز پذیرفتنی نیست و حزب‌الله نمی‌تواند مسئولیت چنین اقدامی را بپذیرد. حضور در منطقه برای همگان فراهم بوده است و تخصیص بخش‌هایی از آن یا تبدیل آن به خطوط ارتباط میان نیروهای حزبی، اقدام درستی نبود و هیچ کس توان اجرای چنین پیشنهادی را نداشت.

با این همه، موارد محدودی از هماهنگی، در مورد بعضی از گروه‌ها با

موفقیت همراه بوده است امّا هیچگاه به سطح برجسته و کارآمدی نرسید. نیروهای علاقه‌مند به مقاومت نیز به طور مستقل فعالیت خود را انجام و عملکرد خود را اعلام می‌کردند، اما سطح متمایز عملکرد حزب‌الله و اولویتی که در مبارزه علیه اسرائیل قایل شده بود، آن را در نوک پیکان مبارزه و در طلیعهٔ فعالیت بارز و مؤثر مقاومت قرار داده بود.

از سویی دیگر، حزب‌الله گامی اصولی برای همگامی با خواسته‌های جوانان برداشت؛ افراد مستقل علاقه‌مند به مقاومت علیه اشغالگران که مایل به عضویت در حزب الله نبودند، زیرا به منظومهٔ فکری و فرهنگی آن ایمان نداشتند و در عین حال، به صلاحیت آن در رهبری فعالیت‌های مقاومت باور داشتند. دبیر کل حزب‌الله در گرامیداشت هفتهٔ شهیدان جبل‌الرفیع در ۲۱ آوریل، تصمیم حزب را برای ایجاد الگویی مبارزاتی و جهادی برای علاقه‌مندان به فعالیت‌های مقاومت‌آمیز که خواهان عضویت در حزب‌الله نیستند، اعلام داشت. پس از آن، در کنفرانس مطبوعاتی، در تاریخ ۳ نوامبر، چارچوب این فعالیت را با نام «گروهان‌های لبنان برای مقاومت علیه اشغالگری اسرائیل» اعلام کرد که این گروهان‌ها لبنانی‌هایی را در بر می‌گرفت که علاقه‌مند به نبرد با اسرائیل باشند، بدون آن که گرایش فرقه‌ای، باورها یا گرایش‌های سیاسی کوچك‌ترین اثری در پذیرش آنان داشته باشد و تنها شرط حضور آنان، اطمینان از سلامت وضع امنیتی آنان بود، به‌نحوی که عاملی برای نفوذ اسرائیل نباشند و نیز توان فیزیکی و بدنی آنان بود، آمادگی لازم را برای آموزش و آماده‌سازی و مشارکت در نبرد داشته باشد.

پس از اعلام تشکیل گروهان‌ها، صدای زنگ تلفن‌های اختصاص یافته به تماس علاقه‌مندان برای پیوستن به این گروهان‌ها خاموش نشد و این نشانگر میزان تشنگی مردم ما برای چنین اقدامی است. کار آموزش نظامی و آماده سازی آنان، با دقت و آرامش و رعایت شدیدترین شرایط امنیتی به لحاظ بیم از نفوذ دشمن شروع شد. یك مطالعهٔ انجام شده در مورد ساختار اجتماعی و سیاسی

ملحق‌شدگان به این گروهان‌ها[1]، داده‌های زیر را نشان می‌دهد:

۷۵ درصد از نیروهای مقاوم این گروهان‌ها، دارای سنی بیش از ۲۵ سال بودند که نشانگر انتخاب روشن و باور ثابت و نیز رشد فکری و جسمی آنان است.

۵۸/۵ درصد از آنان دارای دیپلم متوسطه و مدارك بالاتر و ۵/۹ درصد مشغول تحصیلات عالی بوده‌اند. اغلب آنان از جامعهٔ دانشجویی بودند و این مسأله، مرتبط با ماهیت گرایش‌ها و رویکردهای موجود نزد این گروه از جامعه بوده است.

۵۱ درصد از اعضای سابق و ۶/۸ درصد نیز از اعضای کنونی احزاب بودند. باقی ماندهٔ آنان، یعنی ۴۲/۲ درصد دارای تجربه و فعالیت حزبی یا سیاسی نبوده‌اند. این نسبت‌ها دال بر اعتمادی است که این مقاومت کنندگان برای ورود در یك تجربهٔ جهادی با حزب‌الله، ابراز داشته‌اند.

۳۸ درصد از اهل سنت، ۲۵ درصد از شیعیان، ۲۰ درصد از درزیان[2] و ۱۷ درصد از مسیحیان در میان این نیروها بوده‌اند. استقبال عمومی مسلمانان، نشانگر واقعیت موجود در میان اقشار آنان و آمادگی و توان مبارزه علیه اسرائیل است، بی آن‌که بخواهیم نسبت مسیحیان را دست کم بگیریم. نگاهی به شرایط لبنان و توزیع گرایش‌ها، باورها و رویکردهای طایفه‌ای و فرقه‌ای این نکته را به خوبی نشان می‌دهد.

نخستین عملیات گروهان‌ها، پس از آمادگی لازم، در تاریخ ۱۹۹۸/۳/۱۴ انجام شد. تعداد این عملیات، بنا به آمارهای مقاومت، تا تاریخ ۱۹۹۹/۱۱/۱۵ به ۱۷۵ عملیات رسید، اما هیچ یك از آنها از نوع عملیات بسیار خطرناك نبود و این

---

۱. کتاب «مقاومة وطن و لارادة شعب» صادر شده از گروهان‌های لبنان و نیز مطالعهٔ انجام شده از سوی مرکز مشورتی پژوهش‌ها و اسناد، تحت عنوان «ساختار اجتماعی ـ سیاسی و افق‌های کارکرد» این گروهان‌ها که در روزنامهٔ الانوار، در تاریخ ۱۹۹۹/۱۲/۵ منتشر شده است.

۲. فرقهٔ دُرزی‌ها یا دُروز (جمع دُرزی) که اشتباهاً در مطبوعات ایران دروزی‌ها (جمع الجمع) به جای آن به کار رفته است. (م)

مسأله دارای ارتباط با میزان توانایی این نیروها بوده است. شایان ذکر است که افرادی به ما پیشنهاد کردند که تعدادی از جوانان گروهان‌ها در یك عملیات خطرناك که شهادت نیروها در آن حتمی است، به کار گرفته شوند تا حزب‌الله دلیلی ملموس برای سطحی که این گروهان‌ها در مبارزه به آن دست یافته‌اند، ارائه کند، اما رهبری حزب این منطق را نپذیرفت، زیرا مایل به استفاده از نیروهای مقاومت این گروهان‌ها، در اهداف تبلیغاتی یا سیاسی نبود. از دید حزب الله، آنان وظیفهٔ خود را انجام می‌دادند و ما نیز در فراهم کردن شرایط مناسب برای آنان و تأمین حمایت‌های لازم، در برابر خداوند متعال مسئولیم. هریك از آنان چنانچه در حال انجام فعالیت جهادی خود، به طور طبیعی به شهادت می‌رسید، به سرنوشت خود و شهادتی که در آرزوی آن بوده، رسیده است و در شیوهٔ اخلاقی ما، تلاش برای دستیابی به نتایج معین نمی گنجد، هرچند که دستاوردهای سیاسی مهمی در بین باشد.

ابتکار گروهان‌ها، یك الگوی همکاری در موضوعی مشخص به دست داد و تجربه ای گرانسنگ برای گردهم آمدن و وحدت نیروها حول محورها و عناوین مشخص فراهم آورد، به ویژه در جایی که امکان جذب همگان در چارچوب یك دیدگاه واحد وجود نداشته باشد و عرصهٔ مبارزه نیازمند بسیج نیروها برای رویارویی در نبردی پرهزینه مانند مواجهه با اشغالگران باشد؛ مبارزه ای که نیازمند به هم پیوستن همهٔ تلاش‌ها به منظور بیرون راندن دشمن است. در چنین شرایطی شایسته است که همواره در جستجوی روش‌هایی باشیم که وحدت و اجتماع نیروها را تحقق و فعالیت جمعی و مشترك را تحکیم بخشد.

**قیام گرسنگان**

اختلاف با شیخ صبحی طفیلی دبیر کل اسبق حزب الله، اختلافی خلق الساعه نبود و از نیمهٔ سال ۱۹۹۱، پس از انتخاب دبیر کل سابق شهید سیدعباس موسوی (قدس سره)، به اشکال گوناگونی بروز یافته بود. طفیلی عملاً هیچ سمت یا مسئولیتی را، به‌رغم عضویت خود در شورای تصمیم گیری، برعهده نگرفت و با

انتخابات پارلمانی در سال ۱۹۹۲ به مخالفت برخاست و خود را نامزد عضویت در شورای بعدی نکرد و همواره دارای دیدگاه‌ها و مواضعی دربارهٔ عملکرد مقاومت، نحوهٔ برخورد با مطالبات اجتماعی و رفاهی منطقهٔ بقاع و شیوهٔ رهبری حزب در مدیریت آن و مواضع سیاسی حزب‌الله و... بود که هر از چند گاهی از طریق رسانه‌های گروهی ابراز می‌شد.

حزب‌الله اختلاف به‌وجود آمده را از نوع قابل پذیرش تلقی کرد، تا آن که شیخ صبحی طفیلی «قیام گرسنگان» را به عنوان نامی برای یك تحرك مستقل که دارای صبغهٔ مطالبات اجتماعی بود، اعلام کرد و نخستین بیانیه را در چهارم مه ۱۹۹۷ صادر و پس از آن، در چهارم ژوئیه، فراخوان نافرمانی مدنی در برابر استانداری بعلبك داد و در ۲۶ اکتبر، بدون هیچ مشورت یا هماهنگی با رهبری حزب، اقدام به بستن راه‌ها کرد.

تلاش‌های متعددی برای مذاکره و بحث با وی پیرامون اولویت فعالیت‌های مقاومت و ضرورت انجام حرکت‌های اجتماعی، توسعه‌ای و طرح مطالبات و پیگیری علنی و آشکار تأمین حقوق مردم، بدون آن که کار به درگیری با دولت یا بروز فتنهٔ داخلی بینجامد، صورت گرفت. یك کمیتهٔ میانجیگری برای بررسی موارد اختلاف با شیخ صبحی طفیلی از سوی حزب‌الله تشکیل شد تا در جست‌وجوی راه‌های حل اختلاف و ایجاد هماهنگی برآید یا دست کم، با تقسیم وظایف و کارکردها از اختلاف و انشعاب جلوگیری شود. این کمیته و کمیته‌های متعدد دیگری که در مراحل مختلف، برای تحقق این هدف تشکیل شد، هیچ یك به نتیجهٔ مطلوب نرسید.

بدیهی است که حزب‌الله، وجود دوگانگی را در فعالیت خود برنتافت. قیام گرسنگان دارای رویکردی تجزیه‌طلبانه و استقلال‌خواهانه بود. از دید حزب، هر فعالیتی می‌بایست در چارچوب تصمیمات شورا صورت پذیرد، اما شیخ صبحی طفیلی بدین اصل اساسی پاسخ مثبت نداد و حرکت و فعالیت‌های خود را ادامه داد.

تا آن که روز جهانی قدس - که امام خمینی (قدس سره) آخرین جمعهٔ ماه رمضان را به آن اختصاص داده بود - فرا رسید. حزب‌الله بزرگداشت این روز را همه ساله، در میدان رأس العین در بعلبك، در آیین خاصی برگزار می کرد. شیخ صبحی طفیلی نیز برگزاری مراسم را در همان مکان اعلام کرد و تجربهٔ روز عاشورای سال پیش را تکرار کرد.

این اقدام برای نشان دادن جدایی کافی بود. رهبری حزب‌الله ناچار شد که قطع ارتباط شیخ صبحی طفیلی با حزب را در تاریخ ۱۹۹۸/۱/۲۴ مورد تصویب قرار دهد. در این زمینه بیانیه ای از سوی حزب‌الله صادر شد که در آن آمده بود: «اصرار شیخ صبحی طفیلی بر برگزاری مراسم خاص، در عرض مراسم حزب‌الله، به گونه ای روشن، برای همگان فاش می سازد که آنچه او در طول این چند ماه انجام داده است، حرکتی برای طرح مطالبات نبوده است، بلکه تلاشی است برای تفرقهٔ داخلی و تجزیهٔ نیروها و تحمیل خود برعرصهٔ سیاسی، با هر روش ممکن و هر چند خسارت بار و زیان آفرین باشد». در پایان این بیانیه چنین آمده بود که بنابر آنچه گذشت، اعلام می داریم «شیخ صبحی طفیلی، به دنبال آنچه در گذشته و به مدت چندین ماه در روند حرکت ما انجام داد و پس از آن که خود، از این مسیر خارج و خود را از آن اخراج کرد، از این پس دیگر یکی از همراهان ما در مسیر حرکت پیوستهٔ ما نخواهد بود».[1]

چنین تصمیمی ساده نبود. شورای حزب در جلساتی طولانی مسألهٔ شیخ صبحی طفیلی را مورد بررسی قرار داد و اگر چه علاقهٔ وافر داشت که به جایی نرسد که به چنین نتیجه ای بینجامد اما اقدامات عملی او چنین نتیجه ای به بار آورد و حزب‌الله در بیانیهٔ خود که در آن زمان منتشر شد، انگیزه ها و دلایل اتخاذ چنین تصمیمی را به طور مفصل توضیح داد.

---

۱. روزنامهٔ السفیر، ۱۹۹۸/۱/۲۶

**«نخست لبنان یا جزین»**

رؤسای دولت اسرائیل، همواره و به طور پیاپی می کوشیدند، طرح‌ها و اندیشه‌های سیاسی متعددی را مطرح کنند که هدف از آنها نابودی قدرت و توان مقاومت در لبنان بود، آن هم در چارچوب یك پیمان سیاسی که اسرائیل را از پرداخت بهای سنگین اشغالگری خود در لبنان آسوده سازد. اسحاق رابین پیشنهاد مشهور خود را در مورد انعقاد پیمانی با لبنان ارائه کرد که مفاد آن خلع سلاح حزب‌الله و جلوگیری از فعالیت آن به مدت شش ماه بود و در مقابل، اسرائیل تعهد می کرد که پس از آن از لبنان عقب نشینی کند. یکی از اهداف این پیشنهاد، آزمودن قدرت و توانایی دولت لبنان در تحقق این دستاورد بوده است. شیمون پرز نیز اندیشهٔ تفکیك و اقدامات مرحله ای را مطرح کرد. برابر این پیشنهاد، اسرائیل از بعضی از اراضی لبنان مانند جزین و پیرامون آن عقب نشینی می کرد و در مقابل، تضمین‌های امنیتی در مورد عدم انجام عملیات مقاومت در این مناطق دریافت می کرد.

این پیشنهاد نیز آزمونی بود که در صورت دستیابی به نتایج مورد نظر، گسترهٔ آن توسعه می‌یافت تا شامل همهٔ اراضی لبنان شود. این پیشنهاد در ۱۹۹۶ و پیش از تجاوز آوریل مطرح شد. پس از پرز، نتانیاهو نیز به دنبال انتخابش به سمت نخست‌وزیری، پیشنهاد «نخست، لبنان» را در چارچوب پیمانی فراگیر و همه جانبه مطرح کرد که در اثر آن، لبنان از دایرهٔ رویارویی با اسرائیل به طور کلی خارج و امنیت اسرائیل تحقق می‌یافت و به ارتباط و به هم پیوستگی اقدامات و رویکرد مشترك سوریه و لبنان پایان می‌داد.

روشن بود که نیروهای اسرائیل در لبنان دچار فرسایش شده، حضور آنها به باری سنگین بر دوش این رژیم تبدیل شده بود که ناشی از تلفات انسانی فراوان در صفوف نظامیان اسرائیلی بوده است. این در حالی است که هدف اسرائیل از ورود به لبنان، افزایش اهرم‌های فشار، توسعهٔ اشغالگری و ایجاد امکان گزینه‌های مختلف

بود تا بدین وسیله رژیم و موجودیت خود را در آینده مورد تأکید و پشتیبانی قرار دهد. از آنجا که اشغال و تجاوز و جنگ‌های پیاپی در لبنان، نتیجه ای در جهت توقف عملیات مقاومت ایجاد نکرد، بلکه آتش آن را شعله ور تر ساخت، پناه بردن به راه‌حل‌های سیاسی به سبك پیمان ۱۷ مه یا با ایجاد اصلاحاتی اندك در آن، دستاورد سیاسی مهمی برای اسرائیل تلقی می‌شد تا لبنان را از معادلات منطقه خارج کند و سوریه را از این سنگر و صف مقدم نبرد خارج سازد و فلسطینیان را به طور کامل به انزوا بکشاند و در تنهایی قرار دهد.

طرح «نخست، لبنان» در هماهنگی کامل با سایر طرح‌های صهیونیستی بود: نخست با طرح مصری کمپ دیوید که مصر را از دایرهٔ نبرد اعراب و اسرائیل خارج ساخت و در مرحلهٔ دوم، با طرح «نخست، غزه ـ اریحا» به عنوان بخشی از قرارداد اسلو که در صدد انزوای مسألهٔ فلسطین و جداسازی آن ازمحیط پیرامون و عوامل نیروبخش آن بوده است و بالاخره با طرح اردنی «وادی عربه» که به طور رسمی وضعیت اردن را در خارج از حوزهٔ نبرد با اسرائیل تعریف می کند و مسئولیتی استثنایی و فوق العاده را در دفاع از مرزهای رژیم اسرائیل، در برابر حضور فشردهٔ فلسطینی‌ها در اردن، بر دوش آن کشور می گذارد. به بیان دیگر، این طرح، مکمل تلاش برای گسستن پیوند و ارتباط فلسطین با کشورهای پیرامون است و هدف از آن، انزوای سوریه و تنها قرار دادن آن و در عین حال، الزام لبنان به پذیرش قراردادها و تعهداتی است که این کشور را از توان تضمین آیندهٔ خود محروم می‌سازد، چرا که از منبع قدرت اصلی خود یعنی مقاومت و همهٔ آنچه به لحاظ میدانی و سیاسی، در اثر موجودیت و دستاوردهای عملی مقاومت تحقق می‌یابد، تهی می‌شود.

عدم پذیرش طرح «نخست، لبنان» مبتنی بر تجربهٔ مقاومت پیروزمند در این کشور و حمایت‌های سوریه از آن است و دلیل آن، خطری بود که این طرح برای لبنان دارد، چرا که این طرح درخواست‌های اسرائیل را در مورد تضمین‌های

امنیتی و سیاسی جامهٔ عمل می‌پوشاند، در حالی که آزادسازی بی قید و شرط لبنان را محقق نمی‌سازد. از آنجا که قطعنامهٔ ۴۲۵ شورای امنیت خواستار عقب نشینی اسرائیل شده است، لذا نیازی به هیچ قرارداد یا توافقی با اسرائیل نیست و این رژیم می‌بایست و باید عقب نشینی فوری را انجام دهد و لبنان در انتظار اجرای این قطعنامه است.

تأکید اشغالگران بر طرح «نخست، جزین» به همین دلیل بود. منطقهٔ جزین دارای این ویژگی بود که گروه آنتوان‌لحد مزدور اسرائیل در آن حضور داشت و هیچ حضور نظامی مستقیم اسرائیلی در آن نبود. آنها این اندیشه را با این امید مطرح کردند که یك توافق میان دولت لبنان و گروه لحد صورت پذیرد و در نتیجه، این گروه مشروعیت یابد.

بر اساس این پیشنهاد، توقف عملیات مقاومت در این منطقه درخواست شده بود. طرف اسرائیلی در این طرح خود، از ویژگی مسیحی بودن منطقهٔ جزین بهره جسته بود و سعی داشت تا احساسات مردم منطقه را نسبت به اقدامات حزب‌الله در صورت ورود به جزین تحریك کنند.

دولت لبنان هیچ توافقی را که لاجرم به ترتیبات امنیتی ویژه ای بینجامد، نپذیرفت. متأسفانه بعضی از فعالان مسیحی حرکتی آغاز کردند ـ که بعداً به نشست «مارروکز» معروف شد ـ با این هدف که نگرانی‌ها و احساس خطر مسیحیان را در آن منطقه برانگیزند. این تلاش در چارچوب یك حملهٔ تبلیغاتی سازمان‌یافته و ملاقات‌های سیاسی فشرده و سامان‌دهی فشارهای بین المللی در این جهت صورت گرفت.

به رغم آن که این طرح، تقریباً به مدت سه سال همچنان مطرح می‌شد، اما ثبات موضع دولت لبنان و عدم پذیرش هر گفت‌و گویی در این زمینه، آشکار و در تاریخ ثبت شد. با هر عقب نشینی اسرائیل و مزدورانش از هر قطعه از خاك لبنان، دولت لبنان وظیفهٔ خود را برای سد خلأ به وجود آمده، بدون هیچ توافقی با دشمن یا

مزدورانش انجام داده، حتی سازوکار امنیتی و سیاسی خود را هرگز تعیین نکرده است تا دشمن نتواند هیچ دستاوردی از عقب نشینی خود داشته باشد.

سال ۱۹۹۹ شاهد تمرکز عملیات مقاومت اسلامی برروی گروه لحد بود. در اثر این عملیات، افراد گروه لحد به دلیل وحشت ناشی از کشته‌های زیاد در صفوف آنان و نیز هدف گیری امنیتی مستقیم آنها در مراکز و خانه‌هایشان، فرار از خدمت نظامی و مراکز خود را آغاز کردند. آنتوان لحد دیگر قادر به حضور در جزین و پیرامون آن نبود، چرا که از کاهش عناصر آمادهٔ حراست از منطقه و حضور در موقعیت‌های نظامی رنج می‌برد و اسرائیل نیز نمی‌خواست که با حضور سربازانش در جزین، خود را بیش از این گرفتار سازد. در نتیجه، آنتوان لحد با کسب موافقت اسرائیل، ناچار شد که شب ۱۹۹۹/۶/۱ از جزین و اطراف آن عقب‌نشینی کند و بدین ترتیب جزین نیز بی هیچ قید و شرطی آزاد شد.

محافل مارروکز، از آنچه پس از آزادی جزین رخ داد، یکه خوردند. جوانان مقاومت اسلامی وارد منطقه نشدند و هیچ یك از ساکنان آن، در معرض آزار قرار نگرفت و عملیات مقاومت اسلامی علیه اسرائیل، بدون آن که اصطکاکی با اهالی صورت گیرد، از آن منطقه ادامه یافت. نیروهای امنیتی لبنان تدابیر میدانی و اقدامات عملی ویژه‌ای برای حفظ امنیت مردم به کار بستند، به گونه‌ای که به حضور ارتش لبنان نینجامد تا نوعی تضمین امنیت اسرائیل از آن مستفاد نشود. تجربهٔ جزین به عنوان یك تجربهٔ موفق و روشن به سود مقاومت اسلامی، در تاریخ ثبت شد و پوچ بودن نگرانی‌های مورد ادعا در مورد آزادی این منطقه آشکار شد و اهالی جزین، سنگینی بار اشغالگری را درك کردند و شیرینی نعمت آزادی را چشیدند، دقیقاً برخلاف صحنه‌سازی بعضی از افراد که در تلاش آن بودند تا وانمود کنند که حضور مزدوران در آن منطقه، موجب حمایت جزین از محیط پیرامون آن است.

**پیروزی**

اگر از رهبری حزب الله، در هنگام شروع مقاومت و سال‌ها پس از آن،

دربارهٔ امکان آزادسازی جنوب و بقاع غربی از اشغالگری اسرائیل، با این امکانات اندك موجود نزد مجاهدان سؤال می‌شد، پاسخ چنین بود که ما به وظیفهٔ خود عمل می‌کنیم و بر خدا توکل می‌کنیم. اگر بتوانیم حضور دشمن را با خطر روبرو کنیم و اشغالگری را در بحران و بن بست قرار دهیم، دستاورد مهمی تحقق یافته است. پیروزی اما دارای عوامل بسیاری است که در رأس آنها یاری و حمایت الهی است و ما امید بدان داریم، اما فقط خدای متعال به سرنوشت کارها آگاه است.

با این همه، از دو سال پیش از آزادسازی، اوضاع چهرهٔ روشن تری پیدا کرد و امید به احتمال آزادسازی افزایش یافت و در یك سال آخر، به دلیل آن که تعهد به عقب نشینی از لبنان، جزء برنامهٔ رقابت نامزدهای ریاست دولت در اسرائیل، یعنی نتانیاهو و باراك قرار گرفت، قوت بیشتری یافت.

صهیونیست‌ها تلاش کردند تا از طریق واسطه‌های متعدد آمریکایی، اروپایی و بین المللی و با روش‌های تهدید و تطمیع، عقب نشینی از لبنان را در چارچوب یك قرارداد انجام دهند، اما در تلاش خود شکست خوردند. علت شکست آن بود که آنها در موضع ضعف بیشتری بودند و جامعهٔ اسرائیل دیگر تاب تماشای صحنه‌های نمایش تلویزیونی سربازان کشته شدهٔ اسرائیلی در لبنان را که در اثر عملیات کیفی مقاومت اسلامی به هلاکت می‌رسیدند، نداشت.

لبنان هم دیگر منبع قدرت آنها یا وسیلهٔ اعمال فشار برای تأمین منافع آنان نبود. از این رو، باراك در اجرای وعده‌های انتخاباتی خود، تصمیم خود را برای عقب نشینی، در ژوئیهٔ ۲۰۰۰ اعلام داشت اما جزئیات آن را در هاله ای از ابهام باقی گذاشت تا بلکه لبنان را به امضای یك پیمان و دادن تضمین‌های امنیتی وادار کند.

باراك بارها به طور تلویحی اعلام کرد که عقب نشینی از لبنان، مشروط به توافق امنیتی خواهد بود. باراك، پس از نومیدی از امضای قراردادی با لبنان، ترجیح داد که در زمان غافلگیر کننده‌ای نیروهای خود را از این کشور خارج کند تا سربازان اسرائیلی در هنگام عقب‌نشینی، در معرض آتش مجاهدان لبنانی قرار

نگیرند، مسأله‌ای که هنگام فرار مزدوران از جزین رخ داده بود.

عقب‌نشینی اسرائیل از لبنان در ۲۴ مه ۲۰۰۰ صورت گرفت و بدین ترتیب بزرگ‌ترین و مهم‌ترین پیروزی بر این رژیم، از هنگام اشغال فلسطین در بیش از پنجاه سال پیش تاکنون، از سوی ناتوان‌ترین دولت و تنها به دست نیروهای مقاومت با امکانات اندک‌ش -و نه به‌وسیلهٔ ارتش‌ها و زرادخانه‌های نظامی- تحقق یافت.

این پیروزی با ویژگی‌ها و جزئیاتش، بسیار بالاتر از آن بود که حزب‌الله در انتظار آن بود. سناریوهای احتمالی عقب‌نشینی اسرائیل در آن زمان عبارت بود از:

۱ـ عقب‌نشینی اسرائیل از اکثر روستاها و شهرهای اشغال شده و باقی ماندن گروه لحد در آن روستاها به عنوان «گارد ملی»! به گونه‌ای که ارتش اسرائیل در یك نوار مرزی کم‌عرض حضور خود را برای ارائهٔ کمك‌ها و حمایت‌های لجستیکی مورد نیاز مزدوران ادامه دهد. چنین گزینه‌ای مقاومت را در رویارویی با مزدوران قرار می‌داد و سربازان ارتش اسرائیل را از هدف‌گیری مستقیم نیروهای مقاومت دور می‌ساخت و اسرائیل می‌توانست اعلام کند که به عنوان نخستین گام، از این مناطق عقب‌نشینی می‌کند.

۲ـ عقب‌نشینی اسرائیل از روستاهای شیعه‌نشین و باقی ماندن مزدوران در سایر روستاها، به‌طوری که مقاومت در تنگناهای پنهان شدن مزدوران در پشت‌سر ساکنان روستاها قرار بگیرد و چنانچه عملیاتی صورت می‌پذیرفت، ساکنان روستاها احتمالاً مورد آزار قرار می‌گرفتند و در این صورت فریادهای شکایت از برخوردهای فرقه‌گرایانه و هدف‌گیری روستاهای غیرشیعی برمی‌خاست.

۳ـ باقی نگه داشتن مزدوران در یك نوار مرزی اشغال شده که مساحت آن کمتر از نوار مرزی اشغال شده در آن زمان باشد، به گونه ای که نیاز به مزدوران کمتری وجود داشته باشد و بدین ترتیب، صهیونیست‌ها از لبنان خارج شده، جنگ تبدیل به یك جنگ داخلی میان لبنانی‌ها می‌شد و مزدوران هم خود را پشت سر

ساکنان موجود در روستاهای در اشغال باقی مانده پنهان می کردند.

آنچه رخ داد، هرگز متصور نبود. اسرائیل یك شبه از لبنان خارج شد و بدین ترتیب، حتی مزدوران خود را غافلگیر کرد.

مجاهدان ما در هنگام ورود به موقعیت‌های تخلیه شده با میزهای غذایی روبه‌رو شدند که برای شام آماده شده بود، اما دست نخورده باقی مانده بود. این نشانگر ناچاری و اضطرار مزدوران به فرار ناگهانی از منطقه پس از شنیدن خبر عقب‌نشینی اسرائیل بود. همچنین مجاهدان، تجهیزات و سلاح‌هایی رها شده یافتند که متعاقباً آنها را تسلیم ارتش لبنان کردند. علاوه بر این، اطلاعات امنیتی مفصل مکتوب یا موجود در دستگاه‌های رایانه که شامل نام‌های مزدوران، حقوق ماهانه، جزئیات مربوط به خدمت نظامی و نیز تجاوزاتی که انجام داده بودند و بعضی از اسرار مهم نظامی بود، در این اماکن به دست آمد.

در سوی دیگر این واقعه، یك راهپیمایی مردمی از شهرك غندوره به سوی شهرك آزاد شدهٔ قنطره صورت گرفت که پیشاپیش آن، نزیه منصور نمایندهٔ مجلس و عضو فراکسیون وفاداری به مقاومت حرکت می کرد، در حالی که میلیشای مزدوران از پایگاه‌های خود در اطراف شهر عقب‌نشینی کرده بودند و راهپیمایان وارد شهر شدند. پس از آن، با هماهنگی رهبری مقاومت و جوانانی از بسیج عمومی و اهالی مناطق، همین اقدام در سایر روستاها نیز صورت گرفت. نیروهای مقاومت موقعیت‌های پیرامون شهرها و روستاها را بررسی می کردند و سپس اهالی به صورت راهپیمایی‌های مردمی وارد آنها می‌شدند. همین اقدام باعث شد که مزدوران از بعضی از پایگاه‌های خود، پیش از ورود اهالی فرار و برخی نیز در جاهای دیگر و پس از ورود مردم خود را تسلیم کنند. همهٔ این رویدادها با همگامی و همراهی جوانان مقاومت، به منظور رویارویی با هر اقدام تجاوزکارانه‌ای صورت می گرفت.

بدین ترتیب، روستاها یکی پس از دیگری سقوط کرد. اسرائیلی‌ها تلاش

کردند، از راه بمباران جاده‌ها، مانع پیشروی راهپیمایی‌ها در بعضی از روستاها شوند، اما شجاعت و عزم راسخ اهالی به آزادسازی کامل آنها انجامید، در حالی که مزدوران در هر لحظه شاهد شکست بودند و ارتش اسرائیل نیز پی‌درپی از آخرین خطوط و پایگاه‌هایی که بر آنها مسلط بود، عقب‌نشینی می‌کرد.

آزادسازی جنوب لبنان، با همین روش، در طول سه روز که شاهد شکست‌های پیاپی مزدوران و خروج نیروهای ارتش اشغالگر بود، تحقق یافت و در روز ۲۴ مه ۲۰۰۰ اعلام شد.

اهالی این مناطق، اسیران و بازداشت‌شدگان را از زندان خیام بیرون آوردند و بعضی از مزدوران، خود را تسلیم کردند که ارتش لبنان آنان را تحویل گرفت و گروهی دیگر، همراه با خانواده‌هایشان به سرزمین‌های اشغالی فلسطین فرار کردند.

این پیروزی یك نعمت الهی بزرگ و کرامتی بود که خدای متعال به مخلصان و مستضعفان ارزانی داشت. اوست که مقاومت و همهٔ نیروهای سیاسی و حزبی مشارکت‌کننده در آن را پیروز کرد. این پیروزی، پیروزی ملت و ارتش و دولت و پیروزی اعراب و مسلمانان، بلکه پیروزی همهٔ کسانی است که دوستدار خدایند و شکست همهٔ کسانی است که دشمن خدا بودند. این پیروزی به نقطهٔ عطف مهمی در منطقهٔ ما انجامید، چرا که با بر هم زدن معادلات موجود، ضعف را به قدرت و شکست را به اقدام و نومیدی را به عزم راسخ و ذلت‌پذیری را به اطمینان به نفس مبدل ساخت. این پیروزی، درهای تازه‌ای گشود که حتماً آینده و واقعیت‌های همهٔ ما را دگرگون می‌ساخت.

ارزش این پیروزی ناشی از شفافیت و درخشندگی چهره‌ای است که مقاومت اسلامی آن را عرضه کرد. عملیات آزادسازی، متضمن هیچ اقدامی در قتل عمد یك مزدور یا حمله به یك زخمی یا اسیر نبود و حتی یك حادثه نیز، از آن حوادثی که معمولاً در انتقام‌جویی مقاومت یا مردم از مزدوران، در همهٔ انقلاب‌ها و

مقاومت ملت‌های جهان رخ می‌دهد، ثبت نشد.

حتی یك اقدام علیه خانواده‌های مزدوران که در منطقه حضور داشتند، صورت نگرفت و این همه، باعث شگفتی ناظران شد و چهره‌ای روشن از اخلاق‌گرایی حزب‌الله و عملکردهای آن ترسیم کرد، چرا که مجاهدان ما با رفتار و انضباطی بسیار فوق‌العاده عمل کردند.

پوشیده نباید داشت که بعضی از جوانان ما یا اهالی منطقه در پی انتقام بوده‌اند، به ویژه آن که به طور مفصل از اقدام‌های بعضی از مزدوران و خانواده‌های آنان علیه مجاهدان و بستگان آنان در روستاها آگاهی داشتند، اما با توجه به هشدار شدید اللحن رهبری مقاومت در مورد عدم پذیرش مسئولیت هر اقدامی از این نوع و مجازات مرتکبان آن ـ به هر بهانه‌ای که صورت گرفته باشد ـ آنان نیز از هر اقدامی خودداری کردند.

ارزش این پیروزی، همچنین در شکل گیری برداشت و دیدگاهی است که در بارهٔ حزب اسلامی ما صورت گرفت، حزبی که دشواری‌های بسیاری تحمل کرد و بر اهداف خود ثابت قدم ماند و دست همکاری خود را به سوی همگان دراز کرد و هرگز از سیاست‌های تکفیر و جلوگیری از همکاری نیروها و عوامل مخلص با حزب در راه تحقق هدف آزادسازی تبعیت نکرد. حزبی که الگویی ستودنی از استفاده از نیروی محدود در رویارویی با ارتش مجهز و نیرومند اسرائیل عرضه کرد، نیرویی که آکنده از ایمان به خدا، اطمینان به پیروزی، استقبال از شهادت و آمادگی، فداکاری و ایثار بود و فراهم آمدن همین عوامل، پیروزی را محقق ساخت.

ارزش دیگر این پیروزی، در آن بود که تنها اسرائیل ـ و نه هیچ طرف دیگری ـ را در منطقه به چالش کشید و هدف از آن، آزادی سرزمین، بدون انجام هر معامله‌ای در بازار دلالی‌های سیاسی ارزان و سبك بود. این پیروزی، حقیقتی است که وارد تاریخ معاصر، از فراخ‌ترین دریچه‌های آن شده است تا بنیانگذار دوران جدیدی باشد که نیاز به بازنگری همهٔ نیروها، احزاب و فعالان را در انگیزه‌ها، آموزش و روش‌های

کاری خود، با استفاده از تجربهٔ مقاومت در لبنان ضروری ساخته است.

این پیروزی ثابت کرد که زرادخانه‌های نظامی کشورهای عربی، راه حل ممکن را در رویارویی با پروژهٔ اسرائیل به دست نمی‌دهد و مذاکرات، دستاوردی راستین برای مسألهٔ فلسطین و سرزمین‌های اشغال شدهٔ عربی محقق نمی‌سازد و نیز نشانگر آن است که حمایت بین‌المللی و هراس افکنی دایم نسبت به عظمت و شکست ناپذیری اسرائیل، صرفاً شیوه‌ای برای آن است که ما روحیهٔ خود را ببازیم و به شکست روانی دچار شویم، در حالی که ما در صورت بررسی نقاط قوت خود و برنامه‌ریزی برای استفاده از آنها و شناخت نقاط ضعف خود و تلاش برای رفع آنها، می‌توانیم معادلات را تغییر دهیم.

**عدم اجرای قطعنامهٔ ۴۲۵**

فصل دیگری در رویارویی با اسرائیل آغاز شده بود. آمریکا، سازمان ملل متحد و کشورهای غربی چنین وانمود کردند که فرار اسرائیل از لبنان، به مفهوم اجرای قطعنامهٔ بین‌المللی ۴۲۵ است. پیامد این امر برای لبنان آن بود که ارتش لبنان در مرزهای این کشور مستقر و مانع از هر اقدام نظامی علیه اسرائیل شود. با چنین روشی، ترتیبات امنیتی مورد نظر اسرائیل، بدون عقد هیچ قراردادی و تنها به بهانهٔ اجرای قطعنامهٔ بین‌المللی ۴۲۵، تحقق می‌یافت.

لبنان این منطق را مردود دانست، در حالی که در موضع قدرت قرار داشت. از دید لبنان، عقب نشینی اسرائیل به دنبال تجاوز و اشغالگری صورت گرفته بود و این عقب نشینی، جزء حقوق مسلم لبنان بود. وانگهی، این عقب نشینی، نتیجهٔ عملیات مقاومت علیه اسرائیل و نه اجرای قطعنامهٔ ۴۲۵ بود و افزون بر آن، به طور کامل صورت نگرفته، همهٔ اراضی لبنان را در برنگرفت، چرا که مزارع شبعا و بعضی از نقاط مرزی، همچنان در اشغال باقی ماند.

مخالفت ملل متحد با لبنانی بودن مزارع شبعا سودی نداشت، همچنان که از دید لبنان، تغییر مرزهای بین‌المللی و اقدام «تیری لارسن» نمایندهٔ سازمان ملل

متحد در ترسیم خطی آبی روی نقشه به عنوان خط عقب نشینی جایگزین مرز بین‌المللی مقبول نیفتاد. خط ترسیم شده، مزارع شبعا را در قلمرو اسرائیل قرار می‌داد و لبنان همچنان حاکمیت خود را بر مناطقی با مساحت اندك كه اسرائیل از آنها عقب نشینی نکرده بود، مورد تأکید قرار داد.

فشارهای بسیار فشرده‌ای بر لبنان برای پذیرش خط آبی وارد شد. «کوفی انان» دبیر کل ملل متحد در ۱۶ ژوئن ۲۰۰۰ اعلام کرد که اسرائیل عقب نشینی خود را از لبنان به پایان رسانیده است. بر همین اساس، درخواست‌های مستمری از لبنان مطرح شد که ارتش خود را برای انجام وظایفش، در مناطق جنوبی مستقر کند، چرا که اسرائیل عقب نشینی خود را انجام داده است! آنها نگرانی از بروز فتنهٔ داخلی در مناطق آزاد شده را به دلیل خلأ امنیتی و وجود زمینه‌های اختلافات فرقه‌ای و مذهبی! و نیز ضرورت جلوگیری از تشنج در مرزهای لبنان و اسرائیل را مطرح می‌کردند. هم چنین تأکید می‌شد که نیروهای بین‌المللی حافظ صلح حضور نخواهند یافت، مگر آن که لبنان درخواست‌های ملل متحد را لبیك بگوید و این به مثابهٔ هشداری بود، برای بحران خطرناکی در جنوب لبنان.

نخستین مسأله‌ای که اسرائیل، آمریکا و همراهان آنها را شگفت زده کرد، عدم بروز فتنه میان مسلمانان و مسیحیان در منطقهٔ آزاد شده بود؛ منطقه‌ای که بهترین روز را در زمان آزادی شاهد بود. زیرا هیچ یك از شهروندانش آسیبی ندید و هیچ عمل غوغاطلبانه یا اخلال امنیتی، پس از آزادسازی آن به ثبت نرسید.

بی توجهی به تأخیر در حضور و گسترش نیروهای صلح بین‌المللی در طول خط آبی و هم زمان با آن، تحقق سطح بالایی از آرامش و استقرار امنیت در منطقهٔ آزاد شده که بدون حضور ارتش لبنان صورت گرفته بود و در نتیجه نشانگر عدم اهمیت و ضرورت حضور نیروهای بین‌المللی بود، سازمان ملل متحد و حامیان آن را نگران ساخت و در نتیجه، از شرایط خود عدول کردند و تصمیم به حضور نیروهای صلح در ۲۰۰۱/۷/۲۸ گرفتند.

دومین عاملی که مایهٔ شگفتی شد، شکست همهٔ تلاش‌های اسرائیل و آمریکا در استفاده از عقب نشینی از لبنان و مصادره به مطلوب این حادثه و نیز شکست همهٔ فشارها بر لبنان، برای پذیرش اجرای قطعنامهٔ ۴۲۵ بود که به دلیل باقی ماندن مزارع اشغال شدهٔ شبعا در دست اسرائیل مورد قبول لبنان نبود.

سومین عامل شگفتی، شکست تلاش‌های رو در رو قرار دادن ارتش لبنان با مقاومت اسلامی در جنوب یا تأمین تدابیر و تضمین‌های امنیتی برای اسرائیل، از مبدأ مرزهای لبنان بود که به دلیل عدم موافقت دولت لبنان با اعزام ارتش به جنوب صورت گرفت.

**اعزام ارتش به جنوب**

بهانه‌هایی که گروهی از لبنانی‌ها برای اعزام ارتش به جنوب می‌آوردند، قانع کننده نبود و با نتایج پیروزی به دست آمده تناسب و سازگاری نداشت و نیز اهدافی را که آنان تبلیغ می‌کردند، محقق نمی‌ساخت.

اگر هدف از حضور ارتش، حمایت ساکنان منطقهٔ آزاد شده و تضمین امنیت و جلوگیری از تجاوز به حریم آنان بوده است، چنین هدفی با حضور نیروهای امنیتی اعم از ژاندارمری و نیروهای امنیت داخلی و دولتی و مانند آن، به گونه ای مناسب تأمین می‌شد تا در نزاع‌های فردی و جلوگیری از هر تجاوزی که از ناحیهٔ هر کس و در هر جا صورت گیرد، به جداسازی طرف‌های درگیر بپردازند. حضور چنین نیروهایی عملاً جامهٔ عمل پوشیده، دولت می‌توانست که مسئولیت خود را در قبال شهروندان به انجام رساند. به رغم حضور مقاومت در منطقه، پیگیری این مسائل، ارتباطی با مقاومت نداشت، زیرا مقاومت جایگزین دولت نیست و هیچگاه خود را در این جایگاه مطرح نکرده است و هرگز نمی‌پذیرد که دولت و دستگاه‌های آن از وظایف خود شانه خالی کنند.

اما اگر هدف، تضمین امنیت مرزها در برابر تجاوزات اسرائیل ـ که همان نقش و کارکرد سنتی ارتش به عنوان یك مانع در برابر دشمن و حامی مرزهای ملی ـ

است، بسیار روشن است که توان ارتش لبنان، خیلی کمتر از توان ارتش اسرائیل است و در صورت تصمیم اسرائیل به تجاوز زمینی، دریایی یا هوایی به خاک لبنان، ارتش لبنان به واکنشی محدود بسنده خواهد کرد، اما به دلیل نابرابری امکانات هرگز نخواهد توانست، از یك تجاوز گسترده جلوگیری کند.

دو هدف احتمالی دیگر باقی می‌ماند که یکی از آنها را بعضی افراد در لبنان و دیگری را اسرائیل تعقیب می‌کردند.

هدف نخست، علاقه به گسترش و حضور ارتش لبنان در جنوب و باز داشتن مقاومت و هر طرف و گروه دیگری در صحنه از انجام عملیات علیه اسرائیل، چه در مزارع شبعا یا هر جای دیگر است تا بدین وسیله، لبنان از گردونهٔ درگیری نظامی با دشمن اسرائیلی، به هر قیمت ممکن خارج شود و خود را بر کنار بدارد تا پس از آن، مسألهٔ مزارع شبعا از راه‌های دیپلماتیك ـ و البته در صورتی که لبنانی بودن آن مورد شناسایی قرار گیرد ـ پیگیری خواهد شد. همچنین سایر مسائل موجود، مانند اسیران و بازداشت شدگان در زندان‌های اسرائیل، حضور فلسطینی‌ها در لبنان، نفوذ هواپیماهای اسرائیل به فضای ملی لبنان و هر مسألهٔ موجود یا احتمالی دیگر به همین روش مورد پیگیری قرار می‌گیرد تا در نتیجه، فعالیت‌های مقاومت به طور کامل در لبنان خاتمه یابد و ارتش لبنان، علاوه بر کنترل مرزها، همهٔ سلاح‌های موجود را تحویل بگیرد.

این گزینه، بیانگر دیدگاه سیاسی متفاوت با دیدگاه حزب‌الله و گروه وسیعی از لبنانی‌ها و نظام حاکم لبنان و در رأس آن ژنرال امیل لحود است. دیدگاه حزب‌الله بر آن است که پروندهٔ نبرد با اسرائیل همچنان باز بوده است، هرچند که بخشی از آن، با آزادسازی بخش اعظم جنوب لبنان و بقاع غربی بسته شده باشد.

در این دیدگاه، آثار اشغالگری و عملکرد نیروهای اسرائیلی بر لبنان، همچنان از راه ادامهٔ اشغال مزارع شبعا، بازداشت مجاهدان در زندان‌های اسرائیل و خطر اسکان پناهندگان فلسطینی در لبنان تداوم دارد. از همهٔ اینها مهم‌تر، وجود

طمع‌های توسعه‌طلبانه در خاك لبنان و آب‌های این سرزمین و استفاده از شیوه‌های تجاوزگرانه ـ در هر زمان که صهیونیست‌ها ارزیابی جدیدی داشته باشند و اوضاع را در افق به سود رژیم اسرائیل بیابند ـ دلیل دیگری بود، چرا که چه کسی می‌توانست از اقدامات و جنایات و طمع ورزی‌های اسرائیل جلوگیری کند یا دست کم مانعی در برابر آنها قرار دهد.

تجربه ثابت کرده است که قطعنامهٔ ۴۲۵ و تلاش‌های دیپلماتیك و وعده‌های آمریکایی هرگز منجر به آزادی لبنان از هنگام اشغالش در ۲۲ سال پیش نشده است. آزادی لبنان تنها از راه مقاومت و همبستگی مردم و دولت با آن تحقق یافته است. تا زمانی که ما چنین قدرت کارآمدی در اختیار داریم، چرا باید آن را از بین ببریم؟ و در استمرار و تداوم آن، چرا باید از کسی بهراسیم؟ در صورت از دست دادن آن، چه کسی بازدارندگی اسرائیل را تضمین خواهد کرد؟

چه بسا برخی افراد از ادامهٔ ارتباط لبنان با مسأله فلسطین نگران و هراسناکند! اما باید پرسید، چه کسی مسایل مختلف را به همدیگر ارتباط داده است؟ آیا این اسرائیل نبود که به بهانهٔ حمایت از مرزهای شمالی خود و تأمین عمق امنیتی و سیاسی پروژهٔ خود، به اشغال لبنان اقدام ورزید؟ وانگهی، در چنین زمانه‌ای که عصر جهانی‌سازی لقب گرفته است، آیا عملاً می‌توان مسائل منطقه را از هم تفکیك کرد؟

اگر مقاومت اسلامی، پس از آزادسازی مناطق اشغال شده، آمادگی و استعداد خود را حفظ نمی‌کرد، اسرائیل به بهانهٔ انتفاضهٔ فلسطین و عمق امنیتی اسرائیل و وجود پناهگاه‌های امن برای بعضی از مجاهدان، تجاوزات بسیاری علیه لبنان سازماندهی می‌کرد. و چنانچه عملیات مقاومت در مزارع شبعا ادامه نمی‌یافت، جهان ادامهٔ اشغال بخشی از خاك لبنان را به فراموشی می‌سپرد و اگر سه‌تن از نیروهای ما در عملیات مقاومت که پس از آزادسازی صورت گرفت، به اسارت در نمی‌آمدند، جهان بازداشت شدگان و اسیران ما را از یاد می‌برد.

چه کسی مدعی است که لبنان می تواند خود را بی طرف نگه دارد؟ موقعیت جغرافیایی و سیاسی لبنان آن را بر سر دو راهی قرار داده است: یا آن که در کنار سوریه باشد، یا در صف اسرائیل. طبیعی است که ما گزینهٔ اول را انتخاب می کنیم. همچنین موضع سیاسی لبنان یا باید به تأیید و حمایت از مسألهٔ فلسطین منجر شود یا به حمایت از اسرائیل بینجامد و بدیهی است که ما روش اول را انتخاب می کنیم.

ما خود را بر کنار از محیط پیرامون و مسائل منطقه نمی‌دانیم و در پی تحقق مطالبات لبنان هستیم و بر آنیم که این مطالبات، جدا و منفك از ارتباط و همکاری با نیروهای مؤثر در منطقهٔ پیرامون و در رأس آنها سوریه و انتفاضهٔ فلسطین، هرگز تحقق نخواهد یافت. همچنین بر این باوریم که پیروزی بزرگی که در لبنان به دست آمد، یکی از ثمره‌های این نگرش واقع گرایانه و همه جانبه بوده است.

اما هدف دومی که اسرائیل در پی آن است، تحمیل مسئولیت جلوگیری از انجام عملیات نظامی در مرزها بر ارتش لبنان و مسئولیت پیگیری تماس‌ها و وارد کردن فشارهای لازم بر نظام سیاسی لبنان است، تا خود در نگاه جامعهٔ بین‌المللی دچار محکومیت نشود. بدین ترتیب، خواسته‌های امنیتی اسرائیل، به تضمین‌های امنیتی تبدیل می‌شود، در حالی که خواسته‌های لبنان، به یك سری مطالبات سیاسی تبدیل می‌شود که باید از کانال‌های شناخته شدهٔ دیپلماتیك پیگیری شود که هرگز در مورد اسرائیل کارگر نمی‌افتد.

دولت لبنان بار چنین مسئولیتی را به دوش نمی کشد و نباید بکشد، چرا که در نتیجهٔ آن، به ابزار اجرایی مطالبات اسرائیل تبدیل خواهد شد و از عناصر قدرت و توانمندی تهی خواهد شد، در حالی که اسرائیل همچنان همهٔ ابزارهای فشار نظامی و سیاسی را علاوه بر بهره مندی از حمایت‌های سیاسی کارآمد بین‌المللی، برای خود حفظ کرده است.

مخالفت با حضور ارتش لبنان، تصمیم حکیمانه ای است که حزب‌الله آن را تأیید می کند و نشانهٔ قدرت و به سود منافع دولت لبنان می‌داند. امروز با گذشت

بیش از دو سال از آزادسازی، اسرائیل همچنان نمی‌تواند از عقب نشینی خود بهره‌برداری کند. در عوض، لبنان توانسته است که همواره از تحقق پیروزی شادمان باشد و عناصر قدرت خود را حفظ کند و همواره مورد توجه قدرت‌های بزرگ، برای بررسی مطالبات خود باقی بماند، بی آن که چیزی را به دلیل این موضع گیری خود از دست دهد.

لذا همهٔ گروه‌ها در لبنان باید مواضع خود را به دقت بررسی کنند، زیرا شرایط سیاسی محیط پیرامون کشور ما باعث می‌شود که موضع گیری‌ها در جهت‌های مختلف پراکنده شود. از سوی دیگر، نمی‌توان مواضع سیاسی را به دلیل داخلی بودن خود، بی‌ارتباط با روابط و اثرگذاری‌های خارجی دانست و از محیط پیرامون منفك ساخت. درخواست تعطیل جبهه‌های جنوب، به سود اسرائیل است و مردود دانستن نبرد در مزارع شبعا، موجب از دست دادن این منطقه و مایهٔ آسایش و آرامش اسرائیل خواهد بود، هرچند که مطرح کنندگان این درخواست‌ها چنین هدفی نداشته باشند.

**عملیات مزارع شبعا**

مزارع شبعا، نه به دلیل موقعیت یا مساحت آن ـ که حدوداً ۵۰ کیلومتر مربع است ـ بلکه به دلیل ویژگی‌هایش دارای اهمیت خاصی است. تداوم مقاومت حزب‌الله علیه اشغال این منطقه، در واقع تأکیدی بر لبنانی بودن آن و طبیعی بودن تداوم مقاومت این حزب علیه اشغال لبنان از سوی اسرائیل، پس از تحقق پیروزی و آزادی است. زیرا حتی بدون توجه به موقعیت یك منطقه و اثرگذاری و اهمیت آن، از یك وجب از خاك میهن هم نمی‌توان چشم‌پوشید. این یك مسألهٔ اصولی است و باید راه را بر هر تصور و اندیشهٔ اسرائیلی‌ها در مورد امکان دستیابی به ثبات و آرامش، به رغم اشغال سرزمین دیگران بست.

از سوی دیگر، نمی‌توان مقاومت را علت تحولات احتمالی تلقی کرد. مقاومت، واکنش و دفاعی در رویارویی با اشغالگران است و هر اثری بر آن مترتب

شود، از نتایج اشغالگری و نه فعالیت مقاومت است. وانگهی، دشمن همواره با نیروی نظامی خود برای تحمیل شرایط مورد نظر فشار می‌آورد و چنانچه نیرو و قدرت آن دیگر توان اثرگذاری نداشته باشد و با آن مبارزه شود، دست از لجاجت و سرسختی برخواهد داشت و آرزوی زیاده‌خواهی را به گور خواهد برد.

حتی اگر بهای فداکاری‌ها و ایثارگری‌ها در اعمال مقاومت فراوان باشد، ثمره‌ها و منافع آن بسیار بیشتر از زیان‌هایی است که از تسلیم در برابر اشغال و پذیرش ضربات و شرایط اشغالگران ناشی می‌شود.

و اگر کسانی چنین وانمود می‌کنند که مسألهٔ مزارع شبعا تنها بهانه‌ای برای تداوم مقاومت و ادامهٔ حضور مسلحانهٔ آن است، بهتر است که به فشار بر اسرائیل برای عقب‌نشینی و سلب بهانهٔ مورد ادعا روی بیاورند، زیرا تنها علت و سبب اشغالگری و پیامدهای آن، اسرائیل است.

به‌دلیل اهمیت جغرافیایی مزارع و کم‌عرض بودن آنها و از آنجا که تحرك نیروهای اسرائیل در این منطقه محدود و منحصر به تعداد اندکی از سربازان است و از آنجا که عملیات فشرده در این منطقه، می‌تواند به تبادل آتش میان طرفین مبدل شود، بی آن که در ضربه و زیان مستقیم به صهیونیست‌ها کارایی داشته باشد، رهبری حزب‌الله ضمن ترسیم قواعد و اصولی برای رویارویی، آنها را در حوزهٔ اختیارات فرماندهی میدانی نیروهای مقاومت قرار داده است تا بر اساس آن تحرکات خود را انجام دهند.

چنین تصمیمی این واقعیت را که مزارع شبعا در مقایسه با مناطق دیگری از جنوب که قبلاً اشغال شده بود، دارای ماهیت سیاسی شدیدتری است تغییر نمی‌دهد.

مهم آن است که شبعا نماد تداوم مقاومت و مخالفت با اشغال است و بازدارندهٔ اسرائیل از این که در اندیشهٔ تجاوز مجدد به لبنان باشد. علاوه بر آن، شبعا به مثابهٔ اعلام حالت آماده‌باش نیروهای مقاومت، همگام با تحولات منطقه است که دارای آثار و پیامدهایی برای لبنان خواهد بود و زمینهٔ مناسبی برای ارسال پیام‌های همبستگی به فلسطینیان است، آن‌گونه که در طول تجاوزات و قتل‌عام‌های

اسرائیلی موسوم به «دژ محافظ» در مناطق جنین، نابلس و مانند آن رخ داد.[۱]

تاکنون کارکرد مقاومت در مزارع، شامل شلیك تیرهای ضدهوایی به سوی هواپیماهای اسرائیلی که به حریم هوایی لبنان تجاوز می کردند یا عملیات نظامی علیه موقعیت‌ها یا گشتی های اشغالگران بوده است که با آهنگ موردنظر که در زمان‌های متفاوت متغیر بوده و شدت و ضعف می‌یافته است، صورت می گرفت و این همان شیوهٔ مفید در تحقق اهداف مقاومت است.

**محاکمهٔ مزدوران**

اشغال لبنان از سوی اسرائیل، در ۱۴ مارس ۱۹۷۸، با انجام عملیات تجاوز نظامی که به نام «عملیات لیطانی» معروف شد، آغاز گردید. ارتش اسرائیل بر مساحتی بیش از یك هزار کیلومتر مربع از اراضی لبنان مسلط شد و در یك مرحله از عقب‌نشینی خود، مساحت اراضی اشغالی به پانصد کیلومتر مربع رسید که شامل ۶۰ شهرك[۲] و روستا در شهرستان‌های حاصبیا، مرجعیون، بنت جبیل و صور در جنوب لبنان بود.

در همان زمان و در ۱۹ مارس، قطعنامهٔ ۴۲۵ شورای امنیت صادر شد که در آن، از اسرائیل خواسته شده بود، به مرزهای بین المللی شناخته شده عقب نشینی کند ولی اسرائیل به آن گردن ننهاد.

در ۱۸ آوریل ۱۹۷۹، سرگرد سعد حداد، با حمایت اسرائیل، ایجاد «دولت لبنان آزاد»[۳] را در منطقهٔ اشغال‌شده و پس از آن، در ۱۷ مه ۱۹۸۰، تشکیل «ارتش

۱. در طول تجاوزات اسرائیل، موسوم به عملیات «دژ محافظ»، افزایش همه روزهٔ عملیات در شبعا، در فاصلهٔ ۲۰۰۲/۳/۳۰ تا ۲۰۰۲/۴/۱۳، به مفهوم پیام همبستگی با محنت‌های ملت فلسطین و انتفاضهٔ آن بوده است.

۲. کتاب «الاحتلال الاسرائیلی فی لبنان»، نوشتهٔ عدنان السید حسین (ص ۱۲) تعداد را ۶۱ شهرك و روستا ذکر کرده است و آنچه ما آورده‌ایم، با استفاده از اطلاعات بخش جغرافیایی در مقاومت اسلامی است.

۳. ر. ك الشریط اللبنانی المحتل، منذر محمود جابر، مؤسسة الدراسات الفلسطینیة، ص ۲۳۷

لبنان آزاد» را اعلام داشت. این اقدام، مانعی بر سر راه اجرای قطعنامهٔ ۴۲۵ از سوی نیروهای بین‌المللی حافظ صلح ایجاد کرد.

بدین ترتیب، اسرائیل با استفاده از یك نیروی لبنانی، خود را از مسئولیت پایبندی به قطعنامهٔ بین‌المللی رها کرد و اشغالگری خود را به یك مشکل درون‌لبنانی تبدیل کرد، زیرا اعلام «دولت لبنان آزاد» به مفهوم اختلاف اعلام کنندگان آن با دولت مرکزی در لبنان بود. از آن زمان، منطقهٔ اشغال شده، «نوار مرزی اشغالی» نام گرفت.

به دنبال تجاوز ۱۹۸۲، این نوار وسعت بیشتری یافت تا این که پس از عقب‌نشینی اسرائیل در اثر حملات مقاومت، در محدوده‌ای به مساحت ۱۱۰۰ کیلومتر مربع، شامل ۱۶۸ شهرك، روستا[1] و مزرعه تثبیت شد. نام ارتش مزدوران نیز در ۴ آوریل ۱۹۸۴ به «ارتش جنوب لبنان»[2] تغییر یافت تا نشانگر انحصار توجه و تلاش آن به آزادسازی جنوب باشد!! و اتهام جدایی طلبی از دولت مرکزی را از آن مرتفع کند.

پس از مرگ سعدحداد، سرتیپ آنتوان لحد جانشین او شد. او همچنان فرماندهی این ارتش را تا زمان پیروزی مقاومت ادامه داد و پس از پیروزی، همراه با مزدوران خود به داخل فلسطین اشغالی گریخت.

اسرائیل از مقولهٔ حمایت از مسیحیان در مناطق جنوب لبنان، در برابر خطر جنبش ملی و فلسطینی‌ها که به ادعای آن، در تلاش منزوی و نابود کردن آنان هستند، بهره جست. منطقهٔ اشغال شده به پناهگاهی برای مرتبطین با اسرائیل مبدل شد که از جملهٔ آنها، عناصری از «نیروهای لبنانی» و «پاسداران کاج» بودند که در هنگام اعمال حاکمیت مجدد دولت مرکزی پس از سقوط ژنرال میشل عون

---

۱. منبع پیشین، ص ۳۸۴

۲. ر.ك الاحتلال الاسرائیلی فی لبنان، عدنان، السیدحسین، ص ۱۴ که تعداد را ۱۶۷ روستا ذکر کرده است.

در سال ۱۹۹۰، از مناطق شرق بیروت گریخته بودند. اضافه باید کرد که اگرچه فرماندهی اصلی و برجسته با مارونی‌ها بود، به کارگیری و بسیج مزدوران، منحصر به افراد یك طایفه نبود، بلکه تعداد زیادی از مسلمانان و دیگر مسیحیان را نیز دربرمی گرفت.

بی گمان، این مزدوران، پشتیبان و یاور نیروهای اشغالگر بودند و توان ادامهٔ حضور بیشتری در لبنان را به آنها دادند و با حضور در بعضی موقعیت‌ها در خطوط مقدم مشرف بر منطقهٔ آزاد شده از سوی نیروهای مقاومت و انجام بعضی عملیات و گشت زنی‌ها، کار را برای سربازان اسرائیلی آسان می کردند و با تجاوز و وعده و وعید، قدرت خود را در روستاها استحکام بخشیده، به مثابهٔ کیسه‌های شنی بودند که صهیونیست‌ها، پشت آنها سنگر گرفتند و نقش اجرایی مزدورانه ای در خدمت به دشمن اسرائیلی انجام دادند.

با این همه اسرائیل در ارائهٔ چنین تصویری از مزدوران که آنان را به عنوان یك گروه لبنانی متفاوت با سایر لبنانی‌ها نشان دهد، توفیقی نیافت و نتوانست با سیاست‌های خود، اشغالگری خود را چنین توجیه کند که برای یاری رساندن و کمك به این گروه بوده است. در داخل لبنان نیز برخی ادعاها مطرح شد که در پی توجیه ارتباط مزدوران با اسرائیل به دلایل معیشتی! یا فشار وارد شده بر آنان به دلیل حضورشان در منطقهٔ اشغال شده! یا ترس و نگرانی از انتقال و حضور در مناطق ملی بوده است و فراتر از آن، برخی افراد رفتار مزدوران را به مثابهٔ میهن‌پرستی واقعی آنان تلقی کردند، چرا که به زعم آنان، این مزدوران با اعمال سلطهٔ داخلی بر روستاها، از حاکمیت اسرائیل - چنان که در جزین رخ داد - جلوگیری کردند!

نیروهای مقاومت در هدف گیری مزدوران، تفاوتی میان مسلمان و مسیحی قایل نبودند و همهٔ آنها را بیگانه از طوایف مذهبی و کشور لبنان تلقی کردند. رشته‌ای از عملیات نظامی علیه پایگاه‌ها و افراد نیروهای مزدور صورت

گرفت که منجر به کشته شدن بسیاری از آنان شد و رعب و وحشتی در صفوف آنان افکند، به گونه‌ای که در روزهای آزادسازی این مناطق، آنان به فروپاشی کامل رسیده بودند. به همین دلیل بود که باند مزدوران، تنها در سه روز، دچار نابودی و سقوط سریعی شد و این فصل تاریك از تاریخ کسانی که به اسرائیل پیوسته بودند، به پایان رسید. چند هزار تن[1] از آنان، همراه با خانواده‌هایشان، به سرزمین‌های اشغالی گریختند و گروهی دیگر نیز خود را به دستگاه‌های امنیتی لبنان تسلیم کردند.

مقاومت اسلامی تصمیم گرفت که پس از آزادسازی، متعرض این مزدوران نشود. از دید مقاومت، محاکمه و کیفر مزدوران از مسئولیت‌های دستگاه قضایی لبنان، در همکاری با دستگاه‌های مختلف دولتی بود و لذا اقدام به برگزاری محاکم انقلابی یا صحرایی نشد و مسئولیت به دولت لبنان سپرده شد. البته احکام قضایی دادگاه نظامی که تا تاریخ ۲۰۰۰/۱۱/۲۴ به دنبال بازجویی از ۲۱۵۹ فرد توقیف شده صادر شد و بالغ بر ۱۵۵۰ حکم بود، احکامی سبك بود و اگرچه شامل حبس از ۱ تا ۱۰ سال می‌شد، اما اغلب آنها از ۲ سال تجاوز نمی‌کرد.[2]

حزب‌الله از این احکام ناراضی بود و خواستار تشدید آنها شد تا پس از تحقق آزادی، دیگر کسی هوس نکند که راه مزدوری را انتخاب کند یا به همکاری امنیتی با اسرائیل بپردازد، چرا که کیفرها معمولی بود و اغواگری وعده‌های مالی دشمن بسیار! حزب‌الله معتقد بود که احکام باید درس عبرتی برای دیگران باشد

---

۱. منابع آگاه تعداد مزدورانی را که در اسرائیل باقی ماندند، در ماه سپتامبر ۲۰۰۲ بالغ بر سه هزار مزدور همراه با بعضی خانواده‌هایشان برآورد کرده‌اند. شایان ذکر است که گروهی از فراریان در روزهای آزادسازی، بعداً خود را به مسئولان لبنان تسلیم کردند و بسیاری از خانواده‌ها نیز به روستاهای خود در جنوب لبنان برگشتند.

۲. روزنامه النهار، ۲۰۰۰/۱۱/۲۷

و هدف تربیتی خود را که ناشی از آثار کیفر و اهمیت آن است، به جای بگذارد و خانواده‌های شهیدان، مجروحان و اسیران را نسبت به قصاص تجاوزکاران متقاعد سازد.[۱]

با وجود این، مسئولان پیگیری پروندهٔ مزدوران، این احکام و تدابیر خفیف را با دو نکته توجیه می کردند. نخست آن که تعداد مزدوران زیاد است و زندان‌های لبنان گنجایش آنها را ندارد و علاوه بر آن، حبس‌های طولانی، آثار اجتماعی وخیمی بر خانواده‌های آنان، به‌ویژه در مناطق آزاد شده به جای می گذارد.

دوم آن که گروهی دست به یك اعتراض سیاسی زدند و این مزدوران را افرادی تلقی کردند که از روی اضطرار و اجبار تن به مزدوری داده‌اند و لذا شایستهٔ عفو هستند. حتی برخی از افراد، شدت عمل در مورد آنان را به مفهوم ضربه‌زدن به یك طایفهٔ معین قلمداد کردند.

اگرچه حزب‌الله، توجیهات ذکر شده برای احکام خفیف را کافی نمی‌دانست وعلناً صدور آنها را محکوم کرد و به رغم آن که فشار اهالی و زیان‌دیدگان از این مزدوران بسیار زیاد بود و با وجود نگرانی حزب‌الله از وقوع حوادث انتقام جویانه‌ای از سوی اهالی که به زیان شفافیت عملیات آزادسازی و ناهماهنگ با دیدگاه‌های حزب بود، اما رهبران حزب تنها به اعلام موضع، برقراری تماس‌های لازم برای توضیح مواضع خود و ایراد فشار در این جهت اکتفا کردند، بی آن که یك موضع اعتراض آمیز عملی اتخاذ کنند. انگیزهٔ حزب‌الله، حمایت از پیروزی و مرجح دانستن اولویت‌های مربوط به مسائل مهم در پیگیری جهاد و

---

۱. براساس گزارش کمیتهٔ ارتباط و هماهنگی حزب‌الله در تاریخ ۲۰۰۱/۱/۱۰، به نقل از منابع مطلع در دادگاه نظامی، کسانی که به اتهام همکاری با دشمن صهیونیستی می‌بایست توقیف شوند، به ۲۰هزار نفر بالغ می‌شدند. با توجه به قیودی که دادگاه نظامی در آن زمان قائل شد، تعداد دعاوی مطرح شده به ۶۶۴۰ مورد رسید و احیاناً در یك پرونده، نام ده‌ها نفر مطرح شده بود. تعداد احکام صادر شده در آن زمان، بیش از ۱۵۵۰ حکم بود.

مزدود دانستن سرگرم شدن در نزاع‌های داخلی تشنج آفرین بود، اگرچه همواره بر توجه جدی نسبت به ضرورت جلوگیری از نفوذ این مزدوران به صفوف داخلی تأکید داشته است. تعهد دستگاه‌های امنیتی به تعقیب آنان و افزوده شدن تبعید مزدوران از روستاهای خود برای مدتی معین به احکام قضایی صادر شده، توانست بخشی از این نگرانی را مرتفع سازد.

**اسیران و بازداشت شدگان در زندان‌های اسرائیل**

اسیران و بازداشت شدگان لبنانی، میان نزدیك به چهل بازداشتگاه رژیم اسرائیل و بازداشتگاه خیام در جنوب لبنان ـ که صدها تن و از جمله ده‌ها تن از خواهران در آن اسیر بودند ـ پراکنده شده بودند.

اسرائیلیان بازداشتگاه خیام را به طور علنی زیر نظر مزدوران خود در «ارتش جنوب لبنان» قرار داده بودند تا بتوانند، از زیر بار مسئولیت انواع بسیار خطرناکی از شکنجه که در آن اعمال می‌شد و به شهادت تعدادی از مجاهدان انجامید، شانه خالی کنند.

حزب‌الله به این نتیجه رسید که مسألهٔ بازداشت شدگان، جز از راه مبادله با اسیران اسرائیلی راه‌حلی ندارد. از این‌رو، مقاومت اسلامی توجه خود را به عملیاتی معطوف داشت که منجر به اسارت نیروهای دشمن می‌شد. نقشه‌هایی چند در این زمینه طرح‌ریزی شد و گاهی تلاش‌های فشرده‌ای صورت گرفت. بعضی از کوشش‌ها نیز که منجر به درگیری با یك گشتی یا پایگاه اسرائیلی و کشته شدن صهیونیست‌ها می‌شد، هیچگاه به عنوان اقدامی برای اسیر کردن نیروهای دشمن اعلام و افشا نشد.

عملیات «دواسیر» که در شهر «کونین» در جنوب لبنان انجام شد، نخستین عملیات برجسته و موفق در بازداشت اسیران بود. مجاهدان ما پس از ماه‌ها برنامه‌ریزی برای انجام این عملیات، در مرحلهٔ نخست توفیقی نیافتند، اما پس از گذشت نزدیك به یك ماه، در ۱۶ فوریهٔ ۱۹۸۶ و در سالگرد شهادت شیخ راغب

حرب، نیروهای مقاومت اسلامی در کمین یك گشتی جاسوسی اسرائیل در شهر کونین نشستند و در نتیجه، مجاهدان ما پس از اسیر کردن دو تن از نیروهای دشمن، منطقه را ترك کردند و آنها را همراه خود آوردند.

در پی این اقدام، اسرائیل تجاوز وسیعی انجام داد که شش روز به طول انجامید و منجر به اشغال ۱۷ روستا شد، ولی در رویارویی با مجاهدان ما ناچار به عقب‌نشینی به مناطق پیش از عملیات گرفتن اسیران اسرائیلی گردید.

این دو اسیر در دو عملیات مبادلهٔ اسیران مورد بهره‌برداری قرار گرفتند. عملیات نخست در سال ۱۹۹۱ و در سه مرحله از ۹/۱۱ تا ۱۲/۱ انجام شد و در ازای ارائهٔ اطلاعاتی دربارهٔ سرنوشت دو سرباز اسیر شده، ۹۱ تن آزاد شدند که یکی از آنها از زندان‌های داخل اسرائیل و بقیه از زندان خیام و از جمله ده تن از خواهران بودند و پیکرهای پاك ۹ نفر از شهیدان مقاومت تحویل شد. عملیات دوم در تاریخ ۱۹۹۶/۷/۲۱ انجام شد و در قبال تحویل جسد دو سرباز اسرائیلی، ۴۵ تن از زندان خیام آزاد شدند که در میان آنان، سه تن از خواهران بودند و اجساد ۱۲۳ شهید نیز تحویل شد.

دشمن در مورد ۱۷ تن از مزدوران لحد ـ که سه نفر در دو موقعیت لوسی و سریره در بقاع غربی و ۱۴ نفر دیگر در موقعیت طلوسه در جنوب لبنان به اسارت در آمده بودند ـ اهمیتی نداد. این افراد، در طول دوران اسارت، در آموزش‌های فرهنگی و تربیتی شرکت داشتند که نتیجهٔ آن، تغییر در باورهای اغلب آنان بود. این افراد، پس از نومیدی مقاومت از امکان مبادلهٔ آنان، نهایتاً آزاد شدند اما خود ترجیح دادند که در مناطق آزاد شده باقی بمانند.

سومین عملیات مبادله در تاریخ ۱۹۹۸/۶/۲۶ انجام شد. در این عملیات، در مقابل بقایای اجساد صهیونیست‌هایی که در عملیات کیفی «انصاریه» در سال ۱۹۹۷ به هلاکت رسیده بودند، ۶۰ نفر آزاد شدند که از جملهٔ آنان، ۵۰ تن از بازداشتگاه خیام و ۱۰ تن دیگر از زندان‌های داخل اسرائیل بودند و علاوه بر آن،

اجساد ۴۰ نفر از شهیدان نیز تحویل شد.

اسرائیل نیز به بازداشت و اسیر کردن افراد در داخل نوار مرزی اشغال شده اکتفا نکرد، بلکه دایرهٔ عمل خود را گسترش داد و به دو عملیات گستردهٔ آدم‌ربایی در مناطق آزاد شده دست زد. در عملیات نخست، شیخ عبدالکریم عبید از خانهٔ خود در شهرك جبشیت، شب ۲۸ ژوئیهٔ ۱۹۸۹، به دست کماندوهای اسرائیلی که در یك عملیات هوایی و فرود در نزدیکی شهرك، از راه زمینی خود را به روستا رسانده بودند، ربوده شد. شیخ اسیران و امام جمعه و جماعت شهرك، دارای فعالیت فرهنگی و اجتماعی وسیعی بود و به رغم فتنهٔ میان امل و حزب‌الله، بر ماندن در شهر خود اصرار ورزید، تا بر پیمان قبلی خود یك بار دیگر تأکید ورزد، زیرا او پیش از آن نیز در مدت اشغال منطقه از سوی اسرائیل که به دنبال شهادت شیخ راغب حرب صورت گرفت، شهر را هرگز ترك نگفته بود.

در عملیات دوم، حاج مصطفی دیرانی از خانهٔ خود در شهرك قصر بنا در منطقهٔ بقاع، در شب ۱۹۹۴/۵/۳۱، به دست کماندوهای اسرائیلی ربوده شد. این کماندوها نیز در یك عملیات هوابرد، در یك میدان تیراندازی وابسته به ارتش که از مدتی پیش خالی مانده بود، فرود آمده، پس از طی یك مسیر زمینی، اقدام به انجام عملیات آدم‌ربایی کردند.

صهیونیست‌ها هدف از انجام دو عملیات آدم‌ربایی[1] را رهایی ران آراد خلبان اسرائیلی اعلام کردند. هواپیمای این خلبان اسرائیلی هنگام اجرای حملهٔ اسرائیل در سال ۱۹۸۶، در منطقهٔ جنوبی صیدا سقوط کرده بود و جنبش امل او را بازداشت و تحویل حاج مصطفی دیرانی مسئول امنیت مرکزی جنبش داده بود. پس از جدایی و انشعاب حاج مصطفی دیرانی و گروهی دیگر از جنبش امل و تأسیس

---

۱. هر دو نفر در مبادلهٔ اسرا که شرح آن در صفحات بعد خواهد آمد، در تاریخ ۲۰۰۴/۱/۲۹ از اسارت رهایی یافتند. (م)

«مقاومت مؤمن»، آنان ران آراد را با خود به شهرك «نبی شیت» در بقاع بردند و در یکی از خانه‌ها که از سوی هواداران دیرانی حفاظت می‌شد، نگهداری کردند، اما در شرایطی مبهم، او را از دست دادند.[1]

اسرائیلی‌ها مسئولیت مفقود شدن آراد را متوجه حزب‌الله دانستند، زیرا «مقاومت مؤمن» به حزب‌الله نزدیك بود. از این‌رو، ربودن شیخ عبید به عنوان مسئول برجستهٔ حزب‌الله در منطقهٔ جنوب با این دلیل صورت گرفت که حزب‌الله تن به مبادلهٔ وی با آراد دهد. ربودن حاج مصطفی دیرانی نیز به منظور بازجویی و اطلاع از سرنوشت آراد و در نهایت مبادلهٔ او صورت گرفته بود.

حزب‌الله هیچ ارتباطی با آراد و نیز اطلاعی از سرنوشت وی نداشت امّا این مسأله را مورد توجه فراوان قرار داد و تلاش‌های بسیاری در این راه انجام داد. از دید حزب‌الله، پرده برداشتن از سرنوشت آراد می‌توانست مشکل همهٔ بازداشت‌شدگان لبنانی و فلسطینی و از سایر ملیت‌ها را در زندان‌های اسرائیل حل کند. لذا از همهٔ ابزارها و روش‌ها استفاده کرد و با همهٔ اشخاصی که رابطه‌ای دور یا نزدیك با موضوع داشتند تماس‌هایی برقرار کرد و همهٔ اماکنی را که احتمال حضور وی در آنجا می‌رفت، مورد بازرسی قرار داد، اما به نتیجه‌ای دست نیافت.

آزادسازی جنوب لبنان در ۲۴ مه ۲۰۰۰ جامهٔ عمل پوشید و همهٔ بازداشت‌شدگان در زندان خیام آزاد شدند. اسرائیل ۱۹ تن از بازداشت‌شدگان را که شیخ عبید و دیرانی در میان آنان بودند، در زندان‌های خود نگه داشت و لذا باور ما به این که هیچ چیز جز انجام عملیات اسارت صهیونیست‌ها، نمی‌تواند در رهایی آنان

---

۱. حاج مصطفی دیرانی گزارش می‌کند که ران آراد از منزلی که در پایان آوریل ۱۹۸۸ در آن بود، در زمان تجاوز اسرائیل به شهرك میدون در بقاع غربی که شاهد حماسهٔ مشهور مجاهدان مقاومت در هنگام پیشرفت نیروهای دشمن بود، مفقود شد. در این عملیات، نگهبانان منزل، پس از ترك پست خود برای خبرگیری و بازگشت به آن، مشاهده کردند که در خانه باز و خلبان اسرائیلی در داخل منزل نبوده است. این حلقهٔ مفقوده، تا امروز به عنوان معمایی حل نشده باقی مانده است.

نقش داشته باشد، دوچندان شد.

طرح عملیات اسارت صهیونیست‌ها در مزارع شبعا از سوی مقاومت اسلامی تهیه و با دقت تمام آمادگی و تدارکات لازم برای آن انجام شد. این نخستین عملیات کیفی مقاومت در مزارع شبعا، پس از آزادی جنوب لبنان در ۲۰۰۰/۱۰/۷ بود. این عملیات پیروزمند، به اسارت سه سرباز اسرائیلی انجامید و اسرائیلی‌ها به هیچ‌وجه از هدف عملیات که گرفتن اسرای صهیونیست بود، آگاهی نداشتند و پس از گذشت بیش از نیم ساعت از انجام آن، به هدف این عملیات پی بردند. به دنبال این عملیات، سازمان ملل متحد و کشورهای بزرگ فشار خود را بر حزب‌الله، برای آزادسازی بی‌قید و شرط اسیران آغاز کردند.

آقای کوفی‌انان دبیر کل ملل متحد[1] در ۲۰۰۰/۱۰/۱۲ به لبنان آمد و در ملاقات با ژنرال امیل لحود رئیس جمهوری لبنان، آزادی سه سرباز اسرائیلی را به بهانهٔ آن که از مزارع شبعا ـ که جزء اراضی لبنان نیست! ـ به اسارت در آمده‌اند، خواستار شد. او همچنین خواستار پایان بخشیدن به فعالیت‌های مقاومت، به دلیل اجرای قطعنامهٔ ۴۲۵ از سوی اسرائیل شد! دبیر کل سازمان ملل متحد در این دیدار هیچ پیشنهادی ارائه نکرد و هیچ تعهدی دربارهٔ بازداشت شدگان لبنان

۱. دبیر کل ملل متحد، پیش از آن نیز در تاریخ ۲۰۰۰/۶/۲۰ در دیدار از بیروت، با سیدحسن نصرالله دبیر کل حزب‌الله ملاقات کرده بود و با زیر پا گذاشتن عرف‌های موجود، برای نخستین بار به دیدار رهبر یك حزب سیاسی در مقر رهبری حزب رفته بود. او در آن دیدار از حزب‌الله خواست که خط آبی را (که سازمان ملل به عنوان مرز میان لبنان و اسرائیل تعیین و با مرز شناخته شدهٔ بین‌المللی مورد پذیرش لبنان تفاوت دارد ـ م)، به رسمیت بشناسد و با توجه به عقب‌نشینی اسرائیل از لبنان، مقاومت را پایان دهد. سیدحسن نصرالله نیز از او خواست تا مسألهٔ اسیران و بازداشت شدگان را در زندان‌های اسرائیل حل کند و او وعده داد که در این زمینه تلاش کند، بدون آن که راه‌حلی برای موضوع ارائه کند. اگرچه این ملاقات نتیجه‌ای به بار نیاورد اما پیروزی و موفقیتی برای حزب به شمار آمد و به مفهوم شناسایی رسمی حزب‌الله از سوی رئیس عالی‌ترین سازمان بین‌المللی تلقی شد که نشانگر جایگاه و اهمیتی بود که حزب در دیدگاه نیروهای بین‌المللی کسب کرده بود.

نپذیرفت و مسألهٔ آنان را مسأله‌ای جداگانه تلقی کرده، تنها وعدهٔ تلاش برای بررسی امکان انجام هر اقدامی در این زمینه را داد. در نتیجه، این دیدار هیچ پیامد عملی مشخصی دربر نداشت.

تنها پس از گذشت چند روز، سیدحسن نصرالله دبیر کل حزب، اسارت یك افسر اسرائیلی با درجهٔ سرهنگی را در هنگام سخنرانی خود در جلسهٔ افتتاح دورهٔ فوق العادهٔ اجلاس مشترك کنگرهٔ ملی عربی و کنگرهٔ اسلامی در هتل کارلتون بیروت که در تاریخ ۲۰۰۰/۱۰/۱۵ برگزار شد، اعلام داشت و بعداً نام او را که «الحنان تننباثوم» بود، افشا کرد. این شخص با داشتن گذرنامهٔ جعلی بلژیکی، از بروکسل به بیروت دعوت شد و اطلاعی از این نداشت که دعوت‌کنندگان، از تابعیت اسرائیلی وی آگاهی داشتند.

مسألهٔ بازداشت‌شدگان در زندان‌های اسرائیل، به دلیل به اسارت گرفتن چهار اسرائیلی، به طور فعالانه ای به گردش افتاد. کمتر کشوری در جهان باقی‌ماند که از طریق سفیران یا نمایندگان اعزامی خود، کوششی در این موضوع از خود نشان نداده باشد. اعمال فشار برای آگاهی از سرنوشت اسیران اسرائیلی، پیشنهاد میانجیگری، هشدار نسبت به عواقب تداوم اسارت آنان، انتقال بعضی پیام‌ها یا تلاش برای خدمت به کشورهای اقدام کننده، از راه دریافت اطلاعاتی که می‌تواند در روابط آن با اسرائیل مفید باشد! همه از روش‌هایی بود که این کشورها به کار گرفتند. ملل متحد و صلیب سرخ بین المللی نیز از هیچ کوششی فروگذار نکردند و در آغاز، بر اطلاع از سرنوشت آنان و امکان بازدید از اسیران برای آگاهی از وضعیت آنان تأکید می‌کردند.

حزب‌الله این تلاش‌ها را نپذیرفت و بر انجام مبادلهٔ کامل اسیران یا اعمال تفکیك، به نحوی که رضایت حزب را فراهم آورد، اصرار ورزیده به گونه‌ای که اعلام وضعیت کل یا تعدادی از اسیران و مبادلهٔ یك یا چند تن از آنان، هر کدام بهایی داشته باشد و...

اما هرگز و حتی برای یک لحظه، شتاب‌زدگی یا دادن امتیازی دربارهٔ هر مسأله‌ای در مورد اسرای صهیونیست امکان‌پذیر نبود، زیرا آنان تنها کلید آزادی اسیران و بازداشت‌شدگان ما در زندان‌های اسرائیل بودند. اعتبارات و ملاحظات انسانی هم می‌بایست به صورت کلی ـ و نه موردی و جزئی ـ لحاظ شود و طرفین را در بر گیرد و این به مفهوم انجام معامله‌ای کامل بود که به آزادی همگان بینجامد.

**آزادسازی اسیران و بازداشت‌شدگان**

طرفین مبادلهٔ اسرا ـ حزب‌الله و اسرائیل ـ بر استفاده از واسطهٔ آلمانی به عنوان تنها میانجی توافق کردند. میانجیگری آلمان در عملیات قبلی مبادله توان و کارایی خود را ثابت کرده بود و مورد اطمینان طرفین مذاکره در تدابیر مربوط به مبادله و تضمین‌های همراه آن قرار گرفته بود.

میانجیگری فعالانهٔ آلمان آغاز شد. میانجی آلمانی میان طرفین در رفت و آمد بود و ملاقات‌های طولانی و پیاپی با هریک از طرفین داشت. او تنها نقش پیام‌بر و پستچی میان طرفین را ایفا نمی‌کرد بلکه با طرح دیدگاه‌ها و انتقال پیشنهادها و یافتن راه‌حل‌ها و شیوه‌های برون رفت از بحران، در نزدیک ساختن دیدگاه طرفین تلاش کرد. با این همه، مذاکرات مبادلهٔ اسیران سخت و دشوار بود و به مدت سه‌سال اما با آهنگی متفاوت ادامه یافت. گاهی به مدت چند ماه هیچ تماسی برقرار نمی‌شد و زمانی دیگر، دیدارهای فشرده‌ای صورت می‌گرفت ولی در هر حال زمان‌های توقف مذاکرات طولانی‌تر بود. حزب‌الله چیزی نداشت که به خاطر آن اقدامی انجام دهد. آنچه در دست حزب‌الله بود، مشخص بود و طرف اسرائیلی می‌بایست اقدام مطلوب را انجام دهد و مسئولیت موافقت با بهای سنگین مبادله را ـ که برای حزب بهای مناسبی بود ـ برعهده داشت.

در همهٔ پیشنهادهای مبادلهٔ همه جانبه که از سوی اسرائیل داده شد، بعضی از لبنانی‌ها مستثنا شده بودند. حزب‌الله به همهٔ این پیشنهادها پاسخ رد داد و بر مبادلهٔ همهٔ آنها ـ بدون هیچ استثنایی ـ اصرار ورزید. علاوه بر این، حزب‌الله بر این

تأکید داشت که مبادله باید فلسطینی‌ها و عرب‌های دیگری را نیز دربر گیرد. طرف اسرائیلی تنها در مورد تعداد اندکی از فلسطینیان موافقت خود را اعلام کرد که حزب‌الله این را نیز نپذیرفت. تا این که میانجی آلمانی در نیمهٔ ماه آگوست ۲۰۰۳ موافقت اسرائیل با آزادی همهٔ لبنانی‌ها و ۴۰۰ فلسطینی و شهروند عرب دیگر از کشورهای سوریه، لیبی، مغرب و سودان و تحویل اجساد ۵۹ شهید و افشای سرنوشت ۲۴ مفقودالاثر و تسلیم نقشهٔ مین‌هایی را که اسرائیل در اماکن مختلفی در مرزهای خود با خاك لبنان کار گذاشته بود، اعلام داشت.

حزب‌الله با این پیشنهاد موافقت کرد و نوشته‌ای به خط میانجی آلمانی دریافت کرد که جزئیات این معامله را در ازای آزادی چهار اسرائیلی ذکر کرده بود. حزب‌الله بر این باور بود که دستاورد مهم در این اقدام، لحاظ کردن فلسطینی‌ها و اعراب از یك سو و محتوای کلی مثبت آن از سوی دیگر بود که به رنج اسیران لبنانی و خانواده‌های آنان پایان می‌داد و پس از ایثارگری‌های فراوانی که در طول سه سال از دوران تلاش برای مبادله انجام شد، مایهٔ تحقق پیروزی واقعی بود.

شارون جزئیات پیشنهاد اسرائیل را به رسانه‌ها درز داد. احتمالاً هدف او ایجاد پوشش برای اقدام خود در مبادله و دریافت و بررسی واکنش‌ها و تلاش برای برخورد مناسب آنها بود. به نظر می‌رسد که واکنش‌ها شدید بود، به نحوی که او را واداشت تا از تعهدی که از طریق میانجی آلمانی داده بود، عقب‌نشینی کند. شارون نشست هیأت وزیران را برگزار کرد که در آن پذیرش مبادلهٔ اسیران طرفین، به استثنای سمیر القنطار ـ به بهانهٔ انجام عملیات در داخل فلسطین ـ اعلام شد. با این روش، شارون عقدهٔ ران آراد را پشت سر گذاشت و سقف مبادله را با طرح این استثنا و جلب رضایت همکاران خود در درون کابینه از لحاظ سیاسی پوشش داد. حزب‌الله که از این عقب‌نشینی یکه خورده بود، خشمگین شد و مذاکرات را با استفاده از سازوکار اجرای توافق در اکتبر ۲۰۰۳ ـ مصادف با آغاز ماه مبارك رمضان ـ متوقف ساخت.

اما طرفین مذاکره بر تداوم ردوبدل کردن پیشنهادها از طریق میانجی آلمانی

و عدم اعلام شکست نهایی مذاکره و انتقال مجدد به حوزهٔ اقدامات محرمانه با هدف یافتن روزنه‌ای برای حل مشکل، دور از فشار رسانه‌ها و به منظور دستیابی به فرصتی کافی برای انجام کار توافق کردند.

مذاکرات سری مبادله سه ماه طول کشید. سیدحسن نصرالله دبیر کل حزب‌الله این نکته را در کنفرانس مطبوعاتی که در تاریخ ۲۰۰۴/۱/۲۵، در هنگام اعلام توافق انجام شده برگزار شد، چنین بیان داشت: «در ماه‌های رمضان، شوال و ذی‌القعده همچنان به مذاکره ادامه دادیم. گره اساسی که توافق را به تأخیر انداخت، مسألهٔ سمیر القنطار بود. بی گمان، به وجود آمدن این گره ناگهانی بود، زیرا از آغاز مذاکرات، موافقت کتبی میانجی آلمانی را در این باره که شارون آزادی همهٔ لبنانی‌ها را پذیرفته است، گرفته بودیم و هیچگاه مشکلی به نام سمیر القنطار در مذاکرات نداشته‌ایم».[1]

حزب‌الله تنها دو گزینه در برابر خود داشت: «یا معامله را به طور کامل به حال تعلیق درآورد یا برای انجام مبادله در دو مرحله توافق کند. ما در چارچوب مسؤلیت اخلاقی و شرعی خود، انتخاب گرینهٔ دوم را در دستور کار خود قرار دادیم، هر چند که در فضای کشاکش مذاکرات، از نوعی عقب‌نشینی سخن گفته شود»[2]، زیرا بهترین گزینهٔ ممکن پس از یک دورهٔ طولانی از مذاکرات همین بود.

ارنست اورلاو مسئول آلمانی میانجیگری در تاریخ ۲۰۰۴/۱/۲۴ اعلام کرد: «مبادلهٔ اسیران می‌بایست، از پریروز شروع شود و یک هفته به طول انجامد. به موجب این معامله، حزب‌الله بازرگان اسرائیلی [سرهنگ] الحنان تننباثوم را که در اکتبر ۲۰۰۰ ربوده شد، همراه با سه سرباز اسرائیلی که اسرائیل آنها را جزء کشته‌شدگان می‌شمرد، تحویل دهد و در مقابل اسرائیل متعهد شده است، حدوداً

---

۱ و ۲. روزنامهٔ السفیر، ۲۰۰۴/۱/۲۶

۴۰۰ فلسطینی را علاوه بر ۲۳ اسیر لبنانی، ۵ تبعهٔ سوریه، ۳ تبعهٔ مغرب و ۳ سودانی، لیبیایی و آلمانی را همان گونه که در بیانیهٔ سفارت آمریکا در اسرائیل آمده است، تسلیم کند. اسرائیل هم چنین متعهد شده است که اطلاعات مربوط به سرنوشت ۲۴ مفقودالاثر را تحویل حزب‌الله دهد و اجساد ۵۹ رزمنده را که در زمان اشغال جنوب لبنان از سوی اسرائیل به شهادت رسیده بودند، تسلیم کند»[۱].

مبادلهٔ مستقیم، نخستین مرحلهٔ این توافق بود و پس از آن مرحلهٔ دوم که دارای دو بخش بود، پیش‌بینی شده بود:

یکم ـ متن مورد توافق که از سوی میانجی آلمانی اعلام شد چنین بود: «به محض پایان موفق مذاکرات جاری در مورد وضعیت سمیر القنطار، این شهروند لبنانی بدون تأخیر آزاد و به لبنان تحویل خواهد شد. همهٔ طرف‌ها (حزب‌الله، اسرائیل و میانجی آلمانی) امیدوارند که این اقدام، ظرف ۲ یا ۳ ماه انجام پذیرد»[۲].

دوم ـ تشکیل دو کمیته که یکی از آنها با عضویت نمایندگانی از حزب‌الله و آلمان، با استفاده از ابزارها و سازوکارهای ممکن و بر اساس اطلاعات در دسترس، به بررسی سرنوشت ران آراد خلبان اسرائیلی مفقود شده در لبنان می‌پردازد و کمیتهٔ دوم با حضور نمایندگانی از اسرائیل و آلمان به بررسی سرنوشت چهار دیپلمات ایرانی که در عبور از مانع برباره در منطقهٔ شرقی بیروت، در زمان تجاوز اسرائیل به لبنان در سال ۱۹۸۲ ربوده شده‌اند. در صورت موفقیت این دو کمیته در فعالیت خود، عملیات مبادلهٔ جدیدی صورت خواهد گرفت که اصول کلی آن مشخص و جزئیات آن به زمان مناسب موکول شده است.

عملیات مبادله به طور آشکاری متأثر از شرایط سیاسی و محاسبات شخصی رؤسای دولت اسرائیل بود. این عملیات در زمان دو نخست‌وزیر اسرائیل یعنی باراك و شارون صورت گرفت. در آخرین روزهای نخست‌وزیری باراك، او

---

۱ و ۲. روزنامه الکفاح العربی، ۲۰۰۴/۱/۲۶

تلاش کرد که نتایج عملیات را در جهت مبارزات انتخاباتی به کار گیرد اما در این زمینه موفق نشد. شارون نیز در آغاز نیازی به پیشبرد این عملیات احساس نکرد، اما در مقاطع دیگری آن را مورد توجه قرار داد تا این که اهتمام او پیش از مبادلهٔ عملی و در زمان برداشتن گام‌های اجرایی به اوج خود رسید.

نمی‌توان انجام عملیات مبادله را تنها به یك عامل مرتبط دانست. طرف اسرائیلی در پی بستن این پرونده به منظور کاهش بهانه‌هایی بوده است که دستاویز مقاومت در لبنان قرار می‌گیرد. علاوه بر این، عواملی همچون وجود روابط شخصی با خانوادهٔ الحنان تننباثوم، هراس از افشای اطلاعات نظامی به سود حزب‌الله، رهایی از فشار مردم، ملاحظات دینی در تحویل اجساد و دفن آنها و تأکید بر تلاش مجدانهٔ رهبری اسرائیل برای استرداد اسیران خود، به عنوان یك عامل روانی مهم در صفوف ارتش و بالاخره کاهش اثر منفی روانی ناشی از تداوم پرونده و ناتوانی در رسیدگی و بستن آن را باید افزود. هم چنین نمی‌توان به طور قاطع، یك عامل را بر دیگر عوامل ترجیح داد، اما به هر حال این عملیات، نشانگر معامله‌ای هزینه بر و سنگین برای اسرائیلی‌ها بود که البته از دید محاسبات آنان، زیان آن از وضعیت پیش از مبادله کمتر بود.

در مقابل، حزب الله با شکیبایی و موفقیت عملیات را با استفاده از سه عامل زیر مدیریت کرد:

یکم ـ مقاومت سه ساله با در اختیار داشتن چهار اسیر اسرائیلی، به رغم فشارهایی که در سطح بین المللی و از راه فرستادگان و میانجی‌های داوطلب در جهت ترغیب و ارعاب صورت می‌گرفت.

دوم ـ همکاری حزب الله و خانواده‌های اسیران و بازداشت شدگان که عملکرد حزب را درك کرده، به رغم همهٔ تلاش‌های فشردهٔ اسرائیل از راه جنگ روانی و خبرهایی که از طریق رسانه‌های تبلیغاتی دشمن اعلام می‌شد، هرگز به عامل فشاری بر حزب الله تبدیل نشدند.

سوم ـ درك اسرائيل نسبت به این که اسیران آن رژیم، عامل قدرت حزب الله است که هرگز از آن دست بر نخواهد داشت، بلکه احتمال انجام عملیات جدیدی هم وجود داشت که می‌توانست مایهٔ نگرانی و فشار جدیدی باشد.

مذاکرات به جنبهٔ انسانی انحصار پیدا کرد. گفت‌وگوها تنها دربارهٔ مبادلهٔ اسیران بود و به هیچ موضوع سیاسی دیگری، نه در آغاز مذاکرات و نه در میانهٔ راه یا پایان آن پرداخته نشد. اساساً چنین مسأله‌ای از سوی هیچ یك از طرف‌های ذیربط مطرح نشد. علاوه بر این، مذاکرات به صورت مستقیم انجام نشد، بلکه از راه میانجی آلمانی که میان طرفین در رفت و آمد بود، صورت می گرفت. بدین ترتیب، حزب الله در این عملیات هماهنگ با دیدگاهش در مردود شمردن مذاکرهٔ سیاسی با دشمن اسرائیلی و تأکید بر عنصر بی طرفی در جنبه‌های انسانی با استفاده از سازوکار میانجیگری که راهکاری درخور برای تبادل داده‌ها و هماهنگی آنها و مناسب‌تر از مذاکرهٔ عملی است، حرکت کرده است.

**نتایج مبادله**

با انجام این مبادلهٔ تاریخی، شادی و سرور همهٔ لبنان را فرا گرفت. این مبادله عملاً با آزادسازی اسیران و بازداشت شدگان در زندان‌های اسرائیل در ۲۰۰۴/۱/۲۹ و تسلیم اجساد شهیدان در ۲۰۰۴/۱/۳۰ انجام شد. مراسم استقبال از آزاد شدگان دریك آیین رسمی جامع و فراگیر همهٔ گرایش‌های جامعهٔ لبنان و با حضور همهٔ سران دولت لبنان مانند وزیران، نمایندگان، فعالان و دیپلمات‌ها و در پیشاپیش آنان ژنرال امیل لحود رئیس جمهوری، آقای نبیه بری رئیس مجلس نمایندگان و آقای رفیق حریری نخست وزیر و هیأتی از رهبری حزب الله به ریاست سیدحسن نصرالله دبیر کل حزب و با حضور خانواده‌های آزادشدگان، در فرودگاه بین المللی بیروت انجام شد. خیابان‌های پیرامون فرودگاه مملو از توده‌های مردم شد که بخش عظیمی از آنها، به سوی مجتمع سیدالشهدا در محلهٔ الابیض، جایی که حزب الله جشن مردمی برای استقبال از آزادشدگان برگزار

کرده بود و دبیر کل حزب به همین مناسبت به ایراد سخنرانی پرداخت، شتافتند. صحنه‌های این شادمانی در سرزمین‌های اشغالی هم بسیار گسترده بود، چرا که با حضور گروه زیادی از مردم و خانواده‌ها، چهارصد بازداشت شدهٔ فلسطینی هم آزاد شدند.

یك روز پس از آن، تسلیم اجساد شهدا در ناقوره، در مرز مشترك لبنان و فلسطین، با حضور نمایندگان رؤسای سه قوه و نایب دبیر کل حزب الله و گروهی از فعالان سیاسی، مردم و خانواده‌های شهیدان صورت گرفت.

این عملیات با جلوه‌های گوناگون آن، نشانگر پیروزی بزرگی بود که به دست آمده بود و پس از آزادسازی سرزمین در مه ۲۰۰۰ پیروزی دوم تلقی شد. این پیروزی نتایج متعددی دربر داشت که مهم‌ترین آنها عبارت است از:

۱ـ حزب الله دستاوردی تحقق بخشید که از مرز یك اقدام سازمانی مستقیم فراتر رفته و موجب بهره‌مندی گروه‌هایی متعدد و اقشاری متنوع در جامعهٔ جهان عرب شد. از میان ۴۳۵ آزاد شده از لبنان، فلسطین و بعضی از کشورهای عربی، تنها ۱۱ نفر به حزب الله وابستگی داشتند. از میان ۵۹ شهید نیز ۱۲ نفر از رزمندگان حزب الله بودند و سایرین از سازمان‌های مختلفی همچون فتح، امل، صاعقه، جبههٔ دمکراتیك، جبههٔ مبارزه (النضال)، حزب کمونیست لبنان و سازمان اقدام کمونیستی لبنان بودند. حزب الله تنها در اندیشهٔ اعضا و رزمندگان خود نبود و از آنچه در دسترس داشت، برای توسعهٔ حوزهٔ توجه و عملکردش استفاده کرد تا شامل همهٔ گروه‌های مقاومت و ملت مجاهد فلسطین باشد و این باعث تحکیم موقعیت حزب الله در لبنان و منطقه شد.

۲ـ عملیات مبادله نقش مهمی در افزایش گرایش و اجماع همگانی در لبنان نسبت به مقاومت ایفا کرد در یك نظرسنجی که «مرکز اطلاعات و پژوهش‌های بیروت» در فاصلهٔ ۳۱ ژانویه و ۴ فوریهٔ سال ۲۰۰۴ انجام داد و ۱۲۰۰ شهروند را از ساکنان مناطق و پیروان مذاهب مختلف لبنان دربر گرفت، این نتایج به دست آمد که

۷۰ درصد از لبنانی‌ها تداوم مقاومت را تا آزادسازی مزارع شبعا تأیید می کنند. این نظرسنجی نشان می‌دهد که در زمینهٔ تأیید مقاومت، پس از آزادی اسیران و بازداشت‌شدگان یك بهبود کلی حاصل شد و به میزان ۱۴ درصد بر تعداد تأییدکنندگان افزوده شد و اینان کسانی بودند که پیش از مبادله، با مقاومت همراه نبودند. از سوی دیگر ۸ درصد از موافقان قبلی نیز دیدگاه خود را دربارهٔ استمرار مقاومت به منظور آزادسازی مزارع شبعا تغییر دادند[1] و در نتیجه تفاوت میان این دو گروه، نشانگر افزایش ۶ درصدی در حجم تأییدکنندگان تداوم مقاومت بود. چنین تحول و پیشرفتی برای رویارویی با فشارهای روزافزون خارجی بر مقاومت و موافقان آن بسیار مهم و به مثابهٔ افزایش حمایت از پروژهٔ مقاومت در رویارویی با خطر مستمر و رو به رشد اسرائیل بوده است.

۳ـ اهمیت به دست آوردن برگ برنده و عوامل فشار و قدرت و نیز استفاده از نقاط ضعف دشمن برای الزام او به پرداخت بهایی سنگین، زیرا آزادسازی لبنان بدون آزادی اسیران و بازداشت‌شدگان از سوی صهیونیست‌ها صورت گرفته بود و تحرك و اقدامی جدی دربارهٔ آن، تا زمان به اسارت گرفتن سه سرباز صهیونیست و پس از آن سرهنگ تننباِئوم از سوی حزب‌الله انجام نشده بود. همین مسأله در عملکرد پیگیرانهٔ مقاومت اسلامی در جهاد بر ضد اسرائیل نیز تکرار شده بود. اگر عملیات نظامی پیاپی و کارساز بر ضد ارتش اسرائیل و مزدوران آن صورت نمی‌گرفت، اسرائیل هرگز از لبنان عقب‌نشینی نمی کرد. اسرائیل ارزشی برای قطعنامه‌های بین‌المللی قائل نبود و نه تنها قطعنامهٔ صریح و گویای ۴۲۵ را که در سال ۱۹۷۸ صادر و ناظر بر ضرورت عقب‌نشینی آن از لبنان بود، اجرا نکرد؛ بلکه ما همواره شاهد تأکیدات بین‌المللی بر جانبداری و مراعات وضعیت و شرایط اسرائیل و پوشش فعالیت‌های آن و در مقابل عدم توجه به حقوق دیگران بوده‌ایم.

---

۱. این نظرسنجی را روزنامهٔ السفیر در ۲۰۰۴/۲/۶ منتشر کرد.

قدرت و در دست داشتن عوامل به وجود آورندهٔ آن، همراه با فداکاری و صبر و شکیبایی، در جهانی که دیپلماسی آن در خدمت مستکبران قرار گرفته است، تنها روشی است که می‌تواند در دستیابی به نتایج موردنظر کارساز باشد.

۴ـ عملیات مبادله روحیه‌های فروپاشیده را در منطقه بالا برد. پس از وقوع پیاپی حوادث تلخ بر مردم منطقه، از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و پیامدهای آن در اشغال افغانستان و پس از آن عراق، تا تجاوزهای مکرر و روزمره علیه فلسطینیان در فلسطین اشغالی و تهدیدهای بی‌وقفهٔ آمریکا و اسرائیل علیه لبنان، سوریه و ایران و سایر کشورها در منطقه که فضاهای پیرامون را سنگین، دشوار و پیچیده ساخته بود؛ و عملیات مبادله به عنوان گامی امیدبخش در شرایط منطقه و چالش‌های فراوان و الزامات پیاپی آن تلقی شد.

در مقابل، در طرف اسرائیلی، خشم در همهٔ چهره‌ها پدیدار و نتایج این مبادله با چنین رویکردی مواجه شد. سرهنگ بازنشسته تننباتوم به عنوان متهم به بازداشتگاه برده شد تا مورد بازجویی قرار گیرد. توفانی از انتقادهای سیاسی و تبلیغاتی بر ضد دولت اسرائیل به راه افتاد و رسوایی‌ها و نکات پنهانی نمایان شد که بر خسارت صهیونیست‌ها افزود. اتهام شارون به داشتن روابط تجاری با پدر همسر تننباتوم و احتمال افشای اسرار نظامی در طول دوران بازداشت از سوی وی و تردید در مورد صحت گفته‌هایش در مورد سرگذشتش در دوران اسارت که در زمان بازجویی اظهار شد، بخشی از این رسوایی‌ها بود.

## فصل چهارم

# مسألۀ فلسطین

### مراحل بنیانگذاری پروژۀ صهیونیستی

تاریخ معاصر قرن بیستم، مسأله‌ای مانند مسألۀ فلسطین شاهد نبوده است. یهودیان پراکنده در سراسر جهان به فلسطین آمدند، آن را اشغال کردند و اغلب ساکنان و مردم آن را با حمایت کامل بین‌المللی کوچ دادند و پس از آن، اشغال صهیونیستی فلسطین، به حقی حمایت شده در سطح بین‌المللی و درخواست فلسطینیان برای بازپس گیری کامل سرزمین خود، با پوشش شورای امنیت، به تجاوزی نامشروع مبدل شد. برخورد با این مسأله، به عنوان یك درگیری یا نبرد خونین، برخورد درستی نیست، چرا که آنچه رخ داد، جنایتی بزرگ در حق بشریت بود و بخشی از نشانه‌ها و ویژگی‌های آن، در طول یك قرن آشکار شد و همین نشانه‌ها برای اقدام به منظور متوقف کردن این خطر جدی کافی به نظر می‌رسد.

نخستین کنگرۀ صهیونیسم جهانی، ۲۹ تا ۳۱ آگوست ۱۸۹۷، به ریاست

تئودور هرتزل، در شهر بال سوئیس منعقد شد و ایجاد «میهن یهودیان در فلسطین» از راه اسکان «یهودیان در فلسطین، با روش‌هایی مناسب» و «سازماندهی و بسیج یهودیت جهانی، از راه مؤسسات مورد نظر محلی و فراگیر» و «تعمیق احساسات و عواطف یهودی و آگاهی ملی»[1] را به تصویب رساند.

کنگره‌های متعدد دیگری در سال‌های پس از آن برگزار شد و نقشه‌ها و طرح‌های سیاسی، مالی و عملی لازم را برای فراهم آوردن همهٔ ابزارهای موفقیت طرح ایجاد دولت یهودی ترسیم کرد. ملی‌گرایان با متدینان یهودی با انگیزه‌ای واحد برای ایجاد این رژیم متحد شدند. بخشی از یهودیان، این طرح را با وعده‌های تورات در سلطه بر فلسطین، بر اساس ارادهٔ الهی در انتخاب «ملت برگزیدهٔ خدا» مرتبط دانستند و گروهی دیگر، تجمع یهودیان را در یك سرزمین جغرافیایی مشخص، راه‌حلی برای رنج‌ها و محنت‌های یهودیان در تعداد زیادی از کشورهای اروپایی و روسیه برشمردند. از آنجا که جاذبه‌های ملی‌گرایانه، برای انتقال یهودیان از چهار گوشهٔ جهان کافی به نظر نمی‌رسید، دو گروه دیندار و سکولار ملی‌گرا، بر اهمیت طرح انگیزهٔ دینی اتفاق نظر یافتند و پروژهٔ صهیونیستی، بر پایهٔ نژادپرستانهٔ یهودی و با تأکید بر عصبیت دینی و نژادپرستی سامی و با استفاده از خشن‌ترین روش‌ها برای تحقق هدف، شکل گرفت.

شگفت نیست که مطامع اشغالگران، روز افزون باشد. تجاوزات صهیونیست‌ها از غصب زمین و روستاها و آغاز جنگ‌های چریکی علیه فلسطینیان که با حمایت بریتانیا در دوران قیمومتش صورت گرفت، آغاز شد. پس از آن، در ۱۹۴۸، برپایی رژیم اشغالگر در بخشی از فلسطین اعلام شد و در مرحله‌ای دیگر، همهٔ فلسطین و بخش‌هایی از کشورهای مجاور (سوریه، اردن و مصر) در سال ۱۹۶۷ به اشغال درآمد و رژیم اسرائیل همچنان به گسترش حوزهٔ اشغال شده و تلاش

---

۱. سالنامهٔ قدس، سال ۱۹۸۱، ص ۲۰۸

برای مشروع جلوه دادن آن ادامه داد. اساساً نژادپرستی صهیونیسم بر توسعه‌طلبی بنیاد نهاده شده و اصول دینی تورات، عامل مشوقی در این جهت است.

بر اساس تورات، فلسطین ارثیهٔ بنی اسرائیل است و زندگی آنان، جز با بیرون راندن ساکنان اصلی این سرزمین استقرار نخواهد یافت. در سفر اعداد چنین آمده است:

«و خداوند موسی را در عربات[۱] موآب نزد اردن در مقابل اریحا خطاب کرده گفت * بنی اسرائیل را خطاب کرده به ایشان بگو چون شما از اردن به زمین کنعان عبور کنید * جمیع ساکنان زمین را از پیش روی خود اخراج نمائید و تمامی صورت‌های ایشان را خراب کنید و تمامی بت‌های ریخته شدهٔ ایشان را بشکنید و همهٔ مکان‌های بلند ایشان را منهدم سازید* وزمین را به تصرف آورده در آن ساکن شوید زیرا که آن زمین را به شما دادم تا مالك آن باشید[۲] * و زمین را برحسب قبایل خود به قرعه تقسیم کنید برای کثیر نصیب او را کثیر بدهید و برای قلیل نصیب او را قلیل بدهید جایی که قرعه برای هر کس برآید از آن او باشد برحسب اسباط آبای شما آن را تقسیم نمائید * و اگر ساکنان زمین را از پیش روی خود اخراج ننمائید کسانی را که از ایشان باقی می‌گذارید در چشمان شما خار خواهند بود و در پهلوهای شما تیغ و شما را در زمینی که در آن ساکن شوید خواهند رنجانید»[۳].

در سفر دیگری آمده است:

«و خداوند موسی را خطاب کرده گفت * بنی اسرائیل را امر فرموده به ایشان بگو چون شما به زمین کنعان داخل شوید این است زمینی که به شما به

---

۱. عربات به معنای بیابان است. (م)

۲. متن‌ها عیناً از ویرایش فارسی عهد عتیق نقل شده است. در متن عربی تورات، به جای اصطلاح مالك و ملکیت، واژهٔ ارث آمده است. (م)

۳. تورات، سفر اعداد، ۵۰ تا ۵۵

ملکیت [۱] خواهد رسید یعنی زمین کنعان با حدودش.» [۲]

حدود سرزمین اسرائیل نیز از دید تورات، از فرات تا نیل است. در سفر تثنیه چنین آمده است:

«آنگاه خداوند جمیع این امت‌ها را از حضور شما اخراج خواهد نمود و شما امت‌های بزرگ‌تر و قوی‌تر از خود را تسخیر خواهید نمود * هر جایی که کف پای شما بر آن گذارده شود، از آن شما خواهد بود از بیابان و لبنان و از نهر یعنی نهر فرات تا دریای غربی حدود شما خواهد بود * و هیچ کس یارای مقاومت با شما نخواهد داشت زیرا یهوه خدای شما ترس و خوف شما را بر تمامی زمین که به آن قدم می‌زنید مستولی خواهد ساخت چنان که به شما گفته است.» [۳]

انگلیسی‌ها تأسیس رژیم صهیونیستی را در دستور کار خود قرار دادند. از این رو، آنان براساس قرارداد سایکس پیکو که در سال ۱۹۱۶ میان بریتانیا و فرانسه ـ دو قدرت پیروز جنگ جهانی اول ـ منعقد شد، با اقداماتی فلسطین را در حوزهٔ قیمومت و استعمار خود قرار دادند. در دوم نوامبر ۱۹۱۷، دولت بریتانیا بیانیهٔ بالفور را صادر کرد. این بیانیه، نامه‌ای بود که مستر بالفور وزیر خارجهٔ بریتانیا به لرد روچیلد ارسال کرد و در آن آمده بود: «دولت اعلیحضرت پادشاه با دید مثبت به تأسیس کشور ملی ملت یهود در فلسطین می‌نگرد و همهٔ تلاش خود را برای تسهیل تحقق این هدف به کار خواهد گرفت» [۴].

جامعهٔ ملل در جلسهٔ مورخ ۲۴ ژوئن سال ۱۹۲۲ برای اتخاذ تصمیم رسمی در مورد قیمومت بریتانیا بر فلسطین، بیانیهٔ بالفور را ضمیمهٔ رأی خود کرد و همراه آن، تدابیر اجرایی لازم را برای تأسیس یك آژانس یهودی به منظور سلطه بر

---

۱. در اینجا نیز در متن عربی تورات، به جای اصطلاح مالك و ملکیت، واژهٔ ارث آمده است. (م)

۲. تورات، سفر اعداد، ۱ و ۲

۳. تورات، سفر تثنیه، ۲۳ تا ۲۵

۴. سالنامهٔ قدس، سال ۱۹۸۱، ص ۲۰۹

اراضی مورد نظر، جمع آوری کمک‌های یهودیان جهان، تأمین مهاجرت علاقه‌مندان و دادن تابعیت فلسطینی و بالاخره ایجاد کشور ملی یهود، مقرر داشت. مواد هفت‌گانه‌ای که در آغاز قطعنامهٔ جامعهٔ ملل آمده است، گویای این مطلب است. در این مواد چنین آمده است:

«از آنجا که کشورهای بزرگ متفقین موافقت کرده‌اند که فلسطین ـ که در گذشته تابع مملکت عثمانی بود ـ با توجه به مرزهایی که کشورهای متفقین تعیین می کنند، در اجرای مفاد مادهٔ ۲۲ میثاق جامعهٔ ملل، توسط یك کشور قیم ـ که از سوی کشورهای فوق‌الذکر انتخاب می‌شود ـ اداره شود؛

با توجه به این که کشورهای بزرگ متفقین همچنین موافقت کرده‌اند که کشور قیم، مسئولیت اجرای بیانیهٔ رسمی صادر شده از سوی دولت اعلیحضرت پادشاه بریتانیا در روز دوم ماه نوامبر سال ۱۹۱۷ را در مورد ایجاد میهن ملی یهودیان در فلسطین صادر کرده و مورد تأیید کشورهای مذکور نیز قرار گرفته است، بر عهده خواهد داشت؛

با تأکید بر ضرورت درك روشن این نکته که هیچ اقدامی نباید صورت گیرد که موجب زیان رساندن به حقوق مدنی و دینی طوایف غیریهودی که در حال حاضر در فلسطین به سر می‌برند یا حقوق و اوضاع سیاسی یهودیان که در سایر کشورها از آن برخوردارند، بشود؛

و با توجه به شناسایی رسمی رابطهٔ تاریخی ملت یهود با فلسطین و عواملی که باعث اعادهٔ وطن ملی آنان در این سرزمین می‌شود؛

از آنجا که کشورهای متفقین، اعلیحضرت پادشاه بریتانیا را به عنوان قیم فلسطین برگزیده‌اند و قیمومت بر فلسطین نیز در متون زیر تدوین و برای تصویب به شورای جامعهٔ ملل ارائه شده است؛

با توجه به پذیرش قیمومت بر فلسطین از سوی اعلیحضرت پادشاه بریتانیا و تعهد وی برای اجرای این مسئولیت، به نمایندگی از سوی جامعهٔ ملل و بر اساس

متون و شرایط زیر؛

از آنجا که بند ۸ از مادهٔ ۲۲ ـ که به آن اشاره شد ـ مقرر می‌دارد که میزان سلطه یا کنترل و مدیریت اعمال شده از سوی کشور قیم، در صورتی که توافق قبلی در مورد آن میان اعضای جامعهٔ ملل فراهم نشده باشد، به‌طور صریح از سوی شورای جامعه مشخص خواهد شد؛

لذا شورای جامعهٔ ملل، با تأیید قیمومت فوق الذکر، شرایط و حدود آن را به نحو زیر تعیین می‌کند:

مادهٔ ۱: دولت قیم، اختیار کامل را در قانون گذاری و مدیریت خواهد داشت، به استثنای آنچه در متن این سند، محدودیتی برای آن ذکر شده است.

مادهٔ ۲: دولت قیم، مسئول اوضاع کشور در زمینه‌های سیاسی، اداری و اقتصادی و از جمله ایجاد میهن ملی یهود، براساس آنچه در دیباچهٔ این سند ذکر شده است و نیز مسئول ارتقای نهادهای حکومت خودگردان و صیانت از حقوق مدنی و دینی همهٔ ساکنان فلسطین، بدون توجه به جنسیت و دین آنان است.

مادهٔ ۳: دولت قیم مکلف است، در حدودی که شرایط اجازه می‌دهد، به تشویق استقلال محلی اقدام کند.

مادهٔ ۴: مراتب شناسایی رسمی یك آژانس یهودی مناسب، به عنوان یك هیأت عمومی برای ارائهٔ مشورت در مدیریت فلسطین و همکاری در امور اقتصادی، اجتماعی و سایر زمینه‌ها که می‌تواند در ایجاد میهن ملی یهود و تأمین منافع ساکنان یهودی در آن مؤثر باشد و در ارتقای سطح کشور مساعدت و مشارکت نماید، به شرط آن که همواره تحت نظارت مدیریت باشد، اعلام می‌گردد.

مادهٔ ۵: دولت قیم مسئولیت دارد که عدم واگذاری هر بخش از اراضی فلسطین به دولت یك کشور بیگانه یا عدم اجاره یا قراردادن آن را در تصرف آن دولت به هر شکل ممکن، تضمین نماید.

مادهٔ ۶: مدیریت حاکم بر فلسطین، ضمن آن که به حقوق و وضعیت سایر

گروه‌های فلسطینی زیانی نمی‌رساند، مکلف است که مهاجرت یهودیان را در شرایطی مناسب تسهیل کند و با همکاری آژانس یهود (مورد اشاره در مادهٔ چهارم) بسیج یهودیان را در اراضی سلطانی و اراضی موات نامطلوب برای مقاصد عمومی تشویق کند.

مادهٔ ۷: مدیریت حاکم بر فلسطین، مسئولیت تدوین قانون تابعیت را بر عهده دارد که باید شامل موادی باشد که اعطای تابعیت فلسطینی به یهودیانی که آن را اقامتگاه دایمی خود قرار می‌دهند، تسهیل نماید.»[۱]

بریتانیا همهٔ اقدامات را به منظور ایجاد شرایط مناسب برای یهودیان، با هدف سلطه بر اراضی و ایجاد شهرک‌های یهودی نشین، دستیابی به قدرت نظامی، چنگ‌اندازی بر تأسیسات حیاتی و چشم‌پوشی از فجایع و قتل عام‌هایی که صهیونیست‌ها به منظور ایجاد رعب و وحشت در میان فلسطینیان انجام می‌دادند، به کار بست تا مقدمات ایجاد رژیم صهیونیستی را فراهم آورده باشد. سرانجام در ۱۹۴۷/۱۱/۲۹، قطعنامهٔ شمارهٔ ۱۸۱ از سوی ملل متحد صادر شد که با موافقت ایالات متحدهٔ آمریکا و اتحاد شوروی، تقسیم فلسطین را مورد تصویب قرار داد.

در قطعنامهٔ مربوط به تقسیم فلسطین آمده است که سازمان ملل متحد، «با اطلاع از بیانیهٔ دولت قیم در مورد تلاش برای اتمام خروج نیروهای خود از فلسطین در اول آگوست ۱۹۴۸، به پادشاهی متحد (بریتانیا) به عنوان دولت قیم بر فلسطین و سایر اعضای ملل متحد توصیه می‌کند که در مورد دولت آیندهٔ فلسطین، پروژهٔ تقسیم این کشور و ایجاد فدراسیون اقتصادی را در دستور کار خود قرار دهند.»

طرح تقسیم در دو بند ۲ و ۳ چنین آمده است:

«دولت قیم بهترین کوشش‌ها را برای تضمین خروج از منطقهٔ واقع در اراضی دولت یهودی که شامل یك بندر دریایی و سرزمین واقع در پشت آن است، به اندازه‌ای که برای ایجاد تسهیلات برای مهاجرت وسیع کافی باشد، در نزدیك‌ترین

۱. سالنامهٔ قدس، سال ۱۹۸۱، ص ۲۱۰

زمان ممکن که به هر حال دیر تر از یکم فوریهٔ ۱۹۴۸ نخواهد بود، به کار می‌برد.

دو دولت مستقل عربی و یهودی و حکومت بین‌المللی ویژهٔ شهر بیت‌المقدس ـ که در بخش سوم این طرح آمده است ـ دو ماه پس از اتمام خروج نیروهای مسلح وابسته به دولت قیم، در فلسطین ایجاد می‌شود و در هر صورت نباید تا پس از یکم اکتبر ۱۹۴۸ به تعویق بیفتد. حدود کشور عربی، یهودی و شهر قدس بر اساس آنچه در بخش‌های دوم و سوم ـ ذیل الذکر ـ آمده است، تعیین می‌شود.»[1] بر اساس این طرح، قلمرو رژیم صهیونیستی، در حدود ۵۴ درصد از مساحت فلسطین را در بر می‌گرفت.

با شروع اقدامات اجرایی این پروژه، انگلیسی‌ها عقب‌نشینی کردند و یهودیان در ۱۵ مه ۱۹۴۸، در جریان جنگی نابرابر، بر سرزمین‌هایی چنگ انداختند که فراتر از قطعنامهٔ تقسیم فلسطین بود و از جملهٔ آنها قدس غربی است. قدس شرقی، کرانهٔ غربی و نوار غزه، از اشغال دور ماند. مساحت کل فلسطین ۲۷۰۲۷ کیلومتر مربع و مساحت اراضی اشغال شده در سال ۱۹۴۸، ۲۰۷۷۰ کیلومتر مربع بوده است. به دیگر سخن، ۷۷ درصد از کل مساحت فلسطین اشغال شد.

از آن پس، همهٔ توجه و اهتمام ملل متحد، به‌جای توجه به از بین بردن اشغال به مشکل اجتماعی پناهندگان معطوف شد، چرا که حمایت بین‌المللی از رژیم صهیونیستی همچنان از سوی همهٔ کشورهای بزرگ ادامه داشت. با صدور قطعنامهٔ ۱۹۴ در تاریخ ۱۹۴۸/۱۲/۱۱، اقدام به هجرت دادن فلسطینیان تحت عنوان «مخیر بودن آنان در حق بازگشت» نهادینه شد. در این قطعنامه آمده است: «لزوم اجازهٔ بازگشت در نزدیک‌ترین زمان ممکن، به پناهندگان علاقه‌مند به بازگشت به خانه‌هایشان و زندگی صلح آمیز با همسایگانشان و نیز لزوم جبران خسارت دارایی‌های کسانی که تصمیم به عدم بازگشت به خانه‌هایشان دارند و نیز هر مفقودالاثر یا زیان‌دیده مورد تصویب واقع شد، زیرا بر اساس اصول حقوق

---

۱. قطعنامهٔ ۱۸۱ مجمع عمومی ملل متحد، ۱۹۴۷/۱۱/۲۹

بین الملل و انصاف، حکومت‌ها و دولت‌های مسئول، ملزم به جبران خسارت کسانی هستند که چیزی را از دست داده یا متحمل زیان می‌شوند». [۱]

**حمایت آمریکا از اسرائیل**

نقش آمریکا در اقدام به سود منافع اسرائیل، روز به روز گسترش می‌یافت تا آنچه بریتانیای استعمارگر ـ که روزگاری خورشید در مستعمره‌های آن بر روی کرهٔ زمین غروب نمی‌کرد ـ ایجاد کرده بود، تداوم یابد.

لابی یهودی، نقش مهمی در استفاده از امکانات و موقعیت ایالات متحده، برای تحقق منافع رژیم صهیونیستی ایفا کرد. این مسأله تنها به تعدد مهاجران یهودی در آمریکا ـ که در سال ۱۹۴۵ به پنج میلیون نفر، برابر با دو درصد از ساکنان ایالات متحده رسیده بود ـ مرتبط نمی‌شود، بلکه به جایگاه‌هایی که آنها در حاکمیت یافتند و اثرگذاری بر اقتصاد و تبلیغات و نیز نقش آنان در انتخابات ریاست جمهوری، کنگره و مجلس نمایندگان ارتباط دارد.

دوران طلایی آنها در زمان ریاست جمهوری روزولت (۱۹۴۵ـ۱۹۳۹) [۲] بود. روزولت اعلامیهٔ سپید انگلیس [۳] را که در ۱۷ مه سال ۱۹۳۹ صادر شده بود، رد کرد. نمایندهٔ دولت او در ۶ مارس ۱۹۴۴، ضرورت اجازه و شروع مهاجرت یهودیان به فلسطین را اعلام کرد. روزولت بعداً اعلامیهٔ مستقیمی صادر کرد که در آن آمده بود: «ما گشوده شدن درهای فلسطین را در برابر هجرت و استعمار صهیونیستی، بی‌هیچ قید و شرطی تأیید می‌کنیم و سیاستی را ترجیح می‌دهیم که به برپایی یك کشور مشترك‌المنافع آزاد و دمکراتیك یهودی در آنجا بینجامد».

---

۱. مادهٔ ۱۱، قطعنامهٔ ۱۹۴، دربارهٔ اجازهٔ بازگشت پناهندگان به میهنشان

۲. روزولت از یك خانوادهٔ یهودی مهاجر از اسپانیا (۱۶۲۰) به اروپا و سپس آمریکا بود. همسر او سارا نیز یهودی بود. او مشاوران یهودی را دور خود جمع کرد و در سمت‌های حساس به کار گمارد.

۳. در نامهٔ سپید، اجازهٔ مهاجرت ۷۵هزار مهاجر در طول پنج سال، به شرط آن که پس از آن متوقف شود، اما مقید به هیچ تعهدی نباشد و به ارتباط و موافقت و علاقه‌مندی ساکنان عرب بستگی داشته باشد، داده شده است.

پس از آن، نوبت به ترومن (۱۹۴۸ـ۱۹۴۵) رسید. او بر دولت بریتانیا فشار آورد تا یکصد هزار یهودی وارد فلسطین شوند که در سال ۱۹۴۶ این یهودیان وارد فلسطین شدند. پس از آن، تنها ۱۱ دقیقه پس از صدور اعلامیهٔ ملل متحد، مبنی بر پایان قیمومت انگلیس بر فلسطین در نیمه شب ۱۴ـ۱۵ مه ۱۹۴۸، ترومن دولت اسرائیل را به رسمیت شناخت. اگر آیزنهاور را استثنا کنیم که بر اساس دیدگاهش نسبت به اولویت‌های آمریکا، سیاست خاص خود را داشت و در پی تجاوز سه جانبه به مصر در سال ۱۹۵۶، برای بازگشت امور به وضع سابق فشار آورد؛ می‌توان گفت، همهٔ کسانی که پس از او به قدرت رسیدند، از هیچ کمکی به اسرائیل دریغ نکردند و از لحاظ نظامی و سیاسی با آن همگامی کردند. تجاوز ۱۹۶۷، فشار بر سوریه و مصر پس از پیروزی ۱۹۷۳، تجاوزهای مکرر به لبنان در ماه مارس ۱۹۷۸، ژوئیهٔ ۱۹۹۳ و آوریل ۱۹۹۶ تنها نمونه‌هایی از این حمایت است. می‌توان گفت، آنچه در برنامهٔ کلینتون، تحت عنوان «اسرائیل و خاورمیانه» آمده بود، به دقت بازگو کنندهٔ رویکرد آمریکا در حمایت از اسرائیل است: «ایالات متحده، نه تنها در امنیت اسرائیل که در همکاری استراتژیك دو ملت آمریکا و اسرائیل در منطقهٔ خاورمیانه دارای منافع اساسی است». پیش از وی، ریگان نیز دربارهٔ پیروزی انقلاب اسلامی در ایران در سال ۱۹۷۹ و سرنگونی شاه که هم‌پیمان آمریکا بود، گفته بود: «سقوط ایران، اسرائیل را به عنوان تنها پشتوانهٔ استراتژیك که تنها به آن می‌توان اعتماد کرد، مطرح ساخت»[۱].

دستاوردهای نهایی حمایت آمریکا از اسرائیل، از عرصهٔ حمایت یك دولت بزرگ از رژیمی ساختگی در منطقهٔ خاورمیانه فراتر رفته، به حد منافع متقابل و یك اصل ثابت در سیاست‌های آمریکا، در سطح هر دو حزب دمکرات و جمهوری خواه رسیده است. لابی صهیونیستی گلوگاه‌های سیاسی و استراتژیك را در ایالات متحده

۱. برای اطلاع از جزئیات حمایت‌های آمریکا از اسرائیل، ر. ك به: «العلاقات الامریکیة الصهیونیة» (روابط آمریکا و اسرائیل)، نوشتهٔ امین مصطفی.

کنترل می کند و آمریکا، اسرائیل را گذرگاهی برای سلطه بر ثروت‌ها و کشورهای خاورمیانه می داند. از این رو، فراهم آوردن همهٔ عوامل قدرت و بقای اسرائیل و از جمله، برتری نظامی آن به گونه‌ای که قدرت جمعی کل اعراب با آن برابری نکند، پشتیبانی سیاسی بین المللی که عاملی در ایجاد چتر حمایتی برای آن است، به کارگیری حق وتو در شورای امنیت برای جلوگیری از هر تلاش برای معطل گذاشتن اقدام‌های مربوط به اجرای پروژهٔ صهیونیستی و ایجاد فضا و شرایط مناسب برای اجرای سیاست تجاوزکارانه بر علیه ملت فلسطین، همه از دید آمریکا اموری ضروری به شمار می رود تا حدود و ثغور «دولت یهودی» از لحاظ جغرافیایی و سیاسی، با امضای فلسطینی‌ها ترسیم شود، به گونه‌ای که مشروعیت بیشتری به این رژیم داده شود و عوامل نگرانی همیشگی آن برای تحکیم موجودیت خود مرتفع گردد.

## توسعهٔ تجاوز

در پی تجاوز ژوئن ۱۹۶۷، باقی ماندهٔ فلسطین و بیت المقدس و بعضی از مناطق مصر، سوریه و اردن اشغال شد. قطعنامهٔ بین المللی ۲۴۲ پس از پنج ماه و نیم از وقوع تجاوز، در تاریخ ۱۹۶۷/۱۱/۲۲ از سوی شورای امنیت صادر شد.

در مادهٔ اول از این قطعنامه آمده بود که شورای امنیت:

تأکید می دارد که اجرای اصول میثاق نیازمند برپایی صلح عادلانه و دایم در خاورمیانه است که باید شامل اجرای دو اصل زیر باشد:

الف ـ عقب نشینی نیروهای مسلح اسرائیل از زمین‌های (زمین‌هایی)[1] اشغال شده در درگیری‌های اخیر.

---

۱. تفسیر اعراب و فلسطینیان با تفسیر آمریکا و اسرائیل از این واژه متفاوت بود. اعراب ترجمهٔ درست را عقب‌نشینی از سرزمین‌های اشغال شده، یعنی همهٔ اراضی اشغالی ۶۷ و از جمله قدس شرقی، کرانهٔ غربی و نوار غزه تلقی می کنند، اما اسرائیل ترجمهٔ صحیح را عقب‌نشینی از «سرزمین‌هایی اشغالی»، یعنی بعضی از اراضی اشغالی سال ۶۷ می داند. بنابراین، به دنبال عقب نشینی اسرائیل، از اراضی اشغالی مصر، اردن و نیز بعضی از اراضی فلسطین، قطعنامهٔ بین المللی ۲۴۲ از دید اسرائیل اجرا شده تلقی می‌شود.

ب - پایان بخشیدن به همهٔ ادعاها یا حالت جنگی و احترام و شناسایی حاکمیت هر یك از کشورها در منطقه و تمامیت ارضی و حق آنها به زندگی و صلح در چارچوب مرزهای امن و به رسمیت شناخته شده و آزاد از هر گونه تهدید به زور یا کاربرد آن»[۱]

این قطعنامه تثبیت اشغال بخشی از اراضی فلسطین از سوی اسرائیل در سال ۱۹۴۸ را قانونمند کرد و زمینه را برای طرح و بررسی حل و فصل ابهام‌آمیزی گشود که «صلح عادلانه و دایم خاورمیانه» نام گرفت، بی آن که معیارهای مشخصی برای آن تعیین شود. در این قطعنامه، تنها به کاربرد کلمات پر طمطراقی اکتفا شد که قابل تفسیرهای متعدد و فاقد هر سازوکار عملی بوده است. همچنین، این قطعنامه اجازه می‌دهد که حتی میزان عقب‌نشینی اسرائیل از اراضی اشغال شده در سال ۱۹۶۷ مورد چانه‌زنی قرار گیرد.

سپس نبرد اکتبر ۱۹۷۳ که طی آن، مصر و سوریه، علیه اسرائیل جنگیدند و بعضی از اراضی اشغال شدهٔ دو کشور خود را در طول آن بازپس گرفتند، رخ داد. با عقب‌نشینی مصر از جنگ، سوریه نیز ناچار به توقف آن شد و در نتیجه، شورای امنیت، به طور شتاب زده و تنها چند روز پس از این رویداد، قطعنامهٔ شمارهٔ ۳۳۸ را در ۲۲ اکتبر ۱۹۷۳ صادر کرد که در مادهٔ ۱ و ۲ آن آمده بود:

۱ - شورای امنیت از همهٔ طرف‌های متخاصم می‌خواهد که آتش‌بس کامل را برقرار کنند و فوراً و حداکثر تا ۱۲ ساعت از صدور قطعنامه، همهٔ فعالیت‌های نظامی را در موقعیت‌هایی که در آن به سر می‌برند، متوقف سازند.

۲ - از همهٔ طرف‌های درگیر می‌خواهد که پس از برقراری آتش‌بس، فوراً به اجرای کامل قطعنامهٔ شمارهٔ ۲۴۲ که در سال ۱۹۶۷ صادر شده است، بپردازند.

سرعت در صدور قطعنامه و تعیین مهلت زمانی برای آتش‌بس، مانع از آن

---

۱. ر.ك قطعنامهٔ ۲۴۲

شد که اعراب، پیشروی بیشتری در جنگ داشته باشند و اسرائیل نیز ناچار به از دست دادن سرزمین‌های دیگری که قبلاً اشغال کرده بود، نشود. بررسی امر به قطعنامهٔ ۲۴۲ محول شد که خود دارای ابهامات بسیاری بود.

تجاوز به لبنان در مارس ۱۹۷۸ انجام شد. اسرائیل نیمی از جنوب لبنان را به اشغال خود در آورد. چند روز پس از آن، قطعنامهٔ شمارهٔ ۴۲۵ شورای امنیت، در تاریخ ۱۹۷۸/۳/۱۹ صادر شد که در سه ماده از آن چنین آمده بود:

«۱ـ(شورای امنیت) خواستار احترام جدی به صیانت از اراضی لبنان، حاکمیت و استقلال سیاسی آن کشور، در چارچوب مرزهای شناخته شدهٔ بین‌المللی است.

۲ـاز اسرائیل می‌خواهد که فوراً عملیات نظامی خود را علیه تمامیت اراضی لبنان متوقف سازد و بی‌درنگ نیروهای خود را از همهٔ اراضی لبنان فرابخواند.

۳ـبراساس درخواست دولت لبنان، مقرر می‌دارد که نیروی موقتی را که وابسته به ملل متحد و ویژهٔ جنوب لبنان باشد، زیر نظارت خود ایجاد کند که هدف از آن، اطمینان از عقب‌نشینی نیروهای اسرائیلی، بازگشت صلح و امنیت بین‌المللی و کمك به دولت لبنان برای تضمین اعادهٔ حاکمیت عملی خود در منطقه است. این نیرو از عناصر وابسته به کشورهای عضو ملل متحد تشکیل خواهد شد.»

میزان توجه به تمامیت ارضی لبنان- هر چند به گونه‌ای مبهم- از این قطعنامه مستفاد می‌شود. با این همه اسرائیل اقدام به ایجاد نوار امنیتی در منطقهٔ اشغال شدهٔ خود کرد و یك چهارم از اراضی جنوب لبنان را در اشغال خود و تحت ادارهٔ گروهی مزدور به فرماندهی «سعد حداد» نگه داشت. نیروهای (بازدارندهٔ بین‌المللی) ملل متحد نیز عملاً حایل میان لبنان و اشغالگران شدند تا هر گونه عملیات نظامی علیه آنان را مانع شوند. اسرائیل قطعنامهٔ ۴۲۵ را در عمل و تبلیغات به رسمیت نشناخت و منطقهٔ امنیتی ایجاد شده را فضایی حیاتی برای حمایت از

مستعمره‌های شمالی در فلسطین، در برابر اقدامات سازمان آزادی‌بخش فلسطین تلقی کرد و شورای امنیت نیز هیچ گامی برای اجرای قطعنامه بر نداشت.

تلاش‌های آمریکایی ـ اسرائیلی برای ایجاد پراکندگی در مواضع اعراب و برخورد انفرادی با هر یك از کشورهای خط رویارویی و نیز فلسطینیان ادامه یافت. اولین تلاش‌ها نتیجه‌بخش بود و مصر را از گردونهٔ نزاع اعراب و اسرائیل خارج ساخت. کشور مصر در ۲۶ مارس ۱۹۷۹ با نظارت جیمی کارتر رئیس جمهوری ایالات متحدهٔ آمریکا و موافقت محمد انور سادات رئیس جمهوری مصر و مناخم بگین نخست‌وزیر اسرائیل، سند کمپ دیوید را امضا کرد. پس از آن نیز در ۱۷ سپتامبر همان سال، معاهدهٔ صلح مصر و اسرائیل (موسوم به کمپ دیوید) منعقد شد. به موجب این معاهده، مصر سینا را باز پس گرفت و «اتخاذ همهٔ تدابیر و اقدامات ضروری برای تضمین امنیت اسرائیل» را تعهد کرد. حالت جنگ میان طرفین که متعهد به ایجاد «روابط عادی مانند آنچه در میان کشورهای در حال صلح جریان دارد» شدند، به پایان رسید. بر اساس این معاهده، «مصر، اسرائیل، اردن و نمایندگان ملت فلسطین در مذاکرات مربوط به حل و فصل مسألهٔ فلسطین در همهٔ جنبه‌های آن» می‌بایست شرکت کنند.

از پیامدهای کمپ دیوید، ایجاد تشتت در موضع گیری اعراب و از دست دادن مصر به عنوان نیرویی اساسی در نبرد با اسرائیل بود. این پیمان، پیشاپیش دور ساختن سوریه و لبنان را از هر گونه راه‌حلی برای مسألهٔ فلسطین لحاظ کرده، گام‌های ایجاد حکومت خودگردان فلسطینی را ترسیم کرد که بعداً و در سال ۱۹۹۳، تمام آن در قرارداد اسلو که میان حکومت خودگردان فلسطین و اسرائیل به امضا رسید ذکر شد.

تجاوز اسرائیل به لبنان در ژوئن ۱۹۸۲، اولین اقدام رژیم اسرائیل از هنگام برپایی خود، در ورود به یك پایتخت عربی بود که با هدف نابودی زیرساخت‌های سازمان آزادی‌بخش فلسطین و اخراج همیشگی آن از لبنان و حذف هر گونه

نیروی مذاکره کننده یا آزادی‌بخش، از دایرهٔ درگیری و مبارزه با اسرائیل صورت گرفت. بدین ترتیب و پس از آن که اسرائیل تجاوز قبلی خود را گسترش داد، سازمان آزادی‌بخش از لبنان خارج و به تونس انتقال یافت.

اسرائیل حتی در سال ۱۹۸۵ نیز معادل ۱۱ درصد از مساحت لبنان را در اشغال خود نگه داشت. در همهٔ این رویدادها، شورای امنیت تنها به یادآوری ضرورت اجرای قطعنامهٔ ۴۲۵ اکتفا کرد.

با وقوع جنگ خلیج (فارس) که آمریکا و کشورهای هم‌پیمان در ۱۹۹۱/۱/۱۶ و به دنبال اشغال کویت در ۱۹۹۰ علیه عراق انجام دادند، تحولات جدیدی رخ داد. یکی از پیامدهای این جنگ، برگزاری کنفرانس مادرید در ۱۹۹۱/۱۰/۳۰ بود که اجرای «معادلهٔ زمین در مقابل صلح» را خواستار شد. این کنفرانس، با استناد به دو قطعنامهٔ بین‌المللی ۲۴۲ و ۳۳۸ برای حل مسألهٔ فلسطین و مسائل پیرامون آن و با استفاده از عرض اندام در جنگ خلیج(فارس)، هدف افزایش تلاش‌ها را برای راه‌حل‌های دو جانبه مورد توجه قرار داد که در اثر آن، کشورهای طرف نزاع، یکی پس از دیگری از گردونه خارج می‌شدند.

تلاش‌هایی که هدف آن ایمان به واحد و فراگیر بودن روند مبارزه با اسرائیل بود، به جایی نرسید. یاسر عرفات، قرارداد اسلو را در ۱۳ سپتامبر ۱۹۹۳ امضا کرد و در نتیجه، مسیر فلسطینیان را از دیگران جدا ساخت. پس از ۱۴ دور دیدارهای محرمانهٔ هیأتی از سازمان آزادی‌بخش فلسطین و یك هیأت اسرائیلی که در پایتخت نروژ صورت گرفت، این قرارداد به منصهٔ ظهور رسید که شامل اصول و پایه‌های ترتیبات حکومت خودگردان انتقالی بود و هستهٔ اصلی آن طرح «نخست، غزه-اریحا» بود که در پیش‌نویس توافق‌نامه‌ای آمده بود که در ۱۹۹۳/۸/۱۹ به امضا رسیده، متضمن تحقق حل و فصل نهایی مناقشات در یك روند پنج ساله بوده است. هدف از این توافق‌نامه «پایان دادن به چند دهه از رویارویی و نبرد، شناسایی متقابل طرفین نسبت به حقوق سیاسی و مشروع طرف دیگر، تحقق هم‌زیستی مسالمت آمیز

و کرامت و امنیت متقابل و رسیدن به حل و فصل مسالمت آمیز، عادلانه، فراگیر و دایم و مصالحه‌ای تاریخی، از طریق فرایند سیاسی مورد توافق»[۱] بوده است.

قرارداد اسلو تضمین‌های امنیت و صلح را به طور مستقیم برای اسرائیلی‌ها به ارمغان آورد و برای فلسطینیان، تنها یك گام نخست در راهی دراز با نتایجی نامعلوم بود، بی آن که دارای قدرت فعال اعمال فشار باشد. این قرارداد، مدیریت فرایند مذاکرات را به اسرائیل ـ با نظارت آمریکایی ـ سپرد و زمینه را برای تفسیرهایی که به اسرائیل برای فرار از تعهد و پایبندی زمانی خود به اجرای قرارداد کمك می کند، فراهم ساخت.

دربارهٔ معاهدهٔ صلح اردن و اسرائیل که امضای آن تا تاریخ ۲۶ اکتبر ۱۹۹۴، به دلایل خاص کشور اردن به تأخیر افتاد، نیازی به تأمل بسیار وجود ندارد.

اوضاع اردن، اقدام به امضای معاهده‌ای پیش از دیگران و به‌ویژه فلسطینیان را برنمی‌تابید و لذا این کشور، از دیرباز در فرایند نبرد عملاً بی طرف مانده، تماس‌های محرمانهٔ آن با اسرائیل همواره ادامه داشته است.

سوریه نیز در همهٔ مراحل پیشین تلاش کرد تا وحدت و همبستگی عربی - فلسطینی را در چارچوب نیرویی واحد که عناصر آن به یاری همدیگر بشتابند، حفظ کند؛ اما فشارهای آمریکا در جداسازی و ایجاد شکاف میان کشورهای خط مقدم کارآمد بود و سوریه را از دیگران جدا ساخت.

سوریه روش مردود شمردن توافق‌های مرحله ای و درخواست توافقی فراگیر را که به همهٔ پرسش‌ها یکجا پاسخ دهد و راه حلی برای همهٔ مسائل مورد منازعهٔ سوریه و اسرائیل ایجاد کند، در پیش گرفت. روند مذاکرات بارها دچار وقفه شد و دستیابی به یك راه حل، همواره در آخرین لحظات، به دلیل مسأله‌ای اساسی متوقف می‌شد.

---

۱. روزنامهٔ السفیر، ۱۹۹۳/۹/۱

نمونهٔ بارز این وضعیت، اختلافی است که بر سر دریاچهٔ طبریه و میزان استفادهٔ سوریه از آب‌های آن، پس از دسترسی و رسیدن به آن، براساس خط چهارم ژوئن رخ داد. سوریه از موقعیت و نقش خود در لبنان نیز بهره جست و پیوند سوریه و لبنان، مایهٔ قدرت هر دو کشور شد و تلاش‌های اسرائیل برای عبور از دست انداز سوریه به جایی نرسید.

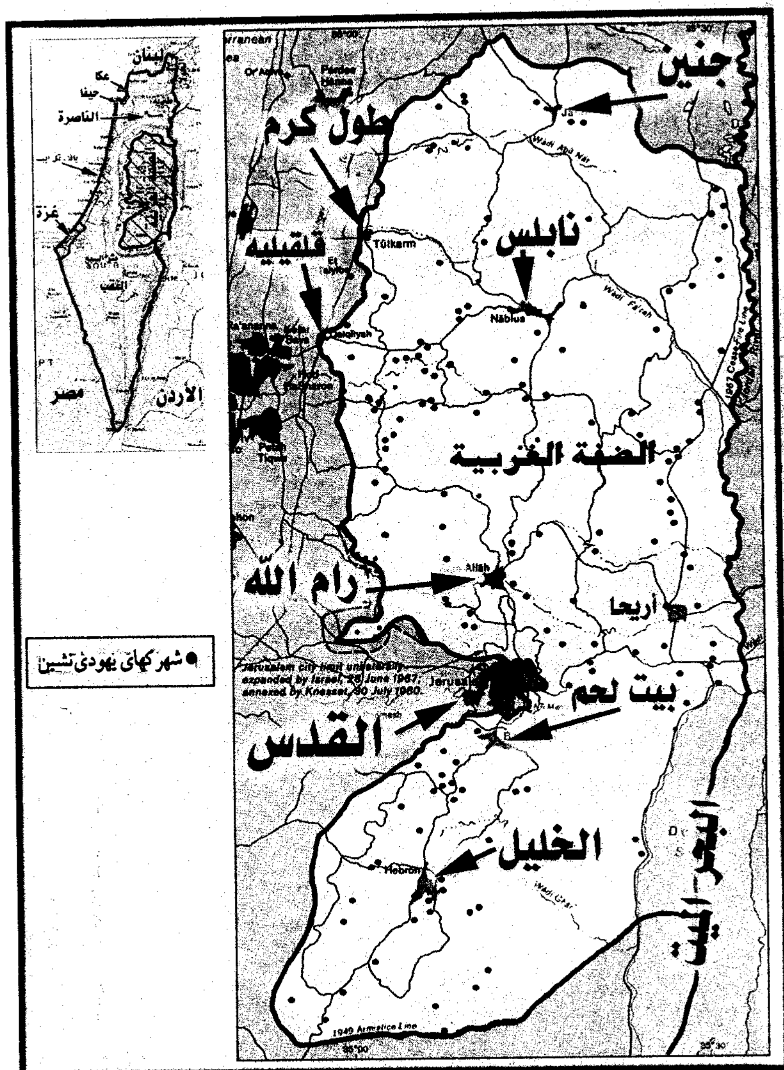
پس از کنفرانس مادرید، لبنان شاهد دو تجاوز بزرگ در ژوئیهٔ ۱۹۹۳ و آوریل ۱۹۹۶ بود که از هر دو تجاوز، پیروز و سرفراز بیرون آمد. پروژهٔ اسرائیل در این تجاوزات، با هدف ضربه زدن به زیرساخت‌های حزب‌الله و نابودی قدرت مقاومت نظامی طراحی شده بود که تمهیدی برای جدایی لبنان از سوریه و حصول توافق جداگانه با آن برای ایجاد تضمین‌های امنیتی به سود اسرائیل بود.

به رغم فشارهای سنگین بر لبنان، در نهایت و در پی عملیات فشرده و موفق مقاومت علیه اسرائیل و مزدوران آن، صهیونیست‌ها در ۲۴ مه ۲۰۰۰، بی آن که هیچ دستاورد سیاسی یا امنیتی را محقق سازند، ناچار به عقب نشینی از لبنان شدند.

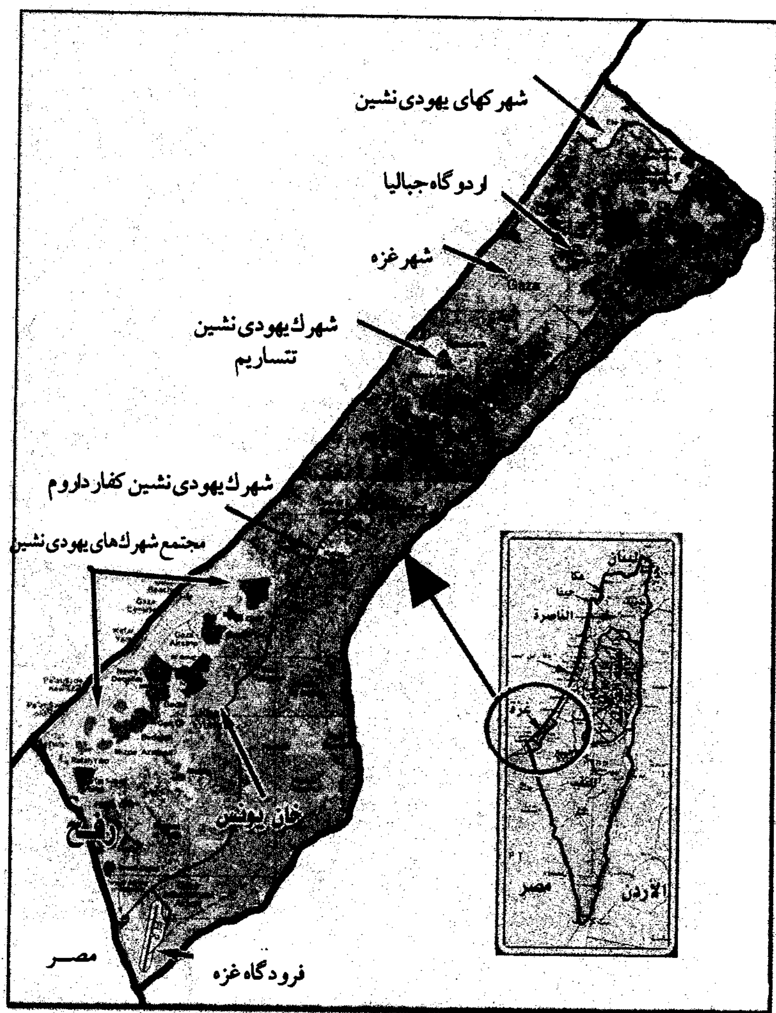
از آنچه گذشت، نتیجه می گیریم:

۱ـ ایجاد رژیم صهیونیستی در فلسطین، به مثابهٔ تجاوزی آشکار به ملت بی‌پناه فلسطین بود و مردمی را جایگزین ملتی دیگر کرد و صاحبان راستین این سرزمین را در کشورهای مختلف کرهٔ زمین آواره ساخت تا در برابر آن، غاصبان زمین از کشورهای جهان گردهم بیایند. این اقدام را نباید درگیری مرزی میان دو کشور همسایه تلقی کرد، بلکه تلاشی برای ریشه کنی یك کشور و ملت و ایجاد دولتی دیگر به جای آن است.

۲ـ توجیهات دینی و تاریخی که به سه هزار سال پیش از این باز می گردد و نیز توجیهات ناسیونالیستی در علاقه مندی به ایجاد میهن ملی ویژهٔ یهود، حقی مشروع برای یهودیان ایجاد نمی کند. دگرگونی‌هایی که در طول تاریخ رخ داده است، بخشی از گذشته‌های از دست رفته تلقی می‌شود و هر کشوری در جهان،




کرانهٔ غربی و پراکندگی شهرک‌های یهودی‌نشین آن


شهرکهای یهودی‌نشین
اردوگاه جبالیا
شهر غزه
Gaza
شهرک یهودی‌نشین
تساریم
شهرک یهودی‌نشین کفار داروم
مجتمع شهرک‌های یهودی‌نشین
خان یونس
رفح
مصر
فرودگاه غزه
مصر
الأردن
غزة
الناصرة

نوار غـزه

دارای تاریخی است که با زمان کنونی متفاوت است و صلح جهانی محقق نمی‌شود، مگر آن که ملت‌ها به حال خود رها شوند تا موجودیت، استقلال و آزادی فرزندان خود را به دست خود رقم زنند.

۳ ـ حمایت مطلق بریتانیا در مرحلهٔ نخست و آمریکا در مرحلهٔ دوم ـ که تا امروز ادامه دارد ـ و نیز حمایت همهٔ کشورهای بزرگ و در رأس آن، اتحاد شوروی در اوج رویکرد دوگانهٔ بین المللی اش و فرانسه که با انگلستان، شریك غنائم جنگ جهانی اول بود، همه در ایجاد رژیم صهیونیستی نقش داشته است و اگر این هم‌پیمانی مستمر بین المللی، به صورت فردی یا جمعی و از راه شورای امنیت نبود، این رژیم هیچگاه امکان ادامهٔ حیات نمی‌یافت.

۴ ـ اجرای تدریجی پروژهٔ توسعه طلبی اسرائیل با استفاده از نیروی نظامی برای تحمیل شرایط خود، به گونه ای بود که گسترهٔ اشغال، به بخش‌های دیگری از کشورهای عربی پیرامون فلسطین یعنی سوریه، اردن، مصر و لبنان هم رسید. قطعنامه‌های بین‌المللی تنها فرصت‌هایی برای استراحت و سامان‌دهی مجدد اوضاع اسرائیل در تثبیت اقدامات اشغالگرانه و مقدمه ای برای دست اندازی بیشتر و تحمیل شرایط جدید و قطعنامه ای دیگر از شورای‌امنیت در جهت پوشش دادن به اشغال بوده است.

اگر صهیونیست‌ها می توانستند که سلطهٔ خود را بر کشورهای عربی، از اقیانوس (اطلس) تا خلیج(فارس) یکباره برقرار و آن را تثبیت کنند، قطعاً چنین می کردند، اما تجربه ثابت کرده است که روش اشغال تدریجی و مشروعیت بخشیدن به آن در هر مرحله، اولویت و ترجیح دارد تا اسرائیل بتواند که در چارچوب مرزها، توانایی‌ها و ویژگی‌هایی که می‌یابد، سلطهٔ سیاسی، اقتصادی و فرهنگی خود را بر کل جهان عرب و با اتکا به توان نظامی و نفوذ بین المللی خود ـ که مورد حمایت آمریکاست ـ تحمیل کند. بنابر آنچه گذشت، مناقشات کنونی در حد مرزهای اسرائیل نمی گنجد، بلکه از آن می گذرد و پروژه ای را در بر می گیرد که در همهٔ ابعاد

زندگی امت بازتاب دارد و همواره به گونه‌ای خطرناك به پیش می‌رود.

این پروژه، در هر مرحله که به کنده شدن تکه ای از سرزمین از راه اشغال آن بینجامد، واقعیتی جدید را ایجاد و تحمیل می کند، بی آن که در همان حد توقف کند. شمارش معکوس برای چنین پروژه ای، جز با مردود شمردن آن و انتخاب شیوهٔ رویارویی، از راه مقاومت، انتفاضه، دفاع، پایداری و امتناع آغاز نمی شود.

**گزینهٔ سازش و زبان آمار**

در مقابل، بعضی افراد گزینهٔ سازش را مطرح می کنند و آن را تنها راه حل ضروری و ممکن می‌دانند. دلایل آنان، دشواری رویارویی با تصمیمات بین المللی است که هماهنگ با نیازهای رژیم صهیونیستی است و نیز هم سویی منافع کشورهای استکباری با این روند. پیش از اتخاذ موضع نهایی دربارهٔ این گزینه، اصولاً باید معنا، مضمون و اصول حل و فصل نزاع مشخص شود.

در روند سازش، اصل بر تضمین موجودیت «دولت اسرائیل» در چارچوب مرزهایی است که از سوی فلسطینیان و جامعهٔ بین المللی به رسمیت شناخته شود و با شرایط و ویژگی‌هایی صورت پذیرد که هشت قسمت از نه قسمت از اراضی فلسطینی به آن کشور واگذار شود و موجودیت فلسطینی تنها به یك نهم از مساحت سرزمین فلسطین محدود شود، آن‌هم در چارچوب یك دولت فلسطینی که تنها نامی از آن بماند، چرا که فاقد پایه‌های یك دولت مستقل است.

در عین حال، نیروی حاکم در این دولت، مسئولیت حمایت از امنیت اسرائیل را بر عهده خواهد داشت و هر مقاومت فلسطینی در برابر پروژهٔ اسرائیل را سرکوب می کند و مجهز به سلاح و ابزاری خواهد بود که توان انجام این مأموریت را به آن بدهد. این کشور، به لحاظ جغرافیایی با هیچ کشور عربی پیوستگی نداشته، از همه سو، رژیم اسرائیل آن را احاطه می کند. حریم هوایی و دفاع عمومی آن، در چارچوب نظارت اسرائیل تعیین و سازمان دهی می شود. ارتباط اقتصادی و خدماتی آن با اسرائیل خواهد بود، به گونه‌ای که دولت نوپا ناتوان از استقلال اقتصادی و خدماتی باشد.

هم چنین، بر اساس ساز و کاری که به پرداخت غرامت به پناهندگان فلسطینی و تبدیل آنان به شهروندان کشورهایی که در آن پناهنده شده‌اند یا سایر کشورها بینجامد و پراکندگی آنان مورد توافق قرار می گیرد، به نحوی که مصلحت اسرائیل تأمین شود، رابطهٔ بیش از نیمی از ملت فلسطین با این سرزمین قطع می‌شود. رابطهٔ فلسطینیان ۱۹۴۸ که تعداد آنان بیش از یك میلیون ودویست هزار نفر است قطع می‌شود و آنان بخشی از دولت اسرائیل خواهند بود.

کنفرانس مادرید (۱۹۹۱) در رسیدن به این نتیجه نقش تأسیسی داشت و دستیابی به صلح دایم در خاورمیانه را منوط به اعلام پذیرش مذاکرات چندجانبه از سوی همهٔ کشورهای عربی دانست، امری که به عادی‌سازی روابط با اسرائیل منجر می‌شود و مسائل امنیت، آب، مبادلات بازرگانی و غیره را بر پایهٔ ادغام اسرائیل در بافت منطقهٔ عربی روشن می کند و هم زمان، حل و فصل مسألهٔ فلسطین با آهنگی کند صورت بگیرد، به گونه‌ای که دستگاه خودگردان وادار به تأمین نیازهای دراز مدت رژیم اسرائیل شود و در اجرای هر گونه تعهدی، مسئولیت هر نرمش و عقب نشینی را برعهده بگیرد، بی آن که اسرائیل در مقابل آن تعهدی بپذیرد. در نتیجه، رژیم اسرائیل، از نگاه فلسطینی و عربی مشروعیت می‌یابد و رژیمی مستقل و دارای همهٔ حقوق و ارکان یك دولت مشروع، آن هم با امضای صاحبان اصلی سرزمین خواهد بود و در نهایت پروندهٔ مسأله فلسطین بسته خواهد شد.

زبان آمار می تواند چهرهٔ واقعیت‌ها را به گونه‌ای دقیق‌تر بیان کند:

- مساحت فلسطین از نهر المیت تا دریای مدیترانه ۲۷۰۲۷ کیلومترمربع است.

- مساحت اراضی اشغال شده در سال ۱۹۴۸، ۲۰۷۷۰ کیلومتر مربع یعنی ۷۷ درصد از مساحت کل فلسطین است. جمعیت کنونی آن ۶/۵ میلیون نفر است که ۱/۲ میلیون نفر از آنان فلسطینی هستند.

- مساحت کرانهٔ غربی ۵۸۷۹ کیلومتر مربع با ۲ میلیون جمعیت فلسطینی

است. اسرائیل حدوداً دویست شهرك یهودی‌نشین را که در سراسر کرانهٔ غربی پراکنده است، ایجاد کرده و ۱۸۰ هزار یهودی در آن زندگی می کنند.

ـ مساحت نوار غزه ۳۷۸ کیلومتر مربع با جمعیت ۱/۲ میلیون فلسطینی که اسرائیل حدوداً ۲۰ شهرك یهودی‌نشین را با جمعیت ۸ هزار یهودی در آن ایجاد کرده است.

بنابراین، مجموع فلسطینیانی که در مناطق اشغال شده زندگی می کنند، ۴/۴ میلیون نفرند و در مقابل، کمی بیش از این جمعیت، در سراسر دنیا آواره اند.

اما مجموع اسرائیلیان در فلسطین اشغالی، در حدود ۵/۵ میلیون نفر از یهودیان جهان است که جمعیت آنان به ۱۳ میلیون نفر می‌رسد و البته در یهودی بودن بعضی از آنان شك و تردید وجود دارد.

چنانچه شهرك‌های یهودی‌نشین کرانهٔ غربی در حداقل بماند و فضای امنیتی آنها تأمین شود، مجموع زمین‌هایی که برای فلسطینیان باقی می‌ماند، در بهترین حالت، نیمی از مساحت کل کرانهٔ غربی و نوار غزه یعنی ۳۱۲۸/۵ کیلومتر مربع خواهد بود که ۱۱/۵ درصد یا یك نهم از مساحت فلسطین را تشکیل می‌دهد.

حرکت خزندهٔ صهیونیست‌ها از فاجعهٔ ۱۹۴۸ آغاز شد که تعداد اسرائیلیان در آن زمان یك سوم جمعیت فلسطین بود و تا زمان تقسیم فلسطین براساس قطعنامهٔ ۱۸۱، زمین‌های آنها به ۵۴ درصد از کل مساحت فلسطین رسید. امروزه چنانچه شهرك‌ها را در کرانهٔ غربی و نوار غزه محاسبه کنیم، این نسبت به حدود ۸۸/۵ درصد رسیده است. این نشانگر جویده شدن تدریجی فلسطین است که در نهایت، دولت فلسطینی احتمالی را غیرقابل زندگی خواهد ساخت، به‌ویژه آن که بالاترین تراکم جمعیت در جهان را در نوار غزه می توان یافت، زیرا چنانچه یك‌سوم از این منطقه را به‌دلیل اشغال از سوی اسرائیل برای ایجاد شهرك‌ها استثنا کنیم و تنها دوسوم مساحت نوار غزه را به‌حساب آوریم، درخواهیم یافت که تعداد ۴۷۶۲ فلسطینی در هر کیلومتر مربع زندگی می کنند.

آیا روند سازش، توان و قابلیت ادامهٔ حیات و زندگی به فلسطینیان خواهد داد؟ و آیا اسرائیلیان به همین بسنده خواهند کرد و دست از طمع‌ورزی‌های خود در جهان عرب خواهند شست؟! و آیا چشم‌پوشی از زمین، صلحی واقعی برای فلسطینیان - که همچنان به صورت بیگانگان آواره در سراسر جهان و انسان‌هایی محاصره شده در بخشی از سرزمین خود زندگی خواهند کرد - به ارمغان خواهد آورد؟

روند سازش، فریبکارانه است و به دروغ نام صلح را یدك می کشد و آثار آن حد و مرزی نمی‌شناسد و تا زمانی که سلطهٔ آمریکا بر جهان به همین شکل ادامه یابد و جانبداری بین المللی از خواسته‌های اسرائیل باقی بماند، روند سازش نیز تا نابودی اوضاع فلسطینیان و اعراب و پس از آن همهٔ مسلمانان ادامه خواهد یافت. رؤیاهای خاورمیانه ای اسرائیل نیاز به تحلیل چندانی ندارد و چنانچه راه در برابر اسرائیل هموار باشد، بر همه چیز سلطه خواهد یافت.

**وعدهٔ پیروزی**

اگر به واجبات دینی برگردیم، خواهیم یافت که بیت المقدس معراج پیامبر ما محمد(ص) و مهد پیامبران(ع) بوده است.

سُبْحَٰنَ ٱلَّذِىٓ أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِۦ لَيْلًا مِّنَ ٱلْمَسْجِدِ ٱلْحَرَامِ إِلَى ٱلْمَسْجِدِ ٱلْأَقْصَا ٱلَّذِى بَٰرَكْنَا حَوْلَهُۥ لِنُرِيَهُۥ مِنْ ءَايَٰتِنَآ ۚ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلْبَصِيرُ [1]

«منزه است آن [خدایی] که بنده اش را شبانگاه از مسجدالحرام به سوی مسجدالاقصی - که پیرامون آن را برکت داده ایم - سیر داد، تا از نشانه‌های خود به او بنمایانیم، که او همان شنوای بیناست.»

از دید اسلامی، تفریط و سهل انگاری در سرزمین یا مقدسات مسلمانان

---

۱. اسراء، ۱

جایز نیست و دفاع از آنها برای آزادسازی زمین بر همگان واجب است. ولی امر مسلمین امام خمینی (قدس سره) اعلام کرده است: «قبلاً هم تذکر داده‌ام که دولت غاصب اسرائیل با هدف‌هایی که دارد، برای اسلام و ممالك اسلامی خطر عظیم دارد و خوف آن است که اگر مسلمین به آنها مهلت دهند، فرصت از دست برود و جلوگیری از آنها امکان‌پذیر نشود و چون احتمال خطر متوجه به اساس اسلام است، لازم است بر دول اسلامی بخصوص و بر سایر مسلمین عموماً که دفع این مادهٔ فساد را به هر نحو که امکان دارد بنمایند و از کمك به مدافعین کوتاهی نکنند...».[1] خطر اسرائیل با آثار ویرانگرش، علاوه بر نتایج و پیامدهای دردناك کنونی، همواره و به‌طور مستمر کل منطقه را تهدید خواهد کرد.

درعین حال، به ما وعدهٔ پیروزی داده شده است. خداوند می‌فرماید:

وَقَضَيْنَآ إِلَىٰ بَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ فِى ٱلْكِتَـٰبِ لَتُفْسِدُنَّ فِى ٱلْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا ۞ فَإِذَا جَآءَ وَعْدُ أُولَىٰهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَّنَآ أُو۟لِى بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا۟ خِلَـٰلَ ٱلدِّيَارِ ۚ وَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا ۞ ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ ٱلْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَـٰكُم بِأَمْوَٰلٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَـٰكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا ۞ إِنْ أَحْسَنتُمْ أَحْسَنتُمْ لِأَنفُسِكُمْ ۖ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا ۚ فَإِذَا جَآءَ وَعْدُ ٱلْـَٔاخِرَةِ لِيَسُـۥٓـُٔوا۟ وُجُوهَكُمْ وَلِيَدْخُلُوا۟ ٱلْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِيُتَبِّرُوا۟ مَا عَلَوْا۟ تَتْبِيرًا ۞ عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يَرْحَمَكُمْ ۚ وَإِنْ عُدتُّمْ عُدْنَا ۘ وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَـٰفِرِينَ حَصِيرًا[2]

«و در کتاب آسمانی [شان] به فرزندان اسرائیل خبر دادیم که: «قطعاً دوبار در زمین

---

۱ . صحیفهٔ نور، ج ۱، صص ۱۴۴ و ۱۴۵، تاریخ ۱۳۴۷/۶/۶

۲ . اسراء، ۴ تا ۸

فساد خواهید کرد، و قطعاً به سرکشی بسیار بزرگی برخواهید خاست». * پس آنگاه که [زمان تحقق] نخستین آن دو فرا رسد، بندگانی از خود را که سخت نیرومندند، بر شما می‌گماریم تا میان خانه‌ها [یتان در تعقیب شما] به جست و جو در آیند و این امر تحقق یافتنی است. * پس [از چندی] دوباره شما را بر آنان چیره می‌کنیم و شما را با اعوان و پسران یاری می‌دهیم و [تعداد] نفرات شما را بیشتر می‌کنیم. * اگر نیکی کنید، به خود نیکی کرده‌اید و اگر بدی کنید، به خود بدی کرده‌اید. و چون تهدید آخر فرا رسد، [آنان می‌آیند] تا شما را اندوهگین کنند و در معبد[تان] چنان که بار اول داخل شدند [به زور] در آیند و بر هر چه دست یافتند، یکسره [آن را] نابود کنند. * امید است که پروردگارتان شما را رحمت کند و[لی] اگر [به گناه] برگردید [ما نیز به کیفر شما] برمی‌گردیم و دوزخ را زندانی برای کافران قرار دادیم.»

روایات نیز به نقش جماعتی که در بیت‌المقدس و پیرامون آن صبر و مقاومت می‌کند و به جهاد برمی‌خیزد، اشاره کرده است. در حدیثی از پیامبر اکرم(ص) نقل شده است که فرمود:

**«لاتزال طائفة من امتی علی‌الدین ظاهرین، لعدوهم قاهرین، لایضرهم من یجابههم، الا ما اصابهم من لأواء، حتی یأتیهم امرالله و هم کذلك. قالوا: یا رسول‌الله! و این هم؟ قال: ببیت المقدس و اکناف بیت‌المقدس».** [1]

یعنی «گروهی از امتم به یاری دین می‌شتابند، دشمن خود را درهم می‌شکنند، جز اندکی سختی، از سوی جبههٔ مقابل آسیبی نمی‌بینند تا آن که در این حال، فرمان خداوند [دربارهٔ مرگ] آنان را در رسد. گفتند: ای رسول خدا! آنان کجایند؟ فرمود: در بیت‌المقدس و اطراف آن».

---

۱ . مجمع‌الزوائد هیثمی، ج ۷، ص ۲۸۸.

از رسول خدا(ص) نیز روایت شده است که وضع یهودیان در پایان راه چنین خواهد بود:

«یهودیان با شما خواهند جنگید، پس بر آنان چیره خواهید شد...».[۱]

هم‌چنین دربارهٔ ظهور امام مهدی(عج) دوازدهمین امام اهل بیت(ع) روایت شده است که در آن هنگام، او به پاك‌سازی بیت‌المقدس می‌پردازد. «ابوسعید خدری» از رسول خدا(ص) روایت کرده است که فرمود:

**«یخرج رجل من امتی یعمل بسنتی، ینزل‌الله له البرکة من السماء و تخرج له الارض برکتها، یملأ الارض عدلاً کما ملئت جوراً، یعمل سبع سنین علی هذه الامة و ینزل بیت‌المقدس».**[۲]

یعنی «مردی از امت من ظهور می کند که به سنت من عمل می کند، خدا برکت را از آسمان برایش فرو می‌فرستد و زمین نیز برکت خود را برای او آشکار می‌سازد، زمین را پر از عدل می کند، پس از آن که آکنده از ستم شده است، در میان این امت، هفت سال تلاش می کند و در بیت‌المقدس فرود می آید».

بنابراین میان واجب دینی در آزادسازی فلسطین و وعدهٔ الهی پیروزی جدایی نیست و این امر، انگیزه‌ای کافی برای مقاومت و جهاد و عدم پذیرش واقعیت‌های کنونی یا تسلیم در برابر دشواری‌ها و خطرهایش ایجاد می کند.

اگر به جنبه‌های سیاسی برگردیم و سازوکار ایجاد رژیم غاصب را از بیش از یك قرن پیش از این پیگیری کنیم و سطح برنامه‌های این رژیم و بلندپروازی‌های توسعه‌طلبانه‌اش را بررسی کنیم، خویش را در حالتی از عدم موجودیت یا استعمارشدگی خواهیم یافت، گویی که ما وابستگان صهیونیست‌ها هستیم و

---

۱. صحیح بخاری، ۵۱/۴ و صحیح مسلم، ۲۲۳۸/۴. شیخ علی کورانی نیز این حدیث را از بسیاری از کتاب‌های مورد اعتماد در معجم خود، ج۱، ص۳۱۲ نقل کرده است.

۲. معجم احادیث‌الامام‌المهدی(عج)، شیخ علی کورانی، ج۱، ص۱۳۴، به نقل از ابی‌ماجه، ترمذی، طبرانی و مجمع‌الزوائد.

ریزه‌خوار خوان آنانیم تا هر گونه بخواهند، با سرنوشت ما بازی کنند. این زندگی ذلت‌باری است که مفهومی ندارد، اگرچه روند واقعیت‌ها، باتوجه به فرازونشیب‌های وقایع سیاسی آن را رقم زده باشد. تسلیم در برابر اقدامات اشغالگران، با هر عنوان و بهانه‌ای که صورت پذیرد، به سقوط و تسلیم شدن کامل امت ما خواهد انجامید.

انتفاضه و مقاومت تنها راه حل است. انتفاضه بیانگر عدم پذیرش پروژهٔ اسرائیل و نشانگر حالت جهاد و ممانعت مشروع است. رفتارها در مسیر مقاومت از شیوهٔ معین یا آهنگ خاصی از نظر حجم و زمان‌بندی عملیات پیروی نمی کند. آنچه مهم است، تداوم راه براساس ارزیابی دست‌اندرکاران مقاومت از سازگاری شرایط و توان طرفین و میزان کارایی در تحمیل بیشترین تعداد تلفات در میان افراد دشمن و کمترین قربانی در صفوف مجاهدان است. این عملیات هم‌چنین صبغهٔ فرسایشی خواهد داشت، به گونه‌ای که منجر به نتایج مستقیم نمی‌شود، اما انباشت آثار و پیامدهای آن، تغییری ایجاد می کند که با کندی صورت می گیرد و در بعضی از حالت‌ها، ممکن است شتابان و غافلگیر کننده باشد.

این نیازمند آن است که مقاومت را نخستین اولویت خود قرار دهیم که بر آماده سازی، بسیج نیروها و تربیت نسل‌ها اثر می گذارد و آن را در صدر اهتمامات ملی و اسلامی قرار می‌دهد. بدین ترتیب، مقاومت فرایندی خواهد بود که هر که از آن روی گرداند، سقوط می کند و جامعه‌ای مقاوم بنا می نهد که به نتایج آن افتخار کرده، در راه آن فداکاری‌هایی را تحمل می کند و همواره توان جدیدی به آن می‌دهد، به گونه‌ای که همگان برخوردی فعال با آن داشته باشند.

مقاومت تنها راه و گزینه‌ای است که فرا روی ما باقی مانده است، راهی که ظرفیت پیروزی و تحقق هدف‌ها را در خود دارد. انتفاضه، جامعهٔ فلسطین را در برابر یك گزینهٔ مثبت احتمالی قرار می‌دهد، در حالی که روند سازش، آن را با یك گزینهٔ منفی حتمی مواجه می‌سازد.

**پیامدهای نبرد مسلحانه برای فلسطینیان**

در نبود مقاومت مسلحانه، حفاظت از هویت ملی فلسطین امکان‌پذیر نبود. آنچه ادامهٔ موجودیت مسألهٔ فلسطین را تاکنون و به رغم گذشت ۵۳ سال از اشغال تضمین کرده است، مقاومت مسلحانه است وگرنه همهٔ تلاش‌های اسرائیل در جهت ادغام فلسطینیان سرزمین‌های اشغال شدهٔ ۱۹۴۸ در جامعهٔ اسرائیل و اعطای هویت اسرائیلی به آنان، به منظور زمینه سازی برای تدابیر دیگری که منجر به چشم پوشیدن از مطالبهٔ فلسطین شود، به کار گرفته شد و کارگر نیفتاد. در حالی که مقاومت مسلحانه توانست بحران رویارویی و عنوان «آزادسازی فلسطین» را همچنان زنده نگه دارد. این همان عاملی است که مسألهٔ فلسطین را از یك سو در دل همهٔ فلسطینیان در همهٔ اراضی اشغالی زنده نگه داشته است و از سوی دیگر، بر وجدان اعراب اثر گذاشته، آن را در سطوح بین‌المللی نیز مطرح ساخته است.

در اینجا نمی‌توان شیوه‌های عمل مبارزاتی گاندی یا ماندلا را در دستور کار قرار داد، چرا که شرایط در فلسطین کاملاً متفاوت است و چنین شیوه‌ای از مبارزه با اسرائیل هرگز مؤثر نمی‌افتد، بلکه این رژیم حتی آمادگی دارد که گروهی از اسرائیلیان را تشویق کند تا همگام با فلسطینیان به تظاهرات بپردازند و با عنوان «صلح» اقدامات رژیم را محکوم کنند، اما واقعیت اشغالگری هیچ تغییری نیابد.

سنگ پرانی، تظاهرات و تحریم اقتصادی کالاهای اسرائیلی، اعمالی است که به طور محدود دارای منافعی است و اقداماتی مناسب و مفید تلقی می‌شود، اما چنانچه به همین اقدامات بسنده شود، ثمرهٔ واقعی خود را نخواهد داد، چرا که این‌ها تاکتیك‌هایی با کارایی محدود به شمار می‌رود. انتفاضه زمانی تبلور بیشتری یافت که به مرحلهٔ مقاومت مسلحانه تحول پیدا کرد و شهروند اسرائیلی، خطر، نیرومندی و کارایی آن را لمس کرد، در حالی که پیش از آن،

به‌رغم کشتار همه‌روزهٔ دهها فلسطینی، هرگز کوچك‌ترین وقعی به حوادث پیرامون خویش نمی‌نهاد. اسرائیل برای هر عنصر یا فردی که از دست می‌دهد، حساب باز می‌کند و امنیت افراد اسرائیلی را نقطهٔ مرکزی و محوری تلقی می‌کند و مواجهه با امنیت آنان، جز با مقاومت مسلحانه امکان نمی‌یابد. اما سایر شیوه‌ها اگرچه شیوه‌هایی جزئی و کمکی است اما نمی‌تواند جایگزین مقاومت مسلحانه باشد.

تجربه ثابت کرده است که گزینهٔ جهاد به ایجاد یك حالت بسیج در میان امت می‌انجامد و خون‌های شهیدان در برانگیختن حس مسئولیت‌پذیری در نسل‌های جوان اثر می‌گذارد، به گونه‌ای که از ایثارگری هر شهیدی، آمادگی‌ها و توان‌های جدیدی در گروهی دیگر از مجاهدان تازه نفس با شیوه‌ای تصاعدی ایجاد می‌شود. این خون‌ها به امانتی تبدیل می‌شود که بار سنگین خود را بر دوش دیگران می‌گذارد تا زمانی که آن را انجام دهند و صد البته وعدهٔ الهی پاداش نیز همراه آن است.

إِنَّ ٱللَّهَ ٱشۡتَرَىٰ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ أَنفُسَهُمۡ وَأَمۡوَٰلَهُم بِأَنَّ لَهُمُ ٱلۡجَنَّةَۚ يُقَٰتِلُونَ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ فَيَقۡتُلُونَ وَيُقۡتَلُونَۖ وَعۡدًا عَلَيۡهِ حَقّٗا فِي ٱلتَّوۡرَىٰةِ وَٱلۡإِنجِيلِ وَٱلۡقُرۡءَانِۚ وَمَنۡ أَوۡفَىٰ بِعَهۡدِهِۦ مِنَ ٱللَّهِۚ فَٱسۡتَبۡشِرُواْ بِبَيۡعِكُمُ ٱلَّذِي بَايَعۡتُم بِهِۦۚ وَذَٰلِكَ هُوَ ٱلۡفَوۡزُ ٱلۡعَظِيمُ [۱]

«همانا خداوند از مؤمنان، جان و مالشان را به [بهای] این که بهشت برای آنان باشد، خریده است؛ همان کسانی که در راه خدا می‌جنگند و می‌کشند و کشته می‌شوند. [این] وعدهٔ حقی است، در تورات و انجیل و قرآن برعهدهٔ او... و چه کسی از خدا به عهد خویش وفادارتر است؟ پس به این معامله‌ای که با او کرده‌اید شادمان باشید، و این همان کامیابی بزرگ است».

---

۱. توبه، ۱۱۱

باید افزود که نمی‌توان، در حد واکنش‌های تجاوزکارانهٔ اسرائیل متوقف شد، چرا که این واکنش‌ها نیز بخشی از رفتار توسعه‌طلبانهٔ این رژیم است.
در هر حال، فلسطینیان در برابر دو احتمال قرار دارند:

نخست آن که مواجهه و مقاومت ثمره دهد و اسرائیلیان را وادارد که به بررسی تدابیر خود بپردازند و اقدام‌های گستردهٔ خود را از بیم بهانه دادن برای افزایش اقدام‌های تلافی‌جویانه کاهش دهند.

دوم آن که اسرائیل دست به اعمال تجاوزکارانه‌ای بزند که نبردها را افزایش داده، موجب تحریك احساسات مخالف شود و در نتیجه، حتی نیروهای بی‌طرف، مرعوب، عافیت‌جو و تأییدگر سازش را بسیج کند که در پی آن، همهٔ نیروها به سیل مقاومت خواهند پیوست و توان اضافی و نیروهای جدیدی به مقاومت خواهد بخشید که در صورت عدم انجام تحریك‌های تجاوزکارانهٔ دشمن، هرگز در عرصهٔ جهاد و نبرد حضور و شرکت نمی‌یافتند.

اختلافاتی که هر از چندگاهی دربارهٔ نتیجه‌بخش بودن مقاومت و اثرگذاری آن بر روند تحقق هدف‌ها صورت می‌گیرد، اختلافی موقت است و باید فرصت را برای گذر از آن غنیمت شمرد، چرا که خوش‌باوران به روند سازش، از مطالبات خسته‌کننده و غیرقابل پذیرش اسرائیل صدمه خواهند خورد و خود را در برابر گزینهٔ مقاومت، به عنوان تنها عامل قدرت، ناچار به تسلیم خواهند یافت. آنچه مهم است، این که همهٔ نگاه‌ها به سوی مقاومت عملی تنظیم شود و نه صرفاً مباحثات نظری پیرامون آن. این بدان معنا نیست که هیچ جماعتی وجود ندارد که همهٔ اشکال مقاومت را با هر نتیجه‌ای که بر آن مترتب شود، مردود شمرد. وجود چنین گروه‌هایی نیازمند ایجاد فضاهای بسیج کنندهٔ مناسب برای اقناع یا اعمال فشار است تا این گروه‌ها از نفوذ در میان توده‌های مردم، به بهانه‌های رفاهی و معیشتی، به هر شکل ممکن باز بمانند و جریان مقاومت همچنان دارای تأثیر وسیع‌تر و کارایی بیشتری در برافروخته نگه داشتن شعلهٔ مقاومت، باقی بماند. اهمیت مقاومت در

تداوم آن در همهٔ شرایط و مراحل فشارهای داخلی، منطقه‌ای، بین‌المللی و نیز تجاوزات اسرائیل است.

فلسطینیان نیازمند نیرویی هستند که برای دفاع از خود، کشور و آینده‌شان به کارشان آید. آنان به دلیل وجود مانعی به نام اسرائیل نمی‌توانند به نیروی نظامی دست یابند و به دلیل مانع آمریکا نمی‌توانند که دارای قدرت فشار سیاسی شوند، در حالی که نخواهند توانست، توفان تجاوزگرانهٔ اسرائیل را برای تحقق اهداف بیشتر، حتی در حداقل ممکن متوقف کنند، مگر آن که دارای این قدرت باشند. این نیرویی است که نمی‌توان آن را به محاصره در آورد یا با آن مقاومت کرد یا مانع از اثرگذاری آن شد. این نیروی شهادت‌طلبی است. اسرائیل، هر که را از مرگ می‌هراسد، تهدید به مرگ می‌کند، اما نمی‌تواند با استقبال کنندگان از مرگ رویارویی کند. اگر مقاومت نبود، مسألهٔ فلسطین بدین شکل زنده نمی‌ماند و اسرائیل نیز دچار این نگرانی و رسوایی فضاحت‌بار نمی‌شد.

**امنیت، رکن موجودیت اسرائیل**

امنیت و امضای سند نهایی دو عنوان اصلی موردنیاز رژیم صهیونیستی است که بدون آنها نمی‌توان پروندهٔ نزاع را بست و پایه‌های رژیم را تثبیت کرد.

امنیت با تجاوزها، زندان و سوءاستفاده از وضع معیشتی و ویران کردن خانه‌ها تحقق نمی‌یابد. این اقدام‌ها، ابزارهای اعمال فشار برای بازداشتن فلسطینیان از تداوم انتفاضه و انجام عملیات مقاومت است. هرچه قدرت سرکوب و اشغالگری اسرائیلیان افزایش یابد، باز هم نیازمند بسیج امکانات و قدرت و توان خود با تجمع بیشتر نفرات و هزینه‌های سرسام‌آور خواهند بود، بی آن که بتوانند امنیت کامل صهیونیست‌ها را تأمین کنند. از این رو تمرکز بر این درد بی‌درمان اسرائیل، از راه سلب امنیت و وارد آوردن ضربه‌های متوالی بر آن، یکی از پایه‌های ساختمان آن رژیم را فرومی‌پاشد و دشواری زندگی و آرامش را به اشغالگران نشان می‌دهد، اقتصاد را بیمار و پروژه‌های دولت را دچار تزلزل می‌کند، محاسبات را

درهم می‌ریزد و برنامه‌ها را به تعطیل می کشاند و به یك جدال داخلی دربارهٔ آیندهٔ این رژیم منجر می‌شود که نتیجهٔ آن، نه تنها کاهش جاذبهٔ مهاجرت به فلسطین، بلکه تشویق بعضی از یهودیان به مهاجرت معکوس است.

انتفاضه برای ایجاد تزلزل در امنیت اسرائیل نیاز به امکانات زیادی ندارد. ایمان به خدا و ارادهٔ شهادت طلبی بسیاری از مقدمات لازم را جبران می کند و در نتیجه، امکانات نظامی اندك، به نیرویی کارآمد و اثرگذار مبدل می‌شود. در فعالیت‌های مقاومت، نیازی به ساختار تشکیلاتی متمرکز و سازمان یافته وجود ندارد ـ هرچند که برخورداری از آن بهتر است ـ چرا که حتی گروه‌های روستایی یاشهری هم می‌توانند، به صورت محلی و در اقدامی غیرمتمرکز، بی‌نیاز به طرح موضوع با همدیگر، عملیاتی انجام دهند که به اشغالگران ضرباتی وارد کند.

تنها نیاز حتمی، تأکید بر پنهان کاری در آموزش، جمع آوری اطلاعات و اجرای عملیات است. پنهان‌کاری تنها با دور ماندن از چشم های مستقیم دشمن یا حتی چشم های غیرمستقیم یعنی مزدوران تحقق نمی‌یابد، بلکه عملیات باید از عموم افراد خانواده و دوستان که به مقتضای صفای دل خود، از شرکت در چنین گفت‌وگوهایی لذت می‌برند و در نتیجه منجر به انتقال خبرها ولو رفتن نیروهای مقاومت می‌شود، پنهان بماند. چه خوب و مفید است که یك فرد مقاوم در زندگی عادی و رفت و آمد به مدرسه و دانشگاه و محل کار، خود را نشان دهد تا پوششی باشد که به پنهان نگه داشتن جهاد و مبارزه اش کمك کند و دشمن و مزدورانش دچار شوك شوند. باید افزود که احساسات مردمی و مشارکت جوانان در سنگ پرانی آشکار در برابر دشمنان، با عملیات مقاومت که نیازمند آمادگی سری و بررسی شده در دایره ای بسیار محدود و دور از چشم هاست، تفاوت دارد. همچنین باید میان بسیج عمومی افراد جامعه در راه جهاد و سخن گفتن از گام‌های عملی تفکیك قایل شد. اقدام نخست مطلوب و عملکرد دوم زیان آور است. اصول پنهان کاری نیازمند انضباط و صبر فراوان تا هنگام پیروزی یا شهادت است،

به‌گونه‌ای که علنی ساختن اقدامات در زمانی صورت پذیرد که در آن، تدابیر دشمن مفید و مؤثر نباشد.

امروزه انتفاضه عملاً به مرحلهٔ مقاومت مسلحانه منتقل شده است و با «انتفاضهٔ سنگ» که در آغاز پدید آمد، تفاوت دارد. انتفاضه، با صبغهٔ مقاومت‌آمیزش، دارای اثرگذاری و کارایی بیشتری است، چرا که امنیت اسرائیل را درهم می‌کوبد و خسارت‌های فراوانی به آن وارد می‌کند.

با توجه به دشواری‌های اسرائیلیان در تأمین امنیت، آنان نیازمند کسانی از فلسطینیان هستند که به یاری آنان بشتابند و لذا تمام تلاش و مطالبات خود را برای ایجاد یك دستگاه فلسطینی متمرکز کرده‌اند که دارای یك ساختار نظامی آموزش دیده و مجهز باشد و در جهت جلوگیری از فعالیت‌های مقاومت علیه اسرائیل عمل کند. توانایی چنین دستگاهی در شناخت درون جامعهٔ فلسطین به دلیل آزادی تحرك و هم‌نواختی اجتماعی بیشتر است. علاوه بر این، درگیری فلسطینی ـ فلسطینی مقاومت را ناتوان و اسرائیل را آسوده خاطر می‌سازد. از این رو، الزام چنین دستگاهی به پذیرش مسئولیت امنیت، گامی مهم و ضروری برای برقراری امنیت اسرائیل تلقی می‌شود؛ امنیتی که به تنهایی تاب ایستادگی در برابر ارادهٔ مقاومت ندارد.

به همین دلیل است که ملاحظه می‌شود، مطالبات اسرائیل حول محور تضمین‌ها و ترتیبات امنیتی متمرکز شده است. سخن از صلح در قطعنامه‌ها و کنفرانس‌های بین‌المللی، سخن از امنیت اسرائیل است و اسرائیل پیش از هر گام و اقدامی، انبوهی از مطالبات امنیتی را مطرح می‌کند. قرارداد اسلو نیز بر حفاظت از امنیت اسرائیل استوار است و دو گزارش «میچل» و «تنت» نیز آشکارا نشان می‌دهد که چه چیزی امنیت رژیم اسرائیل را تأمین می‌کند و به تحقق آن می‌انجامد.

دستگاه خودگردان، چنانچه در فعالیت‌های مقاومت شرکت نجوید، باید دست‌کم چشم‌های خود را برببندد، چرا که نمی‌تواند و نباید، در حالی که صهیونیست‌ها آیندهٔ فلسطین را به غارت می‌برند، نقش نیروی مدافع از امنیت

اسرائیل را ایفا کند. نیروهای مقاومت نیز چنانچه با آزمون و ابتلای ممانعت یا اعمال فشار برای عدم مقاومت روبرو شوند، نیازمند دقتی بیشتر برای تعامل با این واقعیت و عدم ایجاد درگیری از یک سو و همکاری با کسانی که دارای ظرفیت و قابلیت جهادی هستند، از سوی دیگر خواهند بود. به طور کلی، قاعدهٔ اصلی و حاکم بر هر چیز باید تداوم برافروخته نگه داشتن شعلهٔ مقاومت در همهٔ شرایط و قرار دادن امنیت اسرائیل در کانون هدف گیری مقاومت باشد.

هیچ جای نگرانی و هراس از چنین دورنمایی وجود ندارد، بلکه مقاومت باید موضع افتخار و عزت باشد. مقاومت، تلاشی ارزشمند، شرافتمندانه و مشروع از دید رسالت‌های آسمانی و قوانین وضعی است. مقاومت، اقدامی دفاعی بر ضد تجاوز و نه یک تهاجم ابتدایی است، بلکه واکنشی در برابر جنایت‌های تهاجم و اشغال و قتل عام‌ها و آواره ساختن افراد است. مقاومت، جلوه‌ای از گفتمان انسانی حق و آزادی انتخاب و علاقه‌مندی به استقلال و الگویی از مواجهه با ستم برای طرد آن و گشودن دریچه‌های زندگی به‌روی مستضعفان است. مقاومت، از آنجا که امنیت متجاوز را مورد هدف قرار می‌دهد، نتایج آن نیز منحصراً در این جهت خواهد بود.

**حمله به غیرنظامیان اسرائیلی**

جای طرح این موضوع وجود دارد که حمله به امنیت اسرائیل، به غیرنظامیان هم آسیب می‌رساند و این مشکلی فراراه شفافیت و پاکیزگی فعالیت‌های مقاومت مشروع ایجاد می‌کند! بر افکار عمومی جهانی و بین‌المللی اثر می‌گذارد و در نتیجه، مسألهٔ فلسطین بخشی از مدافعان خود را از دست می‌دهد!

چنین استنتاجی، چنانچه به بخشی از صورت مسأله نگاه شود، درست است، اما یک نگرش کامل و همه جانبه، حتماً برداشت‌ها را نیز تغییر خواهد داد. نظامیان اسرائیلی مقاومت کنندگان و غیرنظامیان را در اماکن سکونت و کار خود، با استفاده از نیروی هوایی، بمب‌های متنوع، حملهٔ ناگهانی به خانه‌ها و تیراندازی با استفاده از دوربین به‌قتل می‌رسانند و بر آنند که این اقدامات در جلوگیری از فعالیت‌های مقاومت

مؤثر خواهد بود. شهرك نشینان مسلحند و با سلاح‌های خود به گشت و گذار می‌پردازند و عملیات کشتار غیر نظامیان فلسطینی را به عنوان پیشگیری یا واکنش، بدون هیچ حساب و کتاب و نظارتی انجام می‌دهند. اسرائیلیان بر پایهٔ نژادپرستی و کینه‌توزی نسبت به هر آنچه رنگ فلسطینی دارد، تربیت می‌شوند.

با این اوصاف، شهروند فلسطینی چگونه باید در دفاع از خود رفتار کند؟! هیچ راهی جز اقدامات کنونی، در چارچوب مقاومت وجود ندارد.

مقاومت در درجهٔ اول، نظامیان را مورد هدف قرار می‌دهد، اما وقتی که نظامیان خود را از میدان نبرد دور می‌کنند و در شهرها و روستاها موضع می‌گیرند و شهرك نشینان، به قتل و تجاوز می‌پردازند و جامعهٔ اسرائیلی مانند یك جامعهٔ نظامی رفتار می‌کند، همهٔ هدف گیری‌ها به سوی چنین جامعه‌ای نظامی شده‌ای خواهد بود. وانگهی، مقاومت نمی‌تواند، هدف‌هایی را در صفوف کسانی که مرتکب تجاوز مستقیم می‌شوند، معین کند و مورد اصابت قرار دهد، مگر آن که افراد پیرامون آنان هم در معرض این رویارویی قرار گیرند و نمی‌توان نظامیان اسرائیل را از لجاجت و سرسختی با غیر نظامیان بازداشت، مگر آن که عملاً زیان‌های احتمالی حملات را که متوجه منازل و نزدیکان آنهاست و واکنشی در برابر مورد هدف قرار دادن غیر نظامیان است، احساس و لمس کنند. در جایی که ارتش اسرائیل با همهٔ توش و توانی که دارد، تنها به رویارویی با مقاومت کنندگان نمی‌پردازد، بازداشتن مقاومت از مقابله به مثل، قدرت فشار را از آن خواهد گرفت و با ایجاد موازنهٔ وحشت کارایی آن را در رویارویی با اشغالگری، سلب خواهد کرد.

مشروعیت چنین اقداماتی آسیبی نمی‌بیند، چرا که در دایرهٔ ضرورت و اضطرار قرار می‌گیرد. از سوی دیگر، افکار عمومی جهانی و بین‌المللی اساساً بر پایهٔ حقانیت بیشتر مسألهٔ فلسطین بنیان گذارده نشده است تا به مشروعیت آن ایمان داشته باشد و آنگاه، این مشروعیت، در اثر پاره‌ای رفتارها و منش‌ها مخدوش شود، بلکه بر این پایه استوار شده است که اسرائیل مورد ستم واقع شده و حق دارد که

هر چه بخواهد، انجام دهد و از فلسطینیان خواسته می‌شود که همه چیز را تحمل کنند و در صورت دفاع مؤاخذه می‌شوند. شعار جلوگیری از کشتار غیرنظامیان، به صورت یک‌جانبه و تنها علیه فلسطینیان سر داده می‌شود و این هم بخشی از جانبداری بین‌المللی و تلاشی برای محاصرهٔ هر فعالیت فلسطینی در برابر اسرائیل است. این شعار هرگز در مورد اسرائیل مطرح نمی‌شود تا این رژیم بتواند همچنان با اختیار کامل، همهٔ گام‌ها را بردارد ـ هرچند که جنایتکارانه و وحشیانه باشد ـ تا فرصتی برای تحقق اهداف خود بیابد. از همهٔ این‌ها که بگذریم، آیا فلسطینیان حق ندارند که در راه دفاع از خود و ایجاد موازنه‌ای تلاش کنند که به دفع خطر از غیر نظامیان آنان کمک می‌کند؟

صهیونیسم دارای پرونده‌ای قطور از نقض ساده‌ترین حقوق بشر است. هنگامی که از میهن ملی یهود یاد می‌شود، همهٔ آن مفاهیم تاریک در تاریخ بشریت که در طول قرن بیستم میلادی به منصهٔ ظهور رسید، به ذهن متبادر می‌شود و سیل خبرهای قتل‌عام‌ها، اشغال، آواره کردن مردم و تجاوزات مختلف که گوش فلک را کر کرد و رسانه‌ها و کتاب‌های تاریخ نوین آن را به ثبت رسانده است، یکباره به ذهن هر فردی هجوم می‌کند.

تنها عناوین فجایع قتل عام‌ها می‌تواند شاهدی بر حوادث خونین تاریخی باشد که در جای جای فلسطین رخ داده است. به گونه‌ای که امروزه مقاطع مهم تاریخی، به نام قتل‌عام‌های[1] قدس، حیفا، سمیرامیس، سرایا، رمله، سعسع، قطار

---

۱. نشریهٔ «المقاومة» که از سوی کمیتهٔ عربی حمایت از مقاومت اسلامی لبنان، در قاهره منتشر می‌شود، در شمارهٔ هفتم خود به تاریخ ۲۰۰۲/۵/۱۵، ۶۲ قتل عام را پیش از فاجعهٔ ۱۹۴۸ برمی‌شمرد که در آنها، بیش از سه هزار فلسطینی به قتل رسیده‌اند و حدود ده هزار نفر دیگر زخمی شده‌اند. برخی از آنها فجایع معروفی است، مانند:

۱ـ قتل‌عام حیفا در ۱۹۳۸/۷/۹ که طی آن در اثر انفجار دو خودروی بمب گذاری شده، ۲۱ فلسطینی شهید و ۵۲ نفر مجروح شدند.

←

حیفا، دیریاسین، کفرقاسم و خان یونس شناخته می‌شود که در هر یك از آنها، غیر نظامیان فلسطینی - از زن و مرد و کودك - مورد هدف قرار گرفته‌اند. همهٔ اینها بخشی از پروژهٔ اشغال پیش از سال ۱۹۴۸ بوده است که با هدف سلطه بر اراضی فلسطینی صورت گرفت و باندهای یهودی با حمایت بریتانیا مرتکب آن شدند.

پس از آن نیز ارتش اسرائیل با نقشه‌هایی سازمان یافته، همین اعمال را علیه غیر نظامیان انجام داد یا با پوشش شهرك نشینان و حمایت از اقدامات آنان این روند را ادامه داد.

اینها نشانگر ناتوانی پروژهٔ صهیونیستی - به رغم همهٔ توانی که دارد - از تحقق اهداف مورد نظر است، اهدافی که جز با خلق فجایع و قتل عام‌ها تحقق نمی‌یابد. دولت‌های متوالی در اسرائیل نیز همین گرایش را در پیش گرفته‌اند و جامعهٔ بین‌المللی هیچ اقدام نظری یا عملی در محکومیت و بازدارندگی از خود



۲ـ قتل عام قدس در ۱۹۳۸/۷/۱۳ در بازار میوه و تره‌بار که منجر به شهادت ۱۰ نفر و زخمی شدن ۳۱ نفر شد.
۳ـ قتل عام بلدالشیخ در ۱۹۴۷/۱۲/۳۱ که ۶۰ شهید و صدها مجروح در پی داشت.
۴ـ قتل عام هتل سمیرامیس به دست باند هاگانا که ۱۹ شهید و ۲۰ مجروح به جای گذاشت.
۵ـ قتل عام سرایا یا گردان‌های عربی، در مقابل ساعت یافا با یك خودروی بمب گذاری شده که در آن ۷۰ نفر شهید و صدها تن دیگر زخمی شدند.
۶ـ قتل عام سعسع در ۱۹۴۸/۲/۱۴ با ۶۰ شهید و ده‌ها مجروح که غالباً از کودکان بودند.
۷ـ قتل عام رمله در ۱۹۴۸/۱/۱۵ به فرماندهی رابین و بن گوریون از باند آرگون که ده‌ها کشته به جای گذاشت.
۸ـ قتل عام قطار حیفا - یافا در ۱۹۴۸/۳/۳۱ به دست باند اشترن با ۴۰ شهید و ۶۰ مجروح
۹ـ قتل عام دیریاسین در ۱۹۴۸/۴/۹ که ۲۵۴ شهید حاصل آن بود که در میان آنان ۲۵ زن باردار و ۵۲ کودك زیر ده‌سال بودند و صدها تن نیز مجروح شدند.
این فجایع پس از سال ۱۹۴۸ نیز بارها تکرار شد که از جمله می‌توان به قتل عام کفر قاسم در ۱۹۵۶/۱۰/۲۹ با ۴۹ شهید و ده‌ها مجروح و قتل عام خان یونس در ۱۹۵۶/۱۱/۳ با ۵۰۰ شهید و صدها مجروح اشاره کرد.

نشان نداده است.

تأکید و تمرکز بر ضربه‌زدن به امنیت اسرائیل، نقطهٔ حساس دشمنان را مورد هدف قرار می‌دهد و اگر چه روشی نیست که با قتل‌عام‌هایی که صهیونیست‌ها مرتکب شده‌اند، برابری کند ولی به هر حال، در چارچوب دفاع و واکنش قرار می‌گیرد. سروصداهای موجود در محکومیت یك جانبهٔ فلسطینیان تنها کوشش‌هایی مشکوك در حمایت از تجاوزات صهیونیستی و تأمین پوشش سیاسی لازم برای پیشبرد توسعه‌طلبی و اشغالگری آن است.

بدیهی است که تحقق سریع نتایج این هدف گیری‌ها مطمح نظر نیست. این‌ها همچون قطرات آبی است که چنانچه پیاپی بر سنگی بریزد، آن را فرو می‌خورد. صهیونیست‌ها خود نسبت به جنایاتی که مرتکب شده‌اند، آگاهند و با ویژگی‌های شخصیتی و زبونی خاص خود، می‌کوشند که ناتوانی انگیزه‌های درونی و واقعیت‌های روحی خود را با عامل و نیروی خارجی جبران کنند. خدای متعال می‌فرماید:

لَا يُقَٰتِلُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِى قُرًى مُّحَصَّنَةٍ أَوْ مِن وَرَآءِ جُدُرٍۭ ۚ بَأْسُهُم بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ ۚ تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّىٰ ۚ ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَّا يَعْقِلُونَ [1]

«[آنان] به طور گروهی، جز در قریه‌هایی که دارای استحکامات است یا از پشت دیوارها، با شما نخواهند جنگید. جنگشان میان خودشان سخت است. آنان را متحد می‌پنداری، در حالی که دلهایشان پراکنده است، زیرا آنان مردمانی هستند که نمی‌اندیشند».

ایجاد نگرانی مستمر برای امنیت رژیم، آن را ضعیف می‌کند و نیروهای آن

۱. حشر، ۱۴

را پراکنده می‌سازد و دشواری ادامهٔ حیات آن را با روش موجود، به کشورهای بزرگ نشان می‌دهد. واکنش‌های بین‌المللی و به ویژه آمریکایی نسبت به عملیات شهادت‌طلبانه نشانگر احساس تلخ آنان از پیامدهای این عملیات است که خود دلیلی بر کارایی و ثمربخش بودن آنهاست. اگر این کارکرد مقاومت تداوم یابد، جهان را در برابر حقیقت نوینی قرار خواهد داد که آن را وامی‌دارد تا به بازنگری هر چند دیرهنگام در مصوبات بین‌المللی جانبدارانه بپردازد یا دست کم، فشارهای روزافزون را که با هدف تأمین پوشش مناسب برای اهداف اسرائیل است، متوقف سازد. به رغم جانبداری یکصد سالهٔ کشورهای استکباری از اسرائیل، تحولات بین‌المللی احتمالی آینده باید مورد توجه قرار گیرد. چه بسیار امپراتوری‌هایی که در طول تاریخ، حکومت و سلطه یافته‌اند و بعداً سقوط کرده‌اند. فروپاشی اتحاد شوروی تنها یك نشانهٔ معاصر از این سنت هستی در برپایی و نیرومندی دولت‌ها و ضعف و سقوط بعدی آنهاست.

**امضای پیمان و ترسیم مرزهای اسرائیل**

امضای پیمان رکن دومی است که اسرائیل به آن نیاز دارد. وقتی صاحبان اصلی بر پایبندی به سرزمین خود اصرار ورزند و برای آن به مقاومت برخیزند و به امضای سندی نپردازند که مرزهای اسرائیل را تعیین و دولت فلسطینی را در بخش کوچکی از زمین اصلی محدود و منحصر سازد، بدین مفهوم خواهد بود که این سرزمین همچنان اشغال شده تلقی خواهد شد.

اسرائیل در چارچوب سلطهٔ بین‌المللی و مدیریت آمریکا در پی تحقق امضای چنین سندی است تا هر گونه امکان تحقق حقوق ملت فلسطین را در آینده از بین ببرد. روش کار، دادن وعده‌هایی کوچك و مبهم به فلسطینیان و تعهداتی محدود و روشن در چارچوب یك ساز و کار اجرایی به اسرائیل است. چنین نتیجه‌گیری را از دیدگاه بوش پیرامون خاورمیانه در سخنرانی خود که متأسفانه بعضی از اعراب و فلسطینیان، آن را در مقایسه با تندروی «شارون» نخست‌وزیر

اسرائیل، معتدل و قابل قبول تلقی کرده‌اند، می‌توان برداشت کرد.[۱] او در این سخنرانی که نقطهٔ عطفی تلقی می‌شود که جایگزین همهٔ اظهارنظرهای قبلی در فرایند سازش شد، گفته است:

۱ـ تنها رهبران فلسطینی مورد قبول آمریکا، کسانی هستند که در باورها و سیاست‌های ایالات متحده جایگاهی دارند و ایجاد نهادی را بر عهده می‌گیرند که نقش خود را در این زمینه ایفا کند. این رهبران از راه وعده‌هایی مورد آزمون آمریکا قرار خواهند گرفت که حداکثر ایجاد یك دولت موقت را شامل می‌شود و تحقق آن، تا زمان فراهم آمدن مراتب رضامندی کامل آمریکا و اسرائیل از این رهبران به طول می‌انجامد و در پایان این فرایند، پس از آن که اینان همهٔ عوامل قدرت و بازدارندگی را از دست دادند، می‌توانند در عرصه ظاهر شوند. بوش می‌گوید: «تنها هنگامی که رهبری جدید و نهادهای جدیدی برای ملت فلسطین فراهم آید و ترتیبات امنیتی نوینی با همسایگانش تحقق یابد، ایالات متحده برپایی یك دولت فلسطینی را تأیید خواهد کرد که مرزها و جنبه‌های معینی از حاکمیت آن موقت خواهد بود، تا زمانی که در چارچوب حل و فصل نهایی مسألهٔ خاورمیانه مورد توافق قرار گیرد». بدیهی است که ملت در انتخاب این رهبران نقشی نخواهد داشت و نتیجه از پیش تعیین شده است و ملت فلسطین چاره‌ای ندارد جز این که آنچه را آمریکا می‌پسندد انتخاب کند و در غیر این صورت، آمریکا هر انتخاب دیگری را به بهانهٔ عدم هماهنگی و تناسب آن با ملت فلسطین رد خواهد کرد، زیرا به گفتهٔ بوش «صلح نیازمند رهبری جدید و متفاوتی در فلسطین است».

۲ـ ایجاد دولت فلسطینی مشروط به یك وظیفهٔ مشخص، یعنی نابودی انتفاضهٔ مقاوم از راه جنگ مستمر است که به پایان بخشیدن به انتفاضه به طور ریشه‌ای بینجامد. همچنین دستگاه‌های امنیتی و غیر امنیتی ـ از سایر نهادهای

---

۱. روزنامهٔ السفیر، ۲۰۰۲/۶/۲۵

دولت موقت ـ مشمول یك نظارت خارجی خواهد بود تا ساختار و کارکرد آن، در راه تحقق آرامش و ثبات رژیم صهیونیستی به کار گرفته شود و با روشی سازمان‌دهی شود که مدیریت و نظارت بر آن تسهیل گردد. در همین سخنرانی آمده است: «ایالات متحده هرگز ایجاد یك دولت فلسطینی را تأیید نخواهد کرد، مگر آن که رهبران آن، جنگی مستمر را علیه تروریست‌ها آغاز کنند و زیربناهای آنها را ویران سازند و این نیازمند تلاشی است که با نظارت خارجی برای بازسازی و اصلاح دستگاه‌های امنیتی فلسطینی صورت پذیرد. چنین سیستم امنیتی به‌ناچار باید خطوطی روشن در اقتدار خود و نیز قابلیت پاسخ گویی را علاوه بر زنجیرهٔ فرماندهی و رهبری واحد دارا باشد».

۳ـ چنانچه تدابیر امنیتی لازم با هدف خاموشی صدای انتفاضه به کارگرفته شود، نتیجه و پاداش مستقیم آن، عقب‌نشینی نیروهای اسرائیلی به مرحلهٔ پیش از انتفاضهٔ مسجدالاقصی خواهد بود. در این صورت، همهٔ اقدام‌های سیاسی به تعویق می‌افتد و فعالیت فلسطینیان همواره به بهانهٔ امنیت اسرائیل، به شیوه‌ای علنی و در ارتباط با میزان تحقق رضامندی آمریکا و اسرائیل، مورد پیگرد قرار خواهد گرفت. به گفتهٔ بوش: «همگام با پیشروی ما در بخش امنیت، بر نیروهای اسرائیلی است که عقب نشینی کامل خود را به موقعیت های پیش از ۲۸ سپتامبر سال ۲۰۰۰ انجام دهند».

۴ـ اشغال تنها با ایجاد یك دولت فلسطینی در چارچوب سازش و حل وفصل نزاع که مورد مذاکره قرار می گیرد، پایان می‌یابد. در این مذاکره، طرف اسرائیلی که برخوردار از همهٔ عوامل فشار است، از یك سو و طرف فلسطینی که همه چیز او را گرفته اند، در سوی دیگر قرار دارد. بدین ترتیب، آنچه اسرائیل دیکته می کند، به مثابهٔ شرایطی غیرقابل رد خواهد بود و این مذاکرات مبتنی بر شناسایی مرزهای امن اسرائیل از سوی فلسطینیان و تأمین ابزارها و الزامات ایفای نقش فلسطینیان در حمایت از امنیت اسرائیل خواهد بود: «این به معنای پایان اشغالگری اسرائیل ـ که از

سال ۱۹۶۷ آغاز شده است. از راه حل و فصل منازعه است که مورد مذاکرهٔ طرف‌ها قرار خواهد گرفت و برپایهٔ دو قطعنامهٔ ۲۴۲ و ۳۳۸ سازمان ملل متحد خواهد بود و عقب نشینی اسرائیل را به مرزهای امن و مورد شناسایی رسمی طرف مقابل دربر خواهد گرفت». در همین بخش به تعبیر «پایان اشغالگری اسرائیل که در سال ۱۹۶۷ آغاز شده است» دقت شود. این بیان، وجود هر نوع اشغالگری را پیش از این تاریخ نادیده می گیرد و مشکل موجود را به محدودهٔ نزاع برسر اراضی اشغال شده در سال ۱۹۶۷ منحصر می سازد.

۵ـ «و در صورت همکاری و همبستگی همهٔ ما در تمرکز تلاش‌ها، می توان در طول سه سال به امضای پیمانی در این زمینه دست یافت». در این بیان، راه‌حل نهایی مورد ادعا در قرارداد اسلو برباد می‌رود؛ راه حلی که مدت پنج سال را از زمان شروع اجرای «نخست، غزه ـ اریحا» تعیین می کند و این مدت در سال۱۹۹۸ به پایان رسیده است تا وعدهٔ جدیدی برای سه سال دیگر در ارتباط با امکان دستیابی به یك توافق داده شود، بی آن که نسبت به همین مدت زمانی هم تعهدی قطعی صورت پذیرد. علاوه براین، مجموعه ای از شرایط متعدد ـ که بیان کردیم ـ براین وعده ها سایهٔ سنگین خود را افکنده است و همین وعده ها و شرایط نیز در هر زمان می تواند مورد تردید و نقض قرار گیرد و در نتیجه سقف زمانی تعیین شده، به یك وعدهٔ مه آلود و مبهم و فاقد هر گونه الزامی مبدل می‌شود.

با این وصف، آیا تاکتیك های ادعایی موجود در موافقت همیشگی با مطالبات و درخواست‌های اسرائیل که حد و مرزی نمی‌شناسد و هر بار، درخواست‌های جدیدی به آنها اضافه می‌شود، مفید خواهد بود؟ آیا تاکنون جامعهٔ بین المللی توانسته است که اسرائیل را به آنچه امضا کرده است، پایبند سازد؟ آیا اسرائیل تاکنون خود را ملزم به جدول‌های زمان بندی روند سازش دانسته است؟ در قراردادهای امضا شده، آیا اسرائیل هیچ نشانه های روشنی از خود نشان داده است و همچنان که حکومت خودگردان فلسطین انجام داده است، آیا سازو کارهای

مشخصی برای اجرای این توافقات به کار گرفته است؟

آسان شمردن امضاهای مرحله ای و حساب باز کردن برای مانورهای عملی و تکیه بر تدابیر تفصیلی برای ارزیابی خطاها و ضرورت‌های این پیمان ها! فلسطینیان را در ورطهٔ عقب نشینی‌های بیشتر خواهد افکند و منازعه را به گونه‌ای حل وفصل خواهد کرد که دارای نتایجی فاجعه آمیز برای آنان باشد. هم‌چنین سرمایه گذاری روی کبوتران و بازهای درون رژیم اسرائیل، غیرواقعی است. افزایش شهرك‌های صهیونیست نشین و جنگ‌های اصلی در زمان حزب کار صورت گرفته است که هم اکنون بخشی از حکومت وحدت ملی! است. اگرچه حزب کار در مورد چند کیلومتر از سرزمین فلسطین یا در تاکتیك، با حزب لیکود اختلاف نظر داشته باشد؛ امّا اعتقادش به هدف تثبیت رژیم صهیونیستی کافی است تا فلسطینیان با آن هم ـ مانند لیکود ـ مخالفت و مقاومت کنند.

اسرائیل، چنانچه در برابر خود، کسی را از فلسطینیان نیابد که به خواسته‌هایش پاسخ مثبت بگوید، چه کاری می تواند انجام دهد و چه ابزاری دارد؟ و چنانچه همهٔ گروه‌های مجاهد فلسطینی و ملت ایثار گر فلسطین دست به دست هم دهند، چه خواهد کرد؟ و مگر نگرانی و تزلزل پایه های رژیم اسرائیل، در زمانی که همهٔ گروه‌ها درچارچوب انتفاضهٔ مقاوم متحد شدند، آشکار نشد؟ در انتفاضه، همهٔ گروه‌ها از جنبش حماس، جهاد اسلامی، فتح، جبههٔ خلق برای آزادی فلسطین و سایر سازمان‌ها و در کنار آنان، همهٔ اقشار مردم بدون استثنا حضور داشتند.

بر رهبران فلسطینی است که از این گرایش عمومی نسبت به مقاومت علیه اشغال که در سطح پایگاه وسیع مردمی ملاحظه می‌شود، استفاده کنند، زیرا این گرایش مصونیت فوق العاده ای برای رویارویی با فشارها به دست می‌دهد و برای توجیه خودداری از امضای خفت بار کافی خواهد بود. به جای جست و جوی دیدگاه‌ها و اندیشه‌هایی که در سطح مردمی ارزان عرضه شود و بعضی از رهبران

مسئولیت آن را بپذیرند و در نتیجهٔ عدم تحقق کمترین خواسته‌ها و مطالبات فلسطینیان، متهم به خیانت شوند، بهتر آن است که این رهبران، مخالفت‌های مردمی را دستاویز خود سازند و با توجه به عدم امکان حرکت بر خلاف جریان مردم، آن را سرمایه‌ای برای خود قرار دهند که در این صورت، همهٔ نیروهای فلسطینی نیرومندتر خواهند بود و توپ در زمین اسرائیلیان خواهد بود. چه بسا حداکثر آنچه رخ خواهد داد، تصمیم اسرائیل در انتقام‌جویی از این رهبران، از راه تبعید یا محاصرهٔ آنها یا حتی تهدید به قتل آنان باشد، اما رهبری آنان با چنین انتقام‌جویی‌هایی نیرومندتر خواهد شد و پایگاه مردمی و پشتوانهٔ آنان را افزایش خواهد داد و طرف دیگر، امکان نفوذ در این همبستگی مردمی را از دست خواهد داد. حتی اگر این رهبران به شهادت برسند، باید بدانند که اجل و مرگ هر کسی در دست خداست و هیچ کس نمی‌تواند زمان آن را مشخص کند!

فَإِذَا جَآءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَـْٔخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ[1]

«. . . و چون اجلشان فرا رسد، ساعتی آن را پس و پیش نمی‌توانند کرد».

شهادت برگی بر پروندهٔ عزت امت خواهد افزود و در صورتی که آن رهبران باقی بمانند، خواهند توانست، دستاوردهای مهمی را تحقق بخشند. اگر همگان در این مسیر گام بردارند، جریان نیرومند مردمی به دژی تبدیل خواهد شد که مانع از آن خواهد بود که فرصت طلبان بی‌بندوبار در پیشاپیش حرکت قرار گیرند.

در جایی که مسئولان اسرائیلی ـ به رغم همهٔ توان نظامی و سیاسی خود ـ هر بار که مواجه با فشارهایی می‌شوند که مورد پسند آنان نیست، به گزینهٔ حمایت مردمی پناه می‌برند تا خود را پشت آن پنهان سازند و در حالی که آمریکایی‌ها در مذاکره با اعراب، از ضرورت کمك به دولت اسرائیل در تسهیل امور آن به لحاظ ناتوانی در مخالفت با موج مردم سخن می گویند، همان گونه که در دولت باراك

---

۱. نحل، ۶۱

صورت گرفت و از حافظ اسد رئیس جمهوری فقید سوریه خواسته شد که برای امکان انجام حل و فصل اختلافات با سوریه، در برابر باراك عقب نشینی کند[۱]؛ شایسته است که رهبران فلسطینی و عرب در برابر ملت‌های خود قرار نگیرند و بار عقب نشینی های تاریخی اجحاف آلود و اهانت آمیز را به دوش نکشند و مردم را دژی برای ثبات و ایستادگی و دستیابی به حقوق حقهٔ خود قرار دهند. ملت فلسطین، شایستگی فراوان و جهاد متمایز خود را به اثبات رسانده است، به طوری که توان آن را یافته است تا پشتوانه ای برای رهبران مخلص خود در رویارویی با چالش‌ها باشد.

مدیریت سیاسی نبرد نیازمند بیرون آمدن از تونل پاسخ گویی به مطالبات و درخواست‌های پیاپی اسرائیل است که از جملهٔ آنها می توان به تسلیم قاتلان زئیفی[۲]، ارائهٔ اطلاعات دربارهٔ عملیات شهادت طلبانه پیش از وقوع آنها، مسئولیت پذیری دستگاه خودگردان نسبت به هر عملیاتی علیه اسرائیل، ضرورت محکوم کردن عملیات شهادت طلبانه، بازداشت مجاهدان، اصلاحات در دستگاه خودگردان و... اشاره کرد. این درخواست ها مسئولان فلسطینی را در گردونهٔ پرسشگری و حساب‌رسی اسرائیلی ها قرار می‌دهد. برعکس، باید نسبت به ابراز و اعلام مطالبات فلسطینی ها همت گماشت. از جملهٔ آنها خروج اسرائیل از سرزمین های اشغالی، تسلیم متجاوزان و جنایتکاران علیه کودکان فلسطینی، حق مقاومت علیه این تجاوزات، درخواست آزادی زندانیان فلسطینی و قبول مسئولیت اسرائیل در قبال گرسنگی و رنج‌های اقتصادی مردم فلسطین و... است.

مدیریت سیاسی نبرد هم چنین نیازمند خودداری از شتاب زدگی در دادن تضمین‌های سیاسی به اسرائیل است. چرا که اسرائیل به‌صراحت، دیدگاه خود را

---

۱. مرحوم حافظ اسد رئیس جمهوری سوریه به این مانور پاسخ نداد و لذا حل وفصل موردنظر باراك با سوریه صورت تحقق نیافت.

۲. وزیر جهانگردی اسرائیل که گروهی از جبههٔ خلق برای آزادی فلسطین او را ترور کردند.

دربارهٔ بیت المقدس واحد و با مدیریت اسرائیل اعلام می‌دارد و از حداکثر عقب‌نشینی ها در کرانهٔ غربی که بیش از ۴۲ درصد نخواهد بود، سخن می گوید. این به معنای عدم موافقت اسرائیل با مذاکراتی است که سقف آن اراضی اشغال شدهٔ ۱۹۶۷ است و نشان می دهد، گزینه ای که به واگذاری یك وجب از خاك بینجامد، هرگز مورد قبول اسرائیل نخواهد بود، بلکه تلاشی است، برای توجیه کمترین حد مدیریت سیاسی که همواره راه‌را در برابر تحولات و گزینه های متعدد در آینده بازمی گذارد.

اگر مقاومت با ضربه زدن به امنیت اسرائیل تداوم یابد و رژیم صهیونیستی نتواند هیچ امضایی بگیرد که به موجودیت آن مشروعیت ببخشد و مرزهای آن را مشخص سازد، فرصت همچنان برای بازپس گیری حقوق فلسطینیان فراهم خواهد بود.

**تعویق مباحثات مربوط به حدود آزادسازی**

شاید بحران در این نکته نهفته است که گروه‌های فلسطینی در مورد ماهیت حقوق خود اختلاف نظر دارند. برخی به آزادسازی همهٔ خاك فلسطین از نهر المیت تا دریای مدیترانه ایمان دارند و گروهی به مرزهایی برای فلسطین رضایت می‌دهند که از سرزمین‌های باقی ماندهٔ پیش از اشغالگری چهارم ژوئن ۱۹۶۷ تجاوز نمی کند و این منطبق با قطعنامهٔ بین المللی شمارهٔ ۲۴۲ می‌باشد. چنین بحرانی در صورتی رخ می‌دهد که گروه‌ها بخواهند، ذهن خود را به مناقشهٔ سرنوشت‌سازی برای توافق برسر حدومرز حقوق خود مشغول دارند، اما اگر این بحث به تعویق افتد و فعالیت گروه‌ها مشترکاً در راه رویارویی با تجاوزات اسرائیل به کار گرفته شود، به مرحله ای از همکاری در چارچوب جهاد علیه اسرائیل خواهند رسید. در جایی که اسرائیل همه چیز را مصادره می کند وحتی کسانی را که تنها به بخشی از فلسطین رضایت می‌دهند، ناراضی از روند سیاسی مذاکرات می‌سازد، تنها سلاح ممکن که دراختیار همهٔ گروه‌ها در رویارویی با اسرائیل قرار

دارد، همین است. تا آن زمان که اسرائیل به شرایط حداقلی تن دهد و مرحلهٔ دوم فرارسد که مرحلهٔ دشواری است و نیازمند مباحثات مفصل برای عدم بروز درگیری و اختلاف میان گروه‌هاست و امید به آزادسازی را باقی نگه می‌دارد، زمان مناسبی وجود خواهد داشت تا به مسائل مطرح شده پرداخته شود، مگر آن که شاهد عقب نشینی و چشم پوشی وحشت انگیز فلسطینیان از حداقل‌ها باشیم که در این حالت، دارندگان این گرایش نخواهند توانست که از انتخاب خود، پس از فداکاری‌ها و ایثارهای بزرگ ملت فلسطین دفاع کنند. دستگاه خودگردان مسئولیت آن را دارد که همواره در چارچوب حاشیه‌ای رفتار کند که به آن اجازهٔ حفظ و نگه‌داری منابع و عناصر قدرت و توان خود را بدهد و نگذارد که بحران به دایرهٔ درون فلسطینی کشانده شود.

بی گمان تجربهٔ حزب الله- با ویژگی‌هایی که در چارچوب لبنان یافته است- با انتفاضه و ویژگی‌هایی که در فلسطین دارد، متفاوت است و درست نیست که تجربیات را به یکدیگر، به شیوه ای مطالعه نشده تسری دهیم اما فصل های مشترك این دو تجربه در عمومات و در بعضی از خصوصیات آن اندك نیست.

همان گونه که حزب الله از تجربهٔ مقاومت فلسطین و تاریخ درگیری و نزاع آن با اسرائیل بهره جست، حزب الله نیز با اندیشه‌ها و گفتمان سیاسی و بسیجی خود و مقاومت و روش عملکرد خاصش، عاملی به وجود آورده است که الهام‌بخش ملت فلسطین بوده، امید تازه ای برای آزادسازی دمیده است.

عناوین کلی این تجربه، به تنهایی می تواند خاستگاهی برای این الهام بخشی باشد. حزب‌الله دارای قدرت نظامی اندك و تشکیلاتی با کادرهای محدود است، اما توانست که با ایمان و اولویت بخشیدن به مقاومت و فعالیت شهادت طلبانه، بخش اغلب جنوب لبنان و بقاع غربی را، به دنبال یك مقاومت پیگیر ۱۸ ساله در برابر ارتشی که همه از شکست ناپذیری آن سخن می گفتند و برخوردار از پشتیبانی وسیع استکبار بود، در ۲۴ مه ۲۰۰۰ آزادسازد و بارقهٔ امیدی به وجود آورد که با

پیمودن راه مقاومت و شهادت، آزادسازی سرزمین امکان‌پذیر است. آنچه در لبنان رخ داد، در فلسطین نیز تکرارپذیر است.

مشابهت در این دو عرصه، در ماهیت دشمن، حجم حمایت جهانی از اسرائیل و واقعیت‌های اشغال و وحشیانه بودن تجاوزات نهفته است. در مقابل نیز آمادگی جوانان برای جهاد و باور مردم فلسطین به حمایت از انتفاضه و نومیدی مذاکره کنندگان از امکان تحقق پیشرفتی در مذاکرات قرار دارد.

با این همه واقعیت فلسطین دشواری‌های بیشتری دارد. سرزمین فلسطین، مرکز اصلی اشغالگری است و مقاومت فلسطین نیز عرصۀ استراتژیك تغییر و تحول است، چرا که دستاوردهای آن در همۀ منطقه اثر خود را به جای خواهد گذارد.

**مسئولیت اعراب و مسلمانان**

اعراب و مسلمانان مسئولیت حمایت و پشتیبانی از قدس و فلسطین را برعهده دارند. براساس واجب دینی در حفاظت از مقدسات و مخالفت با ظلم و اشغال و با توجه به مصلحت تردیدناپذیری که همگان در جلوگیری از تثبیت و پایداری این رژیم غاصب توسعه طلب دارند، چنین مسئولیتی رقم می خورد.

حضرت آیت الله خامنه ای (حفظه الله) در این باره می گوید:

«امروز دولت‌ها و ملت‌های مسلمان، به‌ویژه عرب، وظیفۀ سنگینی بردوش دارند. وظیفۀ دولت‌ها البته بسیار سنگین و خطیر است، اما سنگینی وظیفۀ ملت‌ها، بویژه علمای دینی و شخصیت های سیاسی و نخبگان دانشگاهی و روشنفکران و دیگر عناصر اثر گذار از سنگینی وظیفۀ دولت‌ها کمتر نیست. این وظیفه عبارتست از کمك رساندن و روحیه دادن و این جهاد مقدس را تداوم بخشیدن».[1]

مهم آن است که مسألۀ فلسطین به عنوان مسألۀ محوری امت مورد تأکید

---

۱. از بیانات حضرت آیت الله خامنه‌ای (حفظه الله) در گشایش کنفرانس بین المللی امام خمینی (قدس سره) و حمایت از مسألۀ فلسطین که در ۱۲ و ۱۳ خرداد ۱۳۸۱ در تهران برگزار شد.

واقع شود و همهٔ توان مالی، تبلیغاتی، فرهنگی، سیاسی و نظامی، به گونه‌ای بسیج شود که با تحقق این هدف سازگار باشد. علاوه بر این، برنامه‌های عملی و تدابیر میدانی و انتخاب‌های مناسب و هماهنگ با این حمایت باید به نحوی اتخاذ شود که با اوضاع و شرایط هر کشوری سازگار باشد و در هماهنگی کامل با جایگاه حزب یا طرف‌های حمایت کننده، در چارچوب واقعیت مردمی و امکانات عملی یا احتمالی خاصی باشد که این طرف‌ها از آن برخوردارند و حداکثر تلاش‌ها به کار گرفته شود تا اولویت اقدام برای حمایت و مشارکت عملی همچنان حفظ شود. باید دانست که هیچ طرف عربی یا اسلامی، عذری برای سستی و بی توجهی نخواهد داشت و نمی‌تواند ملت فلسطین را به حال خود رها کند تا به تنهایی همهٔ این رنج‌ها را تحمل کند.

رژیم‌ها نیز از این مسئولیت معاف نیستند. با این همه، چه بسا که دوری و خودداری این رژیم‌ها از دخالت در امور و چوب لای چرخ گذاشتن، به‌ویژه با توجه به رژیم‌هایی که برای حمایت از مطالبات اسرائیل گوی سبقت را از دیگران ربوده‌اند، بهترین اقدام ممکن باشد. هم چنین نمی توان به اتفاق نظر رژیم‌های عربی در شکل کنونی خود دل بست تا مگر بستر مناسبی برای فرایند آزادسازی فراهم آورند. با این همه رهبران مردمی و حزبی، دست کم در تلاش برای کشاندن دولت‌های کشورهایشان به جایگاهی که به حمایت هر چه بیشتر از مسألهٔ فلسطین نزدیك شوند، وظیفه و مسئولیت دارند. این اقدام را چنین رهبرانی می توانند، از راه تصدی حمایت از مسألهٔ فلسطین سامان‌دهی کنند تا توجه و عنایت مردمی را نشان دهند و دست آویزی برای رژیم‌های دچار شك و تردید فراهم کنند که خود را در حمایت از فلسطین، پشت این موج مردمی پنهان کنند.

علاوه بر این، بررسی ابزارها و شیوه‌های حمایت از این مسألهٔ محوری امت اسلامی، تنها با اکتفا به قواعد و اصول کلی امکان‌پذیر نخواهد بود، بلکه این مهم نیازمند جزئیات بیشتری در شاخه‌های متفاوت است که مرتبط با میزان جدیت و

توجه به مسأله است. هر طرف باید هیچ امکان و ابزار مناسبی را در حمایت از مسألهٔ فلسطین فرونگذارد و همهٔ این امکانات باید در کنار هم جمع شود تا پشتوانهٔ مهمی برای مشارکت در روند یاری مردم فلسطین باشد. آرمان‌های ما هم نباید بزرگ و غیرواقعی و بلندپروازانه باشد. آن که در قلب بحران زندگی می کند، بار اساسی را به دوش می کشد و کارکرد حرکت‌های عمومی، کمك و مساعدت خواهد بود. برای مثال، تظاهراتی که در همه جای جهان در حمایت از فلسطین صورت گرفت، میزان توجه به این مسأله را در وجدان عمومی مردم نشان داد و در ایجاد یك برداشت جهانی از عمق بحران در منطقهٔ ما اثر خوبی گذارد.

حمایت‌ها نیز به مثابهٔ کمك و مشارکتی است که در برآورده ساختن بعضی نیازها ـ در صورتی که به طرف‌های ذیربط برسد ـ کمك کند. تبلیغات بر مظلومیت فلسطینیان پرتوافکنی می کند و حقایق را به جهانیان نشان می‌دهد. پشتیبانی نظامی از راه‌های مناسب، نقشی در پیشبرد انتفاضه خواهد داشت. سرانجام باید گفت که هیچ کس نمی‌داند که تحولات مسأله چگونه خواهد بود و ماهیت وظایفی که بر عهدهٔ منطقهٔ ما خواهد بود، چگونه است. در هر حال، اینها مسائلی است که آماده‌سازی آنها نیازمند مطالعه و برنامه‌ریزی و زمینه‌سازی کامل، در خارج از چارچوب‌های عینی است تا بتوان اقدام مناسب را در زمان مناسب، به سود مسألهٔ فلسطین انجام داد.

فصل پنجم

# رویدادها و موضع گیری‌ها

## مشارکت در نهادهای نظام

### مشارکت در انتخابات پارلمانی[1]

هم زمان با آغاز ثبات داخلی لبنان و فعالیت مجدد نهادهای دولتی از راه ایجاد یا بازسازی آنها که به عنوان بخشی از اجرای قرارداد طائف صورت گرفت، تصمیم به اجرای انتخابات پارلمانی در سال ۱۹۹۲، یعنی ۲۰ سال[2] پس از آخرین انتخابات

---

۱. مشارکت در انتخابات پارلمانی در فصل «رویدادهای مهم در تاریخ حزب الله» درج نشد، اگر چه جزء این مقاطع بود. علت ذکر این مطلب در این بخش، علاقه مندی ما برای تفصیل در این بحث، به دلیل مناقشاتی است که درون حزب و بیرون آن، در این باره صورت گرفته است و نیز به لحاظ ارتباط آن با سایر مباحثی است که به دنبال آن خواهد آمد، به گونه ای که به خواننده امکان می‌دهد، پیرامون مباحث مرتبط باهم، قرائت و دیدگاهی همه جانبه نگر داشته باشد.

۲. آخرین انتخابات پارلمانی در آوریل ۱۹۷۲ صورت گرفته بود و از هنگام آغاز جنگ داخلی لبنان در سال ۱۹۷۵، امکان اجرای انتخابات در موعد بعدی فراهم نشده بود.

انجام شده برای مجلس نمایندگان، اتخاذ شد. این مسأله به مهم ترین و بارزترین بحث در سطح امور داخلی لبنان تبدیل شد.

در آغاز، حزب الله دربارهٔ ورود یا عدم ورود به مجلس نمایندگان، دیدگاه روشنی نداشت و به همین دلیل، بحث‌های درون سازمانی وسیعی در این باره صورت گرفت. شورای مرکزی حزب‌الله سازوکاری برای اتخاذ تصمیم نهایی مقرر کرد و به کمیته ای ۱۲ نفره که دربرگیرندهٔ مهم‌ترین فعالان حزب و از جمله اعضای شورا بود، مأموریت داد تا موضع نهایی پیشنهادی خود را ارائه کنند.

بحث های انجام شده، پیرامون پرسش های زیر تمرکز یافت:

۱ـ میزان مشروعیت ورود به مجلس نمایندگان که بخشی از یك رژیم سیاسی فرقه گرا محسوب می‌شود و تجلی‌بخش دیدگاه حزب دربارهٔ نظام و رژیم اصلح نیست.

۲ـ با فرض حل بحران مشروعیت، آیا مشارکت حزب الله به مفهوم موافقت با واقعیت های این رژیم سیاسی نخواهد بود و در نتیجه، آیا مسئولیت دفاع و حمایت از آن برعهدهٔ ما قرار نخواهد گرفت و منجر به عقب نشینی از دیدگاه اسلامی حزب نخواهد شد؟

۳ـ مصالح و مفاسدی که بر مشارکت یا عدم مشارکت حزب در انتخابات مترتب می‌شود، کدام است و آیا می‌توان مصالح قطعی و روشنی یافت که منجر به ترجیح یکی از دو گزینه شود؟

۴ـ آیا مشارکت حزب به بازنگری و تعدیل در اولویت های آن خواهد انجامید؟ برای مثال، آیا دست کشیدن از مقاومت، گامی به سوی پیوستن به قواعد بازی سیاسی داخلی نخواهد بود؟

جلسات فشرده‌ای در این زمینه برگزار شد که در آن، مسئولان واحدهای مرکزی، دیدگاه‌های خود را که منتج از شوراهای آنها بود، ابراز داشتند. کمیتهٔ مأمور این بررسی، پس از جمع آوری این دیدگاه‌ها به نتایجی دست یافت که مضمون

آنها را می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد:

کمیته نمی‌تواند دربارهٔ پرسش نخست پیرامون مشروعیت پاسخ دهد، چرا که این امر از اختصاصات ولی فقیه است و این مسأله محل مناقشهٔ فقیهان مختلف است. بعضی بر آنند که مشارکت در یك نظام غیر اسلامی، با دیدگاه همه جانبه و متکامل اسلام هماهنگی ندارد و تکلیف مکلف منحصر به فعالیت و تلاش برای برپایی دولت اسلامی و نظام حکومت اسلامی است وگرنه هر مسلمانی باید در خارج از دایرهٔ نظام‌های عرفی -با هر الگویی- قرار بگیرد. بعضی دیگر از فقیهان به نحوی رفتار کرده اند که امکان مشارکت در چنین رژیم هایی را بتوان از رفتار آنان برداشت کرد، اما این امر منحصر به زمینه های فردی بوده است[1] و هرگز یك حزب یا گرایش و جریان را به طور کامل دربر نگرفته است.

دادن مشروعیت به یك نظام غیر اسلامی، بیم همکاری در ادامهٔ بقای آن را به همراه دارد. لذا مشارکت اسلام گرایان در چنین رژیمی، امکان دگرگونی آن را از میان می‌برد یا به تأخیر می‌اندازد. این یك بحث نظری مجرد است که از عمومیت و فراگیری بسیاری برخوردار است و تفاوت میان کشورها و شرایط در آن مطرح نیست و ضمن ثبات و پایبندی بر اصول، قاعدهٔ مصالح و مفاسد را مبنا قرار نمی دهد، زیرا غلبه دادن مصالح بر اصول امری مردود است اما توجه به مصالح در حوزهٔ حفظ اصول، مقبول و پذیرفتنی است.

کمیتهٔ ۱۲ نفری ترجیح داد که مذاکرات خود را در مورد سه سؤال باقی مانده به پایان برد تا داده ها و اطلاعات کاملی را در اختیار ولی فقیه قرار دهد تا موضع و وظیفهٔ شرعی دربارهٔ تعامل با نظام، به ویژه در مسألهٔ انتخابات پارلمانی مشخص شود.

---

۱. مانند مشارکت محقق کرکی به عنوان شیخ الاسلام دولت صفوی. ر.ك. مقدمهٔ جامع المقاصد، تحقیق مؤسسهٔ آل البیت، ص ۳۲

مشارکت در انتخابات پارلمانی، نشانگر مشارکت در ساختار نظام سیاسی موجود است، چرا که یکی از ستون ها و ارکان آن تلقی می‌شود، اما به هیچ وجه بیانگر تعهد و پایبندی به حفظ این ساختار نبوده، مستلزم دفاع از همهٔ اشکالات و خلل های آن نیست. یك موقعیت و جایگاه پارلمانی، دارای صبغهٔ نمایندگی ملی از سوی گروهی از مردم است. یك نماینده می تواند دیدگاه خود را بیان و از آن دفاع کند و این آزادی را دارد که با آنچه هماهنگ با دیدگاه اوست موافقت کند و آنچه مخالف آن است، رد کند. او می تواند موضع خود را براساس زمینه های فکری که براساس آنها حرکت می کند، به ثبت برساند که از جملهٔ آنها بررسی و بحث دربارهٔ ساختار نظام و پیشنهاد انجام اصلاحاتی در آن یا اثرگذاری بر پیش نویس لوایح قانونی که در مجلس مطرح می‌شود یا پیشنهاد و ارائهٔ طرح های قانونی مناسب است.

حضور در پارلمان یك جایگاه نمایندگی است و دربردارندهٔ عنوان مبایعت مطلق بانظام نیست، بلکه حاشیهٔ وسیعی برای تحرك و اظهار نظر را فارغ از این که نتایج مناسب به دست آید یا حاصل نشود، فراهم می کند. برای آن که یك نماینده اسیر ساختار سیاسی حاکم نشود، کافی است که توانایی موضع گیری و دفاع از دیدگاه‌های خود را داشته باشد. مگر معارضان نظام، اگر در خارج از ساختار مجلس نمایندگان، باشند، آیا جز اظهارنظر، اعتراض و ارائهٔ راهکارهای لازم، روش دیگری هم به کار می گیرند؟ تنها تفاوت آن است که در خارج از پارلمان، معارضان فاقد سازوکار مؤثر برای اجرای اهداف خود خواهند بود. بنابراین، ورود به مجلس نمایندگان می تواند یکی از ابزارهای تغییر باشد که روشی رسمی و قانونی است و انعکاس آن در سطح وسیع تری صورت می گیرد.

علاوه براین، میزان مصالحی که از مشارکت پارلمانی حاصل می‌شود، بسیار است که بارزترین آنها چنین است:

۱ـ استفاده از مجلس نمایندگان به عنوان یك تریبون سیاسی برای بذل توجه

به مقاومت و امور گوناگون آن و بررسی روش های حمایت و تأیید مقاومت که فضایی مناسب برای رساندن صدای آن به گوش دیگران، از جایگاه نمایندگی مردم و حضور در پارلمان فراهم می کند.

۲ـ توجه به مسائل و مشکلات معیشتی، توسعه ای، بهداشتی و اجتماعی مردم در طرح‌ها و لوایح قانونی و تلاش برای احقاق حق مناطق مستضعف از راه مذاکرات و بحث‌های درون کمیسیون‌های مجلس و مشارکت در توزیع بودجهٔ وزارت‌خانه های مختلف، به گونه ای متناسب با وضعیت این مناطق.

۳ـ اطلاع زود هنگام از قوانینی که تهیه می‌شود، به گونه ای که بررسی و اظهار نظر دربارهٔ آنها میسر باشد تا بتوان اصلاح و تعدیل های مناسب را در صورت ممکن در آنها انجام داد، به جای آن که جامعه یکباره با این واقعیت روبرو شود که قانونی لازم‌الاجرا تصویب شود که پس از آن، طرح اشکالات سودی نخواهد داشت.

۴ـ ایجاد شبکه ای از روابط سیاسی با نمایندگان مناطق و طوایف گوناگون و انجام گفت وگوهای مستقیم در مورد مسائل مختلف که افق‌های آشنایی و تعامل نزدیك را می گشاید و موانع ساختگی و برداشت های نادرست را از میان می‌برد و اختلاط و اجتماعی فراهم می آورد که به توسعهٔ گفت‌وگو و پذیرش اختلاف نظر با دیگری کمك می کند.

۵ـ شناسایی رسمی از سوی یکی از نهادهای نظام لبنان، نسبت به این که گروهی از اعضای مجلس، نمایندهٔ قشر مردمی معینی هستند و این باعث می‌شود که مقاومت بخشی از بافت مورد شناسایی رسمی و مردمی تلقی شود.

۶ـ ارائهٔ دیدگاه‌های اسلامی در مسائل مختلف تا در کنار سایر دیدگاه‌های طرح شده، حضور خود را در عرصهٔ سیاسی به ثبت برساند.

این نکات مثبت، البته مانع از وجود بعضی از ابعاد منفی نیست. دشواری‌های مربوط به تقسیم دقیق کرسی‌های پارلمان بر اساس اقشار و گروه‌های مردم که ناشی از ویژگی شرایط سیاسی حاکم در تعیین تعداد نمایندگان است و در

نتیجه، حضور در مجلس نمایندگان بیشتر به حضور سیاسی می‌ماند تا حضوری برخاسته از مشارکت تعداد معینی از موکلان و نیز تصویب بعضی از قوانین مخالف شریعت اسلامی که به رغم مخالفت نمایندگان حزب‌الله صورت می‌گیرد و توقع مردم از نماینده برای پذیرش مسئولیت خدمات فردی و منطقه‌ای در حالی که کارکرد قانون گذاری، بیش از مسائل اجرایی در حوزهٔ مسئولیت او قرار دارد و... تنها بخشی از نکات منفی در این زمینه است. با این همه، مجموع نکات مثبت بیش از نکات منفی است و این امر، توجه به مشارکت در مجلس نمایندگان را ایجاب می‌کند.

اصولاً در زمینهٔ تعیین اولویت‌ها، رویکرد سیاسی حزب نظر قاطع را رقم می‌زند. از آنجا که حزب الله، اولویت مقاومت علیه اشغال اسرائیل و رجحان آن را بر سایر مسائل مقرر داشته است و از آنجا که هیچ پیش شرطی وجود ندارد که در رابطهٔ میان مشارکت پارلمانی و اولویت مقاومت حاکم باشد و با توجه به این که تصمیم مشارکت حزب در انتخابات، با اعلام صریح تداوم اولویت مقاومت همراه و مرتبط بوده است و انتخاب کنندگان، نمایندگان خود را براساس برنامه‌های ارائه شده برمی‌گزینند؛ لذا دلیلی برای ترس از انتخابات پارلمانی و اثرگذاری احتمالی آن روی فعالیت‌های مقاومت وجود ندارد، بلکه برعکس، این اقدام پشتوانه‌ای اضافی در حمایت از مقاومت ایجاد می‌کند.

در این زمینه، توهم بعضی از فعالان و نیروها بر ما پوشیده نیست، کسانی که مطرح می‌کنند، جاذبهٔ سیاست داخلی، فرصتی فراهم خواهد آورد تا در زمینهٔ اولویت بخشیدن به مقاومت بازنگری شود. چنین توهمی ناشی از نگاه آنان به حضور در عرصهٔ سیاسی و تلقی آن به عنوان سقف آرمان‌ها و آرزوهای نیروهای سیاسی برای تحقق دستاوردهای مورد نظر است. این دیدگاه با نگرش حزب مبنی بر امکان جمع میان حضور در عرصهٔ سیاسی از یك سو و استمرار مقاومت از سوی دیگر، به گونه‌ای که هیچ تعارض یا تضادی به بار نیاورد، متفاوت است. بر عکس، ما

معتقدیم که این حضور به یک تکامل عملی در جمع میان مصالح داخلی مردم و تلاش برای تحقق آنها و بهبود شرایط آنان از یک سو و مصلحت میهن و امت در آزادسازی زمین از اشغال اسرائیل از راه تداوم و تقویت مقاومت از سوی دیگر خواهد انجامید.

بر این اساس بود که کمیته با اکثریت ۱۰ رأی (از ۱۲ نفر) نتیجه گرفت که مشارکت در انتخابات پارلمانی مصلحت آمیز بلکه ضروری است و با نگرش همه‌جانبهٔ حزب الله در تصدی امور مردم و منافع و مصالح آنان در عرصهٔ سیاسی هماهنگی دارد و هرگز در تعارض با اولویت بخشیدن به جهاد آزادی بخش نبوده، بلکه نتایج سیاسی مفیدی به بار می آورد و تجربهٔ جدید و هم گرایانه‌ای برای یک حزب اسلامی تازه پا فراهم می کند و گامی بلند در جهت تعامل با دیگران خواهد بود. بدیهی است که چنین مشارکتی، جدا از ویژگی های واقعیت کنونی لبنان و ماهیت انتخابات مورد نظر در این کشور و نسبت معقول آزادی موجود برای انتخاب نمی‌باشد، چرا که چنین نتیجه گیری‌هایی، در صورت تفاوت شرایط موجود در کشورهای دیگر، می تواند متفاوت باشد. به هر شکل، بحث پیرامون مشارکت در انتخابات پارلمانی لبنان، براساس ایمان به اسلام به چنین سرانجامی رسید و در نتیجه، پاسخ به این پرسش مثبت بود.

پس از آن از ولی فقیه حضرت آیت‌الله خامنه‌ای (حفظه‌الله) دربارهٔ مشروعیت این اقدام، پس از ارائهٔ پیشنهاد کمیته استفتا شد و ایشان اجازه دادند و آن را تأیید کردند. در اینجا بود که بحث دربارهٔ مشارکت در انتخابات پارلمانی به نتیجهٔ نهایی رسید و این پروژه در برنامه‌ها و سازوکارهای اجرایی حزب‌الله قرار گرفت. سید حسن نصرالله دبیر کل حزب در ۳ ژوییهٔ ۱۹۹۲، طی یک کنفرانس مطبوعاتی، تصمیم حزب‌الله را مبنی بر مشارکت در انتخابات پارلمانی اعلام کرد که نخستین مرحلهٔ آن در منطقهٔ بقاع، در ۲۳ آگوست ۱۹۹۲ انجام شد.

**نتایج مشارکت در انتخابات پارلمانی**

فاصلهٔ زمانی اتخاذ این تصمیم با اولین مرحلهٔ انتخابات، کوتاه بود و از پنجاه روز تجاوز نمی‌کرد. این اولین انتخاباتی بود که حزب‌الله در حالی وارد آن شد که آشنایی کامل یا تجربه ای در این زمینه نداشت و طرفداران حزب هم به این نوع از فعالیت عادت نکرده بودند، در حالی که این اقدام نیازمند تدابیر متعدد در بسیج و سازمان‌دهی مردم، پیش از انتخابات و در روز انجام آن بود و مستلزم حرکتی سیاسی و شبکه‌ای از روابط بود که در ایجاد پیمان‌ها و ائتلاف‌ها و سرانجام نتیجهٔ انتخابات مؤثر باشد.

شورای حزب وظایف پیگیری انتخابات را تقسیم کرد. دبیر کل حزب، نظارت بر فعالیت سیاسی عمومی و ائتلاف‌های مربوط به انتخابات را بر عهده داشت. جانشین دبیر کل مسئول کمیتهٔ مرکزی مدیریت میدانی فعالیت‌های انتخاباتی در همهٔ مناطق بود. ائتلاف های پیشنهادی و تصمیمات اجرایی نیز جهت تصمیم گیری به شورا عرضه می‌شد. سیاست‌های کلی مورد نظر و سازوکارهای اجرایی نیز پیش از اعلام مشارکت در انتخابات ترسیم شده بود.

سطح اقبال مردم نسبت به انتخابات جالب توجه بود. حزب الله بزرگ ترین ماشین انتخاباتی سازمان یافته را در لبنان تشکیل داد که شامل اعضا، هواداران و دوستداران حزب بود. در این حرکت، تنها افرادی که از لحاظ دینی پایبند بودند، شرکت نداشتند، بلکه این تلاش، همهٔ کسانی را در بر گرفت که به مواضع و عملکرد حزب اعتقاد داشتند، هر چند که فاقد پایبندی و تعهد دینی باشند. این تجربه بر وسعت تأیید مردمی و میزان آمادگی برای مشارکت در فعالیت های حزب و تقویت جایگاه آن، در فرایند یك فعالیت داوطلبانه که متضمن ایثار و مشقت بسیاری بود، دلالت داشت. هواداران حزب در کنار همهٔ صندوق های اخذ رأی حضور داشتند و با لباس خاص، شیوهٔ عملکرد و ارتباط مستمر با مسئولان خود از طریق دستگاه‌های ارتباطی شناخته می‌شدند. بدین ترتیب، حزب‌الله پایه گذار

اسلوبی در فعالیت انتخاباتی شد که پس از این مرحله، بسیاری از آن پیروی کردند.

حزب الله یك برنامهٔ انتخاباتی سیاسی و اجتماعی فراگیر را ارائه داد[۱]. برخلاف روش‌های سنتی انتخابات که بر چهره و تصویر نامزدها و شهرت آنان، بدون توجه به برنامه‌ها و پروژه‌های آنان متمرکز بود، در این زمینه نیز حزب الله گامی به سوی اولویت دادن برنامه ها نسبت به ما برداشت که آثار و نتایجی درخور در عرصهٔ سیاسی در لبنان به جای گذارد.

حزب الله در زمینهٔ دستیابی به کرسی‌های متنوع پارلمان در سطح مناطق و در حوزه های نفوذ و حضورش در بقاع، جنوب، بیروت و حومهٔ جنوبی آن، موفقیتی به دست آورد و در نتیجه، «فراکسیون وفاداری به مقاومت» را که شامل ۱۲ نماینده بود به وجود آورد. از این افراد، ۸ نفر شیعه، دو نفر سنی، یك مارونی و یك روم کاتولیك[۲] حضور داشتند. این نیز الگوی جدیدی برای جنبش اسلامی بود که بنیانگذار یك تشکل پارلمانی متکثر از لحاظ گرایش به طوایف مذهبی بود و نشانگر پویایی در تعامل با نیروهایی است که دارای فصول مشترکی با دیدگاه حزب الله هستند، بی آن که همهٔ ویژگی‌های عملکرد ایمانی و رفتاری افراد که در اعضای حزب الله مورد نظر است، مورد توجه قرار گیرد و تنها نسبت به گرایش‌ها و تعلیمات سیاسی حزب، تعهد و پایبندی نشان داده شود.

اگر بخواهیم نتایج عملی انتخابات را براساس مشارکت در سه دورهٔ انتخابات پارلمان در سال‌های ۱۹۹۲، ۱۹۹۶ و ۲۰۰۰ مورد ارزیابی قرار دهیم،

---

۱. به برنامهٔ انتخاباتی حزب الله در پیوست های کتاب مراجعه شود.

۲. این ۱۲ نماینده، از مجموع ۱۲۸ عضو مجلس نمایندگان لبنان بودند: ۸ نفر از بقاع یعنی سیدابراهیم امین السید، شیخ علی طه، شیخ خضر طلیس، حاج محمدیاغی(شیعه)، ربیعة کروز (مارونی)، سعود رافائل (روم کاتولیك)، دکتر ابراهیم بیان و دکتر منیر حجیری (سنی)، دو نفر از جنوب یعنی حاج محمد رعد و حاج محمد فنیش، یك نفر از بیروت یعنی حاج محمد برجاوی و یك نفر دیگر هم از حومهٔ جنوبی (بعبدا) یعنی حاج علی عمار (شیعه).

خواهیم دید که تحلیل فوق دقیقاً با واقعیت انطباق دارد.

نمایندگان حزب‌الله نوعی ادغام را در بافت لبنان به منصهٔ ظهور رساندند که توانایی ایجاد ارتباط با اقشار مختلف را در مدت زمانی کوتاه به آنها داد و تعامل خود را با واقعیت‌های سیاسی موجود با رویکردی درونی و بومی آغاز کردند که خود، چهرهٔ دیگری از حزب را در معرض دید گذاشت. نمایندگان حزب به طور کارا و فعال در تصویب قوانین طرح شده از مجلس نمایندگان شرکت جستند، به‌طوری که فراکسیون وفاداری به مقاومت، به عنوان مهم‌ترین فراکسیونی شهرت یافت که در بررسی طرح‌های قانونی و ارائهٔ پیشنهادها فعالیت می‌کرد و اعضای آن در همهٔ کمیسیون‌های پارلمان حضور داشتند و تصویب بودجه‌هایی چند را برای جبران عقب‌ماندگی مناطق مستضعف به انجام رساندند. شناسایی رسمی موقعیت حزب‌الله در جایگاه نمایندگی مردم از دستاوردهایی بود که هیأت حاکم آمریکا و اسرائیل را به خشم آورد، چرا که براساس گزارش بعضی منابع دیپلماتیك، وصف مقاومت دربارهٔ حزب‌الله استحکام یافت و متهم ساختن آن به تروریسم در موضع ضعف قرار گرفت.

در این مورد، بعضاً نکاتی منفی هم به وجود آمد که قابل پیش‌بینی بود. شرایط خاص ائتلاف‌های سیاسی اضطراری در بعضی از مواقع که منجر به تهیهٔ لیست‌هایی می‌شود که قانع کننده نیست یا حضور تعدادی غیرمناسب از نامزدها ـ چنان که در انتخابات ۱۹۹۶ ـ صورت گرفت، باعث شکست حزب در دستیابی به دو کرسی پارلمان از بیروت و حومهٔ جنوبی شد. زیرا حزب‌الله پاسخ مثبت به لیست‌هایی که بدان‌ها باور نداشت، ارائه نکرد و به تعداد مورد استحقاق در مناطقی دیگر نیز دست نیافت[1] البته این شرایط بعداً در انتخابات سال ۲۰۰۰

---

۱. تعداد اعضای «فراکسیون وفاداری به مقاومت» به ۹ تن رسید که پنج تن از آنان از بقاع بودند و در میان آنان یك مارونی و یك سنی حضور داشت و چهار تن دیگر از جنوب بودند.

بهبود یافت[1]. اولویت مقاومت و تداوم و تحکیم موقعیت آن باعث شد که از هر گونه اختلاف داخلی جلوگیری شود، اختلافی که به برخورد یا بی‌توجهی به مسائل اساسی یا تنش‌های سیاسی که می‌توانست بر شبکه روابط مؤثر موجود باز تاب داشته باشد، منجر شود. تفاوتی نمی‌کند که این اختلافات به روابط با جنبش امل بستگی داشته باشد یا سایر نیروها و احزاب یا به ویژگی‌های روابط با سوریه مرتبط باشد.

قانون انتخابات نیز در سه دورهٔ انتخاباتی یاد شده یکسان نبوده است و هر بار به صورت قبایی درمی‌آمد که به تن بعضی از رهبران برازنده باشد یا براساس محاسبات فرقه‌گرایانه و منطقه‌ای دوخته می‌شد.

برای مثال، بیروت گاهی یك حوزه و گاهی سه حوزهٔ انتخاباتی تلقی می‌شد یا بقاع یك بار به سه حوزهٔ انتخاباتی تقسیم می‌شد و بار دیگر یك حوزه تلقی و برای بار سوم، به دو حوزهٔ انتخاباتی مبدل می‌شد. اصولاً قانون انتخابات هرگز متن واحدی نبود و در هر دوره از انتخابات تغییر می‌کرد.

ارزیابی حزب‌الله این بود که حوزه‌های انتخاباتی کوچك در شهرستان‌ها گنجایش آن را ندارد که نمایندگانی از حزب را بپذیرد، چرا که قدرت سرمایه‌داران در فریب مردم و خرید رأی آنان در حوزه‌های کوچك مانع از آن می‌شود یا اقتدار احساسات خانوادگی به دلیل خویشاوندی‌ها بر انتخاب نمایندگان حاکم است یا این که به دلیل اکثریت فرقه‌ای موجود در یك شهرستان، گزینش فرقه‌گرایانه بر انتخابات غلبه می‌کند. از این‌رو انتخاب نمایندگان دارای صلاحیت که به مسائل اهالی منطقهٔ خود، صرف نظر از فرقهٔ مذهبی یا اعتبارات خانوادگی توجه داشته باشند، با وجود این اشکالات، قابل تحقق نیست و انتخابات به کشتزار یا بنگاه تجاری سرمایه‌داری

---

۱. تعداد اعضای «فراکسیون وفاداری به مقاومت» به ۱۲ نفر رسید: ۵ نفر از بقاع که دو نفر از آنها سنی بودند، ۵ نفر از جنوب که یکی از آنان مارونی بود، یك نفر از بیروت و یك نفر از بعبدا.

مبدل می‌شود.

براین اساس، حزب الله به حوزه‌های انتخاباتی متوسط که شامل چند شهرستان است[۱]، توجه داشت و قاعدهٔ نظام اکثریت را به عنوان راه حلی که نسبت به راهکارهای موجود ـ که سابقاً گزینش نمایندگان منحصر به آنها بود ـ بهتر است، پذیرفت. این راهکارها حوزه‌های انتخابات را به موارد زیر تقسیم می‌کرد:

۱ ـ حوزهٔ کوچك

۲ ـ حوزهٔ استان که ترکیب سیاسی لیست‌های انتخاباتی بر آنها حاکم و نمایندگی از راه انتخاب مردمی در آنها راهی ندارد.

۳ ـ حوزهٔ واحد کل لبنان که در آن یك لیست انتخاباتی ارائه می‌شود و همهٔ نیروهای سیاسی درون آن ذوب می‌شوند و هر کس که دارای سلطه و نفوذ بیشتری است، در تشکیل آن نقش اصلی را ایفا می‌کند. در این روش، به هیچ وجه امکان تحقق نوعی از نمایندگی صحیح مردم وجود ندارد، چرا که به انتصاب شباهت بیشتری دارد، انتصابی که نیروهای اصلی و اثرگذار برای تعیین چگونگی آن به رقابت می‌پردازند، به گونه‌ای که فرایند انتخابات را مضمحل و تنها صورتکی از آن باقی می‌گذارد.

اما قانون انتخاباتی که مبتنی بر نسبیت عددی در چارچوب یك حوزهٔ انتخاباتی واحد در لبنان است، بهترین و برترین قانون است، چرا که حق و امکان داشتن نماینده را برای همهٔ نیروها براساس تعداد طرفداران آنها در سطح لبنان فراهم می‌کند و هیچ گروهی را از حق خود، به دلیل پراکندگی آرای طرفدارانش در مناطق یا تسلط بعضی از ائتلاف‌ها ـ که نتایج انتخابات را به دست خود رقم می‌زند ـ

۱. تعداد شهرستان‌ها در لبنان ۲۵ شهرستان، به‌علاوهٔ استان بیروت است. حوزه‌های کوچك شامل ۲۵ حوزهٔ انتخاباتی جز بیروت است. حوزهٔ استانی نیز به معنای وجود ۶ حوزهٔ انتخاباتی است. حوزهٔ متوسط، تعدادی شهرستان را در هر استان در بر می‌گیرد و تعداد حوزه‌های انتخاباتی را کاهش می‌دهد.

محروم نمی‌سازد. یکی دیگر از فواید این روش آن است که هر نماینده منتخب همهٔ لبنان خواهد بود و این باعث می‌شود که آغوش خود را به روی همگان باز کند و توجه و اهتمام خود را به چنین حوزهٔ وسیعی که همهٔ میهن را در بر می‌گیرد، معطوف دارد، هرچند که برای منطقهٔ خاص خود تلاش ویژه‌ای به عمل آورد.

در اجرای این روش، دلیلی برای هراس نسبت به از دست دادن سهم نمایندگان هریك از فرقه‌ها و طوایف یا انتخاب نمایندگان یکی از طوایف توسط پیروان یك طایفهٔ دیگر وجود ندارد، چرا که طرح برتری[1] که پژوهشگر و کارشناس انتخاباتی استاد «عبدوسعدصالح» ارائه داده است تا به عنوان اساس و پایهٔ انتخابات در دستور کار قرار گیرد و برای ارائهٔ راه حل مناسب، مورد بررسی احتمالی واقع شود، دربرگیرندهٔ توزیع نمایندگان بر اساس طوایف آنان، حسب تعداد مقرر است و لذا بهترین شیوهٔ نمایندگی عددی را برای همهٔ نیروها بر مبنای حضور و مقبولیت آنها در سطح لبنان تأمین می‌کند. بدین ترتیب، لبنان از قوانینی که به تناسب افراد تدوین شده است، رهایی می‌یابد و رویکرد انتخابات به سویی حرکت خواهد کرد که به تعامل هرچه بهتر ملی کمك کند.

اما در سطح خدمات منطقه‌ای و فردی، نمایندگان حزب‌الله اقدامات بسیاری، به‌ویژه در منطقهٔ بقاع انجام داده‌اند، زیرا این منطقه، مرکز ثقل فراکسیون «وفاداری به مقاومت» و نمایندگی مردم است و مسئولان نیز نمی‌توانند، این حضور و نقش را نادیده بگیرند. با این همه، بعضی از این دستاوردها و اقدام‌ها، با پیگیری‌های خسته‌کننده و فشارهای سیاسی مکرر تحقق یافته است. خدمات‌رسانی در سایر مناطق نیز، جز در حدود بودجه‌های نمایندگان برای مناطق خود که در جای خود هزینه می‌شود و خدمات فردی ـ به‌ویژه در حوزهٔ وظایف دولت ـ بسیار محدود بوده

۱. جزئیات این طرح در روزنامهٔ السفیر، مورخ ۱۹۹۷/۶/۱۴ آمده است. همین پژوهشگر اصلاحاتی در این طرح انجام و آن را در همان روزنامه، به تاریخ ۱۹۹۹/۳/۳۰ عرضه کرده که ضمناً ساز و کار اجرایی طرح را هم شرح می‌دهد.

است، چرا که همه می‌بایست از کانال وزیران بگذرد که همواره با استفاده از جایگاه حکومتی و اجرایی خود، بودجه‌ها را تنها در اختیار نمایندگان طرفدار وزیر یا کسانی که امکان انجام معاملات و مبادلات سیاسی و انتخاباتی با آنان وجود دارد، قرار می‌دهند. چه بسیار که کمك‌های دولتی در اختیار نمایندگان طرفدار آنها قرار می‌گیرد، با این هدف که موقعیت آنان در میان مردم تقویت شود، اما موقعیت حزب‌الله و جایگاه ملموس آن در میان مردم، علاوه بر تلاش‌های پیگیرش در ارائهٔ خدمات داوطلبانه از محل اموال تبرعی یا کمك‌ها، موازنه‌ای ایجاد کرده است که بخشی از کمبود ناشی از شیوهٔ برخورد حکومت در زمینه‌های خدماتی را جبران می‌کند.

از آغاز هم حزب چنین دیدگاهی نداشت و رؤیای بزرگ خود را در ورود به مجلس نمایندگان نمی‌دید و چنین تصور نمی‌کرد که با چنین اقدامی به ساحل امن خواهد رسید و اهداف خود را تحقق خواهد بخشید. این مجلس، صرفاً یکی از جایگاه‌های اثرگذار است و نه تنها جایگاه ممکن؛ و تحقق پاره‌ای از دستاوردها از راه آن امکان‌پذیر است، نه همهٔ آنها. نمایندگان هم گاهی با انجام برخی ائتلاف‌ها می‌توانند، برخی از طرح‌ها و لوایح قانونی را به تصویب برسانند و با نافرجام ماندن تعدادی دیگر از ائتلاف‌ها، پروژه‌های مورد نظر آنها نیز نافرجام می‌ماند.

**ورود به کابینه**

پیچیدگی‌های ورود به کابینه با مشارکت در مجلس نمایندگان متفاوت است. دولت دارای کارکردی اجرایی است که با سیاست‌های کلی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی ارتباط دارد و افراد دولت، مسئولیت اجرای آنها و دفاع از این اقدامات را حتی در صورت داشتن نظر مخالف بر عهده دارند. در نتیجه، همهٔ وزیران مسئولیت عملکرد دولت را بر عهده دارند و لذا موافقت با فعالیت در چارچوب دولت، نیازمند فراهم آمدن شرایط مناسب و هماهنگ با باورهای حزب‌الله است. دستیابی به سمت‌های وزارتی، نه یك دستاورد بلکه مسئولیتی است که دارای تبعات و پیامدهای خاصی است که خود را بر خط مشی افراد تحمیل می‌کند و لذا پیش از حرکت در این

جهت، دقت بسیاری باید مبذول شود تا شیوۀ انتخاب شده شیوۀ سالم و مفیدی باشد.

طرفداران مشارکت در دولت، توجیهاتی متعدد دارند که عبارت است از:

۱ـ خط مشی سیاسی که منجر به مشارکت در انتخابات پارلمانی می‌شود، اقتضا دارد که راه ورود به دولت نیز پی گیری شود و گرنه عملکرد حزب ناقص خواهد بود و حزب نخواهد توانست، از تلاش‌های به کار رفته بهره‌برداری کند.

۲ـ ساختار نظام سیاسی در لبنان ظرفیت آن را دارد که حزب‌الله وارد دولت و کابینۀ آن ـ با هر گرایش و عملکردی که دارد ـ بشود؛ چرا که دولت در لبنان عبارت از توافقی است که بر سر منافع مشترك صورت می‌گیرد و هر گروهی که در دولت شرکت می‌کند، تا آنجا که خود را از پذیرش مسئولیت کامل فعالیت‌های دولت دور نگه می‌دارد، می‌تواند خود را از دیگر گروه‌ها متمایز سازد.

۳ـ مشارکت در دولت، نمونۀ عملی بارز و متمایزی از وزیران عضو حزب ارائه می‌کند، تا الگویی برای دیگران باشند و بر غنای تجربۀ دولت افزوده شود، علاوه بر این که آنان در تصمیم‌سازی در امور اجرایی کشور نیز اثری مستقیم خواهند داشت.

۴ـ وزیران می‌توانند خدماتی به مناطق و افراد ارائه دهند که کمك می‌کند تا حزب‌الله حضور خود را در زندگی عمومی اجتماعی افزایش دهد و با استفاده از امکانات دولت و مبادلۀ خدمات با وزیران و نهادهای دیگر، حضور خود را در صحنه نتیجه‌بخش‌تر سازد.

در مقابل، مخالفان ورود حزب‌الله به دولت به این توجیهات پاسخ می‌دهند و دیدگاه خود را مبنی بر تعیین شرایطی سخت مطرح می‌کنند. به اعتقاد آنان، ورود به حکومت، یك استثناست و تنها در صورت وجود عوامل مثبت مسلط تجویز می‌شود. این گروه نیز توجیهات زیر را مطرح می‌کنند:

۱ـ برخلاف گرایش گروه‌ها و فعالان دیگر، حزب‌الله در دیدگاه جهادی و سیاسی و نیز برنامۀ عملی خود، بر این اساس حرکت نکرده است که هدف نهایی‌اش،

دستیابی به قدرت در چارچوب ساختار نظام فرقه‌گرای کنونی باشد. حزب‌الله هدف‌هایی چند برای حرکت خود ترسیم کرده است و در پی تحقق آنهاست که بارزترین آنها، مقاومت اشغالگری اسرائیل و آزادسازی زمین و نیز ارائهٔ الگوی یك تجربهٔ اسلامی موفق در فعالیت سیاسی که منطبق با ضوابط شرعی و اسلامی باشد و بالاخره خدمت به مردم و نمایندگی شایسته از سوی آنان، در جهت تحقق منافع آنان به نحوی است که با دو هدف «مقاومت» و «ارائهٔ تجربهٔ اسلامی» در تعارض نباشد. بنابراین، نمی‌توان یك ساز و کار سیاسی را مدنظر قرار داد، مگر آن که با فرایند تحقق هدف‌ها هماهنگ باشد. و چنانچه مشارکت در دولت با تحقق این اهداف در تعارض باشد، توجیهی برای معرفی نیروهای حزبی به عنوان وزیر باقی نمی‌ماند، زیرا زیان ناشی از فقدان پست‌های وزارتی، بسیار کمتر از زیان در هدف‌های تعیین شده است.

۲ـ هر چند که حزب‌الله بتواند خود را در درون حکومت از دیگران متمایز سازد، باز هم مسئولیت اقدامات آن را باید بر دوش بکشد. برای مثال، چنانچه رویکرد دولت، مذاکره با اسرائیل در چارچوب حل و فصل نزاع در منطقه باشد، حزب‌الله نمی‌تواند با آن موافق باشد یا در این مذاکرات شرکت جوید، چرا که از دید حزب، چنین اقدامی تخلفی آشکار از روند رویارویی با پروژهٔ اسرائیل تلقی می‌شود. هم چنین، چنانچه سیاست‌های اقتصادی دولت، در جهت تحقق رشد مطلوب نباشد و کشور را دچار بحران‌های معیشتی کند، نمی‌توان به دنبال آن حرکت کرد و تبعات اجتماعی آن را پذیرفت. سیاست سهمیه‌بندی و تقسیم پست‌های وزارتی نیز چنانچه مستلزم مشارکت شخصیت‌هایی ناکارآمد یا عملکردی نامناسب باشد، همهٔ افراد مسئولیت آن را به دوش خواهند کشید. اساساً یك یا دو وزیر، اختیار یا امکان اثرگذاری و تغییر سیاست‌ها را در جهتی که هماهنگ با آرمان‌های مردم، به گونه‌ای که مایهٔ افزایش اعتماد آنها به خط حزب‌الله بشود، نخواهند داشت، در حالی که حزب‌الله با توجه به دیدگاه اسلامی خود سمت وزارت را برای اعضای خود می‌پذیرد و نمی‌خواهد که در مقابل بعضی از خدمات

محدود، چهره‌ای تحریف شده یا مخدوش از خود ارائه دهد.

۳ـ دعوی تغییر از درون یا عنصر منش ورفتار وزیران حزبی در برابر دیگران نیز محل مناقشه است. اساساً امکان دگرگونی در بعضی حالت‌ها، به‌ویژه هنگامی که دولت متشکل از ۲۰ یا ۳۰ وزیر باشد و حزب‌الله تنها یك یا دو وزیر داشته باشد، وجود نخواهد داشت. چنین نسبتی، توان و قدرت کافی برای اثر گذاری ایجاد نمی کند و با وجود یك نظام پویا و فعال سهمیه‌بندی میان رئیسان سه گانه یعنی رئیس جمهوری، رئیس مجلس نمایندگان و رئیس‌شورای وزیران که سازوکاری ایجاد می کند که حاکم بر روند فعالیت و تصمیمات شورای وزیران است؛ این شورا به یك چارچوب اجرایی برای سیاست‌های حاکم تبدیل می‌شود و وزیران عضو آن، امکانی بیش از ابراز نظر در بعضی از مسائل جزئی ـ که اثر گذاری آن چندان روشن نیست ـ نخواهند داشت و در بهترین شکل، اظهارات آنان شامل دیدگاهی خواهد بود که در نظام رأی گیری دولت مردود می‌شود، اما همگان مسئولیت تصمیم اتخاذ شده را بر عهده خواهند داشت.

بنابراین ویژگی منش و رفتار فردی وزیران که تحت‌الشعاع تصمیمات جمعی قرار می گیرد، چگونه می تواند خود را نشان دهد، در حالی که مسائل و مطالباتی فراروی وزیران قرار دارد که فراتر از قدرت آنان برای تحقق آنهاست؟ مسألهٔ تداخل در کارها که مستلزم چشم‌پوشی و رضایت متقابل در برابر بعضی از الزام‌ها یا سهم‌خواهی‌هایی که منطبق با ضوابط اصولی نیست، اما بخشی از ضرورت‌های تداوم همکاری با دیگران است، چگونه باید حل شود؟ زیرا در صورتی که یك وزیر با آنها کنار نیاید، باید مسئولیت اخلال، اعتراض، درگیری و تعطیل پروژه‌ها را بر عهده بگیرد و در نتیجه مسأله به اختلاف و رها کردن سمت خواهد انجامید. در این صورت، معلوم نیست که نحوهٔ شکل‌دهی به این مسأله چگونه خواهد بود و دیگران با آن چه برخوردی خواهند داشت.

بررسی ویژگی واقعیت‌های کنونی در تشکیل دولت در لبنان که بر شخص

رئیس دولت و توزیع فرقه‌ای و منطقه‌ای تکیه دارد و بی‌اعتنا به مضمون برنامه‌های وزارت‌خانه‌هاست ـ که جنبهٔ شکلی بر آن غالب است و فاقد ساز و کار جدی حساب‌رسی و پاسخ‌گویی بر اساس برنامه‌های مشخص است ـ نشان می‌دهد که تصمیم ورود به دولت، پیش از هر چیز به وابستگی و موقعیت فرد در نظام سهم‌بری بستگی دارد. توقع محقق شدن اهداف نیز بر هیچ دلیل اصولی قابل پیش‌بینی که نشان دهندهٔ حصول نتایج مثبت مورد انتظار باشد، استوار نیست.

آنچه گفته شد، به اصل عدم شرکت در دولت می‌انجامد. در واقع، مشارکت در دولت یك استثنا خواهد بود و تنها در صورت فراهم آمدن پاسخ‌هایی قانع کننده به پرسش‌های مطرح شده و فراهم آمدن امکانی قابل قبول برای تحقق اهداف یا دست کم مصلحتی انکارناپذیر که بالاتر از همهٔ این اشکالات باشد، می‌توان به آن تمسك جست. با این همه، برای آن که حکمی از پیش تعیین شده و نهایی دربارهٔ روند عمومی تشکیل دولت در لبنان صادر نکنیم، می‌توان گفت که مناقشهٔ ورود به دولت، در هر بار که دولت تشکیل می‌شود، مطرح می‌شود و به بازنگری واقعیت‌ها، دلایل و مصالح و مفاسد ارتباط خواهد داشت. چنین پاسخی، بهتر از یك پاسخ قطعی زودهنگام است.

حزب‌الله در هر بار که شخصی مکلف به تشکیل دولت شده است، بر مطالعه و بررسی برنامهٔ مطرح شده و ورود احتمالی به دولت اصرار ورزیده است و تاکنون و از زمان تشکیل نخستین کابینهٔ رفیق حریری در سال ۱۹۹۲ تا دولت دکتر سلیم الحص و بالاخره دولت اخیر رفیق حریری، دیدگاه این حزب مبنی بر عدم ورود به دولت‌ها بوده است.

اگرچه حزب‌الله با نامزدی سلیم الحص برای ریاست دولت، به دلیل ویژگی‌هایی که مرتبط به شخصیت و مواضع اوست، موافقت خود را اعلام کرد اما در هنگام دادن رأی اعتماد به دولت او، برخلاف رأی عدم اعتماد به سایر دولت‌ها رأی ممتنع داد. امتناع حزب‌الله از دادن رأی اعتماد به کابینهٔ سلیم الحص، ناشی از جدلی بود که دربارهٔ برنامهٔ دولت وجود داشت یا به دلیل عدم موافقت با سیاست‌های

احتمالی و عملکرد کلی دولت بوده است. با این روش، حزب الله تطابق عملکرد با تحلیل و دیدگاه‌های کلی خود را به منصهٔ ظهور رسانده است. روند کلی دولت‌های پیاپی نیز ناتوانی آن دولت‌ها را در حل مشکلات فراروی آنها و اصلاحات اداری و درمان بیماری اقتصادی، پیروی شورای وزیران از دیدگاه رئیس خود و وجود ناهماهنگی آشکار سیاسی در پیگیری‌های داخلی و نیز بحران سهم خواهی که همواره منجر به اختلافات داخلی بازدارنده می‌شود، به اثبات رسانیده است. از این روست که حزب الله موضع مخالفت اصولی را اتخاذ کرد، موضعی که عملکرد دولت‌ها را بر حسب موضوعات و مسائل خاص مورد ارزیابی قرار می‌دهد و آنچه مثبت است، مورد تأیید و حمایت قرار می‌گیرد و آنچه منفی است، به انتقاد کشیده می‌شود و با آن مخالفت می‌شود.

به همین دلیل، حزب الله عملکرد سیاسی دولت نخست رفیق حریری را در سال ۱۹۹۲ به شدت مورد انتقاد قرار داد، زیرا رفیق حریری در انتظار حل و فصل مسألهٔ فلسطین در فصل بهار بود و مواضع سیاسی خود را با این احتمال پیوند داده بود. انتقاد حزب الله از عملکرد اقتصادی این دولت که مبتنی بر متغیرهای سیاسی در منطقه بود و کشور را دچار بدهی سنگینی کرد، بر همین اساس بود. اما در مرحله‌ای دیگر و با اتخاذ موضعی مثبت نسبت به مقاومت و حمایت از آن، آن دولت و رئیس آن را مورد ستایش قرار داد. با همین استدلال، حزب الله در مقاطع معینی، با الیاس هراوی رئیس جمهوری لبنان، در نحوهٔ نگرش به مقاومت و مخالفت وی با آموزش دینی و نیز پیشنهاد قانون احوال شخصی مدنی اختلاف پیدا کرد و پس از آن و به دنبال حمایت او از پروژهٔ مقاومت، توافقی با وی حاصل شد. با همین انگیزه بود که هماهنگی چشمگیری با ژنرال امیل لحود حاصل شد که ناشی از مواضع او در دفاع و حمایت نیرومندش از پروژهٔ مقاومت بوده است، تا جایی که سخن از هم پیمانی او با حزب الله بر سر زبان‌ها افتاد. همین وضع برای دولت سلیم الحص و شخص او پیش آمد که دلیل آن، مواضع مثبت وی در حمایت از مقاومت بود.

سخن از عدم پذیرش ورود به دولت‌هایی که تاکنون تشکیل شده، بدین معنا نیست که ورود به کابینه در هنگام تشکیل آن همواره به حزب‌الله پیشنهاد شده باشد. در بعضی موارد، تلاش‌های وسیعی از سوی آمریکا برای جلوگیری از ورود حزب‌الله به دولت صورت گرفت و در مواردی دیگر، ارزیابی رئیس دولت حاکی از عدم امکان همزیستی و همکاری با حزب‌الله بوده است. اما در دو باری که پیشنهادهای ارائه شده، امکان رسیدن به طرح جدی موضوع را فراهم ساخت ـ آن گونه که در دولت سلیم الحص رخ داد ـ حزب‌الله، به‌طور مستقیم یا غیر مستقیم، عدم تمایل خود را برای شرکت در کابینه به دلیل مسائل فوق‌الذکر اعلام داشت.

ورود به کابینه با شرکت در انتخابات پارلمانی متفاوت است. از این رو، وقتی که حزب‌الله اصل مشارکت در انتخابات پارلمانی را به عنوان نمایندگی مردم و مسئولیت قانون گذاری که اظهار نظر و بیان دیدگاه‌ها را ممکن می‌سازد، پذیرفت، بی آن که مسئولیت اجرایی آن بر عهدهٔ فرد قرار گیرد؛ هنگام شرکت در انتخابات ۱۹۹۶ و ۲۰۰۰ نیازی به بحث و جدل دربارهٔ این اصل احساس نشد و لذا پیگیری جزئیات نامزد کردن افراد، ائتلاف‌های انتخاباتی و سازوکار اجرایی، از مسائل عادی این امر تلقی شد. اما روند و عملکرد اجرایی دولت‌ها نیازمند درنگ و تأمل در هر مورد و بحث و بررسی شرکت در کابینه بوده است تا دلایل و واقعیت‌هایی که می‌تواند حزب را در صورت دریافت پیشنهادی، به موافقت با معرفی وزیر متقاعد سازد، فراهم آمده باشد.[۱]

**مشاغل و خدمات**

تصمیم مشارکت در انتخابات پارلمانی منجر به موافقت طبیعی با ورود به انتخابات شوراها شد[۲]، زیرا انتخابات شوراها از همان سنخ و فعالیت‌های آنها بیشتر

---

۱. دلایل شرکت در کابینه، در مقدمهٔ این چاپ، زیر عنوان «مشارکت در کابینه» توضیح داده شده است.

۲. پس از ۳۵ سال که از برگزاری آخرین انتخابات در سال ۱۹۶۳ می گذشت، نخستین انتخابات شوراهای شهر و روستا در لبنان در ۱۹۹۸/۵/۲۴ برگزار شد.

به خدمات مستقیم روستایی برای مردم ارتباط دارد. روشن است که وظایف دولتی در نهادهای کشور با نهاد دولت تفاوت دارد، زیرا آنها کارهای اجرایی در دایرهٔ مسئولیت فردی ـ حسب وظیفهٔ هر فرد ـ به شمار می آید. از سوی دیگر، مشاغل و کارهای حرامی مانند ادارهٔ کازینو و برگزاری مراسم رقص و جشنواره‌های انتخاب ملکهٔ زیبایی و غیره هم در این حیطه وجود دارد که با دیدگاه اسلامی مغایر است، اما مشاغل اداری و آموزشی دیگری وجود دارد که در حد خود اشکالی ندارد و حق هر شهروندی است که برحسب لیاقت و توانایی‌هایش به این مشاغل گمارده شود.

مشکل در همین نهفته است. وضعیت استخدام در لبنان تابع نظام سهمیه‌بندی و پارتی‌بازی است و بر اساس شایسته‌سالاری و با توجه به تخصص افراد نیست. فرقه‌گرایی در استخدام نیز در این سیستم دخالت می کند، تا جایی که گاهی حق به گروهی یا فرقه‌ای داده می‌شود و از دیگری سلب می گردد. در چنین فضایی، باید میان مسلمانان و مسیحیان موازنه برقرار شود. از این رو میانگین نمرات افراد پذیرفته شده در میان فرق مذهبی تفاوت می‌یابد و این امر سبب می‌شود که بعضی افراد متخصص و کاردان از فرصت رسیدن به مشاغل مربوط محروم بمانند و مدیریت عمومی به دست افراد ناکارامد بیفتد و هر کس که وظیفه‌ای به‌عهده می گیرد، باید ویژگی موزانهٔ فرقه‌ای و الزامات نظام سهمیه‌بندی را یدك کشد یا در جایگاه‌های خاص، امکان رقابت با او در دیگران وجود نداشته باشد.

بر این اساس، مشارکت در کابینه به دستیابی به سهمیه‌ای از نظام توزیع حاکم کمك می کند و عدم مشارکت، طرفداران حزب را برای رسیدن به پست‌های دولتی در معرض بی‌رحمانه‌ترین شرایط و ضوابط قرار می‌دهد. این خللی بزرگ در نظام فرقه‌ای است که کشور را به دکانی برای مسئولان تبدیل می کند و شهروندان را به حزب‌های طرفدار و مخالف تقسیم می کند، در حالی که تنها بعضی از مشاغل معین، باید تابع دیدگاه سیاسی ارکان مملکت باشد و مشاغل عمومی دیگر به شهروندان برحسب توانایی و لیاقت آنها سپرده شود تا دولت به‌شایستگی اداره

شود. در غیر این صورت، دولت در ارائهٔ خدمات مناسب به شهروندان ناموفق خواهد بود.

استخدام اداری به استخدام سیاسی تبدیل شده و حزب‌الله در خودداری از تلاش برای به دست آوردن مشاغل اداری و خدماتی، در برابر دادن امتیازهای شدید سیاسی که مغایر با دیدگاه ایمانی، جهادی و سیاسی حزب است، با مشکل روبرو شد. سخن مکرر از ضرورت لبنانی شدن حزب و ورودش به صحنهٔ سیاسی داخلی، تنها بهانه‌ای برای وادار کردن حزب به دست کشیدن از اصول ثابت و ایمانش به اولویت مقاومت، متوقف کردن مبارزه با اسرائیل، تحویل سلاح و ابزار قدرت و خودداری از مخالفت با حل و فصل سیاسی و ظالمانهٔ قضیهٔ فلسطین و مسائل جانبی آن در منطقه است.

مدیریت سیاسی در لبنان، هرچند در برابر مقاومت، موضعی مثبت اتخاذ کرده، اما آن را از دستاوردهای داخلی و نتایج سیاسی خدماتی جدا کرده است. این امر هم‌راستا با رقابت طبیعی طرف‌های اثرگذار در میان شیعیان که برای قبضهٔ همهٔ پست‌های داخلی می‌کوشند، قرار می‌گیرد. علاوه بر آن، رویکردهای بین المللی و به‌ویژه آمریکایی در جهت کشاندن حزب به سمت معامله بر سر پروژهٔ مقاومت، در ازای دریافت خدمات، کمک‌ها و تصدی برخی مشاغل حرکت می‌کند.

در آغاز تشکیل کابینهٔ رفیق حریری در سال ۱۹۹۲، نگرانی‌هایی متقابل وجود داشت. حزب‌الله در پروژهٔ نخست‌وزیر خطری در جهت سازش با دشمن صهیونیستی و فرارسیدن بهاری همراه با پایان مقاومت و ورود لبنان به روابط دوجانبه با اسرائیل و ضرورت‌هایی را که بر آن مترتب می‌شود، می‌دید و رفیق حریری طرح حزب را مغایر با سیاست خود و عامل توقف پروژهٔ خویش می‌دانست و حضور حزب را موقت و استثنایی تلقی می‌کرد و برای دلجویی یا برقراری رابطه با حزب احساس نیاز نمی‌کرد. به این ترتیب، روابط میان دو طرف در فضایی از تشنج و تیرگی شکل گرفت، به طوری که در اظهارات و

موضع گیری‌ها ابراز می‌شد.

به مرور زمان و با به بن بست رسیدن صلح، دو طرف (حزب الله و نخست وزیر) به ضرورت ایجاد پلی برای برقراری رابطهٔ طبیعی و ضروری پی بردند که این امر به دلیل حضور نمایندگان حزب در مجلس و نیاز آنان به برقراری ارتباط با وزیران کابینه و متقابلاً نیاز دولت به نمایندگان برای تأیید لوایح ارائه شده به مجلس بود. همچنین شرایط منطقه‌ای که واقعیت‌های لبنان را در موقعیتی متمایز و ویژه قرار داده، دال بر آن بود که برقراری روابط، برای دو طرف دارای فایدهٔ سیاسی و عملی است. پس از این که دو طرف قانع شدند که ادامهٔ روابط متشنج سودی ندارد و به مرجح بودن پذیرش داوری رویدادها و واقعیت و پیگیری آنها به جای تکیه بر نگرانی‌ها و عواطف و نیت‌ها پی بردند، مرحلهٔ جدیدی در روابط میان دو طرف آغاز شد. از دید حزب، این روابط بر اساس تداوم مخالفت و عدم اعطای رأی اعتماد به دولت، با در نظر گرفتن ضرورت ارتباط و ادامهٔ گفت و گو با نخست وزیر و اعضای کابینه و در پی آن، بیان آشکار دیدگاه‌های مورد اختلاف طرفین و روشن ساختن دلایل آن بدون رسیدن به تشنج و قطع رابطه استوار بود. این تغییر روش هنگامی مطرح شد که نخست وزیر موضعی مثبت و علاقه‌مندی متقابلی در این جهت اتخاذ کرد.

این عملکرد از ادامهٔ موانع استخدامی و خدماتی مناطق جلوگیری نکرد که دلیل آن، وجود مجموعه‌ای از منافع مشترک فرقه‌ای میان ارکان قدرت بود. از آنجا که حزب مکانیزم سیاسی حاکم در کشور را در پذیرش یا رد و درخواست یا مخالفت با مسایل بر گزیده بود، مسائل مردم را در حد ممکن، در چارچوب دو قاعدهٔ اساسی پیگیری کرد:

الف) مسائل استخدامی و خدماتی با اولویت پرداختن به مقاومت مغایرتی نداشته باشد و چنانچه مطالبات و اوج گیری مسایل سیاسی، به بحرانی بینجامد که موجب انحراف اذهان عمومی از مقاومت شود یا مانعی در برابر آن ایجاد و اقبال مردم را نسبت به آن کاهش دهد و پیگیری جهاد را دشوار سازد، می‌توان تنش‌ها را

کاهش داد و حتی در برخی مواقع امتیازاتی داد و به منظور در اولویت قرار دادن مقاومت، به انتظار فرصت‌های دیگری نشست.

ب) طرح مطالبات باید در تحقق اهداف مطلوب یا اعلام و ثبت موضع مناسب، یا تأمین همکاری با طرف‌های دیگر، به منظور فراهم آوردن جو مناسب و هماهنگی با منافع مردم کارایی داشته باشد. اما هنگامی که بیان خواسته‌ها به درگیری‌های داخلی یا جانبداری از طرف‌های قدرتمند در مقابل طرف‌های دیگر، یا یك موضع سیاسی به منظور حاکم کردن گروهی بر گروه دیگر بدون در نظر گرفتن منافع مردم تبدیل شود، بهتر است که فقط به اعلام آشکار و صریح مواضع اکتفا کنیم و به پیگیری‌های بی سرانجام یا در خدمت منازعات دیگران نپردازیم.

در اغلب اوقات، به دلیل تسلط قدرت حاکم در لبنان بر جریان جنبش‌های سندیکایی، کارگری و دانشجویی و غیره که از طریق بعضی عناصر آن اعمال می‌شود، جنبش‌های صنفی غیرسیاسی، در چارچوب کشاکش ارکان قدرت، ویژگی صنفی خود را از دست داده و جنبش مطالبات را محکوم به حداکثر توافق با قدرت حاکم قرار داده است، توافقی که جنبش سندیکایی را به تعطیل می‌کشد یا ضایع کنندهٔ فعالیت مستقل جنبش و طرف‌های ذیربط است. چنین حالتی ناشی از معامله‌هایی است که بعضی از ارکان قدرت در هنگام بروز اختلاف، در پشت پرده انجام می‌دهند. این چیزی است که جنبش‌های مطالبات را در محاصرهٔ مین‌های سیاسی نظیر انشعاب مکرر اتحادیهٔ سراسری کارگران، جدا شدن سندیکاها از یکدیگر در نقطه‌عطف‌های اصلی یا نابودی ناگهانی فعالیت‌ها بدون دلایل روشن، قرار می‌دهد.

پس با در نظر گرفتن دو قاعدهٔ مذکور و نارسایی‌های جنبش‌های مطالبات صنفی، دلیل مواضعی که حزب‌الله در مواردی به طور محتاطانه اتخاذ کرده و در بعضی حالت‌ها همراه با شجاعت بوده و در سطح داخلی به عنوان تندروی تفسیر شده است، آشکار می‌شود. سرزنش حزب‌الله برای نپرداختن به مسائل داخلی بی‌مورد است، زیرا حزب از فعالیت یك شرکت املاك و مستغلات که می‌خواست

پنجاه هزار نفر از شهروندان را از منطقهٔ «اوزاعی» بیرون براند، جلوگیری به عمل آورد و موفق شد، آن را به پروژهٔ «الیسار» تبدیل کند و در برابر احداث بازار میوه و تره‌بار در منطقهٔ مسکونی «غبیری» ایستادگی کرد و دولت مجبور به انصراف از این کار شد. همچنین حزب‌الله با اصرار و پافشاری خواستار تشکیل شورای توسعهٔ بعلبك الهرمل و ایجاد استانداری مستقل برای آن منطقه شد، اما مسئولان مربوط زیر بار نرفتند. حزب از مسائل کارگران و معلمان دفاع کرد و با کارگران هواپیمایی «الشرق الاوسط» در بیان خواسته‌هایشان هم‌نوا شد و با اخراج آنها مخالفت کرد. حزب‌الله با ادامهٔ کار خودروهای گازوئیلی آلوده کنندهٔ محیط زیست مخالفت کرد و خواستار برخورد منصفانه با رانندگان آنها شد. حزب دو همایش مهم برای توسعهٔ بعلبك الهرمل و مناطق آزاد شدهٔ جنوب لبنان برگزار کرد و دو پژوهش به مسئولان ارائه داد و آن را پیگیری کرد، اما نتیجهٔ چشمگیری نداشت. حزب شمار زیادی از مسائل خاص و عام را پیگیری کرد، اما هنگامی که با کارگران هواپیمایی الشرق الاوسط همراه شد، مورد انتقاد قرار گرفت و زمانی که در انشعاب اتحادیهٔ کل کارگران به جز تلاش برای برقراری آشتی دخالتی نکرد، مورد سرزنش قرار گرفت و هنگامی که در برابر پروژهٔ ساخت پل اوزاعی که برخلاف قانون الیسار و به ضرر منطقه بود ایستاد، حملات فراوانی علیه حزب صورت گرفت. البته زندگی سیاسی در لبنان به این شیوه از کشمکش و لطمه زدن و رساندن امور به بن بست و سپس بازگشت به حالت سابق عادت کرده است و این چیزی است که با دیدگاه و روش کار حزب متناسب نیست، اما به هر حال، این هزینهٔ کار داخلی است که حزب‌الله برای کاهش آن تا حداقل ممکن می‌کوشد.

حزب‌الله به نقش داخلی خود پایبند است و برای ایفای آن گام برمی‌دارد. همچنین به نقش خود در مقاومت متعهد است و آن را نیز ایفا می‌کند و هیچ یك را جایگزین دیگری نمی‌کند و برای هریك، چارچوب، حد و مرز و ضوابطی تعیین کرده است. هرچند که مقاومت در اولویت سیاست‌های حزب‌الله قرار دارد اما

اشتباه است که حزب را دارای گرایشی واحد و منحصر به مقاومت بدانیم.

حزب‌الله یك حزب اسلامی با دیدگاهی فراگیر و همه جانبه دربارهٔ زندگی است، به امور خاص و عام مردم می‌پردازد و برای تأمین منافع داخلی مردم و آزادی میهن و تحکیم استقلال آن از دستان تجاوزگر استکبار تلاش می کند.

بنابراین سخن از تبدیل حزب مبارز به یك حزب داخلی، سخنی است که با ماهیت حزب‌الله سنخیتی ندارد و بسیاری به این دلیل دچار اشتباه می‌شوند که بنیانگذاری حزب، هم‌زمان با رویارویی با یورش اسرائیل و فعالیت‌هایش صورت گرفت و به خاطر موفقیت منحصر به فرد حزب در عملیات مقاومت بود که به حمد خدا منجر به آزادی لبنان شد.

بنابراین حزب‌الله، حزبی مبارز، سیاسی، در پی آزادی میهن و خدمت‌گزار مردم است و درزمینه‌های سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، تربیتی و پارلمانی و... فعالیت می کند. به عبارتی دیگر، حزب به همهٔ امور انسان می‌پردازد، همانند اسلام که برنامهٔ زندگی انسان را در همهٔ زمینه‌های گوناگون ترسیم می کند.

آری، اهتمام و توجه حزب به یك جنبه ممکن است که براساس شرایط بیرونی نسبت به جنبه‌های گوناگون افزایش یابد. برای مثال، شرایط لبنان در گذشته، اجازهٔ برگزاری انتخابات پارلمانی را نمی‌داد و لذا حزب به فعالیت پارلمانی نمی‌پرداخت. اما اکنون که شرایط برای این کار فراهم آمده است، حزب‌الله باعقاید و باورهایی که دارد، نه تنها وارد این میدان شده، بلکه در تکمیل و پشتیبانی آن سهیم است.

با برگزاری نخستین انتخابات پارلمانی در سال ۱۹۹۲ نهادهای حزب همراه طرفداران خود، برای موفقیت نامزدهای حزب به فعالیت پرداختند. این امر سبب بروز این تفکر شد که حزب موضع گیری خود را تغییر داده و از اموری که پیش از این به آن می‌پرداخت عدول کرده است. اما حزب در همان هنگام به روشنی اعلام کرد که مشارکت در انتخابات پارلمانی هیچ تأثیر منفی بر کار جهادی نمی گذارد، بلکه با آن هماهنگ و تقویت کنندهٔ موقعیت آن است و موجب تکامل جنبش

حزب‌الله می‌شود. تجربه نیز این مقوله را به شکل عملی ثابت کرد. نمایندگان حزب‌الله با کارایی به فعالیت‌هایشان ادامه دادند و مقاومت اسلامی نیز به جهاد خود فعالانه ادامه داد وبدین ترتیب در چارچوب خط مشی حزب، به عنوان حزب ایمان، جهاد و سیاست و فرهنگ و... کارها تکامل و توسعه یافت.

این اندیشه‌ای نادرست است که حزب‌الله دارای گرایشی یك جانبه است و رویکردهای عملی دیگر را نادیده می‌انگارد. در این صورت، حزب ویژگی فراگیر اسلامی خود را از دست می‌دهد. میان توانایی بر انجام کاری در زمینه‌ای از زمینه‌ها یا خودداری از انجام آن تفاوت زیادی وجود دارد. کسی که به دلیل وجود موانع اصولی نتواند در تجربهٔ پارلمانی وارد شود، معذور است، به ویژه اگر داده‌ها را بررسی کرده یا مقدمات را فراهم آورده و به دلیل پیش‌بینی موانع آن را پیگیری نمی‌کند اما کسی که دیدگاهش این است که تأسیس حزب تنها به منظور پرداختن به امور فرهنگی است و با ورود به انتخابات مخالفت می کند، درواقع تجربهٔ اسلامی را از جنبه‌های دیگر زندگی دور ساخته، میدان را اسیر دست نیروهای دیگر می کند و علاوه بر آن، چنین درك اسلامی تفکیك شده از فعالیت اجتماعی، تأثیرهای منفی در سایر زمینه‌ها برجای می گذارد.

## اسلام و فرقه گرایی

### گفت وگوی اسلام و مسیحیت

محافل سیاسی لبنان، به هنگام سفر هیأتی از حزب‌الله متشکل از مرحوم شیخ خضر طلیس و نواف موسوی عضو شورای سیاسی حزب به «بکرکی» برای دیدار با پاتریارك مارونی «مار نصرالله پطرس صفیر» در ۱۹۹۲/۱۲/۱ شگفت‌زده شدند. تیترها و مقاله‌های روزنامه‌ها بیانگر این شگفتی بود. این شگفت‌زدگی به دو دلیل اصلی برمی گردد:

۱ـ حزب‌الله که در گذشته چنین رابطه‌ای برقرار نکرده بود، برای

نخستین‌بار دست به چنین کاری می‌زد، در حالی که در معرض مجموعه‌ای از ادعاها و اتهام‌ها پیرامون دیدگاهش دربارهٔ مسیحیان یا موضعش دربارهٔ روابط با آنان قرار گرفته بود.

۲ـ قطع پیوند و ارتباط سیاسی میان گروه‌های منطقهٔ غربی بیروت ـ یعنی طرف‌های اسلامی ـ به طور کلی، با پاتریارك مارونی، به دلیل اختلاف‌های سیاسی در آن زمان و عدم ثبات رابطه با حکومتی که پس از کنفرانس طائف پدید آمد، این پرسش را مطرح کرد که چگونه حزب‌الله اقدام به چنین دیداری کرد؟

این تصمیم را رهبری حزب براساس دیدگاهش مبنی بر گشودن کانال‌های ارتباطی با همهٔ طرف‌ها، به استثنای آنهایی که با اسرائیل رابطه دارند، مانند «نیروهای لبنانی» اتخاذ کرد. روشن است که رابطه با پاتریارك مارونی در چارچوب گفت‌وگوی اسلام و مسیحیت و روابط سیاسی میان طرف‌های دست‌اندرکار در صحنه صورت گرفت و منظور از گفت‌وگو، رسیدن به ذوب شدن در یك چارچوب نیست، بلکه بحث پیرامون نقاط مشترکی است که به همکاری در موضوع‌های مشترك و حل اختلافات موجود کمك کند و با حفظ اعتقادات، ویژگی‌ها و دیدگاه‌های کلی دوطرف ـ مگر در مواردی که به تغییر آن راضی شوند ـ منجر به درگیری و برخورد نشود.

حزب‌الله تصمیم گرفت که این دیدار آشکار و دور از هرگونه تعارف باشد و به‌منظور برقراری رابطه‌ای روشن و علنی، تمام نقاط مورد توافق یا اختلاف مطرح شود. موضوع‌های این دیدار از اظهارات طلیس که گزارش آن را به‌طور خلاصه بیان کرد، روشن می‌شود. وی چنین اظهار داشت: «روشنی و صراحت این دیدار جوی مطلوب برای همه ایجاد کرد و بسیار مفید بود. همان‌طور که گفته می‌شود، دوری از هم جفاست و نزدیکی، دوستی می‌آفریند... در این دیدار دربارهٔ بسیاری از مسائلی که مربوط به امور داخلی و منطقه‌ای بود،

گفت‌وگو کردیم و این بحث‌ها عمیق، روشن و صریح بود و از جناب پاتریارک خواستیم که با واتیکان و پاپ دربارهٔ آغاز گفت‌وگوهای میان واتیکان و اسرائیل مذاکره کند و نگرانی خود را در این باره ابراز کردیم. هم‌چنین دربارهٔ مسألهٔ گفت‌وگوی اسلام و مسیحیت و به طور کلی وجود فضای باز در لبنان سخن گفتیم و تأکید کردیم که ما از طرفداران گفت‌وگو هستیم... و تأکید کردیم که جنبش مقاومت که از این کشور و میهن دفاع می‌کند و توانسته است که مانع گسترش اشغالگری شود، از تمام لبنانی ها می‌خواهد که با آن همراه شوند... تأکید کردیم که ما آزادی‌های فرهنگی، سیاسی و دینی در لبنان را از مقدساتی می‌شمریم که نباید متعرض آنها شد». [1]

هم‌چنین به عنوان ابراز تمایل برای ادامهٔ رابطه با حزب‌الله، در ۱۹۹۳/۱/۲۲ هیأتی از سوی تشکیلات پاتریارک به ریاست معاون وی «رولان ابوجودة» با سیدحسن نصرالله دبیر کل حزب‌الله دیدار و اعلام کرد که این دیدار در پاسخ به دیدار حزب‌الله است. این دیدارها پس از آن، به طور مستقیم با پاتریارک یا از طریق کمیته‌ای مشترک که به این منظور تشکیل شده بود، ادامه یافت و این رابطه براساس شرایط و مواضع سیاسی در نوسان بود و تماس‌ها گاهی فشرده و گاهی اندك بود، اما همواره بر اصل تداوم آنها تأکید شد. جناب پاتریارك با وجود برخی اختلاف‌ها درخصوص بعضی موضوعات، احترام خود را نسبت به‌حزب‌الله ابراز می کرد، زیرا از دید او «حزب‌الله با بسیاری از نیروهای سیاسی که به گفته‌های خود عمل نمی کنند، تفاوت دارد و سخن حزب با عملش مغایرت ندارد.»

موضوع ترس مسیحیان از مسلمانان و زیان دیدن مسلمانان از مارونیسم سیاسی، موجب بروز جنگ‌های متعددی در لبنان شد که آخرین آنها جنگ سال

---

۱. روزنامهٔ العهد (الانتقاد فعلی) شمارهٔ ۴۴۱

۱۹۷۵ بود که ۱۵ سال طول کشید. بنابراین گفت‌وگوی دینی و سیاسی ضروری است و نظر به حساسیت بحث ایمان لاهوتی و سنگرگیری از پیش انجام شده در پشت اصول اعتقادی ثابت، گفت‌وگوهای دینی و سیاسی باید بر اساس اصول کلی که در ظرفیت گفت‌وگوی دینی می‌گنجد، صورت پذیرد، به طوری که گفت‌وگو و رابطهٔ سیاسی براساس احترام حقوق همهٔ شهروندان و رعایت انصاف و تقویت هم‌زیستی بر مبنای گفت‌وگو و بر این اساس که لبنان برای همه است و نه برای گروهی خاص، حاکم شود.

حزب‌الله در برقراری ارتباط با طرف مسیحی، تلاش خود را به یك گروه منحصر نکرد، بلکه دیدارها و رابطه‌اش، همهٔ رهبران دینی مسیحی اعم از ارتدوکس، کاتولیك، ارمنی و سریانی را دربرگرفت و با نیروها، فعالان و احزاب سیاسی ارتباط برقرار کرد تا بر تمایل خود مبنی بر ایجاد رابطه با همه در رسیدن به اهدافی که در خدمت زندگی مشترك لبنانی‌ها در کشورشان است، تأکید ورزد. همان‌طور که امکان ندارد با همهٔ مسلمانان به عنوان کسانی که دارای یك الگو و شیوهٔ واحد هستند، برخورد شود، نمی‌توان با مسیحیان نیز به عنوان کسانی که دارای عقلانیت و عملکرد واحد هستند، برخورد کرد و باید میان گفت‌وگوی دینی و گفت‌وگوی سیاسی مسلمانان و مسیحیان تفاوت قائل شد، زیرا هریك چارچوب و اهل فن خاص خود را دارد. گفت‌وگوی مطلوب همان گفت‌وگوی سیاسی است که برخی موانع ناشی از اختلاف‌های دینی را ـ چنانچه حل و فصل نشود ـ از میان برمی‌دارد. بنابراین هدف‌های زندگی در میهن واحد باید اساس طرح‌ها و برنامه‌ها و همکاری میان طرف‌ها باشد.

این نقطهٔ شروع، خالی از دشواری نیست، زیرا بلافاصله فرقه گرایی با دین آمیخته می‌شود و به یك تعصب قبیله ای تبدیل می‌شود که از دین‌باوری بسیار دور است. اگر مسأله منحصر به تعالیم ادیان آسمانی بود، برقراری رابطه بسیار آسان‌تر و نتایج مطلوب‌تر بود، زیرا ادیان آسمانی نقاط مشترك فراوانی دارند و چه بسیار

احزاب و طرف های اسلامی یا مسیحی که شعارهای زیادی می دهند ولی کاملاً از دین و تعالیم دینی فردی یا عمومی به دور هستند و این مسأله مشخص می کند که مشکل از تعصب‌های گروهی و مذهبی ناشی می‌شود و هیچ ربطی به دین و رسالت‌های آسمانی ندارد.

به هر حال، باید از این موانع فرقه ای عبور کرد و برای همکاری و گفت و گو دربارهٔ نقاط مشترك ـ و نه تفرقه انگیز ـ گام برداشت و برای نزدیك کردن دیدگاه‌ها ـ و نه دور کردن آنها از همدیگر ـ کوشید، هرچند که این کار مستلزم تلاش‌های زیادی باشد. زیرا لبنان به این نیاز دارد که برای همهٔ فرزندان این مرزوبوم کشوری آرام و باثبات باشد و بیگانگان نتوانند به زندگی و سرزمین‌شان چشم طمع بدوزند. ویژگی تنوع فرقه ای و مذهبی در لبنان مدارا و مراعات مسائلی را ایجاب می کند که به ترتیب دادن بحث و گفت‌وگو به جای تسلیم در برابر نیرنگ‌ها و طمع‌ورزی دیگران توجه شود.

**فرقه‌گرایی و دین‌مداری**

استعمار فرانسه و انگلیس در منطقهٔ عربی منجر به تقسیم منطقه به کشورهایی شد که عوامل جغرافیای طبیعی سبب جدایی آنها نبود و زبان عربی و قومیت آنها تفاوتی نداشت و خانواده‌ها و عادت‌هایشان به طور گسترده در هم آمیخته بود. این تقسیم با برنامه‌هایی هماهنگ بود که دو کشور استعمارگر به منظور باقی ماندن نفوذشان در منطقه از یك سو و حفظ منافع کسانی که با آنها مرتبط بودند، از سوی دیگر، طرح‌ریزی کرده بودند و لبنان به دلیل برخورداری از ویژگی مسیحی بودن، در قیمومت مستقیم فرانسه بود.

درسال ۱۹۴۳ لبنان به استقلال رسید، کشوری با فرقه‌های گوناگون که شمار آنها به ۱۸ گروه می‌رسید. در تشکیل نظام فرقه گرای این کشور، سهمیه‌هایی میان این گروه‌ها توزیع شد که این سهمیه‌بندی براساس قانون اساسی و قوانین عادی یا طبق عرف اجتماعی و رفتارهای عملی صورت گرفت.

پس از جنگ داخلی لبنان که به بهانه‌های فرقه گرایی داخلی میان مسلمانان و مسیحیان، با شعار هراس مسیحیت از محیط اسلامی و ضرورت پاسداری از دستاوردهای داخلی و گسترش آن و همچنین متضرر شدن مسلمانان از نقش ضعیف خود در ساختار نظام و عدم رعایت نسبت‌های عددی در سهمیه‌بندی و بعضی از مسائل منطقه‌ای مانند قضیهٔ فلسطین و پیامدهای آن، به مدت ۱۵ سال ادامه یافت، سند «طائف» که بعداً به عنوان قانون اساسی تلقی شد، شکل گرفت. این سند برخی از عرف‌ها را کاهش داد تا بتواند در جای متن قانون اساسی قرار گیرد، مانند اختصاص ریاست قوای سه گانه به سه فرقهٔ مذهبی، افزایش اختیارات شورای وزیران و تعدیل توزیع کرسی‌های پارلمان میان مسلمانان و مسیحیان و مساوات در آنها بعد از آن که به نسبت ۵ در برابر ۶ کرسی بود. پیمان طائف وسیله‌ای برای پایان دادن به شورش ژنرال میشل عون و آغاز مرحلهٔ جدیدی در لبنان بود، به طوری که تشکیل نهادهای قانون اساسی، برگزاری انتخابات پارلمانی، یکپارچه‌سازی فرماندهی ارتش لبنان و حذف موانع میان مناطق آغاز شد، اما فرقه گرایی به عنوان ویژگی عمومی حاکم بر نظام ادامه یافت و امور اجرایی عمومی در لبنان همچنان در چنگ معادلات فرقه گرایانه باقی ماند.

در چنین جوی، حزب‌الله در سال ۱۹۸۲ به عنوان حزبی پرچمدار آرمان‌ها و شریعت اسلام پدید آمد و به دین به عنوان شریعتی الهی ـ که شامل همهٔ ادیان آسمانی است که به طور کامل و نهایی در اسلام خلاصه می‌شود ـ می‌نگرد و خواستار پیاده کردن دین در زندگی مردم است. از دید حزب، هر کس به پیاده کردن تعالیم اسلام در زندگی فردی و اجتماعی و در سطح ایمان و عمل به آن پایبند باشد، مؤمن ومتدین شمرده می‌شود و تنها متولد شدن از والدین مسلمان یا داشتن پدر مسلمان برای تحقق ایمان و تعهد کافی نیست، بلکه باید دیدگاه، عبادت‌ها و رفتارهای عملی فرد بیانگر ایمان وی باشد. قرآن نیز میان منتسب بودن به اسلام و ایمان تفاوت قائل شده، می‌فرماید:

قَالَتِ ٱلْأَعْرَابُ ءَامَنَّا قُل لَّمْ تُؤْمِنُوا۟ وَلَٰكِن قُولُوٓا۟ أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ ٱلْإِيمَٰنُ فِى قُلُوبِكُمْ [۱]

[برخی از] بادیه نشینان گفتند: «ایمان آوردیم.» بگو: «ایمان نیاورده اید، لیکن بگویید: اسلام آوردیم و هنوز ایمان در دل‌های شما وارد نشده است».

پس انتساب به اسلام، با تولد در خانواده‌ای مسلمان امری قهری است و ایمان فرد، با انتخاب و ارادهٔ او امری اختیاری است. بر این اساس، ایمان و اسلام در مؤمن جمع می‌شود و در فرد مسلمان صرفاً با تولد یا ثبت در ادارهٔ ثبت احوال شخصی پدید نمی‌آید. از این رو، هنگام سخن از تعهد اسلامی، از ایمان و تدین صحبت می‌شود و نه از وابستگی یا وصف اسلامی صرف.

اما فرقه گرایی یعنی ارتباط افراد با فرقه‌ای معین به دلیل برخورداری آنان از عنوان دینی آن فرقه است که از راه تولد حاصل می‌شود و تعصب دینی به صرف انتساب به آن فرقه پدید می‌آید که شبیه تعصب خانوادگی، قبیله‌ای یا منطقه‌ای است. فرقه گرایی، اگر چه از لحاظ عنوان‌ها و شمار جمعیت پیروان هر فرقه متفاوت است اما در رویکرد کلی یکسان است. از آنجا که نظام فرقه گرای لبنان، ویژگی وابستگی به فرقه‌ها را تحکیم بخشیده و بر آن مجموعه‌ای از نتایج و فوایدر ابار کرده است، لذا فعالیت سیاسی، صنفی، انتخاباتی، توسعه‌ای، فرهنگی و تبلیغاتی نیز تحت تأثیر این جو فرقه گرا قرار گرفته است و در بسیاری از جزئیات، محکوم آن شده است. در نتیجه، افتخار هر فرد مسلمان، به وابستگی اش به جماعت مسلمانان ضرورتاً به معنی تعهد وی به دین اسلام نیست. این امر بر مسیحیان و همهٔ فرقه‌های مسلمان و مسیحی مصداق دارد.

در چنین نظامی نامزدی برای یک کرسی پارلمانی، عنوان فرقه‌ای را یدك می کشد و اشتغال در یک سمت دولتی بخشی از سهمیهٔ هر فرقه تلقی می‌شود و توزیع پروژه‌های توسعه بر اساس مناطق و میزان نفوذ فرقه‌ها محاسبه می‌شود و اختصاص

---

۱. حجرات، ۱۴

پست‌های دولتی و نصب مسئولان درجهٔ اول نیز به توزیع فرقه‌ای ارتباط دارد. این امر ارتباطات و حمایت‌های فرقه‌ای را به موضوعی عادی و شناخته‌شده تبدیل کرده است و به مواضع سیاسی نیز سرایت کرده است که براساس محاسبات فرقه‌ای، محلی و منطقه‌ای، دوستی‌ها یا دشمنی‌ها و پیمان‌ها و ائتلاف‌ها یا مخالفت‌ها را تعیین می‌کند و بر روند حرکت کلی تأثیر می‌گذارد و به دلیل ارتباطش با منافع خاصی که در منافع فرقه‌ها پنهان شده است، موجب بروز اختلاف و نزاع دایم در بسیاری از جزئیات می‌شود.

بنابراین میان تدین و فرقه‌گرایی تفاوت بزرگی وجود دارد. تدین تعهد است و فرقه‌گرایی تعصب. تدین همهٔ وابستگان به فرقه‌ای معین را در بر نمی‌گیرد، بلکه منحصر به کسانی است که متعهد و پایبند باشند، خواه شمار این افراد کم یا زیاد باشد. اگر به صرف این که انسان متدین به دین اسلام ایمان دارد، دین مداری را فرقه‌گرایی بنامیم، این ادعا با حقیقت واقعی منافات دارد. بر این اساس حزب‌الله حزبی فرقه‌گرا یا حزبی برای یك فرقهٔ خاص نیست، بلکه حزبی اسلامی است که به روش اهل بیت(ع) ایمان دارد و دارای دیدگاهی تکامل یافته است و افرادی در صفوف حزب قرار دارند که صرف نظر از وابستگی به فرقه‌ای خاص که از طریق ولادت به دست می‌آید، به آرمان‌ها و روش حزب ایمان دارند.

در جایی که بعضی افراد، مردم را به دین مداری بر طبق آیین مسیحیت فرامی‌خوانند و این فراخوان به معنی دعوت رقابت آمیزی با رویکرد اسلامی تلقی می‌شود، بدیهی است که دوباره همگان در دست‌انداز فرقه‌گرایی می‌افتند و تفاوت میان دیانت و فرقه‌گرایی بی‌معنا می‌شود و این شیوهٔ پذیرفته شده‌ای نیست. زیرا طبق دین مسیحی، دیانت به معنای بندگی و اطاعت خداوند متعال و پایبندی به وصایای دهگانه است:[1] نکشید، زنا نکنید، دزدی نکنید، شهادت دروغ ندهید... این

---

۱. چهار مورد از وصایای دهگانه را ذکر کردیم که مشروح آن در کتاب التعلیم المسیحی للکنیسة الکاثولیکیة، ص ۵۹۳ آمده است.

دعوتی آشکار برای دوری از گناهان و متمرکز کردن تربیت اخلاقی و دوری از لذت‌های دنیایی به امید بخشش‌های آخرت است که به طور کلی با فراخوان اسلام به پرستش و اخلاق نیکو و پایداری در زندگی هیچ مغایرتی ندارد. بدیهی است که در اسلام تعالیم بیشتری وجود دارد که منشأ آن همه جانبه بودن این دین در سطح نظام اجتماعی و نظام کشور و عدم انحصار آن به ارشاد و رفتارهای فردی است. بخشی از تعالیم اسلامی، دارای اشتراك با مسیحیت در بسیاری از رهنمودهای فردی و متمایز با آن، به لحاظ وسعت و همه جانبه بودن مکتب اسلام است.

بنابراین دلیلی برای تفسیر مضیق از دین گرایی باقی نمی‌ماند و انکار برتری و تمایز اسلام صحیح نیست، چرا که تعلیمات اسلامی برای رویارویی با مسیحیت نیست، بلکه اسلام برای تکمیل و اتمام مسیحیت آمده است:

ٱلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ ٱلْإِسْلَٰمَ دِينًا ۚ[۱]

«امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام کردم و اسلام را برای شما [به عنوان] دین و آئین پذیرفتم.»

إِنَّ هَٰذَا لَفِي ٱلصُّحُفِ ٱلْأُولَىٰ ۞ صُحُفِ إِبْرَٰهِيمَ وَمُوسَىٰ[۲]

«قطعاً این [مفهوم] در صحیفه‌های گذشته هست ۞ صحیفه‌های ابراهیم و موسی»

دیانت شهروند شایسته می‌سازد که منش و سلوکش در عملکرد وی در جامعه نمایان می‌شود و از او انسانی امانتدار، پاکدامن، راستگو، مخلص و تلاشگر می‌سازد، کسی که به سبب ایمان به نظارت پروردگار و بازخواست درروز قیامت، دینش او را از ارتکاب گناه باز می‌دارد. هرچقدر فردی از افراد اجتماع به دلیل

---

۱. مائده، ۳
۲. اعلی، ۱۸ و ۱۹

عوامل بازدارندهٔ اجتماعی یا پذیرش شخصی، قانونمند و منضبط باشد، اما ایمان در کنترل رفتارهای انسان موفق‌تر است. دستاوردهای حزب‌الله در فعالیت‌های مقاومت در برابر اشغالگران صهیونیست و اقداماتش در رسیدگی خدماتی و تلاش برای تأمین منافع مردم در صحنهٔ سیاست داخلی، همه ثمرهٔ ایمانی است که نمی‌توان با شعارهای دینی که بعضی از گروه‌ها عنوان می‌کنند، مقایسه کرد، چرا که این شعارها فاقد این معنا و منش است. مثلاً نیروهای لبنانی که نماد صلیب را مطرح می‌کنند، در جذب هواداران خود بر بعد فرقه‌گرایانه تأکید می‌کنند و این نماد هرگز بازگوی تعهد دینی ـ آن گونه که در مسیحیت است ـ نمی‌باشد.

از آنجا که در ۱۰ سالی که از فعالیت حزب‌الله می‌گذرد، تاکنون رفتار دینی، جهادی، سیاسی و اجتماعی که حزب در پیش گرفته تجربهٔ ارزشمندی ارائه داده است که در شکل‌گیری معنایی تازه و اثرگذار در زندگی لبنان و ارائهٔ الگویی برای مناطق پیرامون ـ حداقل در بعضی از جنبه‌ها ـ سهیم بوده است، می‌توان گفت که این الگوی دیانت، شرك فرقه‌گرایی حاکم را پشت سر گذاشته است تا در مقابل دیگر خط‌مشی‌ها به عنوان خط‌مشی مطرح، باقی بماند و خاستگاهی اصولی دربارهٔ نگرش به جهان، انسان و زندگی ارائه دهد و رقیب دیدگاه‌های دیگر باشد و به صورت تعصبی در برابر تعصب‌های فرقه‌ای حاکم در نیاید.

بنابراین فراخوان به آموزش و پرورش دینی در مدارس، برخاسته از تأثیر دین بر رفتارهای سودمند در زندگی است. مشکل ما هیچگاه ناشی از دیانت نبوده است و هر چه هست از کم دینی وروش دین‌فروشان برخاسته است. اگر آموزش دینی وارد بازی فرقه‌گرایی شود و سخن از آموزش یکسان و آنچه همهٔ گروه‌ها را خشنود سازد، به میان آید؛ این رویکرد از دید مؤمنان به معنی حذف جریان تکامل یافتهٔ دین و تأسیس فرقه‌ای جدید است که تعالیم را از اصول و بنیادها دور می‌سازد و با سطحی سازی، دین را از توان تربیت و تأثیرگذاری تهی می‌کند.

در کشوری مانند لبنان، طرح اتهام فرقه‌گرایی بسیار آسان است، زیرا راه را

برای بعضی‌ها کوتاه می‌کند و طرف مقابل یا خصم بی‌طرف می‌شود. این نوعی سرکوب فکری و مصادرهٔ آزادی‌هاست، به‌ویژه آن که ماهیت هر طرحی را رفتار عمومی سیاسی روشن می‌سازد و از انگیزه‌ها و بنیادهای آن پرده بر می‌دارد. اگر اصول و نه فرقه‌ها معیار ارزیابی باشد، هر کس که متدین باشد، خود و طرح‌هایش را اثبات می‌کند و هر کس فرقه‌گرا باشد، فرقه‌گرایی او را به سقوط می‌کشاند. در لبنان مطرح کردن شعارهایی برای دور کردن دین از صحنهٔ زندگی به بهانهٔ حل مشکل فرقه‌گرایی، بسیار آسان است، اما واقعیت ثابت کرده است که بسیاری از پایگاه‌های حزبی، نیروها و فعالان که شعارهای غیر دینی و لائیك سر می‌دهند، در رفتارهای عملی سیاسی خود، در فرقه‌گرایی غرق شده‌اند. پس چه کسی می‌تواند تشخیص دهد که کدام رویکرد دینی و کدام یك فرقه‌ای است؟ و چه کسی حق دارد، عملکرد عمومی را تأیید کند و رویکرد فرقه‌گرایی را رد کند؟ چرا یك فرد غیر متدین می‌تواند افکار و آرمان‌هایش را آزادانه بیان کند ولی به بهانه‌های پوچ که هیچ راهی برای حل مشکل فرقه‌گرایی حاکم در بر ندارد، از ارائهٔ طرح‌های متدینان جلوگیری می‌شود؟

یکی از نمایندگان پارلمان، نظریهٔ پیشنهاد قانون لغو فرقه‌گرایی احزاب لبنان را مطرح کرد و آن را سرآغازی برای ایجاد حیات حزبی نوینی در لبنان دانست که جایگزین سهمیه‌بندی فرقه‌ای شود، اما خود در عمیق‌ترین چاه فرقه‌گرایی فروافتاد. درجایی که شرط لغو فرقه‌گری احزاب، رعایت درصدهای فرقه‌ها در سطوح رهبری تلقی شود، به نحوی که شمار اعضای یك فرقهٔ خاص از درصد معینی تجاوز نکند، می‌توان گفت که نظام فرقه‌گرای حاکم بر نهادهای کشور، در زیربنای احزاب لبنان نیز عملاً راه یافته است و به حضور احزاب صرفاً برای برقراری موازنهٔ فرقه‌ای و نه احیای حیات سیاسی در کشور توجه شده است. در واقع، این مشکل از چارچوب کلی تنوع سیاسی لبنان، به چارچوب زیربناهای حزبی منتقل شده تا سهمیه‌بندی فرقه‌ای در یکایك واحدهای شکل‌گیری نظام لبنان حاکم شود.

اساساً چه کسی به یك حزب لائیك حق می‌دهد که در پناه قانون فعالیت کند و یك حزب دینی به بهانهٔ فرقه‌گرایی محروم از فعالیت شود؟ آزادی قابل تفکیك نیست و همه حق دارند که اعتقادها و نظرهایشان را به شرط این که عقاید خود را به زور بر دیگران تحمیل نکنند، بیان کنند. اگر احزاب لائیك به صحیح بودن طرح‌ها و متناسب بودن برنامه‌هایشان با حیات سیاسی برتر اطمینان دارند، به جای این که پشت قانون‌هایی سنگر بگیرند که برای عبور از موانع سیاسی حاکم و در پیوستن افراد به این حزب‌ها به آن نیازمندند، باید به میدان بیایند و به رقابت عملی بپردازند. باید از مقولهٔ آزادی مشروط که برای یك دیدگاه فکری مجاز شمرده می‌شود و دیدگاه فکری دیگری از آن محروم می‌ماند، خارج شد. بنابراین، سخن از اصول است، نه از شکل و قالبی که این افکار پشت آن پنهان شده است.[۱]

حذف فرقه‌گرایی سیاسی بهترین و صحیح‌ترین نقطهٔ آغاز برای کاهش بار سنگین نظام فرقه‌ای در لبنان است و زمینه را برای رهایی تدریجی از موانع عملی که موجب تبعیض میان شهروندان و منجر به تفاوت حقوق و وظایف فرقه‌های مختلف می‌شود، فراهم می‌سازد و به حذف فرقه‌گرایی در استخدام و سهمیه‌بندی در پست‌های کشور کمك می‌کند و لیاقت و شایستگی در جایگاه طبیعی‌اش را جایگزین مدیریت نادرست می‌کند و موجب برابری حقوق و وظایف میان شهروندان می‌شود.

اگر قانون‌هایی مناسب در حمایت از آزادی دینی و عبادی تدوین شود، جای

۱. دمکراسی‌های غربی نیز در آزمون آزادی بیان گرفتار شده‌اند. نمونهٔ آن هنگامی است که به بهانهٔ ابراز شعائر دینی و مخالفت با سنت‌های جامعهٔ غربی، از ورود برخی از دانشجویان محجب به مدارس رسمی در فرانسه و آلمان جلوگیری شد، در حالی که همهٔ آنان می‌دانند که حفظ حجاب بخشی از ایمان است و رقابت در شعار نیست. مثال دیگر عدم شناسایی دیگران و آزادی آنان است که نمونهٔ آن، هنگامی است که در برابر جناح‌های اسلامی در الجزایر و جاهای دیگر ایستادند و به بهانهٔ خطر احتمالی حاکمیت نیروهای اسلامی، انتخابات را نپذیرفتند و منجر به بروز دردهایی شد که تا امروز در این کشورها پایان نیافته است.

نگرانی برای هیچ فرقه‌ای نیست. لیاقت‌ها و شایستگی‌ها نیز در هر فرقه‌ای وجود دارد و اگر محاسبات بر اساس اصول شهروندی استوار باشد مشکلی وجود نخواهد داشت، زیرا این قاعده برای همه خواهد بود و درست آن است که برای منافع کشور کار شود، نه آن که کشور برای منافع گروه‌ها تکه تکه شود. بررسی آرام و اصولی و مبتنی بر دلایل محکم و برگرفته از گفت‌وگو، از طریق تشخیص دقیق خطرها ـ از راه ورود به جزئیات ـ به جای عمومیت بخشیدن به نگرانی‌ها، تنها راه امکان انجام پروژهٔ مناسب با مکانیزم اجرایی است، هرچند که زمان طولانی صرف شود. البته شتابزدگی درست نیست، اما اهمال و بی‌توجهی در چنین نظام فرقه‌ای که ناتوان از ارائهٔ راه‌حل مناسب برای مسائل ماست و عوامل فروپاشی و کاهش همبستگی افراد خود را در خود دارد، کارها را بدتر می‌کند.

میان حذف فرقه‌گرایی سیاسی و قانون احوال شخصی ارتباطی وجود ندارد، زیرا قانون احوال شخصی به طور کلی رابطهٔ اجتماعی میان زوجین و فرزندان در ازدواج، طلاق، ارث و سایر الزامات زندگی زناشویی را تنظیم می‌کند و یک قانون الهی در اسلام است و ناشی از اجتهادی خاص و قابل تبدیل و تغییر نیست. آنچه خداوند حلال کرده است، هیچ کس نمی‌تواند حرام کند و آنچه حرام کرده است، هیچ کس نمی‌تواند حلال کند. در حدیث آمده است که «حلال محمد تا روز قیامت حلال است و حرامش تا روز قیامت حرام است».[1]

قانون احوال شخصی نیز هیچ تأثیری بر نظام سیاسی عمومی ندارد، هرچند که برخی افراد لائیک برای شکستن یکی از پایه‌های اساسی تعهد دینی که امروزه در عرف عمومی ـ حتی نزد غیرمتدینان ـ استوار است و انسان را از خروج از دایرهٔ دین باز می‌دارد، به دنبال لغو آن هستند. برخی دیگر و عمدتاً از مسیحیان نیز این

---

۱. این حدیث از امام صادق(ع) روایت شده است: ر.ک به: **الفصول المهمة فی اصول الائمة**، حر عاملی، ج ۱، ص ۶۴۳

موضوع را همچون مانوری برای شناخت میزان پایبندی مسلمانان به این قانون به‌عنوان ملاکی برای سنجش مشروعیت دینی مطرح می کنند تا ابزاری برای یك معامله باشد؛ معامله‌ای که در آن باید میان لغو قانون احوال شخصی یا تغییر آن در ازای عدم لغو فرقه گرایی سیاسی به منظور ابقا و زنده نگه داشتن قواعد نظام فرقه گرا، یکی را انتخاب کرد.

**ازدواج مدنی**

الیاس هراوی رئیس جمهوری سابق لبنان لایحه‌ای برای قانون احوال شخصی و ازدواج مدنی اختیاری در دستور کار خود قرار داد[۱] تا علاوه بر قوانین احوال شخصی رایج نزد مسلمانان و مسیحیان، قانونی لازم الاجرا در دادگاه‌های رسمی لبنان باشد. دلایلی که ضرورت این قانون را ایجاب می کرد، آن را راه‌حلی برای درمان یك مشکل مدنی برمی‌شمرد، «زیرا این نقص، گروهی از لبنانی‌ها را بر آن می‌داشت تا به منظور ازدواج طبق قوانین مدنی حاکم در بعضی از کشورها به خارج بروند و این پدیده دادگاه‌های مدنی خاص ملی را ناچار می کرد تا قانون بیگانه را که عقد ازدواج بر اساس آن انجام شده است، اجرا کنند که این امر به اصل حاکمیت کشور لبنان در زمینهٔ قانون گذاری لطمه وارد می کند و با توجه به بار مالی که شهروندان ناچار به تحمل آن می‌شوند، موجب زیان آنان می‌شود. از سوی دیگر، گروه دیگری از لبنانی‌ها ـ در سایهٔ آزادی عقیده ـ در تلاش برای شانه خالی کردن از نتایج ازدواج در چارچوب قانون فرقه‌ای حاکم بر آنها، گاهی در چارچوب دیانت واحد، عمداً به تغییر فرقه و مذهب خود اقدام می کنند یا اصولاً دینشان را تغییر می‌دهند که این امر به ثبات قانونی و اجتماعی لطمه می‌زند»، بنابراین نتیجه می گیرند که «دولت وظیفهٔ فراهم کردن همهٔ شرایط را برای ترویج ذوب در هویت ملی برعهده دارد» و این بدان معنی است که این پروژه، خمیرمایهٔ ضروری برای

۱. متن کامل لایحه در روزنامهٔ السفیر در تاریخ ۱۹۹۸/۲/۶ آمده است.

حذف عملی فرقه گرایی محسوب می شود.

با این که اشکال مطرح شده، به دلیل اجازهٔ انجام عقد در خارج از لبنان، در قانون جدید هم وجود دارد، چرا که آثار مدنی چنان عقدی همانند آثار ازدواج مدنی بر اساس قانون لبنان است و اگر چه شانه خالی کردن از نتایج ازدواج در چارچوب قوانین مذهبی فرقه‌های مختلف همچنان ادامه خواهد یافت، زیرا قانون جدید مدنی اختیاری است و زوجین می توانند آن را انتخاب کنند یا نکنند و این خود دلیلی بر عدم صحت دلایل ارائه شده در این قانون است؛ انجام مقایسه‌ای میان ازدواج مدنی و ازدواج شرعی اسلامی، بیانگر آثار منفی اجتماعی مترتب بر ازدواج مدنی و نشانگر دلایل اصولی مردود شمردن آن است.

ازدواج مدنی، عقدی میان دو طرف ـ دختر و پسر ـ است که حقوق و تکالیفی بر آن مترتب می شود و دارای آثاری است که در طول زندگی آن دو و در جزئیات احوال شخصی و همهٔ الزامات آن جریان دارد. به دیگر سخن، ازدواج مدنی تنها عقدی که در حضور یك قاضی مدنی جاری می شود، نیست و هدف کسانی که به آن روی می آورند، ناظر به شرایطی نیست که این عقد نیازمند آن است یا آثاری نیست که بر آن مترتب می شود، همچنان که به دلیل سهولت مقدمات آن نیز نیست.

در مقابل، ازدواج شرعی اسلامی نیز عقدی میان دو طرف ـ دختر و پسر ـ است که بر آن هم حقوق و تکالیف شرعی مترتب می شود. ازدواج با ایجاب و قبول میان طرفین انجام می شود و عملاً در مقدمات، آسان تر از ازدواج مدنی است. حضور روحانی در هنگام عقد نکاح هم تنها برای تضمین صحت اجرای صیغهٔ عقد است و شهادت دو شاهد[1] در محکمه تنها ارزش ثبت قانونی را دارد. آنچه مورد اختلاف است،

---

۱. بر اساس مذهب جعفری، عقد نکاح بدون حضور دو شاهد هم انجام می شود، در حالی که برابر مذهب اهل سنت، حضور آنها لازم است.

ضوابط احوال شخصی شرعی و ضوابط احوال شخصی در ازدواج مدنی است.

بر ازدواج شرعی، مراحل و آثاری شکلی یا عملی مترتب می‌شود که به‌عنوان مقدمات، حقوق و تکالیف عقد بیان می‌شود. عقد نیازمند یك صیغهٔ لفظی معین است و چنانچه زنی بگوید که می‌خواهم شوهرم باشی یا مردی به زنی بگوید که ترا همسر خود می‌خواهم یا هر شکل دیگری از ابراز قبول طرفین نسبت به دیگری کافی نیست، بلکه باید ایجاب از ناحیهٔ زن با بیان «زوجتك نفسی علی المهر المعلوم»[1] یا از ناحیهٔ وکیل وی با بیان «زوجتك موکلتی علی المهر المعلوم»[2] و قبول از ناحیهٔ مرد با بیان «قبلت التزویج»[3] صورت پذیرد.

به محض ازدواج طرفین بر اساس شیوهٔ اسلامی، در واقع هر دو همهٔ قانون موردنظر و تنظیم شده برای احوال شخصی در اسلام را پذیرفته‌اند، بی آنکه نیاز به تصریح موافقت قانونی آنها باشد، چرا که عقد به مثابهٔ موافقت است و می‌توان، بعضی از شرط‌های مباح را در اسلام که با اصول ثابت و تغییرناپذیر در تعارض نباشد، به عقد افزود.

عقد زوجین را در دایرهٔ پایبندی به حقوق و تکالیف شرعی قرار می‌دهد. قوامیت مرد در مدیریت خانواده و وجوب نفقهٔ زوجه و فرزندان بر زوج از جملهٔ آنهاست. حتی در صورتی که همسر از ثروتمندترین ثروتمندان باشد، در منزل شوهر، صرف هزینه‌های مورد نیاز از درآمدش بر او واجب نیست و چنانچه داوطلبانه هزینه کند، این مسأله به خود او ارتباط دارد. چنانچه اختلافی میان زوجین رخ دهد و مسأله به طلاق بینجامد، طلاق دارای صیغهٔ معینی است که بدون انشای آن، جاری نمی‌شود. برای اجرای طلاق، مرد باید بگوید که «انت طالق» یا

۱. با مهریهٔ معلوم، خود را همسر تو قرار دادم.
۲. با مهریهٔ معلوم، موکلهٔ خود را همسر تو قرار دادم.
۳. پیشنهاد همسری را پذیرفتم.

«زوجتی فلانة طالق»[1] و اگر این صیغه را بیان نکند، طلاق حاصل نشده است. طلاق حتماً باید در حضور دو شاهد عادل ـ حسب مذهب جعفری ـ صورت پذیرد. بر عقد ازدواج، قواعدی در ارث هم مترتب می‌شود. اگر مرد بمیرد، همسرش ربع مال او را در صورتی که فرزندی نداشته باشد و یك هشتم آن را در صورت داشتن فرزند، به ارث می‌برد. اگر مرد فرزندانی داشته باشد، پسران دو برابر دختران ارث می‌برند و احکام ارث بر ازدواج مترتب می‌شود.

حضانت فرزند نیز در صورت وقوع طلاق دارای قواعد خاصی است. حضانت پسران تا دو سال و دختران تا هفت سال بر عهدهٔ زن است و پس از آن، سرپرستی و مدیریت امور فرزندان بر عهدهٔ مرد خواهد بود. نفقه نیز در طول دوران حضانت فرزندان توسط مادر، جزء مسئولیت های مرد خواهد بود. این جزئیات و مطالب بسیار دیگر، به عنوان یك مسئولیت شرعی، پس از انجام ازدواج به روش اسلامی ایجاد می‌شود.

ازدواج مدنی اما دارای احکام متفاوتی است. بعضی از احکام آن مشابه ازدواج شرعی و بعضی دیگر با آن فرق دارد. احکام ازدواج مدنی در کشورها یا براساس قوانین مختلف متفاوت است، و ما این دیدگاه را دربارهٔ قضاوت های موجود، با ذکر مثال‌هایی از لایحهٔ قانونی پیشنهاد شده از سوی الیاس هراوی رئیس جمهوری لبنان مطرح می‌کنیم.

مادهٔ ۲۰ تصریح می‌دارد که «زن در صورت داشتن تمکن مالی باید در نفقه مشارکت کند»، یعنی اگر زن ثروتمند باشد یا اشتغال به کاری داشته باشد یا مالی تحصیل کند، شریك مرد در نفقهٔ مربوط به خانواده خواهد بود، در حالی که دیدگاه اسلامی نفقه را از تکالیف مرد برمی‌شمرد و زن را اصلاً مکلف به انفاق نمی‌داند و این یك تفاوت آشکار است. مشارکت زن در به دوش کشیدن بار هزینه های

---

۱. همسرم طلاق یافته است یا همسرم ـ فلانی ـ طلاق یافته است.

خانواده، عملی داوطلبانه است و هرگز تکلیف به شمار نمی‌رود و نمی‌توان زن را به انفاق ملزم کرد، در حالی که براساس این ماده ملزم شده است.

تفاوت دیگر در مادهٔ ۲۴ ملاحظه می‌شود که در آن آمده است: «زن نمی‌تواند پیش از انقضای مدت ۳۰۰ روز از ابطال یا انحلال نکاح، مجدداً ازدواج کند». در اسلام، عدهٔ طلاق سه طهر یا سه ماه و عدهٔ وفات چهار ماه و ده روز است و زن پس از آن می‌تواند ازدواج کند، در حالی که لایحهٔ پیشنهاد شده، عدهٔ بین دو نکاح را ده ماه قرار داده است و این از نظر ما ستمی است که در طول این مدت طولانی، بی‌هیچ دلیلی روا داشته شده است و اثری هم بر روشن شدن وضع بارداری احتمالی زن در هنگام طلاق ندارد. لذا وضع چنین مدت طولانی هیچ معیار و توجیهی ندارد.

مادهٔ ۷۳ که دارای تفاوت ریشه ای با دیدگاه‌های اسلامی در ارتباط با نهاد فرزندخواندگی است، تصریح دارد: «فرزندخواندگی عقدی قضایی میان پدرخوانده و فرزندخوانده است که همهٔ حقوق مربوط به فرزندان قانونی را ایجاد می کند». این بدان معناست که فرزندخوانده به طور کامل فرزند قانونی خواهد بود و همهٔ حقوق فرزندان شرعی را دارا می‌شود، در حالی که از نظر اسلام، فرزندخوانده نمی‌تواند فرزند قانونی تلقی شود.

بنابراین چنانچه زوجین پسری را به فرزندی بپذیرند و پس از آن خداوند دختری به آنان بدهد، از لحاظ قانون مدنی، این دختر، خواهر آن پسر خواهد بود. مادهٔ ۸۳ تصریح می‌دارد که در اثر فرزندخواندگی «موانع جدیدی برای ازدواج میان پدرخوانده و فرزندخوانده و خویشاوندان هر یك به وجود می آید». در مثال فوق، مفهوم این ماده آن است که آن پسر نمی‌تواند با آن دختر ازدواج کند، چرا که خواهرخواندهٔ اوست و در نتیجه چنین دختری در رفتار خود، مانند خواهر در برابر برادر خویش عمل می کند، در حالی که از نظر شرع اسلام مسأله کاملاً متفاوت است و این دو، خواهر و برادر نیستند و پسر می‌تواند با آن دختر ازدواج کند و دختر هم باید با او همچون یك مرد اجنبی و نامحرم و نه یك برادر رفتار کند.

در جایی که قانون تصریح می کند که فرزندخوانده دارای همهٔ حقوق می‌شود، بدین معناست که اگر پدر یا مادر بمیرند و فرزندانی داشته باشند، این فرزندخوانده هم یکی از آنهاست و مانند فرزندان شرعی ارث می‌برد، در حالی که این مخالف شرع اسلام است که برای چنین کسی ارثی قائل نمی‌شود. در نتیجه، حقوق افراد درهم آمیخته، ضایع و در تضاد با هم قرار می گیرد و آنچه از نظر شرع حلال است، در نظر قانون مدنی حرام می‌شود و بالعکس.

قرآن کریم با نص صریح فرزندخواندگی را رد کرده است:

مَّا جَعَلَ ٱللَّهُ لِرَجُلٍ مِّن قَلْبَيْنِ فِى جَوْفِهِۦ ۚ وَمَا جَعَلَ أَزْوَٰجَكُمُ ٱلَّٰٓـِٔى تُظَٰهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَٰتِكُمْ ۚ وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَآءَكُمْ أَبْنَآءَكُمْ ۚ ذَٰلِكُمْ قَوْلُكُم بِأَفْوَٰهِكُمْ ۖ وَٱللَّهُ يَقُولُ ٱلْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِى ٱلسَّبِيلَ * ٱدْعُوهُمْ لِءَابَآئِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِندَ ٱللَّهِ ۚ فَإِن لَّمْ تَعْلَمُوٓا۟ ءَابَآءَهُمْ فَإِخْوَٰنُكُمْ فِى ٱلدِّينِ وَمَوَٰلِيكُمْ ۚ [1]

«خداوند برای هیچ مردی در درونش، دو دل ننهاده است، و آن همسرانتان را که مورد «اظهار» قرار می‌دهید، مادران شما نگردانیده است، و پسرخواندگانتان را پسران [واقعی] شما قرار نداده است. این گفتار شما به زبان شماست و [لی] خدا حقیقت را می گوید و او به راه راست هدایت می کند* آنان را به [نام] پدرانشان بخوانید که این نزد خدا عادلانه تر است و اگر پدرانشان را نمی‌شناسید، پس برادران دینی و موالی شمایند...»

این نص صریحی است، در عدم جواز تلقی فرزندخوانده، به عنوان فرزند قانونی واقعی، زیرا نهاد فرزندخواندگی از اعمال مردود زمان جاهلیت است.

مقررات ازدواج مدنی، با احکام و مقررات ازدواج شرعی اسلامی متفاوت

---

۱. احزاب، ۴ و ۵

است و نمی‌توان میان این دو سازگاری ایجاد کرد. اگرچه سرآغاز اختلاف از صیغهٔ عقد شروع می‌شود، اما مشکلات دیگری که بر آثار و پیامدهای هر یك از اشکال ازدواج مدنی مترتب می‌شود، از آن دشوارتر است.

**ازدواج پیروان ادیان مختلف**

در مورد ازدواج پیروان ادیان مختلف، از نظر شریعت اسلامی، مرد مسلمان می‌تواند زنی از اهل کتاب را (مسیحی یا یهودی) به عقد دائم خود در آورد. اگر چه برخی از فقیهان از احتیاط واجب در منع چنین ازدواجی سخن رانده‌اند، اما مسأله با امکان رجوع به فقیهانی دیگر که قایل به جواز آنند، حل می‌شود. بنابراین ازدواج میان مرد مسلمان و زن کتابی، راهکار شرعی دارد. امّا مشکل اصلی که مورد اجماع همهٔ مسلمانان از سنی و شیعه و فارغ از اختلاف فقهای آنان است، این است که زن مسلمان نمی‌تواند به زوجیت مردی از اهل کتاب در آید و چنانچه چنین کند، مرتکب حرام شده، از دید اسلام علقهٔ زوجیت میان آن دو برقرار نشده و رابطهٔ آنان، رابطهٔ زنا تلقی می‌شود، در حالی که بر اساس عقود مدنی، چنین رابطه‌ای، به دلیل حکم متفاوتی که عقود مدنی و شرعی دربارهٔ آن دارند، رابطه‌ای طبیعی تلقی می‌شود.

علل عدم جواز ازدواج زن مسلمان با مرد کتابی از دید اسلام، از سوی بعضی عالمان مورد مطالعه قرار گرفته، حکمت آن را بیان داشته‌اند. به طور خلاصه گفته می‌شود که اهل کتاب، اصولاً دین اسلام را به عنوان یك دین آسمانی به رسمیت نمی‌شناسند. بدیهی است که این سخن برخاسته از باورهای دینی صرف است و ارتباطی با موضوعات سیاسی ندارد و در دایرهٔ روابط اجتماعی ـ که اسلام بر برقراری آنها میان مردم و احترام به آزادی رأی دیگران تأکید دارد ـ قرار نمی‌گیرد. به دیگر سخن، اهل کتاب پیامبری به نام محمد(ص) را نمی‌شناسند و اگر چه هر انسانی مسئول دین و ایمان خویش است، امّا هنگامی که رابطهٔ زوجیت میان یك مرد و زن برقرار می‌شود و زوج ایمانی به پیامبر زوجه نداشته باشد، تضمینی وجود

نخواهد داشت که زوجه بتواند دین خود را حفظ کند یا آزادی تداوم ایمان خود را داشته باشد. در این صورت، هیچ ضابطه‌ای باقی نمی‌ماند و تضمینی وجود نخواهد داشت که زن مسلمان بر باورها و دین خود، حتی در صورت تمایل باقی بماند. در حالی که در صورت عکس، چنین نیست و در ازدواج میان مرد مسلمان و زنی از اهل کتاب، زوجه می‌تواند بر دین خود باقی بماند، چرا که مرد مسلمان موسی و عیسی(ع) را به رسمیت می‌شناسد و اشکالی از این نظر وجود ندارد. بنابراین این رابطهٔ زناشویی صحیح است و همهٔ آثار ذیربط بر آن مترتب می‌شود.

بدیهی است، چنانچه در جامعهٔ لبنان، در پی دستیابی به نتایج درست و اصولی باشیم، باید مشکلات واقعی و راه حل آنها را جستجو کنیم، نه آن که مشکل جدیدی ایجاد کنیم. باید پرسید که چند نفر در لبنان، مشکل ازدواج با افراد غیرهم کیش خود را دارند؟ چند دختر مسلمان در لبنان هستند که با مشکل ازدواج با یك جوان مسیحی یا یهودی مواجه هستند؟ و آیا به خاطر این تعداد اندك و محدود، می‌توان مقررات را تغییر داد و قانونی وضع کرد که می‌تواند به از هم گسیختگی کامل خانواده‌ها بینجامد تا بدین ترتیب، مشکل یك فرد از یك خانواده را حل کنیم؟

وانگهی، همهٔ اینها در صورتی است که بپذیریم، چنین مشکلی وجود دارد که نیازمند یافتن راه حلی است، در حالی که همه می‌دانند که این موضوع به ایمان اسلامی یا مسیحی ارتباط ندارد، بلکه مرتبط با باورهای فرد است و چنانچه زن و مردی باهم ازدواج کنند و دیدگاه‌ها و اندیشه‌های آنان ناهماهنگ باشد، چنین ازدواجی دوام چندانی نخواهد داشت و پس از مدتی به طلاق خواهد انجامید.

اسلام در تأکید بر روش خود در ازدواج و منع ازدواج میان زن مسلمان و مرد کتابی، در واقع بر این نکته تأکید می‌ورزد که هماهنگی اساس ساختمان زندگی زناشویی و آرامش خانواده و فرزندان است و پاسداشت دیدگاه‌ها و باورهای افراد، امری است که برای مصالح زندگی زناشویی مطلوب و ضروری است.

ممکن است که بعضی بگویند، با این مقررات، افرادی ناچار شده اند که دین

خود را تغییر دهند تا بتوانند با شخص مورد نظر ازدواج کنند و در نتیجه باور خود نسبت به شخص مورد نظر را مهم تر از باور و ایمان دینی خود تلقی کرده اند. پاسخ آن است که این مسأله به اشخاص برمی گردد و چنین افرادی، در جستجوی یك راه‌حل، مشکل خود را به روشی حل کرده اند که بدان ایمان داشته و پایبند آن بوده‌اند و هر کسی مسئولیت شرعی خود را برعهده دارد و بار آثار و بازتاب‌های دینی عملکرد خود را به طور فردی به دوش می کشد، امّا چنین انتخاب‌هایی هرگز به تخریب اوضاع اجتماعی مردم نمی‌انجامد. روشن است که ما هرگز دیگران را به تغییر دین خود، به خاطر یك رابطهٔ زوجیت که مبتنی بر تعصب و کشش های عاطفی است، فرا نمی خوانیم.

آثار و بازتاب‌های تربیتی ناشی از قانون پیشنهادی ازدواج مدنی، برای خانواده و استحکام آن خطرناك است. باید گفت که قانون پیشنهادی، متضمن ازدواج مدنی اختیاری و نه الزامی است و چنانچه الزامی بود، از هم گسیختگی اجتماعی وسیع تر، خطرناك تر و فراگیرتر بود.

لایحهٔ پیشنهادی ازدواج مدنی اختیاری گامی در راه سکولار ساختن احوال شخصیه، به منظور دور کردن دین به طور کامل از صحنهٔ زندگی و راه حلی است که با شرایط جامعهٔ لبنان سازگاری ندارد و اکثریت وسیعی از شهروندان لبنان آن را تأیید نمی کنند.[1] در حالی که ازدواج شرعی اسلامی حامی و حافظ کیان خانواده است و جوامع را به بحرانی که غرب در این زمینه دچار آن شد، در نمی‌افکند؛ بحرانی که با ایجاد ضوابط و مقررات مدنی خاص میان زن و مرد، باعث پیدایش میلیون‌ها کودکی شد که در یتیم خانه ها زندگی می کنند و به رغم همهٔ تلاش‌های جبرانی که صورت

۱. در یك نظرسنجی روزنامهٔ السفیر در تاریخ ۱۹۹۸/۳/۹ روشن شد که ۶۹/۵ درصد از مردم لبنان مخالف ازدواج مدنی اختیاری هستند و این درصد در میان مذاهب مختلف متفاوت است. این نسبت در میان اهل سنت ۸۸ درصد، شیعیان ۸۱ درصد، مارونی‌ها ۴۲ درصد، ارتودکس ها ۳۶ درصد، کاتولیك ها ۵۲ درصد و درزی‌ها ۵۷ درصد است.

می گیرد تا این یتیم خانه ها به نحوی سازمان دهی شود که خانواده‌های صوری و شکلی ایجاد کنند که مشابه خانواده های حقیقی باشد، امّا ملاحظه می شود که عقده‌های ایجاد شده تاکنون راه حلی نیافته است. زیرا تنها راه حل، تکیه بر ضوابط و مقررات جدی برای حمایت خانواده از فروپاشی و از بحران‌ها و دغدغه های حقوقی و قانونی و نیز تداخل در حقوق و تکالیف افراد آن است.

مشکل ما در لبنان آن است که فرقه گرایی مذهبی بر همهٔ مسائل زندگی شهروندان سایه انداخته است و به مثابهٔ راهی مشروع برای ارتقای سیاسی و اجتماعی تلقی می‌شود و در نتیجه، دریچه ای است برای تعصباتی که کشور را به نابودی می کشاند و به نظام سهم خواهی و فساد عمومی می انجامد و اختلالاتی در کنترل قطب نمای سیاست‌های عمومی نزد بعضی افراد و گروه‌ها ایجاد می کند. از آنجا که سند طائف خواستار تشکیل یك هیأت ملی برای لغو فرقه گرایی سیاسی است،[1] می تواند گام نخست تجربه ای باشد که تبعیضاتی مبتنی بر هویت دینی میان مردم قائل نمی‌شود، بلکه برای همهٔ آحاد آنها، حقوق و تکالیفی مساوی در برابر قانون منظور می کند. در یك نظام توافقی که تعدد فرقه ها در آن مشاهده می‌شود، این حداقل ممکن است.

## جنبش های اسلامی و وحدت

به دنبال پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و آثاری که در جهت انتخاب گزینهٔ اسلام در جوامع گوناگون داشته است و نیز در اثر شکست تجربه‌های حزبی با گرایش‌های فکری متعدد خود، از ماورای راست تا مادون چپ که در منطقه رواج یافت و ناکامی اتحاد شوروی در حمایت از پروژهٔ کمونیسم و در نتیجه فروپاشی الگوی الهام بخش جنبش های کمونیستی پیرو آن و ناتوانی دمکراسی های سرمایه‌داری غرب در

---

۱. بند «ز» از مادهٔ دوم سند وفاق ملی لبنان، صادر شده از سوی مجلس نمایندگان

ترویج اندیشه‌های خود و روشن شدن این نکته که دمکراسی مورد ادعا تنها محملی جدید برای استعمار است که جامهٔ شعارهای پرزرق و برق بر تن کرده است و نیز در پی ناتوانی جنبش‌های ملی گرایانه در یافتن خریداری برای افکار خود و استفادهٔ این جنبش‌ها از عواطف مردمی که سال‌ها و به‌ویژه در جهان عرب رواج یافت؛ موج خیزش اسلامی، در دو دههٔ پایانی قرن بیستم اوج و گسترش یافت.

تلاش‌های ریشه کنی احساسات اسلامی و شیوه‌های رفتاری که به عرف‌ها و عادات و آداب سنتی تبدیل شده و به صورت بخشی از واقعیت‌های امت ما در آمده بود، همه ناکام ماند. این تجربیات تلخ، علاقه مندی پنهانی برای سازگاری و همگامی با فطرت انسانی، از راه بازگشت به اسلام را به میان ملت‌های مسلمان باز گرداند و هم‌زمان فعالیت‌های اسلامی وسیعی همهٔ منطقه را در بر گرفت.

با این همه، جنبش‌های اسلامی نوپا و کهنسال که پویایی تازه‌ای یافته بودند، همه دارای خاستگاه‌های فکری و سازوکارهای اجرایی مشابه نبودند، بلکه چنان با هم متفاوت بودند که در بسیاری از زمینه‌ها اختلافات حادی بروز کرد. بعضی جنبش‌ها به تکفیر بعضی دیگر پرداختند و آنها را خارج از دین تلقی کردند و حتی تعدادی از آنها به تکفیر همگان ـ جز خود آنها و بدون هیچ استثنایی ـ شهره شدند.

ارزیابی جنبش های اسلامی، به گونه ای که آنها نمایانگر جریان یا دیدگاه اسلامی واحدی باشد، محال است. انصاف اقتضا دارد که میان آنها تمایز قائل شویم و ارزیابی هر يك را به طور جداگانه، به آن جنبش یا حداکثر به جنبش هایی که از لحاظ گرایش‌ها و روش‌های اجرایی مشابه آن است اختصاص دهیم، چرا که اسلام گرایان، خود دیدگاه‌های بعضی از جنبش ها را که مدعیند نمایندهٔ اسلام راستین هستند، محکوم می کنند و آنها را منحرف از اسلام می‌دانند. لذا تلاش بعضی از پژوهشگران یا سیاستمداران برای قرار دادن اسلام گرایان در دایره ای واحد، روش پلیدی است که هدف از آن بهره برداری از خطاها یا انحراف بعضی از

جنبش های اسلامی، برای ضربه زدن به همهٔ آنهاست. از آنجا که این افراد دارای موضع و قاعده ای از پیش تعیین شده در رد پروژهٔ اسلامی هستند، لذا برای ساقط کردن جنبش های اسلامی، دستاویزی آسان تر از آن نیست که بهانهٔ مشابهت میان آنها و داشتن نام و عنوان اسلامی مطرح شود.

برای مثال، تجربهٔ الجزایر، تجربه ای تلخ و پیچیده است که به نتایجی نامطلوب انجامید، امّا باید دانست که مسئولیت این تجربه را تنها بخشی از اسلام گرایان که درگیری مسلحانه را به روشی نادرست اتخاذ کردند، به دوش می کشند و بخشی دیگر بر عهدهٔ گروهی از مسئولان نظام الجزایر است که فعالیت‌های خصمانه علیه اسلام گرایان را تغذیه کردند یا اقداماتی را به آنان نسبت دادند که هرگز آنان دست به آنها نزده بودند ـ آن گونه که در گزارش‌های متعدد بین‌المللی از سوی منابع فرانسوی، انگلیسی و آمریکایی آمده است ـ و نیز شرایط داخلی و بین المللی که منجر به شکست انتخابات شهرداری‌ها در الجزایر شد و گزینش مردمی را در انتخابات پارلمانی ـ که قاطعانه به سود اسلام گرایان بود ـ به بهانهٔ خطر ادعایی ناشی از دستیابی مسلمانان به قدرت در یك کشور نفتی یا رسیدن آنان به مراکز تصمیم سازی در بزرگ ترین کشور عربی در منطقهٔ مغرب عربی و شمال آفریقا، مردود دانستند.

از این رو تجربهٔ الجزایر نمی تواند نمادی از همهٔ تجربیات اسلامی دیگر باشد. حتی در الجزایر، اسلام گرایانی هستند که خشونت مسلحانه علیه نظام را تأیید نمی کنند و این روش را مردود می شمارند و با طرف‌های اسلام گرای دیگر اختلاف نظر دارند. اما ملاحظه می‌شود که یا صدای آنان ضعیف است یا به عبارتی بهتر، به آنها اجازه داده نمی‌شود که صدای خود را رساتر کنند تا صدای خشونت گرایان همچنان حاکم بماند و سرکوب جنبش اسلامی با همهٔ شاخه های معتدل یا تندرو آسان شود. از این رو می توان گفت که تجربهٔ الجزایر، تجربه ای خاص در این کشور است.

امّا تجربهٔ ایران به رهبری امام خمینی (قدس سره) به گونهٔ دیگری است. برپایی یك دولت اسلامی از راه انتخاب مردم و بدون توسل به کودتای نظامی یا دخالت بیگانه از دستاوردهای این تجربه است که به رغم همهٔ اقدامات خصمانه که انقلاب نوپای ایران با آن روبه‌رو شد و شرق و غرب، در طول جنگ تحمیلی هشت سالهٔ عراق علیه جمهوری اسلامی برای سرنگونی آن به مبارزه و نبرد با آن پرداختند، همچنان شاهد موفقیت و تداوم آن بودیم و الگویی از پروژهٔ اسلامی را که همگام با عصر نوین بود، ارائه داد و از سازوکارهای انتخاباتی بهره جست که بر انتخاب مردم تأکید می‌ورزید و فرصت هایی برای گسترده ترین گفت و گوی داخلی و تکثرگرایی در چارچوب حفظ ضوابط شریعت اسلام ـ که نظام‌ها و قوانین کشور بر اساس آن تدوین شده است ـ ایجاد کرد.

انقلاب اسلامی ایران، انقلابی معاصر بود که تعامل با مسائل نو را در زندگی بشری، بر اساس دیدگاه اسلامی انجام داد و باعث جلب توجه و اهتمام اسلام گرایان به منظور بررسی و پیروی از آن و نیز مجادلهٔ غربیان به منظور کشف راز قدرت و توان پایداری آن در برابر چالش‌ها و میزان محبوبیت آن در میان اقشار وسیعی از جهان اسلام شد.

بنابراین نمی‌توان تجربهٔ الجزایر را به عنوان تنها تجربه یا الگو و نمونهٔ جنبش‌های اسلامی معرفی کرد، همچنان که هیچ تجربهٔ دیگری را نمی‌توان نمایندهٔ کل این جنبش‌ها دانست، چرا که میان تجربیات ایران، الجزایر، افغانستان و دیگر تجربه‌ها تفاوت‌های بسیاری وجود دارد. هم‌چنین نمی‌توان نام اسلام را همزاد خشونت و کشتار و قتل‌عام دانست، چرا که اسلام با تسامح و استقامت و انسانیت و انتخاب آزاد سازگار است. بعضی از جنبش‌های اسلامی، خود مسئول خطاها و عملکرد نادرست خویش هستند و اسلام دارای تعالیم و آموزه‌هایی روشن است، همان گونه که امیرمؤمنان علی(ع) فرمود:

«ان دین الله لایعرف بالرجال بل بآیة‌الحق، فاعرف الحق تعرف اهله».

«دین خدا را نه به وسیلهٔ مردان بلکه از راه نشانه‌های حق می توان شناخت، پس حق را بشناس تا اهل آن را بشناسی».[۱]

بسیاری از عناوینی که امروزه به صورت عناوین خاص رژیم‌های غربی مطرح است، عناوینی است که اسلام در طرح آنها و بیان ویژگی های آنها تقدم و اولویت داشته است. حقوق بشر، آزادی انتخاب و احترام به عقاید دیگران و مانند آن در اصول شریعت اسلامی وجود دارد و اگر امروز رژیم‌های غربی این عناوین را در داخل کشورهای خود، به نحوی که در هماهنگی با منافع آنان باشد، رعایت می کنند؛ اسلام برای رعایت آنها به عنوان قواعد اجرایی برای کل بشریت، همگان را فراخوانده است. خداوند می فرماید:

وَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ إِلَّا رَحۡمَةٗ لِّلۡعَٰلَمِينَ [۲]

«و تو را [ای پیامبر] جز رحمتی برای همهٔ جهانیان نفرستادیم».

اسلام، انسان را محور همهٔ قوانین و مقررات خود می‌داند و آن را نقطهٔ پرگار و ارزش اساسی در میان همهٔ مخلوقات در این زندگی می شناسد:

وَلَقَدۡ كَرَّمۡنَا بَنِيٓ ءَادَمَ وَحَمَلۡنَٰهُمۡ فِي ٱلۡبَرِّ وَٱلۡبَحۡرِ وَرَزَقۡنَٰهُم مِّنَ ٱلطَّيِّبَٰتِ وَفَضَّلۡنَٰهُمۡ عَلَىٰ كَثِيرٖ مِّمَّنۡ خَلَقۡنَا تَفۡضِيلٗا [۳]

«و به راستی ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم و آنان را در خشکی و دریا [بر مرکب‌ها] برنشاندیم و از چیزهای پاکیزه به ایشان روزی دادیم و آنها را بر بسیاری از آفریده‌های خود برتری آشکار دادیم».

انسان در اسلام خلیفه و جانشین خدا روی زمین است:

إِنِّي جَاعِلٞ فِي ٱلۡأَرۡضِ خَلِيفَةٗ [۴]

---

۱. امالی، شیخ مفید، ص ۵
۲. انبیاء، ۱۰۷
۳. اسراء، ۷۰
۴. بقره، ۳۰

«من در زمین جانشینی خواهم گماشت».

از دید اسلام، انسان باید الگو و اسوه‌ای باشد که پایبند تعالیم الهی و حقوق انسانی مقرر است، حقوقی که امام زین‌العابدین(ع) آنها را در رسالهٔ خود ـ که شامل پنجاه حق در زمینه‌های مختلف است ـ مفصلاً بیان کرده است.

اسلام به فرد آزادی انتخاب داده است. از دید اسلام، ایمان مسأله‌ای اعتقادی است که نیازمند باور فردی است و اکراه و اجبار در آن راه ندارد. بدین ترتیب، منظومهٔ ارزش‌ها، حقوق و تکالیف افراد بر پایه‌ای ثابت و استوار برقرار می‌شود. اختلاف مردم در پایبندی به رسالت‌های آسمانی نیز باعث نمی‌شود که هریك در عبادت‌ها، مساجد و معابد خود محترم شمرده نشود و هیچ کسی نباید در راه الزام دیگران به تغییر یا اصلاح دین و عقیده خود دخالت ورزد، چرا که آزادی عقیده برای هر فردی محترم شمرده شده است.

**اعتدال و تندروی**

تلاش‌های پیگیر غرب و آمریکا برای وارد کردن سیل تهمت‌ها علیه جنبش‌های اسلامی و متهم ساختن همهٔ آنها به صورت یکپارچه به بنیادگرایی، تندروی و تروریسم، با این هدف صورت می‌گیرد که زمینهٔ مناسبی برای سلطهٔ فکری بر جهان اسلام پدید آید و هم‌زمان با آن سلطهٔ سیاسی، اقتصادی و نظامی نیز تحقق یابد.

از این‌روست که دو واژهٔ اعتدال و تندروی به‌وجود آمد. رژیم‌های حاکم معتدل تلقی می‌شوند، زیرا به یك شعار اسلامی، تنها در چارچوب وابستگی مفرط به استکبار بسنده می‌کنند و جنبش‌های اسلامی به دلیل اختلاف دیدگاه‌ها و منافع با نقشه‌ها و اهداف استکبار جهانی، بنیادگرا و تندرو خوانده می‌شوند. با این همه و به‌رغم پذیرش وجود دو شیوه و اصطلاح، باید گفت که این مسأله نیازمند تعریف روشنی به منظور تقسیم جنبش‌ها و رژیم‌ها ـ هر دو ـ به عنوان معتدل یا تندرو است.

اگر اعتدال به مفهوم ارائهٔ طرح درست و ناب اسلام، دعوت مردم به حکمت

و موعظهٔ حسنه، پایبندی به اصول و اخلاق اسلامی، مخالفت با ستم و دفاع مشروع از خود و عدم پذیرش اشغالگری است، حزب‌الله تشکیلاتی معتدل است و برعکس، چنانچه منظور از آن صفات مخالفی مانند مخدوش کردن وجههٔ اسلام، رفتار خشونت آمیز با مردم، ستم به دیگران و کشتار بی گناهان باشد، این روش را می‌توان تندروی نامید که می‌تواند شامل یك جنبش اسلامی یا هر طرف دیگری در جهان باشد که با این روش‌های غیر انسانی رفتار می‌کند.

وقتی که جنبش‌های مقاومت علیه اشغالگری در لبنان و فلسطین، متهم به تندروی می‌شوند، چرا که اشغالگری اسرائیل را رد می‌کنند، این یك موضع سیاسی است و نه توصیف دقیق ماهیت آن جنبش‌ها. به چنین توصیف‌های سیاسی نباید وقعی نهاد، زیرا در دایرهٔ تضاد منافع و عدم پایبندی به ارزش‌ها قرار می‌گیرد؛ چیزی که رژیم‌های استکباری ما را بدان عادت داده‌اند. اساساً چه کسی به آنها مأموریت داده است تا قیم یا داور دیگران باشند و گواهی حسن رفتار فکری و سیاسی ملت‌ها، جنبش‌ها و رژیم‌ها را صادر کنند؟ آیا آنها که خود با عملکرد استعماری و استکباری و سلطه گری خویش بر ملت‌ها محکومند، حق سخن گفتن از میانه‌روی و تندروی دارند؟

دستاورد بزرگی که حزب‌الله لبنان در آزادسازی بخش اعظم سرزمین خود تحقق بخشید و میزان گرایش وسیع مردمی به حزب و نیز حمایت سیاسی مسئولان در مناصب قدرت سیاسی و فعالیت‌های حزبی و دینی، علاوه بر پایبندی حزب‌الله به ضوابط آزادسازی سرزمین از اشغالگری، بی آن که به رغم قدرت و توان و جایگاهی که بدان دست یافته است، اهداف خودخواهانه و برتری جویانهٔ داخلی یا عمل متقابل با دیگران را تعقیب کند، هیچ یك باعث نشد که در موضع گیری سیاسی آمریکا و اسرائیل که فاقد ساده‌ترین دلایل منطقی و واقعی است و در هماهنگی کامل با هژمونی و سلطهٔ آنها و تلاش برای تحمیل سیاست‌های ترسیم شده برای لبنان و منطقه است، از اتهام تندروی و تروریسم مبرا شود.

با این همه، دفاع کلی از جنبش‌های اسلامی، نباید آنها را از بازنگری در اهداف، شیوه‌های کار و ارزیابی تجربهٔ خود با مردم و رژیم‌های کشورهایشان باز دارد. هم‌چنین، این جنبش‌ها باید باب گفت و گو و ارتباط میان این جنبش را به اندازهٔ کافی باز بگذارند تا از تجربیات درخشان همدیگر بهره‌مند شوند. ضرورت ندارد که این گفت و گو با ذهنیت جذب و ادغام در یکدیگر صورت پذیرد، بلکه می‌تواند با روحیهٔ تلاش برای ارتقای سطح عملکرد جنبش‌ها و بهبود آن و نیز تصحیح خطاها و پیشبرد آنها به گونه‌ای که همگام با آرمان‌های کنونی و نیازهای عصر نوین باشد، انجام شود.

به رغم دشواری چنین گفت و گوهایی که ناشی از اسارت جنبش‌های اسلامی در قیدها و حصارها و ویژگی‌هایی است که خود برای خویش به وجود آورده‌اند و مایهٔ تحکیم تعصب‌های حزبی و فرقه‌ای و مانع از تعامل فعال می‌شود، تلاش و حرکت در این جهت، هرچند با گام‌هایی کوتاه و اندك، مطلوب و شایسته است. زیرا دریچه‌ای می گشاید که راه را برای همکاری سازنده هموار می‌سازد و آثار خوبی بر امت ما می گذارد که تشنهٔ طرح اسلامی است. جنبش‌های اسلامی باید دشمنان واقعی خود را بشناسند، نه آن که برخی بکوشند که دشمنان ساختگی از میان جنبش‌های اسلامی برای آنان بتراشند و در نتیجه، دشمنان ما از تفرقه ونزاع‌های داخلی و عصبیت‌های کور در میان ما بهره‌برداری کنند.

پوشیده نیست که آشنایی و همکاری میان جنبش‌های اسلامی که دارای تجانس و هم آوایی است، بسیار ضعیف، بلکه در بسیاری از حالت‌ها اصلاً وجود ندارد و در صورت وجود، احیاناً از حد آشنایی سطحی و گذرا فراتر نمی‌رود. در حالی که موضوعات بسیاری وجود دارد که نیازمند تفاهم و همکاری، چه در سطح استفاده از تجربه‌های موفق یا تبادل رهنمودها و نصایح در امور عمومی یا ایجاد سازگاری در مسائل مشترك است که مانند مسألهٔ فلسطین، با سرنوشت همهٔ امت مرتبط است.

این مسأله به حساسیت رژیم‌ها و حکومت‌ها در کشورهای مختلف ارتباطی

ندارد، زیرا حاشیه‌ای از ویژگی‌های خاص و منحصر به هریك از جنبش‌ها همواره باقی خواهد ماند و باید نیز چنین باشد. هدف ما آن نیست که جنبش‌های اسلامی، در همهٔ ویژگی‌های خاص همدیگر مشترك باشند و اساساً ورود به چنین دایره‌ای درست نیست. اما توجه و عنایت به مسائل مشترك عمومی امت ضروری است و در حدی که در سازگاری باتوان و ویژگی‌های هر کشور باشد و براساس ارزیابی هر جنبش اسلامی از کشور خویش، باید انجام شود.

**تعمیم تجربهٔ حزب الله**

اندیشهٔ تعمیم تجربهٔ حزب‌الله لبنان در سایر کشورها از راه ایجاد شاخه‌های حزب‌الله به روش متمرکز، از سوی بعضی مطرح شد امّا شورای حزب، پس از بررسی این مسأله، بی آن که نیازی به صرف وقت بسیار در مورد آن داشته باشد، به نتیجه‌ای رسید که این طرح را مردود شمرد. شاید مهم‌ترین دلایلی که می‌توان در این زمینه برشمرد، عبارت است از:

۱ ـ مسئولیت فعالیت‌ها و سازوکار آنها در هر کشوری، برعهدهٔ شهروندان همان کشور است و رهبران اجتماعی هر کشور، خود مسئولیت ایجاد حزب اسلامی مناسب و هماهنگ با اوضاع آن را برعهده دارند، چرا که ویژگی‌های هر کشوری با کشورهای دیگر متفاوت است و نمی‌توان مشابهت‌ها و همانندی‌های دقیقی میان آنها یافت. دست‌اندرکاران هر کشور، چنانچه بخواهند از تجربه‌ای که در کشوری دیگر وجود داشته، بهره جویند، می‌توانند با آگاهی و آشنایی و جست‌وجو در مسائلی که آنها را قادر به تأسیس حزب خاص خود می‌سازد، اقدام کنند و از اهداف و تجربیات مورد نظر الهام بگیرند تا بدین ترتیب حرکت خود را غنی سازند.

۲ ـ ممکن است احزاب اسلامی و جنبش‌هایی در کشور دیگری باشند و حساسیت‌هایی در ارتباط باحزب جدید که دارای مدیریت خارجی است، ایجاد شود و چنین تلقی شود که تأسیس این حزب، کوششی است برای استفاده از توان و

سرمایهٔ حزب اصلی و مادر برای به حاشیه راندن نقش و جایگاه احزاب موجود. در نتیجه و با این اعتبارات و دلایل، چه بسا نزاع‌ها و درگیری‌هایی در صحنهٔ فعالیت و همکاری این احزاب به وجود می آید، بی آن که ثمرهٔ عملی داشته باشد. علاوه‌بر این، ایجاد حساسیت در رژیم‌ها و حکومت‌ها از چنین حزب «وارداتی»، آن را در کانون هدف گیری آنها و در نتیجه جلوگیری از فعالیت‌های آن قرار خواهد داد.

۳ـ افراد مؤسس چنین حزبی در هر کشور، در موقعیت ابتدایی و روبه‌رشد خواهند بود و در نتیجه سطح عملکرد و جایگاه مردمی آنها، همگام و نمایانگر وضعیتی که در لبنان، پس از تاریخی طولانی از فعالیت و جهاد به‌وجود آمده است، نخواهد بود و لذا چهره‌ای نادرست و ناقص از ماهیت واقعی حزب به دست خواهد داد و بر ریشه و اصل، مسئولیت‌ها و تبعاتی تحمیل خواهد کرد که ارتباطی با آن ندارد.

طبیعی است که اندیشهٔ انتقال تجربهٔ موفق حزب به کشورهای دیگر، نگاه و علاقه‌مندی بسیاری را به دلیل آسانی این طرح برمی‌انگیزد، امّا موانع اصولی، علاوه بر ضرورت یافتن روشی مناسب‌تر و ایمن‌تر در سایهٔ شرایط کنونی و اختلاف کشورهای جهان اسلام که شاهد آنیم، مقرر می‌دارد که هر کشوری دارای تشکیلات حزبی خاص خود، با کادرهای رهبری و اعضا و هواداران خود باشد. چنین تشکل‌های حزبی می‌تواند روابط مناسب را با اطراف و احزاب دیگر به‌عنوان بخشی از برنامه و فعالیت خود ایجاد کند و این روش، دارای فواید بیشتری در امکان ارائهٔ طرح اسلام و پایبندی بیشتر مردم هر کشور به آن خواهد بود.

چه بسا معترضان بگویند که جهانی بودن اسلام چنین تفکیك و تجزیه‌ای را نمی‌پذیرد! آنچه از دید این معترضان پوشیده مانده، آن است که جهانی بودن در اندیشه و رفتار و اهداف عمومی، در تعارض با به کارگرفتن شیوه‌های مناسب در زمان و مکان‌های متفاوت نیست، به نحوی که کارایی بیشتری در طرح و ارائهٔ پروژهٔ اسلامی ایجاد کند و به گونه‌ای چارچوب‌بندی نشود که متغیرها و شرایط خاص را

در نظر نگیرد. علاوه بر این، اسلام حوزه و حاشیهٔ خلأ را آزاد گذارده است تا شیوه‌ها و روش‌های تشکیلاتی و خصوصیت‌های عملکردی ویژه‌ای در شرایط متفاوت اتخاذ شود، به گونه‌ای که اصول ثابت اسلام محفوظ بماند و مورد تعرض قرار نگیرد. از آنجا که هدف اصلی، توسعهٔ تشکیلاتی و افزایش گسترهٔ حوزهٔ حضور رهبری نیست، بلکه تحقق هدف‌های مورد نظر اهمیت دارد، لذا مانعی برای انتخاب شیوهٔ مناسب برای تحقق آنها وجود ندارد. علاوه بر این، چنین مشکلی با اکتفا به مرکزیت و محوریت ولی فقیه که اصول و قواعد کلی امت را ترسیم می کند حل می‌شود و جزئیات بیشتر، از موضوعاتی خواهد بود که به خصوصیت‌های گوناگون هر کشوری واگذار می‌شود.

هم‌چنین می‌توان ارتباط لازم را میان احزاب اسلامی در کشورهای مختلف، بر اساس فرمول‌های مناسب و سازگار ایجاد کرد. برگزاری اجتماعات و گردهمایی‌های دوره‌ای، کنفرانس‌ها و ارتباطات دوجانبه و مانند آن که می‌تواند به مشورت و تبادل نصایح و رهنمودها و استفاده از تجربیات یکدیگر بینجامد، از جملهٔ روش‌ها برای ایجاد این ارتباط است.

**وحدت برای هماهنگی یا وحدت عملی**

تلاش برای ایجاد وحدت اسلامی میان سنی و شیعه در اماکن مختلفی که حضور دارند و در همهٔ سطوح، از اصلی‌ترین اهداف حزب‌الله است. خدای متعال فرموده است:

وَٱعۡتَصِمُواْ بِحَبۡلِ ٱللَّهِ جَمِيعٗا وَلَا تَفَرَّقُواْۚ [1]

«و همگی به ریسمان الهی چنگ بزنید ومتفرق نشوید».

باید دانست که وحدت به معنای محو ویژگی‌های خاص مذهبی، حزبی یا منطقه‌ای، و ادغام کامل در اندیشه و عمل نیست، زیرا انگیزه‌های اختلاف افراد در

۱. آل عمران، ۱۰۳

برداشت و درك آنها از اسلام، روش‌های اجرایی مناسب و کار او انتخاب رهبران، به‌صرف علاقه‌مندی یا ترسیم این هدف بزرگ، منتفی نمی‌شود. اختلاف‌های فقهی در طول قرن‌های متمادی شکل گرفته و روش‌های کار از هم متمایز شده است و در نتیجه، اولویت‌ها با توجه به تفاوت در تجربه‌ها و افق‌های آگاهی و شرایط تربیتی و عملی ترسیم می‌شود. بنابراین درست نیست که به‌طور غیر اصولی و برخلاف واقع بینی، صرفاً هدف را مدنظر قرار داد. وانگهی، حتی در درون یك مذهب یا میان جنبش‌های اسلامی در یك کشور و عالمان یك منطقه هم اختلاف وجود دارد و چنانچه این اختلاف‌ها در حوزه و دایرهٔ انتخاب مبتنی بر باورها و ادلهٔ شرعی - البته برحسب درك وبهداشت هر فرد یا گروهی - باقی بماند و به حد درگیری و تکفیر و برادرکشی نرسد، گریزی از آن نیست. به‌ویژه آن که از میان برداشتن اختلافات، امری ناممکن است و این مسأله با ساختار انسان ارتباط دارد و در علل پیدایش آن، عوامل درونی، اصولی، تربیتی و محیطی بسیاری دخالت می کند.

منظور از وحدت، جست‌جوی سطحی کارکردی از هر آن چیزی است که ما را دور هم جمع می کند و به همکاری و هماهنگی و یکپارچه کردن تلاش‌ها در حوزهٔ امور مشترك عمومی می‌انجامد و تشکیل نیروی واحد مسلمانان در رویارویی با خطرها و چالش‌ها نیازمند آن است. نیز می‌توان مسائل ومنافع مشترك و سازوکارهای اجرایی همکاری در مورد آنها را به میزانی که هر طرف بدان ایمان دارد و به لحاظ میدانی توان تحقق آن را دارد، در عین لحاظ همهٔ ویژگی‌های خاص هر گروه، مشخص کرد. در این زمینه، بسیار شایسته و مثبت خواهد بود که همکاری‌ها افق‌های جدیدی بگشاید که پیش از تحقق آن روشن و واضح نبوده است و فضایی ازمحبت در تعامل میان اطراف گوناگون غالب شود.

وحدت تنها منحصر به مشخص کردن چارچوب‌های همکاری و هماهنگی نیست بلکه می توان آن را در حالت‌هایی چند تحقق بخشید. اقداماتی که بعضی

طرف‌ها به خاطر باور و اعتقاد خود و نگرش فراگیر آنها ـ که در چارچوب مسائل مورد توجه مستقیم و درونی منحصر نمی‌شود، بلکه از حدود آن در می‌گذرد و رنج‌ها و مسائل مورد توجه جهان اسلام را در دایرهٔ اهتمام خود قرار می‌دهد ـ انجام می‌دهند و مشارکت ممکن آنها بر اساس موقعیت خود که بدون تقاضا یا هماهنگی قبلی انجام می‌شود و بخشی از واجب و تکلیف طبیعی در به دوش کشیدن بار مسئولیت مسائل عمومی تلقی می‌شود و توجه به تأثیراتی که هر گونه تحرک یا مسأله‌ای از خود به جا می‌گذارد و پا از حوزهٔ خصوصیت‌های فرهنگی و سیاسی خاصی فراتر می‌نهد و نتایج آن همگان را در بر می‌گیرد، همه بخشی از این همکاری و وحدت به شمار می‌آید، وحدتی عملی که با وحدت در هماهنگی صرف متفاوت است و این هر دو، مکمل همدیگر در تحقق هدف هستند.

برای مثال، آنچه امروز در فلسطین جریان دارد، مسأله‌ای است که مورد توجه و اهتمام همهٔ مسلمین است، هر چند که تأثیر مستقیم آن بر فلسطینیان بیش از دیگران باشد. بسیج استکباری کنونی برای پشتیبانی از اسرائیل نیز دال بر اهمیتی است که مستکبران، به‌رغم اختلاف منافع خود، در تحکیم پایه‌های رژیم صهیونیستی به زیان ملت فلسطین، برای این مسأله قائل هستند و اهداف آن، از مرزهای فلسطین فراتر می‌رود و همهٔ منطقه را دربر می‌گیرد.

از آنجا که مسألهٔ فلسطین و قدس، مسألهٔ مهم‌تر را تشکیل می‌دهد و هیچ بحثی در مشروعیت حمایت و یاری آن نیست، وظیفه حکم می‌کند که توان همهٔ گروه‌ها و اطراف، برای تأیید و حمایت از آن با هر روش ممکن به کار رود. در اینجاست که اهمیت وحدت خود را نشان می‌دهد. نیاز به هماهنگ ساختن تلاش‌ها و امکانات، از راه برگزاری اجلاس‌ها و بررسی و مطالعهٔ راه‌های حمایت و طرح موضعی واحد در برابر جزئیات این مسأله، در عین توجه به شرایط خاص هر طرف و امکانات و سطح توجهات و اولویت‌های آن، خود را نشان می‌دهد و این همان چیزی است که آن را وحدت هماهنگی می‌نامیم که نیازمند سطحی از تعامل

مستقیم میان اطراف مختلف ـ هر چند اندك یا بسیار باشد ـ خواهد بود.

بخشی از این وحدت، از راه اقدام به اتخاذ و بیان موضع سیاسی و برداشتن گام‌های خودی که برخاسته از باورها و اولویت‌های مورد تشخیص، بدون هماهنگی با دیگران است تحقق می‌یابد، به گونه‌ای که عملاً در جهت خدمت به مسألهٔ فلسطین قرار می‌گیرد که ما آن را وحدت عملی می‌نامیم.

حزب‌الله، رویارویی میدانی خود را با اسرائیل، از راه مقاومت اسلامی به منصهٔ ظهور رساند. مقاومت اسلامی، اولویت خود را بر پایهٔ رد اشغالگری قرارداد و دستاوردهایی چند در لبنان تحقق بخشید که بر واقعیت‌های فلسطین نیز اثر خود را گذارد. حزب‌الله هم‌چنین ایمان خود را به آزادسازی همهٔ سرزمین فلسطین نشان داد و با اتخاذ مواضع سیاسی و عملی و بسیج در راه رسیدن به این هدف، نوعی هم‌گرایی با انتفاضهٔ فلسطین را در چارچوب وحدت عملی از خود نشان داد. جلسات فرهنگی با گروه‌های فلسطینی برگزار شد که نتایجی در حد این نشست‌های دو یا چند جانبه داشته است، نتایجی که منجر به حمایت و همکاری با روش‌های مناسب و امکانات موجود و براساس شرایط اصولی و مناسب شد و گام‌هایی مفید در زمینهٔ وحدت هماهنگی محقق ساخت.

آنچه دربارهٔ مسألهٔ فلسطین گفته شد، دربارهٔ همهٔ مسائل دیگر انطباق دارد، گرچه دارای تفاوت‌هایی عملی است که به میزان اهمیت مسائل و فراهم آمدن وسایل همکاری در مورد آنها ارتباط دارد. حملهٔ استکباری علیه کشورهای ما برای غارت ثروت‌های آنها و سلب اراده و استقلال آنها نیازمند وحدتی است که به وسیلهٔ آن، در رویارویی با اتحاد استکباری به رهبری آمریکا و طرح‌های توسعه‌طلبانه و سلطه‌جویانهٔ آن، قدرت خود را افزایش دهیم.

حزب‌الله در رد سیاست‌های آمریکا در منطقه و اعتراض به آنها و در محکوم کردن حمله به عراق، لیبی و افغانستان و مانند آن و استثمار منابع نفت و سلطه بر گلوگاه‌های استراتژیك منطقه و نیز در اثرناپذیری از تهدیداتی که هدف از

آنها، تغییر مواضع و سیاست‌های حزب در مسائل مختلف است، در واقع متحد عملی همهٔ کسانی است که سیاست‌های آمریکایی را مردود می‌دانند. از سوی دیگر، در همکاری با سایر طرف‌ها در جهت تحریم کالاهای آمریکایی و اعلام مواضع و انجام فعالیت‌های عمومی مشترك، جلوه‌ای از وحدت را به روش هماهنگی به منصهٔ ظهور می‌رساند.

روشن است که وحدت دایره‌ای وسیع را در برمی گیرد که در بعضی از عوامل، قابل تحقق با بعضی از اطراف و در عوامل بسیار دیگری قابل دستیابی با طرف‌های دیگر است. وحدت در بعضی حالت‌ها ثمرهٔ مستقیم خود را می‌دهد و در حالت‌هایی دیگر، سهم کوچکی ایفا می کند و احیاناً در چارچوب یك عنوان نظری ناکارآمد باقی می‌ماند، در حالی که گاهی نتایج عملی سودمندی از آن به دست می آید و انباشته می‌شود.

لذا می‌توان گفت که فواید و ثمره‌های وحدت بیش از آن است که به شمارش در آید و سرشار از نکات مثبت است. لذا نباید کوشش‌های خود را در راه تفسیر وحدت و ابعاد آن هدر دهیم، چرا که وحدت گستره‌ای فراخ فراهم می‌آورد و هر کس که در جهت آن گام بردارد، فضایی برای خود می‌یابد. در این چارچوب می‌توان گفت که تضییق گسترهٔ وحدت که می تواند آن را سنگین و دشوار بنماید و در نتیجه مانع تحقق آن شود، شایسته نیست. چنین رویکردی تفسیر عناصر آن را پیچیده‌تر می کند و روند استفادهٔ اطراف مختلف از آن را با مشکل مواجه می کند. از این رو، هیچ گروهی نباید در پیگیری امور امت و یکه‌تازی در روند عمومی فعالیت‌ها تك‌روی کند، زیرا با مواردی روبرو خواهد شد که آن را در لحظات حساس نیازمند دیگران می‌سازد، در حالی که در چنین لحظاتی آنان را در کنار خود نخواهد یافت.

آنچه گفتیم مانع از گفت و گوی آرام و سازنده در موارد اختلاف فرهنگی و سیاسی، نظری و عملی نیست، اگرچه در این گفت و گوها باید به مواضع سودمند و خودداری از برانگیختن حساسیت‌ها و جدایی‌ها اکتفا کرد. این گفت و گوها باید

متعرض مسائل دارای اولویت شود که احتمال نزدیك کردن دیدگاه‌ها یا تعدیل و اصلاح آنها در آن می‌رود. باید میان افراد یا طرف‌هایی باشد که خود را برای پذیرش گفت و گو، چه به نتیجه‌ای مقبول دست یابد و یا مایهٔ ریشه‌دارتر شدن اختلاف شود، آماده کرده‌اند، بی آن که اثری منفی بر استمرار و تداوم ارتباط و همکاری بگذارد یا به تثبیت نقاط غیر مفید بینجامد.

این نیازمند آن است که از گفت و گوها به دلیل ترس از نتایج آن وحشت نداشته باشیم، بلکه این جرأت را همواره داشته باشیم که راه گفت و گو را با شرایط پیش گفته طی کنیم تا بت غرور و خودخواهی و اعتقاد به این که همهٔ آنچه می کنیم، درست است و همهٔ حق نزد ماست، بشکند و راه در برابر عقل و خرد باز شود تا با آزادی کامل در دایرهٔ انتخاب شرعی اسلامی، به حرکت خود ادامه دهد.

## عملیات آدم ربایی

شرایط جنگ لبنان که در سال ۱۹۸۵ آغاز و در سال ۱۹۹۰ به پایان رسید، به فقدان کنترل مرکزی دولت انجامید و حتی به تقسیم آن به دو قدرت، در میان سال‌های ۱۹۸۸ و ۱۹۹۰ منجر شد. توزیع قدرت بین نیروهای حزبی و میلیشیاها در مناطق مختلف یکی از نتایج این وضعیت بود که در دامن این نیروها، گروه‌های بسیاری رشد کرد که هر یك دارای محاسبات و شیوه‌های عملی خاص خود بود.

به رغم ایجاد نیروهای مشترك در چارچوب جنبش ملی در منطقه‌ای که اصطلاحاً منطقهٔ بیروت غربی نام گرفت و زمینه‌ای برای حضور مسلمانان و سازمان آزادی‌بخش فلسطین بود و نیز ایجاد «نیروهای لبنانی» در جایی که اصطلاحاً منطقهٔ بیروت شرقی نام گرفت و زمینهٔ حضور مسیحیان، حزب «احرار» و «پاسداران کاج» و مانند آن را فراهم آورد، با این همه، رفتار هر مجموعه یا حزب در هر یك از دو منطقه، لزوماً به مفهوم پایبندی و تعهد همگان به آن رفتار نبود و لذا مسئولیت هر اقدامی، بر عهدهٔ یك گروه و بدون ارتباط با سایرین قرار می گرفت. در

چنین وضعی، هیچ چیزی نمی توانست باز گو کنندهٔ رفتار جزئی یا کلی گروهی در زمانی معین باشد، چرا که تعدد مراکز قدرت و پیچیدگی روابط میان احزاب و نیروها و نبود مرجع واحد و متمرکز، همه عواملی بود که به پیدا شدن حوادث بسیاری انجامید که نتیجهٔ طبیعی عرصهٔ پر تنشی بود که فعالیت طیف‌های سیاسی مختلف و همه گونه حضور نظامی و امنیتی را شاهد بود.

از جملهٔ این حوادث، استفاده از شیوهٔ آدم‌ربایی بود که مسائل مختلفی در حاشیه آن بروز کرد:

۱ـ سلسله عملیات آدم‌ربایی از آغاز جنگ لبنان تا پایان آن ادامه یافت. در ژوئن ۱۹۷۵ رئیس کارکنان برنامه‌ریزی هیأت کمك‌های نظامی آمریکا به نام کلنل ارنست مورگان و در ژوئیهٔ ۱۹۷۶ سه تبعهٔ فرانسه که از نگهبانان سفارت آن کشور در غرب بیروت بودند و در دسامبر ۱۹۸۸ سه نفر از سربازان گردان ایرلندی در جنوب لبنان و در آگوست سال ۱۹۹۱ يك فرانسوی به نام جروم لیرو ربوده شدند. در همین فاصلهٔ زمانی و بنا به گزارش روزنامهٔ لبنانی العمل از تحقیقی که با عنوان «بهای جنگ» انجام شده است، بیش از ۷۵ عملیات آدم ربایی انجام شد[۱] که بیش از یکصد گروگان از ملیت‌های مختلف را دربر گرفت.

۲ـ ربوده شدگان دارای تابعیت آمریکا، فرانسه، شوروی (سابق)، ایتالیا، انگلیس، سوئیس، ایرلند، هلند، اسپانیا، نروژ، سوئد، آلمان، بلژیك، ایران، هند، قبرس، اردن، کویت، عراق، لیبی و سعودی[۲] بوده‌اند.

---

۱. روزنامهٔ لبنانی العمل در شمارهٔ مورخ ۲۲ ژانویهٔ ۱۹۸۹ آورده است که عملیات آدم ربایی به ۷۵ مورد بالغ شده که ۹۸ گروگان را دربر گرفته است. این روزنامه، حملات آدم‌ربایی را با ذکر نام ربوده‌شدگان و ملیت آنها ـ و از جمله آنهایی که در این بخش ذکر شده‌اند ـ و تاریخ و سرانجام آدم‌ربایی (آزادی، قتل یا مبادله) و نام گروه رباینده تفکیك کرده است. ربودن جیروم تبعهٔ فرانسوی را روزنامه السفیر در تاریخ ۹ آگوست ۱۹۹۱ ـ پس از گزارش روزنامهٔ العمل ـ ذکر کرده است.

۲. نگاه کنید به روزنامهٔ العمل.

این تنوع گسترده ناشی از تعدد و کثرت طرف‌هایی است که دست‌اندرکار عملیات آدم‌ربایی بوده‌اند و انگیزه‌ها و توجیهات اقدام‌های آنان را متفاوت ساخته است.

۳ـ طرف‌های رباینده نیز متنوع و شامل افراد و سازمان‌های مختلف بوده است. به دیگر سخن، بعضی از عملیات آدم‌ربایی فردی و بعضی دیگر با انگیزه‌های سیاسی خاص بوده است. و در عین حال، عملیات سازمان یافته، غلبه دارد.

در برخی از عملیات، طرف‌های رباینده، از طریق بیانیه‌هایی که بدین منظور و برای تبیین اهداف خود از آدم‌ربایی صادر می‌کردند، خود را معرفی می‌کردند و در بعضی دیگر، هویت ربایندگان مجهول باقی می‌ماند. از جملهٔ اقدامات آدم‌ربایی می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

ـ استفان ژاکمه نمایندهٔ کمیتهٔ بین‌المللی صلیب سرخ در صیدا در عملیاتی که برادر یکی از افراد مقاومت ملی لبنان به نام نعمه شریف هاشم انجام داد، ربوده شد. نعمه شریف هاشم از سوی نیروهای اشغالگر در منطقهٔ زراریه در مارس ۱۹۸۵ بازداشت شد، اما اشغالگران بعداً منکر حضور وی در بازداشتگاه‌های خود شدند. به همین دلیل، برادر وی این شیوه را برای جلب نظر افکار عمومی بین‌المللی و به ویژه صلیب سرخ جهانی، به منظور اطلاع از سرنوشت برادر خود[۱] به کار گرفت. چند روز پس از این اقدام، نمایندهٔ صلیب سرخ آزاد شد.

ـ «سازمان اقدام سوسیالیستی انقلابی» مسئولیت خود در ربودن کلنل آمریکایی ارنست مورگان[۲] و آمادگی خود را برای آزادسازی وی در مقابل دریافت غذا و پوشاك و مصالح ساختمانی برای محلهٔ المسلخ از بخش کرنتینا واقع در منطقهٔ

---

۱. السفیر، ۲۲ آگوست ۱۹۸۵

۲. روزنامهٔ العمل

شرقی بیروت اعلام داشت.

- «گروه‌های انقلابی مسلح لبنان» رئیس مرکز فرهنگی فرانسه در طرابلس به نام ژل سدنی پیرول را ربوده، شرط رهایی وی را آزادی فوری عبدالقادر سعدی که در فرانسه در بازداشت به سر می‌برد، اعلام کرد.[۱]

- «سازمان جهاد اسلامی» مسئولیت خود را در ربودن تعدادی از آمریکایی‌ها، فرانسویان و انگلیسی‌ها اعلام داشت. این سازمان، سرآمد سایر گروه‌ها در عملیات آدم‌ربایی است و انگیزه‌های اقدامات خود را در بیانیه‌ای طولانی که به روزنامه نگار انگلیسی جان مك کارتی در هنگام آزادسازی وی تسلیم داشت، تبیین نمود. در این بیانیه که خطاب به خاویر پرز دکوئیار دبیر کل وقت سازمان ملل متحد تنظیم شده بود و از سوی مقر ملل متحد در ژنو توزیع شد، آمده بود: «مسألهٔ گروگان‌ها و بازداشت شدگان در جهان، یکی از نتایج رویارویی میان ما و نیروهای استکبار جهانی و در مقدمهٔ آنها آمریکا ام‌الفساد جهان و جرثومهٔ آن اسرائیل است»، «لذا مسألهٔ گروگان‌ها را می‌توان واکنش مجاهدان مسلمان به آن اقدامات و تلاشی برای رهایی مجاهدان بازداشت شدهٔ ما تلقی کرد که تا زمان ادامهٔ آن اقدامات، تداوم خواهد یافت و این ناشی از ایمان و اعتقاد ما به ضرورت اقدام برای رهایی مجاهدان ما از زندان‌های فلسطین اشغالی و اروپا و حل مسألهٔ گروگان‌های موجود نزد ماست».[۲] این سازمان هم چنین اعتراض خود را به سیاست‌های اعمال شدهٔ آمریکا، انگلستان و فرانسه و حمایت آنها از اسرائیل بیان داشته است.

- «سازمان عدالت انقلابی» یا «سازمان قضاوت انقلابی» همهٔ مسئولیت خود را در ربودن چهار روزنامه‌نگار فرانسوی پذیرفت و اعلام داشت که این اقدام «هشداری به دولت فرانسه و انگیزه‌ای برای تفکر و تأمل ملت فرانسه، به منظور

---

۱. روزنامهٔ العمل

۲. النهار، ۱۳ آگوست ۱۹۹۱

متوقف کردن همهٔ تدابیر و اقدامات فرانسه در لبنان و پایان دادن به هر گونه دخالت نظامی یا سیاسی در امور لبنان است.»[۱]

-«سازمان مستضعفان جهان» چهار یهودی لبنانی را ربوده، آمادگی خود را برای مبادلهٔ آنان با بازداشت شدگان زندان شهر «خیام» در جنوب لبنان که در اختیار گروه لحد از مزدوران اسرائیل بود، اعلام داشت.[۲]

-«سازمان جهاد اسلامی برای آزادسازی فلسطین» در نخستین بیانیهٔ خود، ضمن بیان سیاست‌های سازمان، مسئولیت خود را در ربودن چهار آمریکایی «به منظور گشودن راه جهاد علیه دشمن اصلی ملت‌های اسلامی و به ویژه ملت مظلوم فلسطین» اعلام داشت و افزود که ربوده‌شدگان «در اجرای توطئه‌های آمریکا در پوشش تدریس در دانشکدهٔ بیروت» فعالیت می کردند.[۳]

-«نیروهای لبنان» وابسته به حزب «کتائب» یا فالانژیست‌های لبنان نیز چهار دیپلمات ایرانی را که در میان آنان دبیر اول سفارت جمهوری اسلامی ایران در بیروت[۴] بود، در هنگام عبور از مانع «برباره» در جادهٔ ساحلی میان بیروت و طرابلس ربودند و تاکنون از سرنوشت آنان خبری در دست نیست.

-«سازمان آزادی بخش اسلامی، نیروهای خالدبن الولید، بخش بیروت»[۵] نیز مسئولیت خود را در ربودن چهار تبعهٔ شوروی (سابق) اعلام و در بیانیهٔ خود «پایان دادن به تجاوز گستاخانه علیه طرابلس مسلمان» را به عنوان شرط رهایی آنان اعلام داشت و حدوداً یك ماه پس از آن، آنان را آزاد کرد.

-سازمان‌های دیگری نیز مسئولیت خود را در عملیات آدم‌ربایی اعلام داشتند.

---

۱. النهار، ۱۹۸۶/۳/۱۵

۲. النهار، ۱۹۸۵/۱۱/۱۸

۳. النهار، ۱۹۸۷/۱/۲۹

۴. این عملیات در ژوئیهٔ ۱۹۸۲ صورت گرفت. (روزنامهٔ العمل)

۵. النهار، ۱۹۸۵/۱۰/۳۱

«سازمان مجاهدان برای آزادی» که دو تبعهٔ آلمان را برای رهایی محمدعلی حمادی که در آلمان در بازداشت به سر می برد، ربودند و «سازمان گروه‌های انقلابی رزمنده» که مسئولیت ربودن دبیر دوم سفارت کرهٔ جنوبی در لبنان را برعهده گرفت و[1] ...

از آنچه ذکر شد و از لا به لای بیانیه‌های صادر شده در روزنامه‌ها روشن می‌شود که عملیات آدم ربایی، نمایانگر واکنش در برابر یك طرف بین المللی مانند آمریکا، انگلستان یا فرانسه. . . و در اعتراض به سیاست‌های آن و در تلاش برای اعمال فشار بر آن است. تلاش برای مبادله با زندانیان در بعضی از کشورها، اعمال فشار بر رژیم صهیونیستی یا مسئولان بازداشتگاه خیام به سود بعضی از بازداشت‌شدگان، اعمال فشار داخلی در لبنان یا اعلام اعتراض به نقش یك کشور در داخل لبنان، از دیگر انگیزه‌های اعلام شده است. این عملیات منجر به پیدایش روش و شیوه‌ای شد که طرف‌های اقدام کننده به گونه‌ای سری آن را به کار گرفته‌اند و این ناشی از نابرابری میان آنها و طرف‌های هدف این اقدامات و نیز تلاش برای واداشتن آنها به عقب‌نشینی یا پذیرش مطالبات رابایندگان است.

هم چنین روشن می‌شود که بعضی از این گروه‌های اقدام کننده دارای گرایش اسلامی بوده‌اند و این را در بیانیه‌های خود اعلام داشته‌اند. با این همه، تعهد اسلامی این گروه‌ها نباید به معنی مسئولیت حزب‌الله در مورد آنها یا اقداماتشان تلقی شود، چرا که حزب الله دارای فعالیت‌های آشکار، رویکردهای روشن، مقاومت علنی و رهبران شناخته شده‌ای است. صرف نظر از دیدگاه حزب‌الله در مورد شیوهٔ آدم ربایی و نیز گفت و گو و مجادلهٔ موجود که در یك سوی آن، گروهی خواستار بررسی عللی است که به پیدایش این نتایج انجامیده است و گروه دیگر به نتایج توجه می کند و آنها را بدون توجه به علت‌ها محکوم می‌سازد، حزب الله نه ارتباطی با این حوادث داشته و نه مسئول آن بوده است. حزب الله موضع خود را در

---

۱. روزنامه العمل

این زمینه بارها اعلام داشته و دیدگاه خود را دربارهٔ این مسأله در بیانیهٔ تفصیلی خود آورده است. در این بیانیه چنین آمده است:

«تلاش برای ایراد اتهام به حزب‌الله در موضوع خارجیان بازداشت شده و فریبکاری و سرپوش گذاشتن بر علل واقعی این مسأله، دیگر سودی برای حاکمان آمریکا ندارد. امروز همه می‌دانند که چه طرف‌هایی مسئولیت خود را در این مسأله اعلام و همهٔ علل این مسأله را درک می‌کنند. این هیأت حاکمهٔ آمریکا بود که با سرپوش گذاشتن و حمایت از جنایت‌هایی که رژیم صهیونیستی در حق مردم مستضعف مادر فلسطین، جبل عامل و جولان انجام می‌دهد، از شیوهٔ بازداشت و به گروگان گرفتن غیرنظامیان عملاً پشتیبانی کرده است. تأیید آمریکا از اقدامات هم‌پیمانان خود در لبنان نیز عامل دیگری است. هنوز سرنوشت هزاران ربوده شدهٔ مسلمان که به دست ارتش «یرزه» در دوران ریاست جمهوری امین جمیل بازداشت شدند، نامعلوم است و سرنوشت دیپلمات‌های ایرانی و کسانی که به دست نیروهای لبنانی (فالانژیست‌ها) ربوده شدند، در پرده‌ای از ابهام قرار دارد. لذا هیأت حاکمهٔ آمریکا باید مسئولیت همهٔ این اقدامات و این روش را بر عهده بگیرد. هم چنین شیوهٔ بازداشت غیرنظامیان و ربودن بی گناهان و ارتکاب قتل عام در حق آنان، روشی است که رژیم صهیونیستی بر پایهٔ آن بنا نهاده شده و هنوز هم این روش ادامه دارد. ربودن شیخ مجاهد عبدالکریم عبید از منزل خود، تنها نمونه‌ای بارز از این روش صهیونیستی است که هیأت حاکمهٔ آمریکا می‌کوشد، بر آن سرپوش بگذارد و از رژیم صهیونیستی حمایت کرده، همهٔ ابزارهای قتل و جنایت را در اختیار آن بگذارد.

حزب‌الله که بارها تأکید داشته است که هیچ رابطهٔ دور یا نزدیکی با موضوع بیگانگان بازداشت شده ندارد، هیأت حاکمهٔ آمریکا را مسئول تداوم این مسأله می‌داند و افکار عمومی آمریکا و همهٔ رسانه‌های جهانی و سازمان‌های بین‌المللی را به پذیرش مسئولیت خود در اعمال فشار بر دولت آمریکا فرا می‌خواند تا آن دولت، از راه اقدام به رهایی گروگان‌ها و ربوده شدگان لبنانی، فلسطینی و ایرانی از زندان‌های

دشمن صهیونیستی و مزدوران آن و زندان‌های هم پیمانان آمریکا در منطقه، نیت و ارادهٔ خود را بر پایان دادن به این مسأله به روش صلح آمیز نشان دهد. دولت آمریکا هم چنین مسئول پیچیده شدن این موضوع به هر شکل ممکن است، چرا که به‌ویژه پس از تلاش‌های جمهوری اسلامی ایران و سوریه برای رهایی آمریکایی‌ها که گامی در راه پایان دادن به مسألهٔ بازداشت شدگان و گروگان‌ها بود، اینك توپ در زمین آمریکاست. ما بر ضرورت توجه رسانه‌ها به مسألهٔ بازداشت شدگان لبنانی، فلسطینی و ایرانی مانند توجه به بازداشت شدگان بیگانه و محکومیت روشی که آمریکا و هم پیمانان آن، از راه حمایت از صهیونیست‌ها، ارتش یرزه و نیروهای لبنانی آغازگر آن بودند، تأکید می کنیم تا این شیوهٔ مخالف با عرف‌ها و قوانین بین المللی، حقی انسانی و مشروع برای زیان دیدگان از اجرای آن توسط دیگران تلقی نشود». [1]

در هر حال، این پرونده در پایان سال ۱۹۹۱، با رهاسازی آخرین گروگان‌ها و بازداشت شدگان غربی در لبنان بسته شد، پرونده ای که یکی از زاییده‌های جنگ لبنان بود و انگیزه‌ها و بازتاب‌های آن نیز ـ به استثنای روشن نشدن سرنوشت چهار دیپلمات ایران و باقی ماندن اسیران و بازداشت شدگان لبنانی و فلسطینی در زندان‌های اسرائیل ـ به پایان خود رسید.

اصرار انفرادی دولت آمریکا بر باز گشودن پرونده در این مرحله و پس از گذشت بیش از ده سال از بسته شدن آن و ایراد اتهام به حزب الله، با هدف اعمال فشار بر این حزب و واداشتن آن به امتیازدهی صورت می گیرد تا تعهداتی در قبال اسرائیل، بر حزب الله تحمیل شود، در حالی که دولت آمریکا هیچ دلیلی برای این اتهام سیاسی و غیر قانونی خود ندارد و هرگز به نتیجه ای در این زمینه دست نخواهد یافت.

---

۱. روزنامهٔ الدیار، ۴ مه ۱۹۹۰ و هفته نامهٔ العهد (الانتقاد)، شمارهٔ ۳۰۶ از سال ششم

**فصل ششم**

# روابط منطقه‌ای و بین‌المللی

**روابط با ایران**

پیروزی انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام خمینی (قدس سره) در ۱۱فوریه ۱۹۷۹ زلزله‌ای در منطقه پدید آورد و بر آرایش پیمان‌های موجود در آن و نیز میزان نفوذ استکبار و منافع آن از طریق این پیمان‌ها تأثیر فراوانی گذارد. ایران جایگاه خود را در زمان شاه به عنوان پایگاه نظامی آمریکا و منبع نگرانی برای اتحاد شوروی و ژاندارم خلیج (فارس) و شمشیری مسلط بر اعراب و حامی رژیم صهیونیستی تغییر داد و با رهبری امام خمینی(قدس سره) به نظامی اسلامی مبدل شد که مخالف با سلطه آمریکا و حامی حق فلسطینیان و خواستار همکاری با همسایگان عرب و متمایز از شرق و غرب در ویژگی‌های فکری و سیاسی است.

از نخستین روزهای پیروزی، سفارت اسرائیل در ایران تعطیل و به جای آن سفارت فلسطین ایجاد شد. دانشجویان مسلمان پیرو خط امام سفارت آمریکا را

اشغال و برنامه‌ها و نقش جاسوسی آن را افشا و قدرت و توان آن را برای استثمار ایران نابود کردند. ایران درهای خود را به روی سازمان‌ها، احزاب، کشورها و نیروهای مختلف در جهان، برای همکاری در چارچوب سیاست دولت نوپای اسلامی گشود و کنفرانس‌های متعددی برای وحدت اسلامی، مسألهٔ فلسطین، ائمهٔ جمعه و جماعت و مانند آن، برای آشنایی و تبادل‌نظرها و همکاری برگزار کرد.

روحانیون و گروه‌های اسلامی در لبنان، این دولت اسلامی را مایهٔ امید و پشتوانه‌ای برای خود یافتند. حزب‌الله نیز در هنگام تأسیس، تحقق آرمان‌ها و اهداف خود را از طریق حمایت و تأیید جمهوری اسلامی ایران ممکن یافت و اعزام نیروهای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی پس از تجاوز اسرائیل، به منظور آموزش جوانان لبنانی علاقه‌مند به نبرد با اسرائیل، کمک‌های ارائه شده به لبنان برای حمایت از مقاومت این کشور و مشارکت در تأمین نیازهای اجتماعی موجود، نمونه‌هایی از این حمایت بود.

رابطهٔ میان حزب‌الله و ایران، از هنگام تلاش حزب برای استفاده از این تجربهٔ نوین در منطقه و یافتن حامی و یاوری در رویارویی با اشغالگران شکل گرفت. این رابطه با سرعت و اطمینان رشد کرد و ابعاد مثبت فراوان آن از لحظهٔ نخست مشخص شد.

بخشی از مهم‌ترین دلایل فراوان این امر چنین است:

۱ـ ایمان حزب‌الله و ایران، به نظریهٔ ولایت فقیه و این که امام خمینی (قدس‌سره) ولی و رهبری است که در عصر کنونی ما تجلی‌بخش این نظریه است. چنین دیدگاهی، به اتفاق نظر در چارچوب رهبری شرعی واحد جهانی انجامیده است.

۲ـ انتخاب نظام جمهوری اسلامی به عنوان شیوهٔ حکومت در ایران که هماهنگ با اصول اسلامی مورد اعتقاد حزب‌الله است. چنین هماهنگی و اتفاق نظری، در عرصهٔ نظری و خطوط کلی وجود دارد و طبیعی است که جزئیات

اجرایی، تابع ویژگی‌های موجود در هر یك از دو کشور ـ ایران و لبنان ـ است.

۳ـ انسجام و هماهنگی سیاسی ناشی از دستاوردهای ایران در مخالفت با سلطهٔ استکبار و تأکید بر استقلال و حمایت از جنبش‌های آزادی‌بخش، به‌ویژه در مقاومت علیه اشغالگری اسرائیل؛ و این همان دیدگاهی است که حزب‌الله در طرح اولویت مبارزه علیه اشغالگران اسرائیلی و الزامات آن از قبیل عدم پذیرش نقشه‌های استکباری بدان معتقد است.

ایران مظهر زنده‌ای از اجرای اسلام به شمار می‌آید و هر مسلمان متعهد به اسلام، به پیگیری و تأمل در این تجربه می‌پردازد. ایران چهرهٔ موجود و رایج از اسلام را که ناشی و از خطاهای ناآگاهان و توطئه‌های دشمنان بود، تصحیح کرد و الگویی از انتخاب و گزینش مردمی را به منصهٔ ظهور رساند؛ الگویی که شاه را از طریق خواست عمومی و اعلام مواضع و نه از راه کودتای نظامی یا حمایت خارجی، از قدرت برافکند و به مردم، امکان انتخاب آزادانهٔ نمایندگان خود را داد. برای مثال، تجربهٔ انتخاب جناب آقای سیدمحمد خاتمی به ریاست جمهوری هنوز از یادها نرفته است. ایران عملکرد خوبی در مفاهیمی همچون آزادی، حق اختلاف نظر، حقوق زنان و ادارهٔ نهادهای دولت از خود نشان داد. استقبال حزب‌الله از تجربهٔ ایران چیزی بر آن تجربه نمی‌افزاید و استفاده از آن در ارتباط با الزاماتی است که دیدگاه و ویژگی‌های حزب‌الله دربردارندهٔ آن است و این حقی مشروع است.

حزب‌الله نیز تجربه‌ای برجسته را در مقاومت عرضه کرده و مایهٔ اعجاب و تحسین دولت و ملت ایران قرار گرفته است و این بخشی از آرزوهایی است که ملت‌های مستضعف، در رویارویی، با چالش‌های بزرگ و مستمر، نسبت به همدیگر دارند.

بدیهی است که در چنین روابطی، علاوه بر دیدگاه‌ها، اشتراك منافع هم، چه در روابط میان دو کشور یا یك کشور و یك حزب وجود دارد. و بدیهی است که هریك از طرفین در پی تحقق اهداف خود در چارچوب این رابطه خواهد بود و

چنانچه این روابط، بر اصل استقلال و پذیرش مسئولیت خود در عرصهٔ عمل هریك از دو طرف استوار باشد، تضادی به وجود نخواهد آمد. چه بسا در چنین حالت‌هایی این برداشت وجود دارد که نیروی ضعیف‌تر در دایرهٔ منافع قدرت برتر جذب می‌شود و این احساس را به دست می‌دهد که ضعیف در تسخیر قوی قرار می‌گیرد. چنین برداشتی زمانی درست است که مدیریت مستقیم در اختیار نیروی برتر و اجرا در دست طرف ضعیف‌تر باشد و در صورتی که طرفین، تحقق خواسته‌های خود را بر اساس استقلال نظر هریك اراده کنند، درست نخواهد بود.

برای مثال، آزادسازی جنوب لبنان و بقاع غربی که توسط حزب‌الله با حمایت مؤثر ایران انجام شد، درواقع تحقق هدف اعلام شدهٔ حزب بود که برای آن شهیدانی تقدیم کرد. ایران نیز دیدگاه خود را در رد اشغالگری و یاری مجاهدان جامهٔ عمل پوشاند. این رویداد دستاوردی برای حزب‌الله و لبنان و نیز ایران تلقی می‌شود، همچنان که دستاورد سوریه، انتفاضهٔ فلسطین و همهٔ کسانی است که به مقاومت و آزادی ایمان دارد و زیانی برای اسرائیل و مزدوران آن و آمریکاست، همچنان که خسارتی برای هر طرفی است که حامی و پشتیبان اسرائیل است.

نتایج این روابط بر وضعیت حزب‌الله، به بخش سیاست خارجی ایران مربوط می‌شود که در اصول کلی خود، دارای ثبات بوده است و با تغییر رؤسای جمهوری اسلامی در ایران - از آیت‌الله خامنه‌ای (حفظه‌الله) تا جناب آقای هاشمی رفسنجانی و جناب آقای خاتمی - تغییری نکرده است. این مسأله با خطوط ترسیم شده از سوی ولی فقیه یعنی امام خمینی(قدس سره) که در زمان آیت‌الله خامنه‌ای (حفظه‌الله) نیز تداوم یافت، ارتباط دارد. برای مثال، تأیید حقوق دو ملت لبنان و فلسطین و حمایت از مقاومت علیه اشغالگران، از اصول تغییرناپذیر سیاست ایران و حتی مورد اتفاق همهٔ مردم ایران و فعالان آن در میان روحانیون و در بخش‌های فرهنگی و اجتماعی و نیروهای سیاسی گوناگون است.

از این رو همهٔ محاسبات مربوط به اثرپذیری رابطهٔ ایران و حزب‌الله از

اختلافات دو جناح اصلی درون جامعهٔ ایرانی ناکام ماند، زیرا اختلاف محافظه کاران و اصلاح طلبان به مسائل مدیریت کشور و بازسازی آن و سیاست‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، حقوقی و مانند آن ارتباط دارد و شامل نوع نگرش به «مقاومت» که طرفین بر تأیید آن اتفاق نظر دارند، نمی‌شود.

حزب‌الله نیز ارتباطی با آنچه درون جامعهٔ ایران می گذرد، ندارد، زیرا این مسائل، از خصوصیت‌هایی است که به باورها و انتخاب ایرانیان و نمایندگان آنان ارتباط دارد و حزب‌الله را نمی‌توان در صف یکی از دو جناح اصلی در ایران قرارداد، بلکه این حزب دارای روابط خوب با هر دو جناح و سران آن است. حوزهٔ عمل و توجیهات حزب‌الله نیز مستلزم آن است که در فراهم آوردن شرایط و امکانات لازم برای فعالیت حزب تلاش شود، نه آن که به بخشی از وضعیت خاص دیگران مبدل شود یا خود را وارد چنین مسائلی کند. روابط طرفین به هیچ وجه، به معنای همسانی تجربهٔ طرفین یا درهم آمیختگی جزئیات فعالیت آنها نیست، بلکه همکاری و تعاونی حقیقی در زمینهٔ باورهای مشترك و نیازهایی است که چنین روابطی اقتضای آن را دارد؛ رابطه‌ای صریح، روشن و اعلام شده که عملاً فواید بسیاری در تأمین مصالح لبنان داشته است.

بنابراین حملات متمرکز رسانه‌های غرب و آمریکا که با راهنمایی دوایر استکباری و اسرائیل، علیه رابطهٔ میان ایران و حزب‌الله صورت می گیرد، باید بخشی از سیاست‌های استعمار برای ایجاد تفرقه میان نیروهای مختلف تلقی شود تا خود یکه تازه میدان شود و امکان سلطه بر جهان برای آن فراهم شود. این در حالی است که هر کشور یا طرفی در جهان معاصر، می کوشد تا با ایجاد روابط با کشورها و طرف‌های دیگر، خود را به منظور نجات منافع و سیاست‌های خویش تقویت کند.

ما در لبنان نیز شاهد این حالت بوده‌ایم و هر حزبی در مناطق لبنان کوشیده است تا پل‌های ارتباطی با کشورها و نیروهای مختلف در جهان که هماهنگ با دیدگاه‌ها و منافع خود می‌یابد ایجاد کنند. ما شاهد ارتباط با آمریکا، فرانسه یا

اسرائیل و با مصر، لیبی یا سعودی و با اتحاد شوروی سابق بوده‌ایم و هر گروهی توجیهات ویژهٔ خود را در ایجاد این روابط در سطوح مختلف ـ از حدّ مزدوری و سرسپردگی تا اکتفا به جلب حمایت طرف مقابل ـ داشته است. حتی می توان گفت که چنین حالتی در روابط میان کشورها نیز وجود دارد و این روابط بر پایهٔ همان اصول استوار است و در بعضی موارد، جلوه‌هایی از تبعیت و وابستگی یا همکاری و تعاون می‌یابد و این بستگی به اختلاف موقعیت کشورها و باورها، توانایی‌ها و رژیم‌های حاکم بر آنها دارد.

از آنجا که رویکرد جهانی به سوی جهانی سازی سلطهٔ آمریکا و انحصارگری آن و ایجاد جهان تك قطبی پیش می‌رود و ما شاهد حالت تسلیم در سطح کشورهای جهان هستیم، لذا کشورها یا جنبش‌هایی که دارای آرمان‌هایی مخالف سیاست‌های آمریکا هستند، همواره در موضع اتهام، اعمال فشار و تخریب وجههٔ واقعی خود واقع می‌شوند و این بخشی از نقشهٔ ناکام گذاشتن امکان و توان کشورها در تحقق وحدت، همکاری و تقویت خود با استفاده از امکانات مشترك نیروهای مستضعف جهان است.

بنابر آنچه گفته شد، اهمیت و ضرورت رابطه میان حزب‌الله با ایران و سوریه و نیز رابطهٔ لبنان و مقاومت فلسطین با سوریه و روابط سوریه و ایران روشن می‌شود و اهمیت روابط میان کشورهای عربی و میان آنها با ایران و هر نیروی مدافع حقوق آنان در سطح منطقه قابل درك خواهد بود، زیرا چنین روابطی پشتوانهٔ واقعی همهٔ طرف‌های این همکاری خواهد بود. در این صورت، حملهٔ خصمانه و متمرکزی که بر پایهٔ اصل ناتوان نگه داشتن جوامع صورت می گیرد، چنانچه کشورها و ملت‌های ما در جهت تحکیم روابط و افزایش همکاری گام بردارند، آسیبی نخواهد رساند.

کشورهای خلیج [فارس] نیز اهمیت روابط با ایران و علاقه‌مندی صادقانهٔ این کشور را در همکاری با آنها، به منظور بهره‌برداری از نعمت‌های خدادادی در

منطقه و جلوگیری از سلطهٔ اجانب بر آن دریافته‌اند و درك کرده‌اند که جنگ عراق و ایران که سقوط دولت نوپای ایران را در طول هشت سال هدف خود قرار داد و با هزینه‌های سنگین و زیان‌ها و خسارت‌های خود ثروت‌های منطقه را بر باد داد، به سود هیچ کس در منطقه نبود، بلکه خدمت بزرگی به آمریکا و اسرائیل به‌شمار می‌آید. تنها سوریه بود که از لحظهٔ نخست، با درك اهمیت این روابط، در استحکام و گسترش آن کوشید و دیگران بعداً توانستند عمق نظر سوریه را در این زمینه دریابند.

**روابط با سوریه**

«حافظ اسد» رئیس جمهوری فقید سوریه، براساس دیدگاهی تئوریك، تاریخی و استراتژیك در نبرد با اسرائیل، با همکاری با اتحاد شوروی در ایجاد یك نیروی نظامی به منظور برقراری موازنهٔ تسلیحاتی با اسرائیل همت گماشت. هم‌او بود که در سال ۱۹۷۳ مصر را به ورود در جنگ اکتبر تشویق کرد و در دیدار با ملاقات کنندگان، زمانی طولانی را به شرح تاریخ منطقه، ویژگی‌های مردمان آن و ضرورت استرداد حقوق اعراب اختصاص می‌داد. سوریه در دوران حافظ اسد، مسیر سیاسی خاصی پیمود که دعوت به مقاومت در برابر پروژه‌های اسرائیل، تحکیم همبستگی اعراب در برابر فشارها، حمایت از مقاومت علیه اشغالگران و همکاری با کشورهای حامی این رویکرد از ویژگی‌های آن است.

سوریه تلاش کرد که صحنهٔ لبنان منبع قدرتی برای آن باشد و به‌زمین سستی تبدیل نشود که دشمنان و مخالفان، برای ضعیف ساختن سوریه از آن استفاده کنند. جغرافیای لبنان، تکثر فرقه‌ای و ویژگی‌های سیاسی گذشته و حال آن، عاملی بود تا این کشور به عرصهٔ نزاع و تسویه‌حساب‌ها مبدّل شود. اوج‌گیری نبرد میان جنبش ملی ـ که دارای اکثریتی با صبغهٔ اسلامی بود و از حمایت سازمان آزادی‌بخش فلسطین برخوردار بود ـ با کسانی که زمام امور را در بخش مسیحی جامعهٔ لبنان در دست داشتند، به تفکیك فرقه‌ای شدیدی انجامید که مورد پذیرش

کشورهای بزرگ نبود. در آغاز مسیحیان برای برقراری مجدد موازنه از سوریه کمك خواستند که در نتیجهٔ آن نیروهای نظامی سوریه برای پایان دادن به درگیری‌های فرقه‌ای و جلوگیری از تقسیم سیاسی لبنان وارد این کشور شدند. اما «جبههٔ لبنانی» و جناح نظامی اصلی آن به نام «نیروهای لبنانی» که مسیحی بودند، با پشت کردن به سوریه، به همکاری با اسرائیل در زمینهٔ آموزش نظامی و تسلیحات پرداختند و تسهیلاتی برای تحقق تجاوز اسرائیل در سال ۱۹۸۲ ایجاد کردند که به محاصرهٔ بیروت انجامید و تلفاتی را در حد هزاران نفر از نیروهای سوریه به وجود آورد و در نتیجه بشیر جمیل رئیس نیروهای لبنانی، با پشتیبانی تانك‌های اسرائیلی به ریاست جمهوری رسید و کنترل ارتش لبنان به دست این نیروها افتاد. در چنین شرایطی، لبنان که بیش از یك‌سوم خاکش به اشغال درآمده بود، در خدمت سیاست‌های اسرائیل درآمد و این امر باعث تضعیف موقعیت سوریه در منطقه شد و به منزلهٔ ضربهٔ خنجری دردناك از سوی یك کشور عربی بود که می‌بایست همبستگی خود را با سوریه اعلام کند، نه آن که همگام با اشغالگران اسرائیلی حرکت کند.

در چنین فضایی، ایران اسلامی حمایت خود از سوریه و آمادگی خویش را برای اجرای فرمان امام خمینی (قدس سره) در زمینهٔ اعزام نیروهای سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ایران، به منظور حمایت از لبنان در برابر اشغالگری اعلام داشت. با موافقت حافظ اسد رئیس جمهوری سوریه، نیروهای سپاه از طریق سوریه وارد لبنان شدند تا به آموزش جوانانی بپردازند که بعداً حزب‌الله را تشکیل دادند و نخستین اولویت را به مقاومت علیه اشغالگران اسرائیلی دادند.

در وهلهٔ نخست، رابطهٔ میان حزب‌الله و سوریه منحصر به هماهنگی امنیتی به منظور تسریع انتقال رزمندگان حزب‌الله و سلاح‌های آنان و رفع هرگونه اشکالی که پیش می‌آمد، بوده است و به سطح روابط سیاسی ارتقا نیافت، زیرا از یك سو، حزب‌الله تنها به عملیات مقاومت می‌اندیشید و اهتمامی به گسترش روابط سیاسی

نمی‌ورزید و از سوی دیگر، برخورد طرف سوری با حزب‌الله نیز براساس تلقی آن به‌عنوان نیروی مقاومت و نه یك پروژهٔ کامل سیاسی استوار بود.

نبود گفت‌وگوی سیاسی مستقیم، ابهاماتی در نگاه هریك نسبت به دیگری ایجاد کرد، اگرچه هردو طرف به اهمیت موقعیت و جایگاه طرف دیگر ایمان داشتند. اگر سوریه به حمایت و تأیید مقاومت نمی‌پرداخت، اعتراض‌های داخلی از سوی بعضی نیروهای سیاسی لبنان، به‌ویژه از سوی دستگاه حاکم که در آن زمان، رویکردش به مرحله‌ای نرسیده بود که مقاومت واقعی علیه اشغال را به رسمیت بشناسد، توان آن کشور را می‌فرسود. و اگر عزم راسخ حزب‌الله و اعلام قاطعانهٔ اولویت مبارزه علیه اشغال نبود، اسرائیل در بحران و بن‌بست قرار نمی‌گرفت و وادار به خروج از خاك لبنان نمی‌شد و به ایجاد نیروی مستحکمی نمی‌انجامید که در جهت منافع و جایگاه سوریه به کار گرفته شود.

در این راستا نیروهای سوریه در ۲۴ فوریهٔ ۱۹۸۷ به منظور جلوگیری از درگیری میان احزاب ـ که حزب‌الله خود را از آن برکنار داشت ـ وارد بیروت شدند. در سایهٔ فضایی تشنج‌آمیز، نیرویی از ارتش سوریه وارد ساختمانی در خیابان فتح‌الله شد که در یکی از طبقات آن، گروهی از جوانان حزب‌الله حضور داشتند. در نتیجه، قتل عامی صورت گرفت که به شهادت ۲۷ نفر از نیروهای حزب‌الله انجامید. این وضعیت، بحرانی در روابط طرفین ایجاد کرد، اما حزب‌الله از بیم درگیر شدن در آتش فتنه، عناصر خود را کنترل کرد تا واکنشی از خود نشان ندهند. فارغ از عمق حادثه، استفاده از روش حل مشکل به‌جای درگیری و از بین بردن عوامل تشنج و عدم اطمینان که منجر به پیدایش محاسبات نادرستی شده بود، برای حزب‌الله یك اصل به شمار می‌آمد. بدین ترتیب، پس از مدتی کوتاه، مسائل به جریان طبیعی خود بازگشت و البته افسوس نسبت به وقوع این حادثه در دل‌ها ماند.

در ژوئیهٔ ۱۹۸۸، نیروهای سوریه تصمیم گرفتند تا درپی حوادث درگیری‌های امل و حزب‌الله و برای جداسازی میان رزمندگان طرفین به منظور

کنترل اوضاع امنیتی، وارد حومهٔ جنوبی بیروت شوند. حزب‌الله نگرانی‌های بسیاری داشت که بارزترین آنها، نگرانی از جانبداری سوریه به نفع امل بود و این باعث درخواست رهبری حزب‌الله برای ملاقات با پرزیدنت حافظ اسد، برای گرفتن تضمین‌های مستقیم از وی شد. چنین نیز شد و رئیس جمهوری سوریه به حزب‌الله اطمینان داد که حضور نیروهای سوریه جنبهٔ امنیتی داشته، جانبدارانه نخواهد بود. این دیدار فرصت مناسبی برای یك گفت‌وگو و مباحثهٔ ایدئولوژیك و سیاسی ایجاد کرد که برای نخستین بار، میان رهبری حزب و سوریه، در این سطح صورت می‌گرفت. درپی این ملاقات، دیدارهای سیاسی متعددی در چارچوب کمیتهٔ چهارجانبهٔ تشکیل شده از سوریه، ایران، امل و حزب‌الله برای رسیدگی به درگیری‌های میان طرفین و پس از آن، دیدارهای دو جانبه میان حزب‌الله و آقای فاروق‌الشرع وزیر خارجهٔ سوریه صورت گرفت و بنیاد روابط مستمر و گفت‌وگوهای سیاسی در موضوعات مشترك را نهاد که به طور عمده به نزاع با اسرائیل ارتباط داشت. در همین چارچوب، دیدارهایی با سرتیپ ستاد باسل الاسد(ره)، عبدالحلیم خدام معاون رئیس جمهوری سوریه، فاروق‌الشرع وزیر خارجه و سرتیپ غازی کنعان صورت گرفت.

با پایان یافتن درگیری‌های امل و حزب‌الله، رابطهٔ این حزب با سوریه گسترش وسیعی یافت و سوریه در موارد متعدد، مراتب تقدیر خود را از حزب‌الله و تلاش‌های آن، در کنفرانس‌های مطبوعاتی و اظهارنظرهای گوناگون ابراز داشت و انتخاب روش مقاومت را بدون چشم‌پوشی و تحفظی به رسمیت شناخت. حتی مرحوم پرزیدنت حافظ اسد، به‌رغم فشارهای گسترده‌ای که بر سوریه، به‌ویژه از سوی آمریکا و به منظور انزوای حزب‌الله و تنها ماندن آن در عرصه صورت می‌گرفت، از حق مقاومت دفاع کرد و با تفکیك آن از تروریسم، حمایت و ایستادگی علنی سوریه را در دفاع از مقاومت در لبنان و فلسطین، بی‌هیچ پرده‌پوشی اعلام داشت.

آمریکا و اسرائیل روی تغییر سیاست‌های سوریه پس از وفات پرزیدنت حافظ اسد حساب می کردند، اما پرزیدنت دکتر بشاراسد، نه تنها اصول ثابت آن را حفظ و استمرار بخشید، بلکه توجه و عنایت خود را به مقاومت لبنان و فلسطین به عنوان یك حق مشروع افزایش داد و در مقابل نژادپرستی صهیونیستی، در مهم‌ترین محافل عربی و بین‌المللی و در برابر چشم جهانیان، از آن دفاع کرد.

حزب‌الله نیز مراتب تقدیر و ارج گذاری خود را نسبت به مواضع سوریه ابراز داشت و پایبندی خویش را به انتخاب گزینهٔ روابط استراتژیك با سوریه و ایستادگی در کنار آن مورد تأکید قرار داد، زیرا سوریه نقش اصلی را در شکل گیری فرمول طائف برعهده داشت و به درخواست دولت لبنان وارد این کشور شد و به سال‌ها جنگ داخلی، با حضور واعمال قدرت خود پایان داد، به بازسازی نهادهای دولتی و بازگشت مجدد فعالیت‌های آن کمك کرد، از ارتش لبنان حمایت کرد و پشتوانه‌ای برای مقاومت شد و وضعیت استظهار و اتکا به قدرت اسرائیل را در لبنان از میان برد. حضور سوریه در لبنان به مقاوم ساختن این کشور در برابر نفوذ و سلطهٔ اسرائیل انجامید و تنها به سود سوریه در درگیری با صهیونیست‌ها نبود.

اشتراك نظر و دیدگاه‌های حزب‌الله و سوریه امری طبیعی بود. اسرائیل هیچ کس را رها نمی کند و طمع‌ورزی‌های آن از مرزهای فلسطین در می گذرد و شامل همهٔ منطقه می‌شود و چنانچه همهٔ نیروهای عمل کننده متحد نشوند و نقاط ضعف اسرائیل را مورد حمله قرار ندهند، فاجعه چیزی برای کسی باقی نخواهد گذاشت. حزب‌الله هیچگاه این نکته را مورد تردید و انکار قرار نداد که روابطش با سوریه برپایهٔ محاسباتش در مورد مقاومت علیه اشغالگری استوار است. به هر حال، سوریه تنها کشور عربی است که با ایستادگی و ثبات، به دفاع از مقاومت پرداخت و به تحقق آزادی شکوهمند بخش اشغالی لبنان کمك کرد.

عملکرد حزب‌الله، استقلال گسترده‌ای در برخورد با سوریه را از خود نشان داد، هر چند که چنین چیزی در روابط میان احزاب و کشورها، غیر معمول

به‌شمار می آید. اما پروژهٔ سیاسی روشن حزب‌الله، عملکرد دقیق آن و پیگیری منظم بسیج عمومی برای تأیید و حمایت از مقاومت نیروهای خود، رهبری سوریه را نسبت به هماهنگی مسیر حرکت حزب‌الله با دیدگاه‌های آن کشور مطمئن ساخت، تا جایی که یک مسئول سیاسی بلند پایهٔ سوریه گفته است که اگر قرار بود، با هم نشستی داشته باشیم و هم اندیشی کنیم، به این حجم از هماهنگی در عملکرد که در واقعیت‌های عملی بدان رسیده‌ایم، دست نمی‌یافتیم.

شاید برخی افراد از شدت همانندی رابطهٔ حزب‌الله با هر یک از دو کشور سوریه و ایران دچار شگفتی شوند، اما نیاز حزب‌الله به حمایت نیروهای اثرگذار در منطقه و باور این حزب نسبت به اهمیت حمایت ایران و سوریه، علاوه بر روابط استراتژیک سوریه و ایران که از پیروزی انقلاب اسلامی آغاز شد و نه تنها هیچگاه متوقف نشد بلکه به مرور زمان، استحکام بیشتری یافت و احترام هر یک از دو کشور نسبت به جایگاه و نقش و اهداف کشور دیگر و همکاری آن دو در عین مراعات و لحاظ ویژگی‌های خاص هریک، فرصتی برای حزب فراهم آورد تا از حمایت این دو کشور در منطقه، در چارچوب حفظ ویژگی‌ها و انتخاب‌های خاص خود بهره‌مند شود.

بنابراین رابطه با سوریه برخاسته از دیدگاه‌های فکری و سیاسی حزب‌الله بود اما پایبندی ما به ضرورت فعال‌تر شدن روابط لبنان و سوریه مبتنی بر معادلات ژئوپلتیک است که همواره لبنان را در طول تاریخ در موضع یک کشور ضعیف و در معرض جزرومد مناسبات سیاسی منطقه‌ای و بین المللی قرار داده است و در نتیجه گزینه‌های موجود فراروی آن را محدود ساخته و از سوی دیگر، از لحاظ بازتاب‌ها و انعکاس آن روی کشورهای منطقه، آن را در معرض اثرپذیری و اثرگذاری متقابل قرار داده است. در این مرحلهٔ تاریخی نیز لبنان در برابر دو گزینه ـ سوریه و اسرائیل ـ قرار داشت و از لحاظ حرکت سیاسی و آثار آن بر آیندهٔ منطقه، هیچ امکانی برای خروج از این چنبره وجود نداشت، زیرا پذیرش یکی به معنای رد دیگری بود. آنچه این تحلیل را مورد تأکید قرار می دهد، وضعیت لبنان بلافاصله پس از تجاوز

اسرائیل و میزان اثرگذاری رژیم صهیونیستی در تصمیمات دولت لبنان و نیز وضعیت این کشور پس از کنفرانس طائف و میزان اثرگذاری سوریه در نتایج مترتب بر این روابط در سطح منطقه و جهان است.

ما در حزب‌الله، روابط با سوریه را روابطی اضطراری یا استثنایی نمی‌دانیم، بلکه آن را گامی اساسی در مواجهه با شرایط منطقه بر می شماریم. این روابط، در حد اندیشه و سلیقه و علاقه مندی طرفین باقی نماند، بلکه از آزمونی طولانی و سخت در سایهٔ تحولاتی خطرناك و پیچیده گذشت تا این که کارایی و سودمندی و ضرورتش را به اثبات رساند.

**روابط با رژیم‌های عربی**

مشکل اساسی رژیم‌های عربی ناشی از مطالبات ملت‌ها نیست - هر چند این مطالبات بسیار باشد - بلکه مشکل آنها بار سنگینی است که از نظام تك‌قطبی جهان زاده شده است. این سیستم خواهان آن است که منطقه بر اساس مصالح نظام تك‌قطبی و خواست‌های اسرائیل باز تعریف شود. چیزی که هیچ‌یك از کشورها آن را تأمین نمی کند، زیرا تأمین آن الزامات بین‌المللی دشوار و زیان‌آوری برای این کشورها در پی خواهد داشت و آنها را به ابزار اجرایی در مواجهه با ملت‌ها تبدیل خواهد کرد. زیرا استکبار آمریکا حکومت هیچ رهبری را مگر به مقداری که منافع آمریکا را تأمین کند، بر نمی‌تابد. این کشور با استفاده از موقعیت بین‌المللی خود هر تهمتی را که بخواهد، متوجه آنها می کند و با طرح شعارهای فریبنده، اقدام به سلسله تدابیری می کند که حکومت‌ها را هدف گرفته و آنها را بدون ابراز ارتباط مستقیم با تهمت‌ها و شعارهایی که مطرح کرده، ساقط می کند.

بنابراین، این رژیم‌ها نیازمند سلسله تغییراتی است که آنها را در وفاق با ملت‌ها یاری دهد تا بتوانند با تهدیدات خارجی رویاروی کنند، تهدیداتی که دیگر به شیوهٔ اشغال نظامی محدود نمی‌شود و در عصر حاضر اشکال گوناگونی یافته است. حمایت‌هایی که منجر به ایجاد پایگاه‌های نظامی می‌شود، مقررات بین‌المللی که

امکانات کشورها را به سود قدرت‌های بزرگ به خدمت می‌گیرد، استراتژی کالایی که قیمت و حجم تولید را به سود منافع آمریکا و غرب رقم می‌زند و صلح جهانی که راه‌حل‌هایی مغایر با حقوق سرزمین و دیگر حقوق ارائه می‌کند، از آن جمله است.

بدون شك، این تحولات مستلزم برقراری عدالت بین مردم و همراهی با خواست‌های آنان است. امیرالمؤمنین علی(ع) می‌فرماید:

**«ولیکن احب الامور الیك اوسطها فی الحق و اعمها فی العدل و اجمعها لرضا الرعیة، فان سخط العامة یجحف برضا الخاصة و ان سخط الخاصة یغتفر مع رضا العامة».** [۱]

«دوست داشتنی ترین امور در نزد تو باید میانه‌ترین آنها در حق و فراگیرترین آنها در عدالت و جامع‌ترین آنها برای رضایت عامهٔ مردم باشد، زیرا خشم همگان رضایت خواص را پایمال می‌کند و خشم خواص با رضایت عامهٔ مردم بخشوده می‌شود».

دادن حق اظهارنظر، تجمع، پرسشگری و حضور در عرصهٔ سیاست و اجتماع، بازنگری ساختاری در حکومت، نوسازی قوانین، رونق بخشیدن به اقتصاد دستاوردهایی است که پویایی داخلی به ارمغان می‌آورد و به ایستادگی در مقابل خطرات خارجی کمك می‌کند و به درمان اصولی امور می‌انجامد. در غیر این صورت این حکومت‌ها تنها، حافظ رهبران خود در برابر ملت‌ها خواهند بود، ملت‌هایی که در مظلومیت به سر می‌برند و به عکس العملی در قبال حکومت می‌اندیشند.

در این میان از نیروهای فعال جامعه انتظار می‌رود، از راه‌های سیاسی و به دور از مبارزات مسلحانه در ایجاد چنین تحولات مثبتی تلاش و مشارکت ورزند. چرا که درگیری‌های مسلحانهٔ داخلی به سرعت به آشوب می‌انجامد. مبارزات مسلحانه با حکومت، کشور را به میدان جنگ، برای موجودیت و بقا تبدیل می‌کند و هر یك

---

۱. نهج البلاغه، عهدنامهٔ علی(ع) به مالك اشتر هنگامی که وی را به فرمانداری مصر برگزید (نامهٔ شمارهٔ ۵۳)

از طرفین توجیهاتی می‌تراشد که طبق آن ضوابط را زیر پا گذارد تا ادامهٔ موجودیتش را تضمین کند. در چنین مبارزاتی هیچ یك از طرفین سودی نمی‌برد.

برای مثال، کشور الجزایر در دورهٔ سرکوب نظامی از سوی دولت و به کارگیری اسلحه از سوی بعضی از اسلام‌گرایان، با الجزایر کنونی بسیار متفاوت است، اگرچه همچنان راه درازی در پیش دارد. در بحرین نیز بازگشت رابطهٔ بدون استفاده از زور، بین حکومت و مخالفان اگرچه در ابتدای راه قرار دارد اما پویایی و تحولات مثبتی ایجاد کرده است.

چنین تلاش‌هایی باید با رویکرد جذب همگانی و فعالیت مردمی همراه باشد تا پشتیبان قدرتمندی برای هر تصمیم‌گیری و مؤثر در ایجاد هرگونه تحول تدریجی و قدرت مشروعی باشد که هر گروهی می‌تواند به آن تکیه کند.

هرگونه جهت‌گیری سیاسی که از پایگاه مردمی بی‌بهره باشد، در اثبات موجودیت خود ناتوان خواهد بود. برای مثال، تجربهٔ مصر پس از پیمان کمپ دیوید پیش روی ماست. انور سادات این پیمان را به منظور سازش با اسرائیل و عادی‌سازی روابط با این رژیم امضا کرد، اما مخالفت مردمی با این روابط، تمام تصمیمات اتخاذ شده از سال ۱۹۷۹ تاکنون را با شکست روبرو ساخت و امروز هیچ کس قدرت آن را ندارد که این مخالفت‌ها را نادیده بگیرد.

بدون شك روابط حزب‌الله با بیشتر رژیم‌های عربی[1] در حد روابط عادی باقی مانده است که بر حسب نوع رابطه میزان آن تعیین می‌شود. با برخی دولت‌ها نیز رابطه‌ای برقرار نشده است، چرا که ماهیت این رژیم‌ها، موقعیت و دیدگاه‌های آنها با شیوه‌ای که حزب‌الله برگزیده است، متفاوت است. از آنجا که اولویت اساسی حزب مقابله با اسرائیل است، هرگاه در برهه‌های خاصی ایراداتی را به این رژیم‌ها وارد بداند، بی آن که ابراز نظرش به کشمکش و برخورد منجر شود، این ایرادات را

---

۱. به استثنای سوریه که بحث مستقلی را به رابطهٔ آن با حزب‌الله اختصاص داده‌ایم.

در موضع‌گیری‌های خود بیان می کند. و در صورتی که در موارد معینی نظرگاه آنها بهتر از دیدگاهش باشد منصفانه برخورد می کند واز هر گونه همکاری رژیم‌های عربی در چارچوب مبارزه با اسرائیل استقبال می کند.

حزب‌الله به دنبال شیوه‌ای برای ایفای نقش خود است که طبق آن بتواند تمام نیروها را در تأکید بر اولویت مقاومت بسیج کند. این امر در روابط و ماهیت دیدگاه‌های حزب که با دیدگاه دیگران به دلیل اختلاف در اولویت‌ها متفاوت است، بازتاب می‌یابد.

حزب‌الله همه را به مقاومت فرا می‌خواند. در این میان کسی که شعار آزادی رژیم‌های عربی را به عنوان مقدمه‌ای برای رهایی فلسطین سر می‌دهد، بازپس‌گیری اراضی اشغالی را دشوار ساخته و راه خطایی در پیش گرفته است، چرا که اولویت با آزادسازی فلسطین است تا در پی آن رژیم‌های عربی و ملت‌هایشان، از کابوسی که بر همهٔ سیاست‌های اتخاذ شده در منطقه حاکم است، رهایی یابند.

**رابطه با آمریکا**

با پایان یافتن جنگ جهانی اول و شکست دولت عثمانی، جهان اسلام و عرب به کشورهای کوچکی تجزیه شد که کشورهای غالب و در رأس آنها فرانسه و بریتانیا، حاکمیت بر آنها را بین خود تقسیم کردند. رفتار این دولت‌ها با کشورهای منطقه براساس وابستگی سیاسی و اقتصادی آنها به قدرت‌های بزرگ، در چارچوب دیدگاه فرهنگی ویژه‌ای که توانایی اسلام را در به دست گرفتن حکومت منتفی می‌دانست و می کوشید با شعار مدرنیسم، دموکراسی و حقوق بشر، اسلام را از عرصهٔ زندگی دور کند، شکل گرفت. این شعارها پس از جنگ جهانی دوم و درزمانی که جهان به دو قطب تأثیرگذار تقسیم شد، به شکل بارزتری پا به عرصه نهاد، دو قطبی که عبارت بود از آمریکا که رهبری سرمایه‌داری غرب را بر عهده داشت و سردهندهٔ این شعارها بود و روسیه، محور اتحاد جماهیر شوروی و رهبر اردوگاه سوسیالیسم که طبق نظریهٔ دیالکتیك تاریخی می کوشید اندیشه‌ها و

رژیم‌های جهان را به سوی سوسیالیسم مسلط (در دهه‌های پیشین) سوق دهد.

با وجود جاذبه‌ای که نظام سوسیالیستی طی سه دههٔ ۵۰، ۶۰ و ۷۰ به‌واسطهٔ وعده به رهایی از سلطهٔ سرمایه‌داری و طرح شعارهای برابری و تحقق عدالت و انصاف برای طبقهٔ کارگر و حکومت گروه به جای فرد بین جوانان و روشنفکران به دست آورده بود، اما با فروپاشی شوروی در نیمهٔ دوم دههٔ هشتاد، تمام این آرزوها بربادرفت. نظام سرمایه‌داری با طرح شعارهای فرهنگی، به رهبری آمریکا توانست پس از آن که بر بسیاری از کشورهای منطقه تسلط داشت، سیطرهٔ خود را تحکیم کند؛ کشورهایی که با توجیه مخالفت با الحاد سوسیالیسم و اشتراك منافع آنها با غرب، با سیاست‌های غربی هم‌صدا شده بودند. آمریکا در مقام اول و بلامنازع اثرگذاری بر جهان ایستاد و رفته رفته فرانسه و انگلیس را از جایگاه استعماری خود در جهان کنار زد و در به زانودرآوردن کشورها و پایبند کردن آنها به سیاست‌های خود و جنگ‌افروزی یکه‌تازی کرد و تصمیماتی متناسب با منافع خود به عنوان اولویت‌های ضروری برای به کار گرفتن سازمان‌های بین‌المللی و دولت‌های وابسته در تأمین این منافع اتخاذ کرد.

آمریکا به منظور تعامل با کشورهای جهان سقفی ترسیم کرد که عناوینی همچون منافع ملی آمریکا و منافع شهروند مالیات‌دهندهٔ آمریکایی، بدون توجه به جوانب اخلاقی، دینی، انسانی و سیاسی که مانع تأمین چنین منافعی می‌شود، بر آن حاکم بود، حتی اگر تأمین آنها به قربانی شدن هزاران یا صدها هزار نفر، آن گونه که در ناکازاکی و هیروشیمای ژاپن رخ داد، بینجامد.[۱]

---

۱. «هیروشیما» از مراکز مهم اقتصادی ژاپن بود که یك هواپیمای آمریکایی اولین بمب اتمی تاریخ را در جنگ جهانی دوم در ۶ آگوست ۱۹۴۵ بر این شهر فرو ریخت. این بمباران به کشته شدن ۷۸۱۵۰ نفر، آسیب شدید ۳۷۴۲۵ نفر و مفقود شدن ۱۳ هزار نفر منجر شد. ارقام افرادی که در اثر تشعشعات اتمی ناشی از آن کشته شدند به این تعداد افزوده می‌شود- ر.ك: موسوعة السياسة، ص۲۲۳.

عناوین فرهنگی، همچون دمکراسی، آزادی، برابری، حقوق بشر و حاکمیت قانون. عناوینی خاص جامعهٔ درون آمریکاست که به منظور سوءاستفادهٔ خارجی از کشورها، سازمان‌ها و افراد به کار گرفته می‌شود و هرگاه با منافع آمریکا همراه باشد، جدی قلمداد می‌شود یا به عنوان اهرم فشاری برای پیگیری هدف دیگری مانند تسلط بر منابع طبیعی، انسانی و سیاسی مورد استفاده واقع می‌شود و هرگاه کشورهای هدف در مقابل سیاست‌های آمریکا تسلیم شوند، این شعارها از گردونه خارج می‌شود.

بنابراین، مشکل برقراری رابطه و گفت‌وگو با آمریکا، در هژمونی سیاسی آن با پیشینه و زمینهٔ محوریت این کشور در جهان آشکار می‌شود. عدم برابری دو طرف در برقراری روابط و گفت‌وگو، مقدم داشتن خواست‌ها و منافع آمریکا به طور پیشاپیش در ترسیم نتایج مذاکره و نبود امکان امتیازدهی یا نزدیك شدن نسبی طرفین بحث به یکدیگر، از عواملی است که عملاً راه‌های مذاکره را از طریق ازبین بردن آثار و نتایج آن، برهمگان می‌بندد.

حزب‌الله از هنگام تأسیس خود در سال ۱۹۸۲ با موضع گیری آمریکا مبنی بر حمایت محض از ایجاد و تثبیت رژیم اسرائیل، تقویت آن با به کارگیری تمام توان مالی، نظامی و سیاسی و توجه به خواست‌های کنونی و آتی این رژیم به منظور محقق شدن اهدافش و در مقابل، دشمنی با هرگونه جنبش مخالف یا اعتراض یا مقاومت در برابر اشغالگری اسرائیل و آثار زیانبار آن مواجه بود.

آمریکا با مقاومت اسلامی در لبنان به عنوان تروریسم رفتار کرد[1] و در برهه‌های بسیاری کوشید تا افکار عمومی لبنان را علیه مقاومت تحریك کند. همچنین به منظور ضربه وارد کردن به مقاومت و سرگرم ساختن آن، به ایجاد ناآرامی‌های داخلی اقدام کرده است. در ژوئیهٔ سال ۱۹۹۳ و آوریل ۱۹۹۶ به

۱. این تعبیر معمولاً در موارد مخالفت با سیاست آمریکا به کار می‌رود.

منظور فروپاشی بنیهٔ مقاومت، پوششی برای دو تجاوز بزرگ اسرائیل فراهم ساخت و حکومت لبنان را نیز تحت فشار قرار داد تا علیه حزب الله اقداماتی انجام دهد. سیلی از موضع گیری‌ها و تهدیدات را از سوی تمام سطوح در هیأت حاکم خود روانه کرد که کمترین آنها با هدف ناکارآمد کردن توان مقاومت اسلامی در رویارویی با اسرائیل صورت گرفت، اتهاماتی که منتهای آنها بی‌اعتبار جلوه دادن این حزب در عرصهٔ زندگی لبنانی‌ها بود. پس از آن عملیات آمریکایی بر محور تأمین امنیت برای اسرائیل و ادامهٔ اشغال بخشی از لبنان متمرکز شد تا نوار اشغال شده را برای هرگونه تضمین های امنیتی و پیمان‌های سیاسی که با لبنان و سوریه منعقد می‌شود، به مثابهٔ یك حاشیهٔ سیاسی پویا به کار گیرد.

بدین منظور ریچارد مورفی معاون پیشین وزیر خارجهٔ آمریکا این ایده را مطرح کرد که جنبش امل مسئولیت تأمین امنیت در جنوب لبنان را برعهده بگیرد تا این امر دستاویزی باشد برای از بین بردن همهٔ انواع حضور مقاومت و ایجاد یك رقابت میدانی که به آشوب داخلی بینجامد یا بارسنگین و پیچیدهٔ مسئولیت امنیتی را متوجه جنبش امل کند که هر دو حالت به سود اسرائیل است. اما جنبش امل این پیشنهاد را نپذیرفت و در نتیجه این طرح نیز جامهٔ عمل نپوشید.

پس از شکست اسرائیل در سال ۱۹۹۳ و در شرایط عقد پیمان اسلو با یاسر عرفات این نظر مطرح شد که ارتش لبنان امنیت را در جنوب این کشور برعهده بگیرد. سروصدای زیادی دربارهٔ مخاطرات بزرگی که در صورت عدم پذیرفتن ایجاد امنیت و حمایت از مردم از سوی ارتش لبنان، در جنوب به وجود می‌آمد، به راه افتاد. در واقع این امر به تعهداتی در مقابل اسرائیل برای جلوگیری از مقاومت و رساندن امور به حدّ رویارویی ارتش با مقاومت منجر می‌شد. مقام‌های لبنان نیز با این جهت گیری همراه شدند. اما تماس های میان لبنان و سوریه و روشن شدن مخاطرات این طرح، عملاً این اندیشه را ناکام گذاشت و برگ برنده‌ای علیه لبنان و منافع این کشور و مقاومت را از دست آمریکا و اسرائیل ربود.

پس از آن که اسرائیل از باقی‌ماندن مزدورانش در «جزین» به ستوه آمد، کوشید تا از این شهر و حومهٔ آن در چارچوب طرح «نخست، جزین» عقب نشینی و از این موضوع بهره‌برداری کند. آمریکا این اقدام را چنین وانمود کرد که دستاوردی است که مستلزم صرف هزینه های مالی و هماهنگی های امنیتی - سیاسی است و در صورتی که انجام نشود، اوضاع در جنوب این کشور به فروپاشی منتهی می‌شود. آنان مسألهٔ بروز یك فتنهٔ اسلامی - مسیحی را میان اهالی جزین و مقاومت، به منظور تسویهٔ حساب‌هایی که در ارتباط با آثار اشغالگری در دورهٔ گذشته بود، مطرح می کردند، اما مقاومت اسلامی توانست این آزمون را پشت‌سر گذارد. هیچ حادثه‌ای که فضای پاك آزادسازی را مخدوش کند، روی نداد و لبنان نیز در سطح رسمی، تمام تنایج منفی را که انتظار وقوع آن می‌رفت، پشت سر گذاشت. بنابراین، نیروهای امنیتی بدون التزام به تعهدات و تضمین‌های امنیتی به‌سود اسرائیل و از جمله عدم تعهد به عدم انجام عملیاتی علیه آن رژیم از مبدأ مناطق آزاد شده، مسئولیت تأمین امنیت شهروندان را بر عهده گرفتند.

اوجِ جانبداری آمریکا در جریان آزادسازی سال ۲۰۰۰ رخ نمود. آمریکا کوشید تا فرارِ اسرائیل از لبنان را که در اثر ضربات مقاومت صورت گرفت، در قبال دستاوردهای سیاسی - امنیتی مبادله کند، تا به این وسیله جبههٔ لبنان را به تعطیل کشد و آثار اشغال را به طور کامل باقی نگه دارد. از این رو، آمریکا اجرای قطعنامهٔ بین‌المللی ۴۲۵ را از سوی اسرائیل به مثابهٔ پایبندی آن رژیم به قوانین بین المللی اعلام و در کنار سازمان ملل متحد، پیشنهاد خط آبی را به عنوان جایگزین مرزهای بین المللی مطرح کرد و به منظور گسیل ارتش لبنان به جنوب این کشور برای تعهد به ممانعت از وقوع عملیات ضد صهیونیستی، فشارهایی را اعمال کرد. به این ترتیب ایالات متحد آمریکا به منظور تأمین خواست‌های اسرائیل و مانع تراشی در مقابل مقاومت اسلامی برای ضربه زدن به این جنبش از هیچ تلاشی فروگذار نکرد.

کوشش‌های آمریکا به همین جا محدود نشد، بلکه برای محاصرهٔ حزب‌الله در کوچك‌ترین مسائل سیاسی داخلی لبنان نیز دخالت کرد. آنچه در اولین دورهٔ انتخابات پارلمانی در سال ۱۹۹۲ رخ داد از این گونه است. در آن زمان حزب‌الله تمایل داشت که در بقاع، با یك لیست ائتلافی با دیگر نیروهای اصلی و فعال، وارد عرصهٔ انتخابات شود، اما با پاسخ منفی یك قطب سیاسی و پارلمانی روبرو شد، مگر در صورتی که حزب به نامزدی تنها یك نفر از سوی خود بسنده می کرد. حاکمان آمریکایی با تمام توان برای جلوگیری از شرکت حزب‌الله در انتخابات پارلمانی اعمال فشار کردند، انتخاباتی که در ساختار نظام لبنان به نیروهای مردمی موجود در عرصه از راه حضور در پارلمان مشروعیت رسمی می‌داد. از دید آمریکا، حزب الله می تواند حداکثر یك نماینده را به مجلس بفرستد و بیش از آن را بر نمی‌تابد.[۱]

آمریکا ابراز تمایل کرده بود که دولت لبنان متصدی ارائهٔ خدمات اجتماعی به شهروندان به ویژه در جنوب این کشور شود، تا حزب‌الله با کمك به مردم و داشتن رابطه با آنها در جذب ایشان به سوی خود، اثر گذار نباشد. آمریکا برخوردی را با حزب‌الله ترویج می کرد که آن را به منزلهٔ تروریست به‌شمار می‌آورد و به منظور تحریك بعضی از طرف‌های داخلی علیه این حزب، با آنها تماس برقرار کرد. این کشور دلیل عدم کمك به لبنان را وجود حزب‌الله عنوان کرد و خواستار آن شده بود که دارایی‌های این حزب در بانك‌ها بلوکه شود. از

---

۱. این ائتلاف در آن زمان حاصل نشد و حزب‌الله در بقاع وارد عرصهٔ مبارزهٔ انتخاباتی شد و به دنبال آن توانست تمام افراد لیست ناقص خود را به مجلس راه دهد و ۸ کرسی را از اصل ۱۰ کرسی برای «فراکسیون وفاداری به مقاومت» به دست آورد. در دیداری که هیأتی از رهبران حزب‌الله با مرحوم سرگرد باسل اسد پس از اعلام نتایج انتخابات پارلمانی داشت، وی با کمال خرسندی به حزب تبریك گفت و اظهار داشت: شما امروز حضور پارلمانی به رسمیت شناخته شده‌ای دارید. در نتیجه بهانهٔ آمریکا در وارد کردن اتهام تروریسم به شما بی‌اعتبار شده است، چرا که مردم خواهان شما هستند.

طریق سفیر خود در لبنان یا مقام‌ها و مسئولان در آمریکا هیچ فرصت تبلیغاتی را فرونگذاشت، مگر آن که از این طریق تهمت‌هایی به حزب‌الله روانه کند و درصدد بود تا چهرهٔ حزب را مخدوش کند و با استفاده از تمام اهرم‌ها و امکانات حزب را تحت فشار قرار دهد.

بی آن که از سیاست‌های ظالمانهٔ آمریکا بر ملت‌های منطقه سخن بگوییم، آنچه گفته شد، قطره‌ای از دریای دشمنی شیطان بزرگ آمریکا با حزب‌الله است. و این ما را وامی‌دارد تا نتیجه بگیریم که دشمنی آمریکا با حزب‌الله از راه موضع‌گیری‌ها و اقدام‌های عملی نشان داده شده است و همهٔ جنبه‌ها و مراحل حزب را در بر گرفته است و در مقابل، دیدگاه‌ها و خط مشی حزب‌الله همگام با مبانی اسلام و مقاومت در برابر اشغالگران اسرائیلی بوده است و خطی روشن را که کاملاً مخالف با سیاست‌های رسمی آمریکا در منطقهٔ خاورمیانه است، بروز می‌دهد.

بنابراین حزب‌الله کوشش‌های انجام شده از سوی اعضای کنگرهٔ آمریکا را به منظور ملاقات با حزب ثمربخش نمی‌شمرد و با وجود درخواست‌های مکرر که به واسطهٔ چهره‌های برجستهٔ لبنانی و غیرلبنانی و به طور خاص از سوی هیأت‌های مختلف آمریکایی که پس از آزادسازی جنوب لبنان از این کشور دیدار کردند، مطرح شد، حزب‌الله این ملاقات‌ها را نپذیرفت.

این موضع‌گیری مبنی بر دیدگاهی است که نشان می‌دهد، حزب‌الله به منشأ خاستگاه تعاملات دولت آمریکا با منطقه آگاهی کامل دارد که مبتنی بر اصولی است که ارتباطی با متغیرهای قابل تعدیل ندارد و تاب هیچ گام و اقدام جزئی ندارد و به هیچ فعالیتی نمی‌پردازد، مگر این که در راستای سیاست اعلام شدهٔ حمایت از اسرائیل باشد. آمریکا اصولی بودن دیدگاه و موضع حزب‌الله را درک کرده است و ایستادگی، فعالیت‌ها و فداکاری‌های حزب را در راه اثبات دیدگاه و پروژهٔ خود، در راه دفاع از سرزمین و آزادسازی آن شناخته است. بنابراین ملاقات حزب با

دولتمردان آمریکا نکتهٔ جدیدی بر شناخت طرفین از یکدیگر نمی‌افزاید و امکانی برای تجدیدنظر در موضع‌گیری‌ها فراهم نمی‌آورد.

با توجه به این، چرا دولت آمریکا از طریق اعضای کنگره خواهان آن بود که این دیدار انجام شود؟ این امر جزئی از تحولاتی است که به دنبال آزادسازی جنوب لبنان ایجاد شده و حضور حزب را به عنوان طرف قدرتمند و مؤثر که نمی‌توان نقش و تأثیرش را نادیده گرفت، ثابت می‌کند. طرف آمریکایی نیز این خیال را در سر دارد که در این ملاقات مستقیم، حزب‌الله را تحت فشار قرار دهد و می‌کوشد تا به تبادل پاره‌ای از منافع سیاسی که از طریق میانجیان اروپایی به طور غیر مستقیم آنها را مطرح کرده بود، بپردازد. این میانجیان در مقابل دست برداشتن از مقاومت، بسنده کردن به نتایجی که ناشی از آزادسازی جنوب لبنان است و پرداختن به فعالیت‌های سیاسی داخلی، پیشنهاد و ارائهٔ کمك‌های بسیاری به مناطق آزادشده و مستضعف واقع در حوزهٔ نفوذ حزب را مطرح کردند.

باتل سفیر آمریکا نیز از بعضی مقام‌های لبنانی، دربارهٔ امکان اعطای برخی امتیازهای داخلی به حزب‌الله در تلاش برای منصرف کردن حزب از توجه به مقاومت پرسش‌هایی کرده بود. حزب‌الله به دلایل بسیاری که مهم‌ترین آنها از این قرار است، درخواست این ملاقات را نپذیرفت:

۱ـ انجام چنین دیداری به منزلهٔ ارائهٔ گواهی حسن رفتار آمریکاست، آن هم در شرایطی که حزبی مبارز با طرفی ملاقات می‌کند که از هیچ تلاشی برای حمایت از دشمنان این حزب و عداوت با ملت‌های منطقه به ویژه ملت لبنان و فلسطین فروگذار نکرده است.

۲ـ این دیدار روشی آمریکایی در کنار سیاست‌های پراگماتیستی آمریکا به شمار می‌آید، سیاست‌هایی که در ظاهر و عناوین کلی و وعده‌های مبهم انعطاف‌پذیری از خود نشان می‌دهد، اما هیچ عملکردی را که مخالف سیاست‌های جانبدارانه از اسرائیل باشد، برنمی‌تابد و حزب نمی‌خواهد، به خواست‌های آمریکا

در شیوه‌ها و اصول عملکردش خدمت کند.

۳ـ همان گونه که انتظار نمی‌رود در دیدگاه آمریکا تجدیدنظری صورت گیرد، حزب‌الله نیز هیچ موردی را به دیدگاه‌های آشکار و اعلام شده و شناخته شدهٔ خود نخواهد افزود. در نتیجه، چنین ملاقاتی بیهوده است و ابهامی در برداشت‌های افکار عمومی دربارهٔ احتمال پیدایش امری که بی‌پایه و اساس است، ایجاد می کند و از آنجا که مسائل روشن است، اتلاف وقت و فریب افکار عمومی مفهومی نخواهد داشت.

از آنجا که این حکومت آمریکاست که مسئولیت سیاست‌های به کار گرفته شده را برعهده دارد، پس باید بین حکومت آمریکا و نهادهای وابسته به آن از سویی، و شهروندان، روشنفکران و دست‌اندرکاران رسانه‌ها در این کشور از سوی دیگر، تفاوت قائل شد، چرا که دیدار با افرادی غیر از مقام‌ها و شخصیت‌های وابسته به آنها، مانعی ندارد؛ خواه این دیدار به منظور گفت‌وگو صورت گیرد یا مصاحبهٔ خبری یا هر دلیل دیگری که خارج ازحوزهٔ سوءاستفاده از دیدارها درجهت مصالح آمریکا باشد.

**روابط با اروپا**

پس از ظهور رویکرد تك قطبی استکباری آمریکا که در تلاش برای تحکیم سلطهٔ خود برجهان، در چارچوب روند جهانی‌سازی سیاسی و اقتصادی و دخالت در همهٔ ویژگی‌های کشورها و مناطق پیرامون آنها به منظور قرار دادن آنها در دایرهٔ منافع خصوصی آمریکا بوده است، نفوذ اروپا در دو دههٔ اخیر به طور شدیدی رو به کاهش نهاده است.

اروپاییان و به ویژه فرانسویان و انگلیسیان کوشیدند تا با استفاده از سابقهٔ استعماری خود در منطقهٔ خاورمیانه، همچنان نقشی برای خود در این منطقه باقی نگه دارند. فرانسویان در ارزیابی میزان قدرت و توان خود در دخالت در منطقه و ترسیم آیندهٔ لبنان راه مبالغه پیمودند. از جمله، به دنبال تجاوز اسرائیل در سال

۱۹۸۲ آنها در تشکیل نیروی چند ملیتی در سال ۱۹۸۳ شرکت جستند و آخرین تلاش آنان، حمایت از ژنرال میشل عون پیش از سرنگونی وی بود که فرانسویان در تأیید طرح سیاسی او در سال ۱۹۹۰ شکست خورده بودند. به دنبال این حوادث، آنها درك کردند که آمریکا بر قواعد بازی سیاسی در منطقه چنگ انداخته است تا دست سایر کشورها را از آن کوتاه کند و روابط و پیمان های خود را با کشورهای منطقه بر اساس آنچه منافع آمریکا اقتضا می کند، بنیاد نهد. از این رو فرانسه پذیرفت که نقشی در امتداد سیاست آمریکا ایفا کند، که تنها در بعضی از نکات با آن متفاوت باشد تا حس و گرایش فرانسوی را به تمایز از دیگران ارضا کند، اما به هر حال چنین نقشی فاقد کارایی اثر گذار در رویارویی با طرح آمریکا و اصرار هیأت حاکم آن بر اجرای آن بوده است.

اما انگلیسی ها مسیری را بر گزیدند که به طور کامل وابسته به سیاست آمریکا بود و در عین حال، کوشیدند تا دست کم به لحاظ نظری، تمایزی میان خود و آمریکا نشان دهند. از آنجا که حمایت آشکار و کامل آمریکا از اشغالگری اسرائیل، صهیونیست ها را از حمایت دیگران بی نیاز ساخته است، لذا انگلستان ناچار نبود که اقدام های عملی بیشتری انجام دهد و به ایجاد خطوط ارتباطی ویژه با بعضی طرف‌ها در منطقه بسنده کرد تا احتمالاً از مشارکت در ایفای نقشی محدود که خود در برابر تحولاتی که باعث جای گرفتن آمریکا بر اریکهٔ قدرت رهبری جهان شده بود، بدان تن داده بود، بهره برداری کند.

سایر کشورهای اروپایی، عنوان اتحادیهٔ اروپایی را برای پیگیری اهتمام و توجه خود به مسألهٔ خاورمیانه بر گزیدند و حضور مستقیم آنها دارای کارآمدی سیاسی و عملی در منطقه نبوده است. با این همه، چنین رویکردی مانع از آن نبود که سفارت‌ها و دستگاه‌های این کشورها، ارتباط، دیدارهای آشنایی و کسب اطلاعات و مشارکت در فعالیت‌های محدود را انجام دهند.

از این رو، برقراری روابط میان حزب‌الله و اروپایی‌ها به دلیل نبود اقدام‌های

خصمانهٔ عملی مستقیم و علاقه‌مندی فراهم آمده در طرفین برای انجام دیدارها و گفتگوها، به‌رغم آگاهی قبلی نسبت به‌وجود اختلاف‌های بسیاری در دیدگاه‌ها، امری ممکن بود.

روابط رسمی حزب‌الله با سفارت‌های کشورهای اروپایی، پس از تجاوز آوریل ۱۹۹۶ بهبود آشکاری را شاهد بود که در دیدارها و ملاقات‌های متقابل جلوه‌گر شد؛ دیدارهایی که تنها به تبادل نظر منحصر نبود، بلکه دارای جنبه‌های عملی بیشتری با بعضی از سفارت‌ها بود که همکاری محدود را در موضوعاتی معین به منصهٔ ظهور رساند. این دیدارها جنبه‌ای علنی داشت که از جمله به دیدارهای سفیران اروپایی و به‌ویژه سفیران فرانسه و انگلستان با دبیرکل حزب‌الله می‌توان اشاره کرد. این دیدارها منحصر به مسئولان سفارت‌های مقیم در لبنان نبود، بلکه نمونه‌های بسیاری از ارتباط با نمایندگان ویژهٔ بعضی از کشورها وجود دارد که در رأس برنامهٔ کاری آنان، ارتباط و گفت‌وگو با حزب‌الله قرار داشت.

آهنگ روابط با کشورهای اروپایی مختلف، متفاوت است. در مورد بعضی از کشورها، روابطی منظم از خلال دیدارهای دوره‌ای و گفت‌وگوهای تدریجی و پیگیری‌های ثابت وجود دارد و در مورد بعضی دیگر، منحصر به دیدارهایی برای ارتباط و آگاهی یافتن از مواضع طرفین یا بررسی یك موضوع مشخص بوده است. اما روابط حزب‌الله با نهادها و جمعیت‌های غیر دولتی و فعالان اروپایی، همچنان در آغاز راه و به طور ضعیف و محدود جریان دارد و شاید روابط رسمی به شکستن مانع روانی و از بین بردن نگرانی اروپایی‌ها بینجامد و توجه و اهتمام آنان را به ایجاد و توسعهٔ چنین روابطی افزایش دهد.

حزب‌الله علاقه‌مندی اروپا را برای ایفای نقشی متمایز، به‌عنوان عاملی کمکی در کاهش یکه‌تازی و قدرت‌طلبی آمریکا تلقی می‌کند و آن را تلاشی مفید و سودمند برای تبلور یك نقش غربی که تا حدودی متفاوت است، می‌داند که نتیجهٔ

آن، در نظر گرفتن بعضی از ویژگی‌ها و خصوصیت‌ها و نیازهای واقعی اعراب و فلسطینی‌هاست. از این‌رو، به رغم نومیدی و شکست ناشی از درج نام حماس و جهاد اسلامی در لیست اروپایی سازمان‌های تروریستی و فعالیت بسیار اندك اروپایی‌ها در حمایت از ساده‌ترین اصول حقوق بشر در هنگامهٔ حوادث جنین و سایر تجاوزاتی که در داخل سرزمین فلسطین صورت می‌گیرد و اگرچه حزب‌الله امید واهی در این زمینه نبسته است، با این همه این وضعیت را فرصتی تلقی می‌کند که باید از آن بهره‌برداری کرد تا در صورت امکان، دستاوردی عاید شود. حتی اگر حضور اروپا در آغاز راه منحصر به نیم صدایی از نوع دیگر باشد و صرفاً به منافعی که در منطقه دارد، توجه کند و رویکرد خصمانهٔ همه‌گیر در سطح ملت‌های منطقه نسبت به سیاست‌های آمریکا را مورد ارزیابی قرار دهد، گامی مفید خواهد بود که در طول زمان توسعه می‌یابد.

اروپایی‌ها نیز چنین رابطه‌ای را وسیله‌ای می‌دانند که آنها را از دایرهٔ پذیرش مسئولیت حمایت کامل آمریکا از اسرائیل خارج می‌کند و می‌کوشند تا از راه آن، خط سیاسی نسبتاً متفاوت و متمایزی از سیاست‌های آمریکا برای خود ترسیم کنند. آنان میزان همراهی مردم با مقاومت را دریافته‌اند و درك کرده‌اند که بی‌توجهی به این تعامل میان مقاومت، مردم و حاکمان مفید نخواهد بود و پذیرفته‌اند که حضور کارآمد حزب‌الله در عرصهٔ لبنان و بازتاب‌های این حضور در سطح منطقه، آن را در جایگاهی قرار می‌دهد که گفت‌وگو با آن سودمند جلوه می‌کند، به‌ویژه آن که حزب‌الله با همهٔ طرف‌ها آمادهٔ ارتباط است و قابلیت و توان گفت‌وگو و مذاکره را دارد و در صورت توافق، همکاری با آنها را می‌پذیرد.

طرفین می‌دانند که همهٔ گام‌ها در چارچوب این رابطه، به طور دقیق محاسبه و ارزیابی شده است و مواضع اصلی و ثابت آنها در خلال این رابطه دست نخورده باقی خواهد ماند و گسترش روابط در اثر حوادث گوناگون کند خواهد بود. حزب‌الله علاقه‌مندی فرانسه را در ایفای نقشی در عرصهٔ لبنان، از راه

مشارکت آن کشور در کمیتهٔ تفاهم آوریل ۱۹۹۶ مورد تأیید قرار داد و این پیام مثبتی از سوی حزب‌الله بود که فرانسه آن را با دقت مورد توجه قرار داد. حزب‌الله با اقدام آلمان برای آزادسازی اسیران و بازداشت شدگان در اسرائیل و مبادلهٔ آنان با سربازانی که در دست حزب‌الله بودند، موافقت کرد و پس از آزادسازی لبنان، به رغم تحفظ حزب در مورد مواضع انگلستان، برای نخستین بار درخواست سفیر آن کشور را برای ملاقات پذیرفت. چنین موضع گیری‌هایی جدا از علاقه مندی طرف دوم برای ایفای نقشی در این زمینه صورت نگرفت، چه این یك فرایند متقابل است و هریك از طرفین، براساس انگیزه ها، محاسبات و منافع خود گام برمی دارد.

منطقهٔ خاورمیانه در گذشته عموماً زیر سلطهٔ غرب قرار داشت و استعمار غرب، در جهت گسترش غرب زدگی فرهنگی، به عنوان جایگزین پروژهٔ اسلامی رایج در منطقه تلاش کرده بود. اما درخت ریشه دار اسلام که با فطرت انسانی هماهنگ بود و نیز شکست غرب در عرضهٔ متاع فرهنگی وارداتی خود به دلیل افشا شدن منظومهٔ منافعش در استعمار و بهره کشی از منطقه و بالاخره پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و شروع نهضت کلی جنبش های اسلامی در منطقه، همه عواملی را تشکیل داد که در کنار همدیگر، نقشی در نشان دادن تمایزات دو فرهنگ ایفا کرد و شکاف میان غرب و مسلمانان را شکافی عمیق قرار داد.

با این همه، باب گفت‌وگو با غرب را همچنان باید گشوده نگه داشت، بی آن که در کسب نتایج پیچیده و آرام آن عجله شود یا امیدهای توهم زا و مبالغه آمیزی بر آن منعقد شود. در این روند باید همهٔ ملاحظاتی که در حاشیهٔ این گفت‌وگو وجود دارد، مدنظر قرار گیرد که مهم ترین آنها عبارت است از:

۱ـ اسلام ما را به ایجاد زمینهٔ گفت‌وگوی سازنده دعوت می کند که در آن، به دلایل طرف دیگر گوش فرا دهیم:

قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ [۱]

«بگو: اگر راست می گویید، دلیل خود را بیاورید»

قرآن کریم این رویکرد را به عنوان بخشی جدایی ناپذیر از شیوهٔ دعوت حکیمانه به سوی خدا معرفی می کند:

ادْعُ إِلَىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ [۲]

«با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن»

چنین دعوتی به سوی خدا، از دید قرآن کریم، باید در چارچوب گفت‌وگویی آرام و منطقی صورت پذیرد:

وَجَادِلْهُم بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ [۳]

«و با آنان به [شیوه ای] که نیکوتر است مجادله کن»

در چنین صورتی است که آشنایی با یکدیگر بر اساس نقاطی آغاز نخواهد شد که پیش‌فرض آن، عدم پذیرش دیگری باشد، بلکه از راه گفت‌وگویی صورت خواهد گرفت که همهٔ دلایل و برهان ها را مورد توجه قرار می دهد.

۲ـ چنین گفت‌وگویی، در آغاز راه شاهد دشواری و صعوبتی خواهد بود، زیرا مصلحت ما در این است که آن را در چارچوب اصول فکری پیش بریم و مصلحت آنان در آن است که کارکردی سیاسی به آن بدهند و از موضع قدرت و سلطه و اثر گذاری خود بر جهان سخن بگویند. هریك از طرفین بر اساس اصول مسلم فکری مورد باور خود گام برمی دارد و می کوشد تا با بسیج واقعیت های موجود، آنها را به کمك اثبات اصول مسلم خود بگیرد. این تلاش با ذهنیت تلاش برای غلبه و پیروزی و نه ذهنیت کاهش فاصلهٔ میان طرفین صورت می گیرد و لذا می توان گفت که از الزامات چنین روشی، پذیرش بی نتیجه ماندن آن است. لذا

---

۱. بقره، ۱۱۱

۲و ۳. نحل، ۱۲۵

ضروری و مهم است که میان عوامل سیاسی و فکری تفکیك قائل شویم و شبهه‌هایی را که ناشی از پیشداوری های طرفین است، از گفت‌وگو بزداییم.

۳ـ طرح شعارها و عناوین کلی، میزان نزدیکی و داشتن نقاط مشترك را که ناشی از نگاه کلی و اجمالی به عدالت در میان مردم است، نشان خواهد داد. در مقابل، در روند ترجمان و اجرای عملی چنین شعارهایی تعارضاتی به وجود خواهد آمد زیرا تفاوت های عملی آشکار و ناشی از خاستگاه‌ها و زمینهٔ فکری طرفین بروز خواهد یافت.

۴ـ غرب در جایگاه صدور مفاهیم و اصطلاحات و اصول مسلم و ثابت خویش است. با مسألهٔ گفت‌وگو به عنوان ابزاری برخورد می کند که در آن، علاقه به واداشتن طرف دیگر به انقیاد و پذیرش آن اصول پنهان است. با این همه، می توان با غرب به گفت و گو و مناظره پرداخت تا با طرح ادلهٔ اصولی، دشواری امکان تحمیل پروژهٔ غربی را اثبات کرد. برتری جویی یا پست شمردن دیگری گفت‌وگو را متوقف می کند ولی احساس برابری می تواند به نتیجه ای مثبت بینجامد.

۵ـ یکی از اشکالات گفت‌وگو آن است که با حملهٔ وسیعی برای تسری و تحمیل مسئولیت اقدامات همهٔ جنبش ها و نظام‌های اسلامی بر طرف گفت‌وگو و تلقی آنها به عنوان تشکلی واحد که دارای مسئولیت واحد است، همراه می‌شود. لذا از آغاز باید مسئولیت‌ها را تفکیك و جهت گیری گفت‌وگو را براساس دیدگاه‌های مشخص حزب یا تشکل طرف گفت‌وگو تعیین کرد، بی آن که بار مسئولیت اقدامات دیگران به دوش کشیده شود. از سوی دیگر، غرب را هم نمی‌توان به مثابهٔ یك کیان واحد تلقی کرد و لذا گفت‌وگو باید مبتنی بر تمایزهای موجود باشد، هر چند که این تمایزها اندك و پایه ها و اصول فکری کلی غربیان مشترك بوده، به سادگی قابل دریافت و تشخیص باشد.

۶ـ باید از تفکیك اندیشه از رفتار سیاسی و عملی دوری جست، هر چند که شیوه های پژوهش مستلزم تدارك گفت‌وگو به گونه‌ای است که طرفین را به تعیین

نقاط اتفاق و اختلاف رهنمون سازد.

نتیجه می‌گیریم که گفت‌وگو فرایندی عملی، کند، پیچیده و درازمدت است، اما دست کم برای اتمام حجت، شایسته و ضروری است. گفت‌وگو راهی است، برای به کار گرفتن همهٔ تلاش‌ها باهدف بیان پروژهٔ اسلامی و اطلاع از پروژهٔ غرب است و چنانچه دایرهٔ گفت‌وگو چنان توسعه یابد که شامل گسترده‌ترین اقشار ممکن در جوامع غربی شود، بسیار مفید خواهد بود، تا دچار مصاف و نبردی نشود که مانع از دریافت پیام آن از سوی توده‌های مردم و فرهیختگان شود. از این رو بر ماست که چهرهٔ راستین اوضاع کنونی خود را از خلال این گفت‌وگو تبیین کنیم.

گفت‌وگوی تمدن‌ها جایگزین نبرد تمدن‌هاست، زیرا شیوه‌ای اصولی‌تر است. ضرورتی ندارد که نتایج گفت‌وگو را از پیش تعیین کنیم و بار سنگین شکست حتمی را از پیش بر آن تحمیل کنیم. همچنین نمی‌توان بدان امیدی بیش از حد بست و توقع آن را داشت که تنایج و دستاوردهایی اثرگذار و قاطع به بار آورد. ما از شیوه و روشی برای تعامل شرق با غرب - وبالعکس - سخن می‌گوییم وبر آن نیستیم که نتایجی خوشبینانه یا بدبینانه را از پیش بنیاد نهیم. اگر اصل بر گفت‌وگو باشد، شکافی در دیوار میان طرفین ایجاد و روند تعامل و روش‌های آن را محکوم به این اصل حاکم و مسلط خواهد کرد و در نتیجه، به اقدامات و نتایج عملی در واقعیت‌های کنونی دولت‌ها و ملت‌ها منجر خواهد شد. چنین گفت‌وگویی منحصر به حوزهٔ روابط کشورها با همدیگر یا رابطهٔ نیروهای حزبی با کشورها نخواهد بود، بلکه همهٔ اقشار فرهیخته و سیاستمدار و نیز افکار عمومی را دربر خواهد گرفت و لذا اگر درجنبه‌ای غیر مفید و بی‌نتیجه باشد، درجنبه‌ای دیگر می‌تواند سودمند باشد.

آمریکا روند حوادث را به سمت نبرد و رویارویی سوق می‌دهد و مقولهٔ «با ما یا برما» دال بر آن است. زیرا گفت‌وگو آن را در تنگنا می‌اندازد و در برابر چالش‌های اصولی قرار می‌دهد که تاب مقاومت در رویارویی با آنها را ندارد.

آمریکا با روحیهٔ برتر انگاری خود نسبت به دیگران، به اتکای قدرت و هژمونی خود امکان آن را می‌یابد تا نظر و منافع خود را بر دیگران تحمیل کند. اما باید از آثار این شیوهٔ تعامل بر حذر بود، چرا که اگرچه رویارویی به غلبهٔ قوی بر ضعیف می‌انجامد، اما کینه و حقد و دشمنی پنهانی به وجود می‌آورد و به انباشت عوامل انفجار و بحران‌سازی و درگیری و جنگ منجر می‌شود.

**ارتباط با افکار عمومی**

مخاطب قرار دادن افکار عمومی جهان، به رغم موانعی که فرا راه اقناع آنها وجود دارد، اقدام سودمندی است. عمده‌ترین موانع مذکور عبارت است از:

۱ـ حجم وسیعی از مقدمه‌های نادرست دربارهٔ اسلام و میهن وجود دارد که به قواعد و اصول مسلمی که حاکم بر اندیشه و نگرش جهانی است، مبدل شده است.

۲ـ نقش رسانه‌های تبلیغاتی که از سوی دوایر اطلاعاتی استکباری و صهیونیستی هدایت می‌شود و هدایت افکار عمومی و پمپاژ داده‌ها و اطلاعات خاص را با هدف ساختن افکار عمومی با روش‌های گیرا و تکنیک‌های رسانه‌ای جذاب و اقناع کننده برعهده دارد.

ما شاهد آن بودیم که چگونه ایالات متحد آمریکا به بسیج عمومی برای منع پخش سخنان بن لادن از رسانه‌های تبلیغاتی آمریکا و در رأس آن CNN پرداخت، چرا که آن را خطری برای امنیت ملی خود می‌دانست و کشورهای اروپایی را به اتخاذ موضعی مشابه واداشت و این اقدامی آشکار در هدایت رسانه‌ها برای پخش یا عدم پخش اخبار و برنامه‌هاست. رسانه‌های تبلیغاتی صهیونیستی نیز محکوم به ارائهٔ اطلاعاتی است که از صافی دستگاه سانسور نظامی گذشته باشد تا نقش آن در هدایت افکار عمومی تضمین شود، به ویژه در جایی که مسأله به عملیات جهادی مقاومت و انتفاضه ارتباط می‌یابد. اسرائیل با دخالت های خود، به برنامه‌هایی در BBC و CNN اعتراض کرده، مانع از پخش برنامه های CNN در فلسطین اشغالی

شده است تا طریقهٔ تعامل این رسانه با مسائل صهیونیستی را تغییر دهد. دریافت این نکته که رسانه‌های تبلیغاتی غرب از رژیم صهیونیستی جانبداری می کنند، چندان دشوار نیست. همچنان که عناوینی مانند بنیادگرایی، تروریسم، خطرهایی که دمکراسی را تهدید می کند و حمایت از حقوق بشر و آزادی، به عنوان شعارهایی برای اعمال فشار و هموار کردن راه اجرای سیاست های استکباری به کار گرفته می‌شود تا در چارچوب هماهنگی تبلیغاتی، فرهنگی و سیاسی، همهٔ عوامل اثرگذار در جهت ساختن افکار عمومی جهان بر ضد جنبش اسلامی - با گرایش‌های متفاوت خود - بسیج شود.

با این همه، توجه به مخاطب قرار دادن افکار عمومی جهان، هر چند که فایدهٔ آن اندك باشد، ضروری است. در عین حال، چنانچه افکار عمومی جهان با منطق پروژهٔ اسلامی ما برخورد مثبت نکند و حوادث را آن گونه که هست نبینند، نباید دچار عقده شویم. اگر افراد یا گروه‌هایی چند جذب شوند و همه یا بخشی از باورهای ما را بپذیرند، گامی سودمند در جهت شکستن حصار فریب و تدلیس خواهد بود. آنچه مهم است، این که در برنامه های خود برای مخاطب قرار دادن افکار عمومی، باید زبان و شیوه و ادله ای به کار بگیریم که با فرهنگ و سطح درك افکار عمومی جهان هماهنگ باشد. حوادث بسیار و تحولات شتابان است و خطاهای مستکبران و مظلومیت مستضعفان، انباشتی را تشکیل می‌دهد که در طول زمان، به تاباندن کورسویی از امید و نوری بر چهرهٔ واقعی و راستین کمك خواهد کرد.

افکار عمومی داخلی منطقه را نیز نباید فراموش کرد، بلکه باید بدان توجه داشت و حقایق را در معرض دید آن قرار داد و مسائل را به تفصیل بیان کرد تا چهرهٔ افکار وارداتی بر آن مسلط نشود. در این زمینه، عناوین و شعارهای کلی سودی ندارد، بلکه باید به بیان جزئیات و ارائهٔ دلایل پرداخت و صدق و درستی شعارها را اثبات کرد و افکار عمومی مردم منطقه را در مسائل موجود مشارکت داد و آنها را به

سمت پذیرش مسئولیت شرکت در ایجاد سرمایه ای کارآمد و اثرگذار در رویارویی با بینش تحمیلی از سوی دوایر استکبار جهانی هدایت کرد.

بر ماست که بهترین ابزارها را مورد استفاده قرار دهیم و در حد امکانات و توان خود، بر شیوه های استکباری پیشی بگیریم. تصویری که مقاومت اسلامی با ابزار نوارهای ویدئویی[۱] از عملیات جهادی رزمندگان مقاومت ارائه کرد و بر صفحهٔ تلویزیون‌ها ظاهر شد، اثر شایسته ای بر توده های مردم و دشمنان ما گذارد، به گونه‌ای که مردم ما را به حمایت و پشتیبانی و اعتماد به نفس تشویق کرد و دشمن اسرائیلی را به هراس افکند و واهی بودن ادعاهای قدرتمندی ارتش آن را افشا کرد و مواضع سرسختانه و ارادهٔ شهادت‌طلبانه در دفاع از سرزمین را برای افکار عمومی جهان روشن ساخت. همین امر باعث شد که گفت‌وگوهای وسیعی دربارهٔ آنچه در منطقه جریان دارد، صورت پذیرد.

**شورای امنیت**

تفاوت وسیع میان قوانین و مقررات بین‌المللی که مجمع عمومی ملل متحد و شورای امنیت بر آنها تکیه می کند، با عملکرد پنج کشور بزرگ که دارای حق استفاده از «وتو» برای بی‌اثر ساختن هر اجماعی هستند، بر کسی پوشیده نیست. استفاده از چنین اختیاری برای تحریف اصول قوانین بین‌المللی و تفسیر آن در جهت منافع این کشورها و در رأس آنها آمریکا صورت می گیرد که بارها و بارها در نتیجهٔ هژمونی آشکارش در شورای امنیت، از این حق استفاده کرده است تا به نحو

۱. دوربین تبلیغات نظامی مقاومت اسلامی، برای نخستین بار در جنگ ۱۹۸۶ به کار گرفته شد تا عملیات نفوذ به موقعیت اشغال شدهٔ «سجد» بر فراز جبل صافی در اقلیم التفاح را به تصویر کشد. در این اقدام، دوربین‌ها آزادسازی این منطقه را به تصویر کشید و همهٔ جزئیات عملیات را پوشش داد. نوار این عملیات در کانال‌های تلویزیونی نمایش داده شد و از آن پس، دوربین همواره همراه و همگام با عملیات مقاومت حرکت کرده است. حزب‌الله رادیوی النور را در سال ۱۹۸۸ و تلویزیون المنار را در سال ۱۹۹۰ راه‌اندازی کرده است.

ممکن آن را به کار گیرد یا در جایی که مصلحتش اقتضا نمی‌نکند، آن را فراموش کند.

هیچ کس اهمیت وجود یك ناظم و ناظر بین‌المللی را که به اختلافات کشورها و مشکلات بین‌المللی رسیدگی و برای گسترش صلح در جهان تلاش کند، انکار نمی‌کند. اما جایگزینی قدرت و زور به جای اصول و قوانین، غالب ساختن منافع شمال بر جنوب، انحصار مدیریت جامعهٔ بین‌المللی و اقتصاد جهانی و تدوین راه حل‌ها و سازوکارها بر خلاف منافع ملت‌ها و کشورهای مستضعف، باعث شده است که شورای امنیت به مثابهٔ شمشیری باشد که به سود منافع کشورهای مستکبر و مسلط، بر گردن کشورهای فقیر فرود آید و در نتیجه اصطلاح «مدیریت بین‌المللی» را دستاویزی برای نابودی اصول، حقوق، ارزش‌ها و اخلاق سازد.

چنانچه دربارهٔ دلایل اصولی، حقوقی و انسانی اشغال سرزمین فلسطین از سوی اسرائیل و علت حمایت مطلق از آن برای تثبیت موجودیتش سؤال شود، پاسخ می‌دهند که این ناشی از ارادهٔ بین‌المللی و تصمیم جهانی است و این گفت‌وگوها نمی‌تواند امور را به عقب برگرداند و همگان باید با این خواست جهانی به عنوان اراده‌ای مسلم و تغییرناپذیر برخورد کنند و مناقشه تنها در جزئیات بعدی آن امکان‌پذیر خواهد بود.

چه کسی حقوق ملت‌ها را بازپس خواهد داد؟ چه کسی ارادهٔ آنان را محترم خواهد شمرد؟ چه کسی مظلومان را در رویارویی با ستمگران یاری و عدالت را برقرار خواهد کرد؟ اینها به بازی منافعی بر می‌گردد که سررشتهٔ آن در دست کشورهای قدرتمند است؛ کشورهایی که شورای امنیت را به داوری تبدیل کرده‌اند که برخوردی دوگانه دارد و در احکام خود، بر حسب این که محکوم علیه چه کسی باشد، تبعیض قایل می‌شود و با جانبداری از بعضی طرف‌ها، با تساهل و آسان‌گیری با آنان برخورد می‌کند و با برخی دیگر قاطعیت به خرج می‌دهد. تصمیمات و قطعنامه‌های آن هم با دو ویژگی صادر می‌شود: برخی الزام‌آور است که همهٔ جهان

مسئولیت اجرای آن را به دوش می‌کشد و برخی دیگر اختیاری است که فرصتی در اختیار کسانی قرار می‌دهد که قطعنامه در مورد آنان صادر شده است تا با تعویق اجرای آن و وقت کشی و تکیه بر مفاد آن در زمانی دیگر، قطعنامه‌ای جدید جایگزین آن کنند که با منافع آنها هماهنگ باشد.

قطعنامه‌های بین‌المللی، درصورتی که علیه عراق، لیبی، ایران یا افغانستان صادر شود، الزام‌آور است و جنگی بین‌المللی و خشونت‌بار را درپی دارد، مانند آنچه علیه عراق[1] در منطقهٔ خلیج [فارس] رخ داد. برای چنین مواردی، همهٔ امکانات بین‌المللی بسیج می‌شود و تخلف از آن مسئولیت‌آور است. اما قطعنامه‌های بین‌المللی ۲۴۲ در سال ۱۹۶۷ و ۳۳۸ در سال ۱۹۷۳ که ناظر برعقب‌نشینی اسرائیل از فلسطین است و نیز قطعنامهٔ ۴۲۵ در سال ۱۹۷۸ مبنی‌بر ضرورت عقب‌نشینی از لبنان، از مواردی است که به اختیار اسرائیل، بدون هیچ فشار یا ایجاد ناراحتی واگذار می‌شود و با برخورداری از حمایت آشکار بین‌المللی به‌رهبری آمریکا، در هماهنگی کامل با منافع صهیونیست‌ها قرار می‌گیرد.

بازنگری در صلاحیت‌ها و اختیارات بعضی از کشورها در استفاده از حق وتو و جایگزینی سازوکار تصمیم‌گیری دیگری که عدالت بین‌المللی را محقق سازد، نقش بایستهٔ سازمان ملل متحد را به آن باز می‌گرداند. تجربه ثابت کرده است، آنچه به رأی‌گیری مجمع عمومی ملل متحد ـ که تصمیمات آن جنبهٔ الزام‌آور و سازوکار اجرایی ویژه‌ای ندارد ـ گذارده می‌شود، با آنچه شورای امنیت ـ که دارای اختیارات استثنایی ویژهٔ پنج کشور بزرگ است ـ مقرر می‌دارد، دارای نتایج متفاوتی است. اعتراف به نژادپرستی رژیم اسرائیل که از سوی مجمع عمومی ملل متحد صادر شده است، تنها شاهد آشکاری است، برمخالفت عملی شورای امنیت

---

۱. جنگ دوم خلیج [فارس] پس از اشغال کویت از سوی عراق در یکم آگوست ۱۹۹۰ براساس قطعنامهٔ بین‌المللی شورای امنیت به‌رهبری آمریکا (مورخ ۱۶ ژانویهٔ ۱۹۹۱) آغاز شد.

بین‌الملل که در جهت حمایت از اسرائیل و چشم‌پوشی از جنایت‌های آن علیه بشریت و به ویژه ملت فلسطین اعمال می‌شود.

تجربه ثابت کرده است که منافع حاکم است و جایی برای اصول و ارزش‌ها وجود ندارد. لذا صاحبان حق باید به حقوق خود پایبند باشند و همهٔ وسایل قدرت مادی و معنوی لازم را برای دفاع از آنها به کار گیرند و بسیج کنند و در این راه، در برابر دشواری‌هایی که فراروی آنان قرار می‌گیرد، صبر و شکیبایی بورزند و بدانند که سنت‌های الهی در همهٔ عصرها حاکم است. ستم و ستمگران دوران قدرتی دارند که پس از آن سقوط می‌کنند و متغیرها در جهان ما فراوان است و همهٔ ما باید پس از انجام وظیفهٔ تهیهٔ مقدمات ضروری، سالم و درست، امید بسیاری به توکل بر خدای متعال و وعدهٔ او در تحقق پیروزی داشته باشیم.

**فصل هفتم**

# آيندۀ حزب‌الله

## حضور حزب‌الله و اثرگذاری آن

حزب‌الله از طریق مقاومت، حضور خود را در صحنۀ عمل نشان داد و گفتمان این حزب به تبع اولویتی که برای فعالیت نظامی علیه اسرائیل قائل بود، با این مبارزه گره خورد.

حزب‌الله در مدتی کوتاه، حضوری برجسته را از خلال عملیات جهادی کیفی که انجام داد، رقم زد، در حالی که لبنان در دوران پیدایش حزب، به دلیل جنگ داخلی شاهد زندگی سیاسی آرام و عادی نبود.[1] همۀ نگاه‌ها در سطح بین‌المللی و

---

۱. از هنگام تأسیس حزب‌الله در سال ۱۹۸۲ تا سقوط ژنرال عون در سال ۱۹۹۰، همواره میان دو منطقۀ شرقی و غربی بیروت جدایی وجود داشت. جنگ‌های داخلی همواره یك چالش اساسی را در این مرحله تشکیل می‌داد. از سوی دیگر، نگاه‌ها به عملیاتی که حزب‌الله علیه اشغالگری اسرائیل در جنوب و بقاع غربی انجام می‌داد، دوخته شده بود.

در اسرائیل به رشد حزب‌الله مقاوم و ظهور علنی آن در آغاز سال ۱۹۸۵ دوخته شد و سیل اتهام‌ها مبنی بر بنیادگرایی و تروریسم به سوی آن سرازیر شد و رسانه‌های تبلیغاتی بیگانه ـ با هدایت دستگاه‌های اطلاعاتی ـ چهرهٔ یك حزب جنگجو و سرسخت که نمی‌توان با آن هم‌زیستی داشت، از آن ارائه کردند و اظهارات و تحلیل‌های بیگانه و بعضاً محلی، آکنده از مطالبی بود که پیرامون مناطق غیرقابل نفوذ که حزب‌الله بر آنها سلطه یافته است یا زندگی ویژه‌ای که مردم بدان عادت نکرده‌اند یا سرسختی و صلابتی که هیچ یار و یاوری باقی نمی‌گذارد و به برقراری رابطه‌ای نمی‌انجامد و شدت عملی که در رویارویی‌های خشونت‌بار با ارتش اسرائیل و مزدوران آن رخ داد، سخن می‌گفت، به گونه‌ای که وجههٔ حزب‌الله با حضور و چهرهٔ نظامی‌اش گره خورد و این باور در ذهن اکثر تحلیلگران و مردم رسوخ یافت که موجودیت حزب‌الله در پیوستگی با مقاومت و نظامیگری است و این حزب هیچ چیز دیگری ندارد و بدون این وضع نمی‌تواند به فعالیت خود ادامه دهد، بنابراین چنانچه راهی برای حل و فصل نزاع در منطقه یافته شود، حزب‌الله قربانی آن خواهد بود و لذا حضور و موجودیت آن موقت و منحصر به مرحلهٔ خاصی از نزاع با اسرائیل است.

چنین برداشتی، به ایجاد فضای عمومی خاصی انجامید که نشانگر انحصار توجه حزب‌الله به مسائل مقاومت بود. باتوجه به شرایط تأسیس حزب‌الله و ضرورت‌های بسیج علیه اشغالگری و واقعیت‌های موجود لبنان، چنین فضایی، گروهی از اعضای حزب‌الله را هم دربر گرفت. نتیجه آن بود که هنگام تصمیم حزب‌الله به مشارکت در انتخابات پارلمانی سال ۱۹۹۲، ما نیازمند تلاش فرهنگی، تربیتی و عملی گسترده‌ای در میان طرفداران حزب برای توجیه این تصمیم بودیم. نیاز به ایجاد گفتمان عمومی، پاسخ به پرسش‌های مکرر و پیاپی خبرنگاران و توضیحات تفصیلی در هنگام ایجاد روابط با شخصیت‌ها و طرف‌های گوناگون، از جمله نتایج دیگر آن بود.

گفتمان حزب‌الله، علاوه بر اقدامات و تلاش‌های میدانی و در سطوح مردمی، سندیکایی، انتخاباتی و در میان نمایندگان مجلس و سیاستمداران، به شناساندن تدریجی دیدگاه فراگیر حزب‌الله و دیدگاه‌های آن در مورد فعالیت سیاسی و رویکردهای متنوع آن کمك کرد و آن را به سان حزبی مانند سایر احزابی که در هر کشوری فعالیت می کنند، مطرح کرد و تنها تمایز آن را در خط مشی و اهداف ترسیم شده و ویژگی خاص مقاومت در لبنان قرار داد.

حزب‌الله، پیش از آن که یك حزب مقاوم باشد، حزبی اسلامی است و پایبندی عقیدتی‌اش آن را وا می‌دارد که اشغالگری را مردود بداند و با اسرائیل به نبرد برخیزد. حزب‌الله دارای خط مشی و رویکردی برای زندگی در همهٔ ابعاد فراگیر آن است و وظایف آن، منحصر به جنبهٔ خاصی از جنبه‌های زندگی نمی‌شود، هرچند که اولویت جهاد را بر سایر امور در عملکرد خود بروز داده باشد. جایگاه و گسترش پایگاه مردمی حزب‌الله نیز برخاسته از ایمان حزب به خط مشی اسلامی است که راه‌حل‌هایی برای مشکلات موجود ارائه می کند و حزب‌الله موفق شد که بخشی از آنها را در مقاومت علیه اشغالگری، با عملکردی متمایز و تجربه‌ای موفق جامهٔ عمل بپوشاند و ثمرهٔ آن را در آزادسازی روز ۲۴ مه ۲۰۰۰ بچینند. شیوه‌های رفتاری فردی یا عمومی نیروهای حزب‌الله نیز در زمینه‌های اجتماعی، سیاسی و نظامی، دارای آثار گسترده‌ای بر توده‌های وسیع مردم بود، مردمی که به تأیید و یاری حزب‌الله پرداختند و حول رهبری آن گرد هم آمدند.

از این رو حزب‌الله یك جریان فکری برای اقناع دیگران نبود، بلکه به واقعیتی ریشه دوانده در موجودیت امت تبدیل شد. حزب‌الله منحصر به گروه‌های مبارز نظامی نبود، بلکه وارد همهٔ بافت‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی مردم شد و به تلاش درمیان کسانی که موافق تحزب بودند بسنده نکرد، بلکه به جریانی مردمی و وسیع تبدیل شد که مردان و زنان و کودکان را در بر گرفت و مرزهای مذاهب و مناطق را درنوردید. اگر تداوم یك اندیشه یا برنامه یا طرحی به

شکل گیری نظری آنها مرتبط باشد و روند عملی آنها بستگی به پایگاه مردمی‌شان داشته باشد، این هر دو در حزب‌الله محقق شده است، به گونه‌ای که قابلیت تداوم مسیر را باثبات و استواری به آن بخشیده، آن را قادر ساخت که از آزمون‌های متعددی سربلند بگذرد[۱]؛ آزمون‌هایی که بعضی از افراد، بر اساس محاسبات خود، آنها را ایستگاه‌های پایانی راه می‌دانستند، اما حزب‌الله نیرومندتر از پیش از آنها بیرون آمد و در پی آن، پایه‌گذار حضور و اثرگذاری بیشتری شد.

تهدیدات مستمر آمریکا و اسرائیل نیز بخشی از ابزارهای فشار بر حزب‌الله و حامیان آن است که در چارچوب جنگ روانی قرار می‌گیرد و چنانچه به نتیجه برسد، پیامدهای مطلوبی برای آنها می‌تواند داشته باشد، بی آن که آنها در ورطهٔ اقداماتی گرفتار آیند که دارای آثار منفی و معکوس است. اما چنین تهدیداتی در قبال یك حزب عقیدتی که ماهیت اهداف خود و خطراتی را که احتمالاً در راه تحقق آنها تحمل خواهد کرد، کاملاً می‌شناسد، هرگز کارگر نیفتاد. از این رو، این تهدیدات در بعضی مواقع به تجاوزهای بزرگی تبدیل می‌شد که می‌تواند تکرار شود و بخشی از رویارویی طرفین تلقی می‌شود. با این همه، این تهدیدات هیچ فرصتی به دشمن نمی‌دهد تا هدف خود را تحقق بخشد، بلکه می‌تواند به زیان او باشد و این چیزی است که عملاً رخ داد و دشمن علیرغم همهٔ شیوه‌های تجاوزکارانه‌ای که به کار گرفت، ناچار به عقب‌نشینی از بخش وسیعی از خاك لبنان شد.

حزب‌الله پیشرفتی را در نوع نگاه دیگران به خود حاصل کرد، روابط منطقه‌ای و بین‌المللی آن گسترش یافت و اصلاح نسبی در روش برخورد غرب با این حزب رخ داد. همهٔ اینها ناشی از عملکرد، اظهارات و روابط حکیمانهٔ حزب بود. اگرچه نمی‌توان امید چندانی به این شاخص و میزان تداوم آن بست، اما دلالتی

---

۱. از جملهٔ این آزمون‌ها، فتنهٔ امل ـ حزب‌الله، تجاوز ژوئیهٔ ۱۹۹۳ و آوریل ۱۹۹۶ و پیروزی مه ۲۰۰۰ بود.

آشکار بر اهمیت و جایگاهی دارد که حزب‌الله به دست آورده است، به گونه‌ای که توانسته آن چهرهٔ منفی را که در آغاز پیدایش خود ترویج یافته بود، دگرگون سازد.

**دو احتمال برای اعمال فشار**

از آنجا که حملهٔ شدیدی به حزب الله و موجودیت، نقش و اهداف آن جریان دارد، پرسش دربارهٔ تداوم فعالیت آن همواره مطرح خواهد بود. چنانچه تصفیهٔ فیزیکی مستقیم حزب‌الله از راه تجاوزات اسرائیل امکان پذیر نباشد، شاید تحولات منطقه به شرایطی منجر شود که یکی از دو حالت زیر -یا هر دو- رخ دهد:

۱- برانگیختن فتنهٔ داخلی با ارتش لبنان یا بعضی نیروهای محلی که منجر به اقدام سیاسی خاصی از سوی حکومت لبنان گردد که موجودیت حزب‌الله را به‌عنوان یك نیروی مقاومت از صفحه پاك کند.

چنین احتمالی به سان یك معضل گذرا رخ نخواهد داد، بلکه برخاسته از یك موضع گیری سیاسی خواهد بود که مقدمات آن به تدریج بروز یافته، به سوی ایجاد فتنه پیش می‌رود تا حصول نتیجه آسان تر صورت پذیرد. با این همه، امکان دستیابی به این هدف وجود ندارد، زیرا موضع سیاسی ارتش لبنان و طرف‌های داخلی فعال در صحنه، هماهنگی کاملی با موضع مقاومت دارد و از آن حمایت می کند. اصولاً ائتلاف‌های سیاسی در لبنان بر اساس مواضع احزاب و گروه‌ها نسبت به اسرائیل شکل می گیرد و لذا مقاومت، دارای اولویت در توجه و عملکرد آنهاست. علاوه بر این، نظر به ارتباط چنین وضعی با شرایط منطقه ای، هرگز دستیابی به آن بدون فراهم آمدن شرایط لازم امکان‌پذیر نخواهد شد، به ویژه آن که موضع سوریه اجازهٔ بروز وضعیت برخورد و رویارویی با مقاومت را نمی‌دهد. اگر روش مقاومت را در تعامل با مسائل داخلی و مراعات نیروهای سیاسی محلی و عدم دخالت در جزئیات امنیتی دولت، به نکات فوق اضافه کنیم، علت آرامش کنونی لبنان را درمی‌یابیم. از آنجا که رویارویی و درگیری به سود نیروهای موجود در لبنان نبوده، تنها مورد بهره‌برداری دشمنان لبنان خواهد بود، لذا هیچ کس به برخورد با مقاومت نمی اندیشد.

۲ـ انجام معامله‌ای با سوریه مبنی بر رهایی این کشور از فشارهایی که علیه آن وارد می‌شود، در مقابل دست برداشتن آن از حمایت از حزب الله. از آنجا که سوریه طرفی است که پوشش سیاسی مساعدی برای تداوم مقاومت ایجاد می‌کند، برداشتن این پوشش، حزب الله را تنها در معرض حملهٔ دیگران قرار خواهد داد و در نتیجه سرکوب مقاومت آسان‌تر خواهد بود.

این احتمال نیز ناوارد است، زیرا رابطهٔ استراتژیك میان سوریه و حزب‌الله که به گونه‌ای تدریجی و آرام رشد کرد و نقاط اشتراك دو طرف در نگرش به تحولات منطقه و صداقتی که در طول تاریخ جهاد و مبارزهٔ حزب‌الله ـ از هنگام تجاوز اسرائیل تا آزادسازی لبنان و پس از آن ـ حاکم بوده است، علاوه بر نیاز عملی به ادامهٔ همکاری طرفین در رویارویی با چالش‌ها و مخاطرات و جدی بودن موضع‌گیری سوریه در برابر اشغالگری اسرائیل و حق آزادسازی سرزمین...، همه عواملی است که بر محال بودن این احتمال تأکید دارد.

در سخت‌ترین و پیچیده‌ترین شرایط، زمینه‌های لازم برای همکاری مناسب سوریه و حزب‌الله همواره فراهم بوده‌است و این امر به گذشتن از موانع و خطرات با کمترین زیان‌های ممکن و بالاترین سطح از تفاهم کمك می‌کند. درجایی که سوریه، به تنهایی و در لحظات دشوار، در زمان مرحوم حافظ اسد، بار دفاع از حق لبنان و فلسطین در مقاومت علیه اشغال را به دوش می‌کشد و یکسان‌انگاری میان مقاومت و تروریسم را رد می‌کند و در جایی که پرزیدنت دکتر بشار اسد هر گونه خدشه به مقاومت و صحت و درستی اهداف آن را بر نمی‌تابد و پایبندی خود را به راه مقاومت، بی‌هیچ تردید و تحفظی اعلام می‌کند، می‌توان دریافت که چنین رویکردی با تأیید صرف یا حمایت گذرا یا سخن تشریفاتی پیرامون حقی که باید رعایت شود، تفاوت دارد. مقاومت، امروزه به بخشی تفکیك ناپذیر از باورها و سیاست‌های پایدار و تغییرناپذیر سوریه بدل شده است که خود تضمین مهمی برای خودداری سوریه از نقض این شیوه و انجام معاملهٔ مورد ادعا را به منصهٔ ظهور می‌رساند.

**تداوم مقاومت**

آنچه گفته شد، آیا به مفهوم آن است که مقاومت به طور دائم استمرار دارد و هیچ مانعی فراروی آن نخواهد بود؟

مقاومت به عنوان واکنشی در برابر اشغالگری اسرائیل ظهور یافت؛ روندی که از فلسطین آغاز شد و به سایر نقاط منطقهٔ عربی گسترش یافت. از این‌رو تا زمانی که اشغالگری ادامه داشته باشد، مقاومت هم تداوم خواهد یافت، زیرا مقاومت برخاسته از ایمان به ضرورت از بین رفتن اشغالگری است و صرفاً یك حالت گذرا و عارضی نیست. از آنجا که کارکرد اشغالگران چنان گسترش یافته است که اشغال سرزمین، ارعاب کل منطقه، اخراج فلسطینیان و تجاوز به حریم و آب‌های سرزمینی کشورهای مجاوری همچون لبنان را در بر گرفته است، مقاومت علیه آن باید به روش‌های مختلف و هماهنگ با ماهیت و چگونگی شرایط میدانی و جغرافیایی و با شیوه هایی که فرصت را از اسرائیل برای تحقق اهدافش بگیرد و با بهره مندی از واقعیت‌های سیاسی منطقه‌ای و بین المللی تداوم یابد.

دیپلمات‌ها و روزنامه نگاران بارها این پرسش را با حزب‌الله مطرح کرده‌اند: چنانچه اراضی لبنان به طور کامل آزاد شود و همهٔ بازداشت شدگان و اسیران رها شوند، حزب‌الله چه خواهد کرد؟ این پرسشی است که اسرائیل و آمریکا برای طرح‌ریزی مجموعهٔ برنامه‌ها و نحوهٔ رویارویی خود، به آگاهی از پاسخ آن نیاز دارند تا هماهنگ با آن عمل کنند. باید دانست که مسائل درهم تنیده و مرتبط با همدیگر است و احتمال بروز دگرگونی‌ها و شوك‌های ناگهانی در تحولات منطقه بسیار است و هر احتمالی در آینده، مستلزم پاسخ تفصیلی و جزئی خاصی است. از آنجا که احتمالات بسیاری وجود دارد، پاسخ‌ها و واکنش‌ها نیز متعدد خواهد بود و لذا چنانچه پاسخ به این پرسش به تحقق یك خواست اسرائیل بینجامد، بهتر است که همچنان مبهم بماند و دلیلی ندارد که مقاومت، خود را مقید به پاسخ‌هایی کند که برایش الزام آور باشد یا از هم اکنون آن را در موضع پاسخ گویی قرار دهد. به این نکته

باید پیچیدگی‌ها و ارتباط و پیوستگی تحولات را در عرصه‌های فلسطین، لبنان و سوریه و آنچه اسرائیل می‌تواند در منطقه انجام دهد، افزود و این نیازمند آمادگی فوق‌العاده‌ای است که اظهارنظرهای متعدد سودی به آن نخواهد رساند.

از سوی دیگر، مشخص کردن شیوهٔ عملی واحدی برای مقاومت و مقید ساختن آن به شیوه‌هایی معین امکان‌پذیر نیست و باز گذاشتن زمینه برای گزینه‌های مختلف حکیمانه‌تر خواهد بود. دلیلی ندارد که نتایج احتمالی آینده و حرکت‌هایی که مقاومت می‌تواند انجام دهد، ترسیم شود تا طرح‌های مقاومت برای دشمن افشا نشود، دشمنی که باید همچنان در حالتی از نگرانی نسبت به قدرت و توانمندی ذخیره شده در مقاومت و اقدامات ناگهانی و عملکرد آیندهٔ آن باقی بماند.

بررسی گذشته نشان نمی‌دهد که اشغالگران اسرائیلی به گزینهٔ مشخصی برای آیندهٔ خود تعهد کرده باشند و همواره راه‌ها را در برابر خود باز نگه داشته‌اند تا از قدرت مانور در میان گزینه‌های مختلف، حداکثر بهره‌برداری را به عمل آورند. گسترهٔ جغرافیایی فلسطین بستگی به مذاکرات دارد و ماهیت دولت فلسطین نیز در طول مذاکرات روشن می‌شود. مدت زمان لازم برای ترسیم اوضاع نهایی منطقه نیز با میزان حصول اطمینان اسرائیل از امنیت خود مرتبط است و لذا گام‌های آینده به شیوه‌ای جدا از یکدیگر و هریك پس از پایان یافتن گام قبلی مشخص خواهد شد. بنابراین چه انگیزه‌ای وجود دارد که به شیوهٔ دشمن رفتار نکنیم و امکان انتخاب گزینه‌های مختلف را در برابر خود باز نگذاریم.

رویکرد بیمناکانهٔ بعضی افراد از احتمال باقی ماندن لبنان در دایرهٔ رویارویی و نزاع در نتیجهٔ این نوع از نگاه به مقاومت، در تشخیص علت رویارویی به راه خطا رفته است، زیرا تجاوز به لبنان، از سوی اسرائیل و با هدف تأمین عمق امنیتی برای اشغالگران آغاز شد و به مدت ۲۲ سال استمرار یافت تا لبنان را به تدریج وادار به امضای پیمان سیاسی و اعطای تضمین‌های امنیتی به سود رژیم اسرائیل کند، اما با عقب‌نشینی هزیمت‌بار سال ۲۰۰۰ نباید تلقی کرد که طمع‌ورزی‌های اسرائیل در

لبنان به پایان رسیده است.

اگر تاکنون رژیم اسرائیل اقدام به ماجراجویی و تجاوز جدیدی نکرده است، تنها ناشی از رعب آن از آمادگی و توان مقاومت اسلامی و واکنش آن است و این خود، ضرورت حفظ قدرت و توان مقاومت را نشان می‌دهد تا لبنان بتواند در برابر خطرهای احتمالی ایستادگی کند. وانگهی، آثار بازمانده از اشغالگری هنوز هم گریبانگیر لبنان است. حضور پناهندگان در سرزمین لبنان، تجاوز مستمر به حریم هوایی و آب‌های سرزمینی آن، اشغال مزارع شبعا، ادامهٔ نگهداری اسیران و بازداشت شدگان از سوی اسرائیل و تلاش برای جلوگیری از استفادهٔ لبنان از آب‌های خود، از جملهٔ این مشکلات است. هرچند که اسرائیل از سر ناچاری برخی از پرونده‌های فوق را ببندد و اهداف ما به سر منزل مقصود برسد، باز هم خطری برای آیندهٔ لبنان به شمار خواهد آمد.

**لبنان و فلسطین**

هرگز نباید مسئولیت خود را در حمایت از مردم فلسطین و ارتباط مسألهٔ فلسطین را با واقعیت‌های کنونی خودمان و بازتاب‌های آن را بر لبنان و منطقه از یاد ببریم و همواره باید ایمان داشته باشیم که آزادسازی مسأله‌ای واحد است و منافع مشترك نیز دغدغهٔ واحدی را تشکیل می‌دهد. اما نحوهٔ حمایت و پشتیبانی از مسائلی است که نشان قدرت موضع گیری است و عملاً باید صورت بگیرد و سخن گفتن دربارهٔ آنها سودی ندارد و از سوی دیگر به عوامل سیاسی، جغرافیایی و میدانی بسیاری ارتباط دارد.

اصل اساسی در رویارویی با خطر فوری و آیندهٔ اسرائیل در این است که رژیم اسرائیل خطر بزرگی برای فلسطین و منطقه به شمار می‌رود و رویارویی با آن، تأکید بر محکومیت و مقاومت علیه آن و فراهم ساختن توان لازم برای مواجهه با آن ضروری است. نحوهٔ برخورد با هر مرحله براساس مقتضیات و الزامات آن مرحله خواهد بود و قاعدهٔ کلی، رد مشروعیت بخشیدن به اشغالگری و ادامهٔ مقاومت علیه

آن به عنوان اصل تغییر ناپذیر است و اظهار نظر دربارهٔ یکایك گام‌هایی که در آینده اتخاذ می‌شود، دلیلی ندارد، زیرا هر حادثه و تحولی، وضع خاص خود را دارد.

آیا این بدان معناست که جبههٔ لبنان ممکن است برای ایجاد ارتباط و پیوستگی با داخل فلسطین گشوده شود؟ این پرسشی است که پاسخ آن، همچون همهٔ پرسش‌های مربوط به آینده، به نحوهٔ برخورد با آن پرسش‌ها در مقاطع معین برمی گردد و پاسخ گویی زودهنگام به آنها سودی ندارد، زیرا به نفع اسرائیل خواهد بود. هیچ کس نمی‌داند که تجاوزهای آینده تا چه حد گسترده خواهد بود و کدام جبهه‌ها گشوده یا بسته خواهد شد و چنین مسائلی تنها به تصمیم مقاومت ارتباط ندارد، بلکه وابسته به تحولات منطقه‌ای چندی است که باب هر گونه احتمالی را می گشاید. بنابراین، دلیلی برای شتاب و عجله نیست و مهم آن است که آمادگی و افزایش توان لازم را در رویارویی با چالش‌ها داشته باشیم، بی آن که در برابر تهدیدهای مکرر و ایجاد وحشت خود را ببازیم، زیرا پیامدهای مقاومت در برابر چنین تهدیدهایی بسیار کمتر از نتایج دشوار و خطرناکی است که ناشی از تسلیم در برابر فشارها و خواسته‌های صهیونیست‌هاست.

حزب‌الله به لزوم آزادسازی کامل فلسطین و سرزمین‌های اشغال شدهٔ عربی ایمان دارد و بر آن است که ایجاد رژیم صهیونیستی در منطقه، امری نامشروع بوده است. این رژیم غده‌ای سرطانی است و وجود آن، مقدمه‌ای برای سلطه بر همهٔ منطقه است و منافع کشورهای استکباری و حمایت آن از رژیم غاصب، نباید توجیه گر پذیرش ذلت‌بار پروژهٔ اشغالگری در منطقه باشد. بنابراین ضروری است و وظیفهٔ شرعی، انسانی، اخلاقی و حقوقی ایجاب می کند که بیشترین تلاش برای آزادسازی صورت پذیرد. از آنجا که تحمیل اشغالگری با قدرت اسلحه و حمایت بین المللی صورت گرفته است، از بین بردن آن نیز با قدرت مقاومت و همکاری همهٔ نیروهای آزادی‌بخش در منطقه امکان‌پذیر خواهد بود.

این بدان معنا نیست که راه هموار است و نتایج خیلی زود به دست خواهد

آمد، اما باید امید بسیاری داشت و در راه تحقق آن کوشید. لذا همهٔ نیروهای آزادی بخش باید در جست‌وجوی ابزارهای همکاری و حمایت و مقاومت در برابر اشغال باشند.

چنانچه امکان تحقق حل و فصل منازعات را فرضاً بپذیریم و نقشه و نشانه‌های جدید فلسطین و منطقه ترسیم شود، حزب الله نمی‌تواند چنین حل و فصلی الزام‌آور برای طرف‌های گوناگون را بپذیرد یا آن را امضا کند، حل و فصلی که تغییری در واقعیت کنونی فلسطین نمی‌دهد و این مقوله را که این سرزمین از آن صاحبان اصلی آن است، به رسمیت نمی‌شناسد. اما این سؤال می‌ماند که این ممانعت چگونه در صحنهٔ عمل ابراز می‌شود؟ پاسخ به این پرسش به تحولات و شرایط ارتباط دارد. وقتی که ممانعت و ایستادگی یك اصل تلقی شود، بدیهی است که باید فراهم آوردن توش و توان لازم نیز به دنبال آن تعقیب شود و نیازی نیست که احتمال‌های متعدد در این زمینه، به گونه‌ای پیش هنگام و زودرس مدنظر قرار گیرد.

حزب الله، شرایط اصولی محیط پیرامون را در نظر می‌گیرد و آنها را در محاسبات خود برای اقدامات عملی منظور می‌کند، اما هرگز سر در برابر آنها فرود نمی‌آورد و در برابر فشارها تسلیم نمی‌شود. حزب الله بر ایمان و اصول ثابت خود پافشاری می‌کند، به گونه‌ای که تاکتیك‌های مرحله‌ای هرگز بر آنها تأثیر نگذارد و به بهایی برای دست برداشتن از آنها تبدیل نشود، و البته از شرایط سیاسی بهره می‌گیرد تا از طریق آن، در جهت تقویت عوامل تحقق دهندهٔ اهداف مقاومت حرکت کند. حزب الله مقاومت را به شیوه‌ای انتزاعی از عوامل محیط پیرامون خود جدا نمی‌کند و در عین حال، آن را بخشی از یك معامله یامصالحه به منظور دستیابی به یك راه حل سیاسی قرار نمی‌دهد، معامله‌ای که می‌تواند مقاومت را نابود و در عوض، مشروعیت اشغالگری را تثبیت کند. هیچ روش جایگزینی برای آزادسازی وجود ندارد، هر چند که زمان طولانی شود و موانع بسیار باشد. آنچه مهم

است، توکل و اعتماد به خدا، خود و حقیقت و صبر و شکیبایی بر دشواری‌ها و ایثار گری‌ها و عدم شتاب در دستیابی به نتیجه است.

**پیش‌بینی‌های آینده**

در سخن از آینده، نخست باید وضع کنونی را که دربر گیرندهٔ بایسته‌های موفقیت یا شکست، تداوم یا عقب گرد، رشد یا اضمحلال است، ارزیابی کرد تا شاخص‌های ارزیابی، به ترسیم چهرهٔ احتمالی آینده کمك کند.

اگر به مسألهٔ روش حزب‌الله بپردازیم، باید بگوییم که همان روش اسلام است که به‌رغم گذشت بیش از هزار و چهارصد سال از طرح آن، همچنان پر توان و کارآمد تداوم یافته است و بر پایه و اساس همین روش، حرکت حزب‌الله با این ثبات و شفافیت آغاز شده است. از آنجا که گرایش هر فرد، جدا از تربیت عقیدتی و رفتار اسلامی او نمی‌باشد و نیز کار فرهنگی و بسیج اعضا بخشی اساسی از روش کار حزب‌الله را همواره تشکیل می‌داده است، ملاحظه می‌شود که ریشه‌دار کردن اصالت‌های عقیدتی و شرعی، باعث تربیت گروهی شده است که به این روش ـ که دارای قدرت و توان درونی برای تداوم است ـ پایبندند. خدای متعال فرمود:

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ [1]

«بی گمان ما این قرآن را به تدریج نازل کرده‌ایم و قطعاً نگهبان آن خواهیم بود».

این تلاش بنیادین عقیدتی منحصر به نیروهای حزبی نبود، بلکه همهٔ اقشار گوناگون ملت را با موقعیت‌ها، فعالیت‌ها و سطوح مختلف سنی و همهٔ آنان را که در دایرهٔ گستردهٔ مردمی قرار می گرفتند، دربر گرفت.

عملکرد حزب‌الله چنین نبود که مردم را به عنوان یك محور و اهرم به خود ارتباط دهد، بی آن که به خط مشی توجه شود و به آنچه موفقیت حزب را در این که چارچوبی کارآمد برای نیروها باشد و نقش‌ها و کارکردها را تقسیم کند و ارتباطات

---

۱. حجر، ۹

اجتماعی را افزایش دهد و تجربه‌ای عملی در عرصهٔ جهاد و ترجمان مفاهیم اصیل اسلامی را به ثبت برساند. همین رویکرد، مصونیتی برای انسجام، رشد و ایستادگی در برابر چالش‌ها به حزب داده است.

چنین رشد و تحولی از ناتوانی به قدرت و از اندکی همراهان به بسیاری آنان و از انزوا به همکاری با دیگران طبیعی بود و لذا گام‌های برداشته شده، به تحکیم بنایی استوار انجامید، هرچند که این تحول بسیار سریع و شتابان صورت گرفت و این سرعت، به طور اساسی ناشی از حجم فداکاری‌ها و پیش و پس از هر چیز، عنایت خداوند نسبت به بندگان مؤمنش بود:

يَـٰٓأَيُّهَا ٱلَّذِينَ ءَامَنُوٓا۟ إِن تَنصُرُوا۟ ٱللَّهَ يَنصُرْكُمْ وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ[1]

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر خدا را یاری کنید، یاریتان می کند و گام‌هایتان را استوار می‌دارد.»

چنین بنایی ثابت و پابرجا، هرگز با تهدیدها یا تصمیم‌های استکبار فرو نمی‌ریزد. بر این بیفزاییم، نیاز مردم را به کسی که آنان را رهبری کند و طلیعه‌دار آنان باشد. هم چنین، از آنجا که پروژه‌ها و برنامه‌های حزب‌الله و تجربه و دستاوردهای آن، بارقهٔ امیدی در منطقه، با توجه به واقعیت‌های دردناك و نومیدکننده‌اش به وجود آورد و از سوی دیگر تجربه‌های تسلیم گرایان و مرعوبان در برابر استکبار و اسرائیل، با شکست مواجه شده است، نتایجی که نویدبخش تداوم راه باشد، بیش از هر احتمال دیگری قابل پیش‌بینی و انتظار است.

برای روشن شدن بیشتر مسائل باید گفت، خطرهایی که حزب‌الله و سایر نیروهای آگاه را تهدید می کند، ناشی از تصمیمات خصمانهٔ آمریکا و اسرائیل است. در این باره باید گفت که تجربهٔ اسرائیل در تحمیل مرزها و امنیت خود، به‌رغم گذشت ۵۴ سال از اشغال فلسطین و تجربهٔ آمریکا با روش‌های مشابه

---

۱. محمد، ۷

روش‌های اسرائیل شاهد گذر از راهی ناهموار و پرسنگلاخ است. این تجربه‌ها در آغاز راه خود، ناچار از رویارویی با حمله‌ای وسیع و سرشار از نفرت نسبت به خود در منطقه بود و نتوانست نفوذ خود را در خدمت فعال و کارا ساختن ابزارهای خود درآورد، و لذا به صورت عملکرد استکباری و تروریستی مستقیم نمود پیدا کرد و این آغاز سقوط و شکست و ناتوانی در تحقق اهداف بود.

به رغم تصمیم آمریکا در ایجاد دگرگونی‌های ژئوپلتیك در منطقه از راه تجاوز مستقیم به عراق، باید دانست که فلسطین، لبنان و سوریه همچنان بخشی از سهم اسرائیل و تجاوزهای مستقیم آن است که می‌کوشد تا با بهره‌مندی از آثار تجاوز آمریکا، پروژهٔ خود را به مرحلهٔ عمل برساند.

با این همه، از آنجا که اسرائیل در اتکا به خود شکست خورده است، لذا به ناچار آمریکا حامی و هدایتگر آن خواهد بود. ما پیش از این قدرت اسرائیل را بررسی و ناتوانی آن را در تحقق ثبات و آرامش خود اثبات کردیم و اینك باید قدرت آمریکا و دیدگاهی اجمالی را که مرتبط با تسلط آن بر منطقه و از جمله ضربه زدن به حزب‌الله است، بررسی کنیم، بی آن که خود را در چارچوب اقدام مستقیم - و ناکام - اسرائیل یا اقدام مستقیم - و غیر محتمل - آمریکا منحصر کنیم.

بی گمان آمریکا قادر به ایجاد تخریب و نابودی در منطقه و تجاوز به ثروت‌ها و منابع، رژیم‌ها، ملت‌ها و احزاب آن است، اما این قدرت و توان یك نیروی اشغالگر و استعمارگر است که هرگز به تداوم و ثبات نمی‌انجامد، درحالی که قدرت و توان ما در بسیج نیروها و مقاومت، روندی مستمر و روبه‌رشد دارد، زیرا این حق ماست که دارای نیرویی درونی، منطقی و پرتوان باشیم و ما مصمم به ادامهٔ راه هستیم.

وانگهی، این خطای بزرگی است که حوزهٔ تفکر و اندیشهٔ ما به زمان کنونی و ماهیت شرایط و معادلات پیرامون آن منحصر شود. پرسش در بارهٔ آینده، پرسش از آیندهٔ آمریکا، اسرائیل، جهان و منطقه است، همچنان که پرسش در بارهٔ آیندهٔ حزب‌الله نیز هست، زیرا عوامل ایجاد تغییرات و اعمال فشار و شرایط سیاسی

اختصاص به گروهی - جدای از سایر گروه‌ها - ندارد و نشانه‌ها و شاخص‌های موفقیت یا شکست، متأثر از قواعد و سنت‌هایی است که بر همگان انطباق دارد، با این تفاوت که مؤمنان برخوردار از ویژگی اطمینان و اتکال به حمایت خدای متعال هستند، خدایی که به آنان نیرویی مضاعف می‌بخشد و می‌توانند از نتایج ایمان خود - که دشمنان و تجاوزکاران از آن بهره‌مند نیستند - استفاده کنند.

پس باید توهم قدرت شکست‌ناپذیر دشمن را از خود دور کنیم، هر دشمنی دارای نقاط ضعفی است که ما باید آنها را بشناسیم و به خوبی بر آنها تأکید کنیم. از سوی دیگر باید وظیفهٔ خود را در کاربرد همهٔ تلاش‌ها برای حفظ ارزش‌ها و استقلال خود انجام دهیم و بدانیم که پیروزی از غلبهٔ انسان بر درون خود آغاز می‌شود. اگر ما به نصرت الهی ایمان داشته باشیم، باید بدانیم که یاری و پیروزی الهی حتماً محقق خواهد شد:

وَنُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ[1]

«و اراده کرده‌ایم که بر آنان که در زمین به استضعاف کشیده شده‌اند، منت نهیم و آنان را پیشوایان [مردم] و وارثان [زمین] قرار دهیم».

اگر ما اطمینان داشته باشیم که راه را برای ظهور امام مهدی(عج)[2] هموار می‌کنیم تا زمین را پر از قسط و عدل کند، بعد از آن که آکنده از ظلم و جور شده است، باید بدانیم که آینده‌ای روشن فراروی ماست و مؤمنان باید بر خدا توکل کنند.

---

۱. قصص، ۵

۲. ظهور نجات‌دهنده در آخرالزمان مورد اجماع همهٔ رسالت‌های آسمانی است که از نظر مسلمانان مهدی(عج) است که اهل تسنن به ولادت او در آخرالزمان باور دارند اما شیعیان معتقدند که او زنده ولی از دیده‌ها غایب است و دوازدهمین امام از اهل بیت(ع) است که در سال ۲۵۵ هجری قمری زاده شده و در زمان مناسب برای برقراری عدالت ظهور خواهد کرد.

پیوست

# برنامهٔ انتخاباتی حزب الله ـ ۱۹۹۲

بسم الله الرحمن الرحیم

ٱلَّذِينَ إِن مَّكَّنَّـٰهُمْ فِى ٱلْأَرْضِ أَقَامُوا۟ ٱلصَّلَوٰةَ وَءَاتَوُا۟ ٱلزَّكَوٰةَ وَأَمَرُوا۟ بِٱلْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا۟ عَنِ ٱلْمُنكَرِ ۗ وَلِلَّهِ عَـٰقِبَةُ ٱلْأُمُورِ [1]

«همان کسانی که چون در زمین به آنان توانایی دهیم، نماز برپامی‌دارند و زکات می‌دهند و به کارهای پسندیده وامی‌دارند و از کارهای ناپسند بازمی‌دارند و فرجام همهٔ کارها از آن خداست.»

بر اساس احساس مسئولیت شرعی در قبال ملت مستضعف ما در لبنان و مسائل سرنوشت‌ساز اساسی و مطالبات حیاتی فراموش شده‌اش؛

و در پرتو قرائتی آگاهانه و عمیق نسبت به ماهیت واقعیت عقب‌ماندگی در

---

۱. حج، ۴۱

کشور و حجم تحولات بین‌المللی و بازتاب محلی آن و ضرورت مبارزهٔ مستقیم با توطئه‌هایی که علیه مردم ما صورت می‌گیرد و سرزمین، حقوق و کرامت آنان را هدف گرفته است؛

بر مبنای تشخیص واقع‌گرایانهٔ حجم تهدیدات و خطرهای احتمالی و فرصت‌های موجود در برابر اسلام‌گرایان به منظور ایفای نقشی اساسی در گذر از لغزشگاه‌ها و تحکیم روند پروژهٔ اسلامی و حفاظت از دستاوردهای آن؛

و در هماهنگی با احکام فقه که هدایتگر و مرجع و راهنمای ماست؛

با توجه به ارزیابی ما در مورد ضرورت بیان صادقانهٔ آرمان‌ها و آلام و آمال و خواسته‌های ملت ما؛

در پاسخ به اعتماد مردم به صداقت حزب‌الله و فداکاری‌های بزرگ و تلاشش در جهت منافع عمومی و پایبندی و تعهد اصولی و قاطعانه‌اش؛

با توکل بر خدا و عزم راسخ، تصمیم به مشارکت در فرایند انتخابات، براساس برنامهٔ سیاسی فراگیری که نامزدهای ما ملزم به تلاش پیگیر برای تحقق بندهای آن خواهند بود، گرفته‌ایم و از مردم خود می‌خواهیم که از این برنامهٔ سیاسی حمایت و آن را پیگیری کنند.

**مردم شریف لبنان**

**مستضعفان عزتمند**

در این مرحلهٔ حساس و خطیر از تاریخ کشور زخم خورده‌مان و در کشاکش متغیرهای بین‌المللی بزرگی که موجودیت‌هایی را نابود، رژیم‌هایی را سرنگون و اصول سیاست‌ها و پیمان‌ها را دگرگون کرده است، و در جایی که دشمن صهیونیستی همچنان بر بخش عزیزی از سرزمین ما در جنوب و بقاع غربی، در چارچوب یکی از پلیدترین اشکال تجاوز و جنایت چنگ انداخته است، و پروژهٔ استکباری با هدایت و رهبری آمریکا همچنان در پی به زانو درآوردن لبنان و منطقه و انجام معاملهٔ شناسایی مشروعیت رژیم صهیونیستی،

عـادی‌سـازی روابط با آن، نابودی هویت تمـدنی ملت‌های منطقـه و پیـوند دادن سـرنوشت آنهـا با گردونهٔ اقـتصـاد و مـاشین صنعـتی غـرب است کـه بخـشی از لزامات آن، غارت دارایی‌ها و تحـمیل رژیم‌ها و اجـرای برنامه‌های موردنظر و... ست؛

در چنین شرایطی، زمینه برای اجرای نخستین انتخابات پارلمانی پس از ۲۰ سال فراهم می‌شود و لبنانی‌ها در برابر حادثهٔ تاریخی مهمی قرار گرفته‌اند که با تلاش‌های مربوط به ترسیم چهرهٔ آیندهٔ اوضاع سیاسی عمومی کشور، در سطح ساختار نظام جدید یا در سطح نقش و عملکرد و روابط آن پیوند دارد.

اکنون که بنا شده است که اجرای انتخابات پارلمانی، به ایجاد فرمولی جدید در نظام حاکم لبنان بینجامد که فرقه‌گرایی سیاسی را رد کند و دولتی را بنیاد نهد که تجلی‌بخش ارادهٔ ملت لبنان باشد، تصمیم حزب‌الله به مشارکت در این انتخابات، همراه با برادران و دوستان، همچنان با تکیه بر باورهای ثابت اصولی و سیاسی خود خواهد بود. حزب‌الله این اصول را همواره با خون شهیدانش و فداکاری‌های مجاهدانش و شکنجه‌های اسیران و بازداشت شدگان و مجروحانش و آه خانواده‌های شهیدان و مستضعفان امضا کرده است و در راه آنها، بهترین رهبران و مجاهدان خود را که در رأس آنان سالار شهیدان مقاومت اسلامی سیدعباس موسوی و همسر و کودکش و شیخ شهیدان راغب حرب و شهید سید عبداللطیف مین و شیخ اسیران و بازداشت شدگان شیخ عبدالکریم عبید و افراد دیگر از قهرمانان کاروان شهادت و مقاومت تقدیم داشته است؛ مقاومتی که اشغالگران صهیونیستی را بیرون راند و شکست و عقب‌نشینی بی‌قید و شرط را برای نخستین بار در تاریخ مبارزه علیه صهیونیسم، بر آنان تحمیل کرد و امید به پیروزی و اعتماد به نفس را به امت بازگرداند و فرصت نفس کشیدن و حل بحران را، دور از هر گونه نشانی از دخالت مستقیم صهیونیستی به لبنان بخشید.

این اصول ثابت در دل مردم ما راسخ‌تر و به یک روش جهادی و سیاسی

روزمره تبدیل شد که حول دو هدف اساسی تمرکز یافته است:

۱ـ آزادسازی لبنان از اشغال صهیونیستی و وابستگی به نفوذ استکبار

۲ـ لغو فرقه‌گرایی سیاسی

حزب‌الله نقشی اساسی در برداشتن گام‌هایی بلند در دو زمینهٔ فوق داشته است و امروز باید با همکاری با دیگر افراد مخلص آنها را کامل کند و برای تحقق آزادی کامل و تحکیم روند صلح داخلی بر اساس وفاق سیاسی و دور از نعره‌های کینه‌توزانهٔ فرقه‌ای و تعصبات تنگ گروهی و نیز از بین بردن جنگ ویرانگر و درمان علت‌ها و پیامدهای آن با روشی اصولی و مسئولانه، به گونه‌ای که هیچ کس احساس زیان نکند یا امتیازاتی ویژه به دست نیاورد، گام‌های لازم را بر دارد.

امروز که حزب‌الله اقدام به مشارکت در انتخابات پارلمانی لبنان کرده است، در واقع می‌کوشد که سطح فعالیت سیاسی را ارتقا بخشد. نامزد کردن افراد بر اساس برنامه‌ای که متعهد به طرح صادقانه و جدی مسائل مردم است، انتخاب نامزدها فارغ از معیارهای وابستگی‌های گروهی تنگ نظرانه‌ای که روح تفرقه را در صفوف ملت ما می‌پراکند و ارائهٔ عملکردی مسئولانه که تجلی‌بخش توجه و عنایت دایم و تلاش پیگیر برای تأمین منافع و مسائل مردم، گفتار و کردار صادقانه و اخلاص در فعالیت و پیگیری و اهتمام مؤکد به حقوق شهروندان و یاری آنان و دفاع از سرزمین آنها و صیانت از عزت و کرامتشان باشد، از ابعاد این فرایند است.

نامزدهای حزب‌الله علاقه‌ای به رقابت بر سر قدرت ندارند و به دنبال مال و منال دنیا نیستند، بلکه تعهد آنها به تکلیف شرعی در برابر خداوند متعال، به منظور حفظ کشور و تأمین منافع مردم و تحقق اهدافی که مجاهدان شهید جان خود را بر سر آنها نهادند، انگیزهٔ اصلی آنان در این حرکت است.

از این رو آنان به تلاشی مجدانه و پیگیر برای تحقق اهداف زیر در زمینه‌های مختلف، در داخل و خارج پارلمان دست خواهند زد:

## در عرصهٔ سیاست‌های عمومی

### یکم ـ مقاومت

حفظ وحدت لبنان و وابستگی فرهنگی و تمدنی آن به محیط اسلامی و عربی پیرامون، مستلزم آن است که ما گزینهٔ مقاومت علیه اشغالگری صهیونیستی را تا آزادسازی همهٔ اراضی اشغال شده انتخاب کنیم و به آن تعهدی جدی داشته باشیم، به ویژه پس از آن که عملاً ثابت شد که مقاومت قادر است که فرصت‌های ممکن را برای تحمیل واقعیت‌های سیاسی خاصی علیه منافع لبنان و مردم آن از دست متجاوزان بگیرد و نیز پس از آن که روشن شد که مقاومت تنها گزینه‌ای است که راه را بر دشمن برای تحمیل عقب‌نشینی‌های هرچه بیشتر می‌بندد و دریچهٔ طبیعی آزادسازی کشور و صیانت از وحدت آن و وحدت فرزندان آن است...

انتخاب این گزینه نیازمند تلاش برای موارد زیر است:

۱ـ تعهد به راه مقاومت و رسیدگی به امور نیروهای مقاوم و تسهیل راه‌های جهاد آنان و فراهم کردن فضای سیاسی رسمی و مردمی برای دفاع از مقاومت.

۲ـ برنامه‌ریزی برای هدایت توانایی‌ها و امکانات در راه دفاع از مردم و شهروندان و ایجاد جامعهٔ پایداری و مقاومت، در همهٔ زمینه‌ها و سطوح، به‌ویژه در مناطق جنوب و بقاع غربی.

۳ـ مشارکت همهٔ نهادهای دولت، به‌ویژه ارتش در عملیات آزادسازی و دفاع از سرزمین، مردم و کرامت آنان.

۴ـ توجه جدی و عملی به منطقهٔ نوار اشغال شده و اتخاذ تدابیر لازم و مناسب برای ناکام گذاشتن نقشهٔ کنونی صهیونیست‌ها در عادی‌سازی روابط.

۵ـ تشویق مسئولان دولت به تضمین زندگی خانواده‌هایی که سرپرست خود را از دست داده‌اند یا در بازداشتگاه به سر می‌برند یا در اثر تجاوزات صهیونیستی جان باخته‌اند یا دچار معلولیت دایم شده‌اند.

۶ـ در دستور کار قرار دادن مسألهٔ گروگان‌ها و بازداشت شدگان لبنانی در زندان‌های دشمن صهیونیستی و مزدوران آن و تلاش جدی برای آزادسازی حتمی آنان.

۷ـ مردود و محکوم شمردن هر تلاشی برای صلح با رژیم صهیونیستی، رژیمی که بنیاد آن بر تجاوز نهاده شده و سرزمین دیگران را غصب کرده است و تلاش دایم برای به شکست کشاندن هر تلاشی برای عادی سازی روابط با این رژیم.

**دوم ـ لغو فرقه‌گرایی سیاسی**

فرقه گرایی سیاسی یکی از بزرگ‌ترین علل اصلی فساد رژیم حاکم بر لبنان و همهٔ فجایع و رویدادهای تلخی است که در زمینه‌های فرهنگی، سیاسی، امنیتی، اجتماعی و عمرانی بر سر ملت لبنان آمده است و راهی برای نفوذ خباثت آمیز نیروهای طمعکار استکبار و دخالت آنها در مسائل لبنان و لطمه زدن به سرنوشت آن و آیندهٔ فرزندان آن است. از مهم‌ترین مأموریت‌های نامزدهای حزب الله، پیگیری تلاش‌های مستمر، با همکاری همهٔ دوستان و افراد مخلص برای لغو فرقه‌گرایی، از طریق حضور در نخستین دورهٔ مجلس نمایندگان است که بر اساس قانون اساسی در حال تشکیل است.

**سوم ـ قانون انتخابات**

تعدیل قانون انتخابات و ایجاد فرصت انتخاب نمایندگان، از میان وسیع‌ترین اقشار ممکن ملت لبنان، از راه:

ـ تلقی لبنان به عنوان حوزهٔ انتخابیهٔ واحد

ـ منظور داشتن سن ۱۸ سال برای انتخاب کنندگان

**چهارم ـ آزادی‌های سیاسی و مطبوعاتی**

ـ تضمین آزادی عقیده و انجام شعایر دینی و احترام به حرمت ادیان آسمانی

ـ وضع قوانین ضامن آزادی فعالیت سیاسی

ـ سازمان‌دهی رسانه‌ای از راه:

۱ـ سازگاری و هماهنگی عملکرد رسانه‌ها با هویت و وابستگی تمدنی لبنان

۲ـ تعهد و پایبندی به حرکت آداب عمومی و اخلاق

۳ـ تضمین حق رسانه‌های خصوصی در فعالیت بر اساس اصول فوق و بدون نظارت حاکمیت

**پنجم ـ تابعیت**

ـ وضع قانون مدرن برای تابعیت که ملاحظات فرقه‌ای و رانت‌های سیاسی را پشت سر بگذارد و به همهٔ افراد ذیحق فرصت دستیابی به تابعیت لبنان را بدون تبعیض یا فشار گروهی، نژادی یا مذهبی بدهد.

ـ اعطای تابعیت به ساکنان روستاهای هفتگانه و اعراب وادی خالد.

**ششم ـ رانده شدگان**

ـ تأمین بازگشت همه جانبهٔ همهٔ رانده شدگان

ـ یافتن راه‌حل‌هایی برای رانده شدگان نوار اشغال شده

ـ تدوین برنامهٔ عمرانی همه جانبه برای همهٔ مناطق رانده شدگان

## در عرصهٔ اداری، اجتماعی و آموزشی

ضرورت اصلاح زیر ساخت‌ها در عرصه‌های اداری، آموزشی، اجتماعی و عمرانی در کشور، علاوه بر مسائل جدی و حساس بسیاری که در این زمینه‌ها وجود دارد و نیازمند به کارگیری تلاش همگان برای تحقق و اجرای آنهاست.

**یکم ـ در عرصهٔ اداری:**

۱ـ لغو فرقه گرایی در استخدام

۲ـ تکیه بر شایستگی‌ها و انجام آزمون، به عنوان پایه‌ای برای انتخاب کارکنان به جای پارتی بازی

۳ـ آموزش دوره‌ای کارمندان بر اساس نیازهای ناشی از پیشرفت تکنولوژیك

۴ـ تقویت وضعیت بازرسی اداری

**دوم ـ در سطح رشد و توسعه:**

۱ـ حمایت از تولیدات داخلی و توسعهٔ منابع داخلی از طریق پشتیبانی از دو بخش کشاورزی و صنعت و تأمین بازارهای خارجی برای آنها

۲ـ توسعهٔ زیر ساخت‌های مناطق مستضعف و بهبود خطوط مواصلاتی و ارتباطی و آب و برق

۳ـ تأمین فرصت‌های شغلی برای همهٔ لبنانی‌ها و حمایت از نیروی کار

۴ـ حمایت از تولیدات حیوانی و کمك به صیادان و تشویق صنایع دستی

۵ـ ارتقای وضع کشاورزی و ایجاد مراکز، تعاونی‌ها و آزمایشگاه‌های کشاورزی لازم

۶ـ ارتقای سطح مناطق محروم برای رسیدن آنها به سطح مناطق برخوردار در لبنان و سپس تأکید بر اصل توازن در رشد و توسعه.

**سوم ـ از لحاظ آموزشی و فرهنگی:**

۱ـ حمایت از آموزش دولتی در همهٔ مراحل و بخش‌ها، به ویژه بخش فنی و حرفه‌ای

۲ـ تحقق آموزش اجباری، حداقل تا مرحلهٔ دبیرستان

۳ـ حمایت از استعدادهای درخشان و گسترش پژوهش در دانشگاه‌ها

۴ـ بازنویسی کتاب‌های تاریخ بر اساس روش اصولی و پایبندی به معیارهای وابستگی فرهنگی و تمدنی لبنان به محیط پیرامون عربی و اسلامی

۵ـ حمایت و گسترش آموزش دینی

۶ـ بازفعال کردن نقش معلمان در همهٔ مراحل

۷ـ بهبود اوضاع مادی، آموزشی و علمی معلمان

۸ـ تأکید بر زبان عربی و حمایت از آن در روش‌ها و برنامه‌های درسی

**چهارم ـ در صحنهٔ اجتماعی:**

۱ـ تدوین قانونی که شامل بیمه و تأمین اجتماعی و بهداشتی برای همهٔ لبنانی‌ها و از جمله صاحبان مشاغل آزاد، کارگران روزمزد و نیز سالخوردگان باشد

۲ـ اصلاح نهادهای دست اندرکار ارائهٔ خدمات اجتماعی، بهداشتی و بیمه‌ای

۳ـ احداث بیمارستان‌ها و مراکز پزشکی دولتی در همهٔ مناطق لبنان

بر اساس این برنامه، حزب الله با معرفی نامزدهای خود، در پی حضور در مجلس نمایندگان است و عزم راسخ خود را برای پیگیری جدی حمایت از منافع مستضعفان در لبنان اعلام می کند و از خدای متعال، توفیق خود و قبول این خدمت را که در راه رضای اوست، مسألت دارد و امیدوار است که پیروزی و عزت و پیشرفت به سوی جامعه‌ای بهتر را به دست فرزندان مجاهد و وفادارش تحقق بخشد و خدا شنوا و اجابت کننده است.

**والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته**

**حزب الله**

# فهرست منابع

**منابع دینی**

۱ـ قرآن کریم

۲ـ نهج البلاغه

۳ـ الکافی، کلینی

۴ـ خصال، صدوق

۵ـ امالی، صدوق

۶ـ کنز العمال، متقی هندی

۷ـ مسند، أحمد بن حنبل

۸ـ تفسیر المیزان، علامهٔ طباطبایی

۹ـ تحریر الوسیله، امام خمینی

۱۰ـ أجوبة الاستفتاءات، آیت الله خامنه‌ای

۱۱ـ امالی، شیخ مفید

۱۲ـ جامع المقاصد، محقق کرکی ـ تحقیق مؤسسهٔ آل البیت

۱۳ـ احتجاج، طبرسی

۱۴ـ میزان الحکمه، محمد محمدی ری شهری

۱۵ـ تورات

۱۶ـ التعليم المسيحى للكنيسة الكاثوليكية
۱۷ـ معجم أحاديث الإمام المهدى(ع)، على الكورانى
۱۸ـ مجمع الزوائد، هيثمى
۱۹ـ خلافة الإنسان و شهادة الانبياء، شهيد سيدمحمد باقر صدر
۲۰ـ وسائل الشيعه، حر عاملى
۲۱ـ الفقيه و السلطة و الامة، مالك وهبى
۲۲ـ عاشوراء مدد و حياة، نعيم قاسم.

**منابع فرهنگی، سیاسی و تبلیغاتی**

۱ـ القضية الفلسطينية فى كلام الإمام الخمينى، مؤسسۀ تنظيم و نشر آثار امام خمينى
۲ـ منهجية الثورة الإسلامية، امام خمينى
۳ـ الإمام فى مواجهة الصهيونية، مراكز إعلام الذكرى الخامسة لانتصار الثورة الإسلامية فى إيران
۴ـ اقتصادنا، شهيد سيدمحمد باقر صدر
۵ـ اتفاق ۱۷ أيار ۱۹۸۳ الصادر عن مركز الوحدة الإسلامية، تجمع العلماء المسلمين
۶ـ الكتاب السنوى لحزب الله من ۱۹۹۵ إلى ۱۹۹۷، إصدار الوحدة الإعلامية المركزية للحزب
۷ـ حرب الساعات الثلاث، المركز الاستشارى للدراسات و التوثيق
۸ـ الحرب الثامنة، المركز الاستشارى للدراسات و التوثيق
۹ـ الاحتلال الإسرائيلى فى لبنان و مسألة الانسحاب، عدنان السيد حسين، مركز الدراسات و البحوث و التوثيق
۱۰ـ الشريط اللبنانى المحتل، منذر محمود جابر، مؤسسة الدراسات الفلسطينية
۱۱ـ الجنوب اللبنانى، ۱۹۴۸ ـ ۱۹۸۶، حقائق و أرقام، وزارة الإعلام اللبنانية
۱۲ـ وثيقة الوفاق الوطنى اللبنانى، إصدار مجلس النواب
۱۳ـ القرارات الدولية للأمم المتحدة (قطعنامه‌هاى ملل متحد): ۱۸۱ـ۱۹۴ـ۲۴۲ـ۳۳۸ـ۴۲۵
۱۴ـ مفكرة القدس، عام ۱۹۸۱
۱۵ـ إسرائيل الكبرى و الفلسطينيون، سياسة التوسع، نور الدين مصالحة، مؤسسة الدراسات الفلسطينية
۱۶ـ العنصرية الصهيونية اليهودية و البعد الايديولوجى، على طه
۱۷ـ ملف الاستيطان فى الضفة الغربية، إعداد مركز الهدهد للمعلومات
۱۸ـ الموسوعة الفلسطينية ـ الدراسات الخاصة، ج ۱ ـ الدراسات الجغرافية، بيروت، ۱۹۹۰

۱۹ـدلیل المستوطنات الإسرائیلیة فی الاراضی العربیة المحتلة، اعداد الدکتور عمران أبوصبیح، دار الجلیل للنشر
۲۰ـالاستعمار الاستیطانی فی عهد اللیکود، خالد عاید، مؤسسة الدراسات الفلسطینیة
۲۱ـالمجتمع الفلسطینی فی غزة والضفة والقدس العربیة، جماعة من الباحثین، مؤسسة الدراسات الفلسطینیة
۲۲ـالعلاقات الامریکیة الصهیونیة، أمین مصطفی
۲۳ـنشرة المقاومة، العدد۷، عام ۲۰۰۲، اللجنة العربیة المساندة للمقاومة الإسلامیة فی لبنان
۲۴ـسایت رسمی دستگاه خودگردان فلسطین در اینترنت
۲۵ـسایت مرکز اطلاعات ملی فلسطین در اینترنت
۲۶ـسایت مرکز اطلاعات اسرائیلی حقوق بشرـبیتسلیم در اینترنت
۲۷ـصفحات عز فی کتاب الامة، ۸ مجلد، از ۱۹۹۳ تا ۲۰۰۰، حزب الله
۲۸ـسجل النور، الوحدة الإعلامیة المرکزیةـحزب الله
۲۹ـمقاومة وطن و إرادة شعب، السرایا اللبنانیة لمقاومة الاحتلال الإسرائیلی
۳۰ـکتاب تبلیغاتی «مؤسسة الشهید الخیریة الاجتماعیة» باعنوان «عطاء مستمر لحفظ الامانة»
۳۱ـسایت جهاد البناء (جهاد سازندگی لبنان) در اینترنت
۳۲ـکتاب تبلیغاتی الهیئة الصحیة الإسلامیةـ ۲۰۰۲
۳۳ـکتاب تبلیغاتی لجنة الإمداد الخیریة الإسلامیةـ۱۹۹۸
۳۴ـکتاب تبلیغاتی مؤسسة الجرحی
۳۵ـملحمة المجدـالإعلام الحربی فی المقاومة الإسلامیة
۳۶ـأمیر الذاکرة، الوحدة الإعلامیة المرکزیة
۳۷ـنامۀ سرگشادۀ حزب الله، ۱۶ فوریۀ ۱۹۸۵
۳۸ـموسوعة السیاسة، عبدالوهاب الکیالی، المؤسسة العربیة للدراسات والنشر
۳۹ـمجتمع المقاومة، نعیم قاسم، دار المعارف الحکمیة، بیروت، چ ۲، ۲۰۰۸
۴۰ـالنصر المخضب، المرکز العربي للدراسات، لبنان، چ ۱، ۲۰۰۶

## سایر منابع

۱ـروزنامۀ العهد (الانتقاد) از مجلد اول تا مجلد پانزدهم
۲ـروزنامۀ السفیر
۳ـروزنامۀ النهار

۴ـروزنامهٔ المستقبل
۵ ـروزنامهٔ الانوار
۶ـروزنامهٔ الشرق
۷ـروزنامهٔ الحیاة
۸ ـروزنامهٔ الشرق الاوسط
۹ـروزنامهٔ العمل
۱۰ـروزنامهٔ الکفاح العربی
۱۱ـروزنامهٔ اسرائیلی دافار
۱۲ـمجلهٔ الاعمار والاقتصاد
* اطلاعات مهم طرف‌های ذیربط در حزب الله و نهادهای مقاومت
* اطلاعات و منابع مهمی که المرکز الاستشاری للدراسات و التوثیق (مرکز مشورتی پژوهش و اسناد) فراهم کرده است

**منابع اینترنتی**

www.dirasat.net
http://domino.un.org/unispal.nst
www. babil.info

**منابع ویرایش فارسی**

۱ـقرآن کریم، ترجمهٔ محمد مهدی فولادوند
۲ـنهج‌البلاغه، ترجمهٔ فیض‌الاسلام
۳ـ عهدعتیق(تورات) به زبان فارسی
۴ـصحیفهٔ نور، ج ۱
۵ـ تحریرالوسیله، امام خمینی، ویرایش فارسی، ج ۲
۶ـ آیین انقلاب اسلامی؛ گوشه‌ای از اندیشه و آراء امام خمینی(س)، مؤسسهٔ تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره)
۷ـولایت فقیه، امام خمینی، مؤسسهٔ تنظیم و نشر آثار امام خمینی(ره)
۸ـ اجوبة الاستفتاءات، ویرایش فارسی، ج ۱
۹ـروزنامهٔ اطلاعات، ۱۳۸۱/۳/۱۲